فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان – اسلام آباد

گنجینهٔ دانش

غزلی از حافظ

پدید آورنده: استاد جواد بختیاری

فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان – اسلام آباد

مدیر مسؤول وسردبیر: سید مرتضی صاحب فصول

مدیر: سید مرتضی موسوی

حروف چین: محمدعباس بلتستانی

چاپخانه: آرمی پریس(اسلام آباد)

روی جلد :

از گل فروش لاله‌رُخی لاله می‌خرید
می‌گفت بی‌تبسم گل خانه بی صفاست
گفتم صفای خانه کفایت نمی‌کند
باید صفای رُوح بیابی که کیمیاست

«فریدون مشیری»

پدید آورنده : استاد عباس اخوین

تذهیب : محمد طریقتی

یادآوری

* فصلنامهٔ *دانش* ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.

* *دانش* کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. بـرای ایـن کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.

* *دانش* در ویرایش مقاله ها آزاد است .

* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.

* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی ، شایسته است :

- ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
- دارای چکیدهٔ مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانوشته » و «کتابنامه» باشند.
- ترجیحاً همراه یک قطعهٔ عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.

*آثار و مقالات پس از تأیید شورای *دانش* در نوبت چاپ قرار می گیرند.

* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان است.

* چاپ و انتشار مطالب *دانش* با آوردن نام مأخذ،آزاد است.

* ***نشانی دانش :***

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

خانهٔ ۴ ، کوچه ۴۷ ، ایف ۸ / ۱ ، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ — پاکستان

تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ — ۲۸۱۶۰۷۶ دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵

Email : daneshper@yahoo.com

http://ipips.ir

بهای هرشماره ۳۰۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

ادب امروز ایران

فارسی شبه قاره

گزارش و پژوهش

نامه ها

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن دانش

«دانش» نود و یکم در حالی راهی چاپ می شود که روزهای زیبای بهاری با عطر دل انگیز میلاد محمدی (ص) آکنده است. این ایام که دیریست به **هفتهٔ وحدت** نیز نامیده شده، هنگامه ای از شادمانی و خرمی را بر پهنهٔ زندگی ما پارسی زبانان می پراکند.

برخیز و صَبوحی زن بر[در] زمرهٔ مستان — کاینان ز تو مستند در این نغز شتبستان
بشتاب و تلافی کن تاراج زمستان — کو سوخته سروِ چمن و لالهٔ بُستان
داد دل بِستان ز دی و بهمنِ بُستان — بین کودک گهواره جدا گشته ز پستان

«ادیب الممالک فراهانی»

پیامبر مهربانی ها که نشان دهندهٔ آئین زندگی برتر و سعادت جاودانه است، والاترین پرداختهٔ خداوند جهانست. هیچ انسانی به پایگاهی که در تسخیر وی درآمد راه نیافت و عنایات خداوندی را دریافت ننمود. و از آنجا که انسان کاملترین آفریدهٔ جهان هستی است، پس پیامبر اسلام برترین مخلوق و شاهکار آفرینش بشمار می آید. او رشد و نموّ نباتی، ادراکات حیوانی، تعالی روحی و بالاخره مدارج معنوی و عرفانی را به کمال رسانده و به عرصه ای پا گذارده است که بین او و خداوند که سرچشمهٔ هستی و آغاز و انجام جهانست تفاوتی نمانده بجز آنکه یکی مخلوق دیگری است و حاصل ارادهٔ او.

مردمان همه برای آن آفریده شده اند که چشم بسوی چنین پیامبری دوخته و بسوی او تازند تا هریک به سهم تلاش خویش جلوه ای از جمال دلآرای معشوق ازل را رؤیت و جامی از دست هوش زُبایش برگیرند.

پیامبران خدا هریک در برهه ای، معلمی بشر را بدوش کشیدند تا با جهدی پیگیر این کاروان را به معلم اول رسانده و سرانجام خود نیز در پناه مهرش آرام یابند.

و اینک ما در این روزها ، وزشی از نسیم ظهور پیامبر خاتم (صَ) را بر جان و رُوح خود لمس می کنیم. گویا طبیعت هم امسال فرش زمرّدین در پیش پای او گسترده است تا طراوت موسم را افزون کند.

چنین جشنی در زمانهٔ ما پُرشگون است. چه آنکه همهٔ خلق عالم از سنگدلی و درّندگی و بی مهری به ستوه آمده و آغوشی گرم را طالب گشته اند. موج بازگشت به خویشتن، آشتی با زیبائی های درون، خستگی از بیهودگی ها و تباهی ها مرزهای زمین و زمان را درنوردیده و آزادگانی را بسوی چشمهٔ آب حیات، بی قرار ساخته است. معنویت ها و ارزش ها ارج یافته اند و مرزبانان خودکامگی و تبهکاری به صورتی فزاینده از جوامع رانده می گردند. «بیداری اسلامی»، «رهبران الهی» و «سرخوردگی از کیش های انسان ساخته» در هر مرز و بوم عناوینی مأنوس و مردمی شده است.

امروزه نوای آزادیبخش «برابری انسان ها»، «ممنوعیت ستم پیشگی»، «نیایش و سر بر آستان معبود سائیدن» و «زندگانی را وقف گسترش ارزش های آرمانی در بین هم نوعان نمودن» که مضامین آیات آسمانی و پیام وحی پیامبر خاتم (ص) است، دل هر پاک نهادی را سوی خود کشانده است. انسان ها از سراسر کرهٔ خاک رو بسوی معلم اول گذاشته اند تا درس آخر را از او بیاموزند.

ما این موج جهانی را با تمام وجود حرمت نهاده و توش و توان خود را نثار آن کرده ایم، چون براستی پیام بهاران و جان جانان است. و چه خوشوقتی گرانی است که در گرماگرم تلاش جهانخوارگان برای اتحاد خود و جهدشان برای گسستن اتحاد مستضعفان جهان، روز بروز شاهد همگرائی و همسوئی زجر دیدگان زمین علیهٔ غول های فرامرزی استکباری هستیم. امروزه «جهان تک قطبی»، «پول واحد»، «پارلمان واحد»، «اروپا و امریکای متحد» به همان اندازه رو به فروپاشی نهاده است که درخت همبستگی مردمانی که تاکنون قربانیان همدستی ظالمانهٔ قدرتمندان قرن گذشته بوده اند رو به تناوری می رود. دور نیست که به رغم همهٔ زرق و برق ها، نظام سلطهٔ بیدادگران بی دین نیز سر از ***موزهٔ تاریخ سیاسی جهان*** برآورد.

سخن به درازا نبریم، هفتهٔ وحدت نه فقط جشنوارهٔ وحدت مذاهب اسلامی، که نماد اتحاد همهٔ موحدان و آزادگان و تشنه کامان معنویات جهانست که از رهاورد پاکی نیات صاحبانش بزودی جهانگیر خواهد شد.

پس این هفته بر شما – همهٔ شما– دانش دوستان مبارک باد.

سردبیر

معرفی
نسخه های خطی

نوشتهٔ : پرفسور دکتر نذیر احمد[1]
ترجمه : دکتر سید حسن عباس[2]

معرفی نسخهٔ خطی

مونس الاحرار کلاتی اصفهانی
نسخهٔ سالار جنگ حیدرآباد

پیشگفتار:

«مونس الاحرار» یک بیاض قدیم فارسی است که گرد آورندهٔ آن احمد بن محمد کلاتی اصفهانی است و آن را در سال ۷۰۲ هـ به تکمیل رسانده بود. یک نسخهٔ خطی آن در ذخیرهٔ حبیب گنج، دانشگاه اسلامی علیگر به شماره ۳۷ / ۵۱ نگهداری می شود. استاد سعید نفیسی آن را در مجلهٔ ارمغان علمی ، (لاهور) مختصراً معرفی نموده بودند. سپس راقم سطور یک مقالهٔ مشروح در مجلهٔ «فکر و نظر» [اکتبر ۱۹۶۰م ، جلد ۲ ، شماره ٤، ص ۱۵ – ۵۳] به چاپ رسانید. بعداً این مقاله در مجموعهٔ مقالات بنده «تاریخی و ادبی مطالعی ، (مطالعهٔ تاریخی و ادبی) در سال ۱۹٦۱م در علی گر انتشار یافت. این نسخهٔ « مونس الاحرار» جدید است . مدتی بعد در موزهٔ سالار جنگ حیدرآباد فرصت دیدن آن ننسخه را به دست آوردم که مولانا حبیب الرحمان خان شروانی نسخهٔ خود را (نسخهٔ ذخیرهٔ حبیب گنج) از روی آن استنساخ کرده بود. من باید پیشتر از این نسخه مطلع می شدم زیرا که نسخهٔ مزبور در فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ سالار جنگ ، جلد سوم معرفی شده بود [فهرست ... جلد ۳ / ۲۲۳ – ۲۲۹ ؛ شمارهٔ نسخه ۱۰۳۲)] از کوتاهی خود بسیار متأسفم اما کمی مطمئن نیز هستم که بالاخره معرفی نسخهٔ اصلی نیز نصیب بنده شده است .

با نام « مونس الاحرار» یک مجموعهٔ دیگر موجود است. مرتب آن محمد بن بدر جاجرمی است. این مجموعه را محقق معروف ایران آقای میرزا

---

۱ - استاد ممتاز دانشگاه اسلامی علیگر(هند)

۲ - گروه فارسی دانشگاه هندوی بنارس وارانسی

محمد قزوینی مدتی قبل معرفی کرده بود . مقالهٔ او در مجله Bulletin of Oriental & African Studies به انگلیسی چاپ شده بود. (۱) باز هم یک مقالهٔ او در همین موضوع چاپ شد. این مقاله در « بیست مقالهٔ قزوینی » شامل است. از نوشته های آقای میرزا محمد قزوینی معلوم شد که مونس الاحرار جاجرمی ، چه کتاب ذی قیمت فارسی است. از همین کتاب ، کلام تازه از صدها شاعر و دربارهٔ آنان اطلاعات جدید به دست آمده. یک محقق ایرانی آقای میر صالح طبیبی جلد اول مونس الاحرار جاجرمی را در ۱۳۳۷ ش / ۱۹۵۹م به چاپ رسانید و نسخه ای از آن به بنده عنایت فرمود. از دیدن این نسخهٔ [چاپی] معلوم شد که او از نسخهٔ مونس الاحرار کلاتی اطلاع نداشته. راقم سطور در یک نامهٔ خود ، مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۶۱م دربارهٔ نسخهٔ مونس الاحرار کلاتی و در مورد بعضی امور از نسخهٔ چاپی آقای طبیبی، توجه وی را مبذول نمودم. اگرچه بقول خود آقای طبیبی، او از طریق آقای سعید نفیسی از این نسخه آگاهی یافته بود چنانکه در مقدمهٔ مونس الاحرار جاجرمی ، جلد دوم (چاپ ۱۳۵۰ ش) در این مورد شرح جالب آورده است. (۲) مختصر این که نه آقای نفیسی و نه آقای طبیبی و نه کسی محقق دیگر ایرانی از نسخهٔ سالار جنگ حیدرآباد آگاهی داشتند. آن نسخه را نخستین بار اینجا معرفی می نمائیم.

قابل ذکر است که در بینِ مدت کوتاه در ایران ، دو بیاض با یک نام آماده می شود یکی با نام « مونس الاحرار کلاتی » و دیگری از نام « مونس الاحرار جاجرمی » بیاض کلاتی در ۷۰۲ هـ و بیاض جاجرمی در ۷۴۱ هـ مرتب شد . اول الذکر در اصفهان و آخر الذکر در جاجرم (خراسان). آیین ترتیب و تنظیم هر دو مرتب یکسان است. ابواب هم مشابه به یکدیگر اند. در آخر هر دو مجموعه، رباعیات آمده است . در انتخاب کلام برخی از شاعران هم اشتراک دیده می شود. ولی بیشتر جای تعجب این است که دیباچهٔ هر دو کتاب یکسان می باشد و می توان از مندرجات زیر این همسانی را پی بُرد.

کلاتی

«سپاس و ستایش بی نهایت پادشاهی راکه صفتی از صفات کمالش جود است و حمد و ثنای بی‌غایت پروردگاری را که یک خلعت از خزانهٔ کرمش وجود، مهر از حقهٔ فطرتش مهرهٔ، دریای جود از ابر امرش قطرهٔ، عقل در ادراک صفاتش حیران، و چرخ در ازاء قدرتش سرگردان ، قادری که گرد عجز گرد سرا پردهٔ کبریاش محیط نگردد، دانندهٔ که رموز نقوش نظرات لوح ضمیر بندگان از علم او مخفی نماند چنانکه در قرآن مجید فرموده است که «یعلم خاینهٔ الاعین و ما تخفی الصدور» بالا و نشیب هست کردهٔ جباری اوست ، و روشن و تاریک نشان قهاری او ، الا له الخلق والامر ، تبارک الله رب العالمین »

و یقین بنده آن است که امروز در علم شعر وشاعری مجموعه ای بدین جزالت موجود نیست و درستی این به مطالعه و مقایسه مفهوم گردد و در باب لغت فرس به تمامی و عروض نوشته شد که اصحاب این صناعت را از آن ناگزیر باشد واین مجموعه به لطایف و این یار دلدار و حریف غمگسار و محبوب افاضل روزگار را مونس الاحرار فی دقائق الاشعار نام کرده شد به ترتیب سی باب....

در شب پنج شنبه اول ربیع الاخر سنه اثنی و سبعمائهٔ . التماس از اهل فضل آن است که به وقت مطالعت هرکجا سهوی بینند از روی کرم در صحت آن کوشند، بار سبحانه و تعالی چشم اهل فضل را به جمال مطلوب مکحل گرداناد به حرمت النبی المختار و آله الاخیار:

چو فهرست بیند هنرمند مرد ‌ ‌ ‌ به سهوی نگیرد بر آن کس که کرد
معانی بجوید از ان کالبد ‌ ‌ ‌ ببندد همی چشم از قال بد
ز جد و ز هزلش بر آید مراد ‌ ‌ ‌ مر او را ز هر دو بر آید مراد
چو نیکوست جد، هزل هم بد مگیر ‌ ‌ ‌ که در زیر ابر است بدر منیر
گل و خار با هم در آید به باغ ‌ ‌ ‌ دخانست و پس نور روشن چراغ
من این بیتها را ابر باب (کذا) باغ ‌ ‌ ‌ نوشتم که باشد سوء العین داغ

جاجرمی

«سپاس و ستایش بی نهایت بادشاهی را کی صفتی از صفت کمالش جود ست ،و حمد و ثنای بی غایت پروردگاری را کی یک خلعت از خزانهٔ کرمش وجود، مهر از حقهٔ فطرتش ، مهرهٔ دریای جود از ابر امرش قطرهٔ ، عقل در ازاء صفاتش حیرانی، چرخ در ادراک قدرتش سرگردانی ، قادری کی گرد عجز گرد سر پرده اش محیط نگردد، دانندهٔ کی رموز نقوش نظرات لوح ضمیر بندگان از علم او مخفی نماند چنانکه در قرآن مجید می فرماید«یعلم خاینه الاعین و ما تخفی الصدور » بالا و نشیب کردهٔ جباری اوست ، روشن و تاریک نشان قهاری او . الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین »

و یقینِ خادم آن است که امروز درعلم شعر و شاعری مجموعه ای بدین جزالت موجود نیست و درستی این معنی به مطالعه معلوم گردد و این مجموعه را مونس الاحرار فی دقایق الاشعار نام کرده شد و بر سی باب نهاده آمد.

التماس از اهل فضل آن است که به وقت مطالعه هر کجا سهوی باشد از روی کرم صحت واجب شناسند... شعر

و عین الرضا من کل عیب کلیلة و لکن عین السخط نبدی المساویا

باری سبحانه و تعالی چشم اهل فضل به جمال مطلوب مکتحل گرداناد به حرمت النبی المختار: شعر

چو فهرست بیند خردمند مرد به سهوی نگیرد بر آن کس کی کرد
معانی نجوید از آن کالبد ببندد همی چشم از قال بد
زجد و ز هزلش بر آید مراد مر او را ز هر دو بر آید مراد
چو نیکوست جد هزل هم بد مگیر کی در زیر ابر است بدر منیر
گلی و خار باهم ندیمند به باغ دخانست بس نوربخش چراغ

همچنانکه گفته شد مجموعهٔ کلاتی در ۷۰۲ هـ و جاجرمی در ۷٤۱ هـ به تکمیل رسید. از آن این نتیجه به دست می آید که جاجرمی سرقت کرده

باشد ولی جاجرمی ، ادیب و شاعر مهم است و مجموعهٔ وی بیشتر متداول بوده است. سه چهار نسخه از آن کتاب معلوم است . آقای میرزا محمد قزوینی دو مقالهٔ خود را ، بر اساس همین نسخه نوشته بود. محمد جاجرمی و پدرش بدر جاجرمی هر دو شاعر خوبی بودند. لذا باتوجه به آن ، محمد جاجرمی را مورد سرقت قرار دادن دشوار بنظر می رسد. او بر نوشتن دیباچهٔ دو صفحه ای ، کاملاً قادر بود که برای این کار ، نه وقت و نه توجه بیشتر در کار بود. در مقابل او ، شخصیت کلاتی مجهول است . اما در این شبه ای نیست که در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم شخصیتی با این نام موجود بود.

من در مقالهٔ قبلی خود * حدس زده بودم که شاید جعل از کلاتی باشد. او مجموعهٔ خود را در ۷٤۱ هـ آماده ساخته باشد و مصون ماندن از اتهام سرقه ، تاریخ پیشتری (۷۰۲ هـ) را ثبت کرده باشد. اما این حدس درست نیست. زیرا که او در رثای فرزند خود ، مرثیه ای سروده است که تاریخ آن در بیت زیر آمده است:

ماه شعبان سال هجرت ذال و دال　　　چار شنبه بیست و پنجم بُد پگاه

شد جگر گوشه برون ما را نماند　　　در فراقش روز و شب جز درد و آه

از این حساب فرزند چهار ساله اش که محمود نام داشت ، به روز چهارشنبه ۲۵ ماه شعبان ۷۰٤ هـ [ذال = ۷۰۰ + دال = ٤ ، جمعاً ۷۰٤] وفات یافت. مرثیهٔ مذکور بعد از تاریخ ترتیب مجموعه (۷۰۲ هـ) در آن اضافه شده است .

کلاتی شاعر بود همچنانکه از مرثیهٔ فرزندش که سرودهٔ او است ، روشن است . اگرچه مرثیه مزبور، نمونهٔ شعر بلند پایه نیست و بر بنای آن نمی توان کلاتی را در ردیف شعرای بزرگ به شمار آورد اما نمونه کلام

*- مقالهٔ دکتر نذیر احمد دربارهٔ نسخه مونس الاحرار کلاتی نسخهٔ کتابخانهٔ حبیب گنج که از همین نسخه رو نویسی شده بود ، در مجله فکر و نظر علیگر، اکتبر ۱۹٦۰م بطبع رسیده بود که ذکرش در آغاز همین مقاله آمده است (مترجم)

گرد آورندهٔ مجموعه است و به همین دلیل در زیر آورده می شود . این مرثیه پیشتر از این در نظر بنده نیامده بود.

لکاتبه فی مرثیة ابنه

ای دل ار خواهی که باشی رستگار — همچو مردان دست ازین دنیا بدار
کاندرین گلشن نباشد جز بنیٔ — و اندرین گلخن نباشد جز شرار
هر کسی کو مار را بالین کند — چون تواند کرد خواب خوشگوار
باطنش زیبا بسان زنگنی — ظاهرش با رنگ و بوئی با نگار
تو برو مفتون و او در قصد جان — تو ازو معقول و او در نقض کار
بر امید شهد دادن شربتی — چون خوری مسموم باشد جان گذار
گشته ای غافل چو آن مرغ ضعیف — کز برای دانه در دام است خوار
کرده بودی بس طمع بر شاخ نو — کاین چنین شاخ آورد میوه ببار

شاخ در جان و دلم محمود بود
بیخ در آب و گلم محمود بود

باد نوروزی نباشد زین مثال — کز میانش قطره های خون دوید
کز دم آن سبزه ام برباد شد — وز نم این بیخ فرزندم برید
گفته اند نوروز غمها را برد — پیش من نوروز غمها آورید
شاخ ها نوروزها سر برکشند — شاخ من چون بُد که در خاکش کشید
گفته اند نوروز سبزی گسترد — پیش جانم فرش کحلی گسترید
گفته اند نوروز گلها بر دمد — بر دلم امسال آتشها دمید
یار با من لایق این شربتم — یا خود از بخت بد من این شرید
شاخکی را بجای چار شاخ — داشتم من بر مثال شاخ بید

شاخ در جان و دلم محمود بود
بیخ در آب و گلم محمود بود

ای یگانه روی را بنمای باز — تا بگویم بار دیگر با تو راز
چون گذارم روز و شب ها بی تو من — همچو شمعی ماند در سوز و گداز

می طپم از حسرت تو دمبدم همچنان مرغی که باشد سر بگاز
بس امیدی داشتم بر جان تو تا مگر یابی همی عمر دراز
کی گذر کردی همی بر خاطرم کاندری زودی رسد مرگت فراز
چار ساله پیش من چل ساله ای زانکه بودی بس لطیف و دلنواز
یادگار باب و خالت داشتم یاد بودت داشتم از چار باز
راحت جان و دل فرزند من جز بدیدارت ندارم هیچ آز
چون تو بودی بود دنیا یکسره بی تو باشد نزد من جمله مجاز
چون شدی زین عالم پر غم برون می خرامی بس تو با ولدان بناز
تند باد دهر چون شاخم بکند صبر اولی با چنین درد دراز

شاخ در جان و دلم محمود بود
بیخ در آب و گلم محمود بود

واجبست ما را همی نزد اله رخ نهادن روز و شب بر خاک راه
گر بنالیدم من از سوز جگر کردگارا در گذار از من گناه
تو کریمی کارسازی راحمی فضل تو بیش از حساب و شراه
یاربم از فضل خودت صبری فرست زانکه نبود جز درت جای پناه
با قضایت جز رضا ناید پسند نزد امرت چه گدا چه پادشاه
تو نشانی از فلک بر خاک راه تو رسانی از زمین بر چرخ ماه
ماه شعبان سال هجرت ذال و دال چارشنبه بیست و پنجم بد پگاه
شد جگر گوشه برون ،مارا نماند در فراقش روز و شب جز درد و آه
راضیم گردن نهادم راضیم تو به لطف خود ببخشا یا اله
مونسم کن یا الهی دم به دم آیه انّا الیه(۴) بنگاه و گاه

از این ابیات روشن است که فرزند چهار سالهٔ احمد کلاتی در ۲۵ شعبان ۷۰٤ هـ عین روز نوروز فوت شد. از تقویم نیز معلوم می شود که ۲۵ شعبان ۷۰٤ هـ (۵) برابر با ۲۱ مارس و نوروز همان روز واقع شده بود. بنابر این اهمیت گفتهٔ او که مونس الاحرار را در ۷۰۲ هـ گردآوری کرده ، در جای خود برقرار می باشد. البته این مسئله بیشتر پیچیدگی اختیار می کند که درمیان مونس الاحرار جاجرمی و کلاتی در واقع چه نسبتی است؟

مونس الاحرار مشتمل بر سی باب (٦) زیر است . پس از باب آخر، رباعیات آمده که در ٢٤ باب قسمت شده است ((٧)

باب اول	در توحید
باب دوم	در نعت
باب سوم	در موعظه وحکمت
باب چهارم	در قسمیات
باب پنجم	در تسمیطات
باب ششم	در توشیحات و مصنوعات
باب هفتم	در ترجیعات
باب هشتم	در قصاید به ترتیب تهجی
باب نهم	در تشبیهات
باب دهم	در انواع جمع (٨) و تقسیم و تفریق
باب یازدهم	در اشعار مردف (٩)
باب دوازدهم	در سوال و جواب
باب سیزدهم	در تجنیسات و مکررات
باب چهاردهم	در قافیتین و قوافی مکرر
باب پانزدهم	در مرصع و مصرع
باب شانزدهم	در ملمعات و مترجمات
باب هفدهم	در مربع و متلون
باب هیجدهم	در انواع مناظره
باب نوزدهم	در انواع لزومات
باب بیستم	در حذفیات
باب بیستم و یکم	در منقط و دون منقط
باب بیست و دوم	در مفردات
باب بیست و سوم	در مشجر و مصور
باب بیست و چهارم	در طرد و عکس و رد العجز
باب بیست و پنجم	در عیدین (١٠) و مراثی

باب بیست و ششم در معما و لغز و ملتمسات
باب بیست وهفتم در هزلیات و هجویات
باب بیست و هشتم در مقطعات و فردیات (۱۱)
باب بیست و نهم در قلندریات و غزلیات
باب سی ام در عروض و لغة الفرس (۱۲)

۷ برگ از این نسخهٔ اصل مفقود است که مشتمل بود بر بخش آخر باب سی ام و سه باب اولین رباعیات.

چهارم در قلندریات
پنجم در مدح ملوک و صدر
ششم در عشقیات
هفتم در بهاریات
هشتم در خمریات
نهم در صبحیات
دهم در شمعیات
یازدهم در صفت چشم
دوازدهم اندر هزلیات
سیزدهم اندر مکررات
چهاردهم اندر محاسن
پانزدهم اندر سوال و جواب
شانزدهم اندر اثبات صناع و اسامی معشوق
۱۷ — ۱۸ دو باب فاقد است
نوزدهم اندر سفر
بیستم اندر فراق و وداع
بیست و یکم اندر مراثی
بیست و دوم اندر رباعیات مستزاد
بیست و سوم اندر رباعیات مصنوع
بیست و چهارم اندر انواع رباعیات

قابل ذکر است که بجز چند شاعر ، نام شعرای رباعی گو در این مجموعه نیامده . از نام خیام هم هیچ رباعی دیده نمی شود البته این ضرور است که رباعی های متعدد او ، در این مجموعه شامل است . اگر آنها معلوم می شدند، این مجموعه را می توان در ردیف مآخذ قدیمی رباعیات خیام شمرد. در مونس الاحرار جاجرمی که از مونس الاحرار کلاتی پس از ۳۹ سال گردآوزی شد، برای رباعیات خیام عنون جداگانه آمده است و در آن ۱۳ رباعی از وی شامل است .

[فصل پنجم]

این نسخهٔ سالار جنگ که به خط نستعلیق و بسیار ضخیم است ، دارای ٤٧١ برگ و بتوسط چند کاتب کتابت گردیده است . نسخه دارای چند مهر نیز می باشد که بیشتر آنها خراب شده است . درمیان آنها فقط نام های امانت خان شاهجهانی ۱۰٤۲ و ابوالفتح فتح خوانده می شوند.

پانوشته ها:

۱ – جلد ٥ ، ۱۹۲۸ – ۱۹۳۰ م. عنوان مقاله این است :

An Account of the Munisul Ahrar, A rare Ms. Belonging to Mr. Kevorkian.

این نسخه مصور بود به این لحاظ که عنوان باب ۲۹ چنین است :

« فی ذکر اشعار مصور و اختیارات قمر » (ص ۱۲۱۷ – ۱۲۲۱)

در ذیل اشعار مصور یک قصیده از محمد راوندی آمده است که در نسخهٔ کیورکیان مصور بوده. در هر بیت آن ذکر هر چیزی که آمده ، عکس های معاصر آن در نسخهٔ کیورکیان شامل بود اما اکنون مفقود است. بنده آن را معلوم کرده است حالا[عکسها] در شش موزهٔ آمریکا موجود هستند، موزه ها این است : کیمبریج ، Mass [فاگ آرت میوزیم] ، کلیولیند[میوزیم آف آرت] ، نیویورک[متروپولیتین میوزیم] ، پرنستون [یونیورستی لائبریری]، واشنگتون [فریر آرت گالری]، بالتی مور[والتر آرت گالری] جمعاً هفت برگ باتصویر است.

۲ – چون از مرحوم استاد سعید نفیسی در موقع مراجعت از هندوستان شنیده بودم که نسخه ای از مونس الاحرار در کتابخانهٔ حبیب گنج در علی گر هند موجود است و مولف آن شخصی موسوم به کلاتی اصفهانی می باشد. پس از هفت سال نامه ای را که جناب آقای پرفسور نذیر احمد ، استاد ادبیات فارسی دانشگاه علیگر در تاریخ ۱۵ / ۷ / ۱۹۶۱ مرقوم داشته بودند و در اثر مسافرت نگارنده به منزل تسلیم شده و فراموش کرده بودند مرا از وصول آن مطلع سازند، بر حسب اتفاق پیدا شده و مورد مطالعه قرار گرفت . فوری شرحی به معزی الیه نوشته و مطلبی را که ضمن نامهٔ مزبور اشاره شده بود یادآوری کردم و پیش از چندی جزوهٔ چاپی که به زبان اردو دربارهٔ نسخهٔ مونس الاحرار علی گر به قلم پرفسور محترم مذکور نگاشته شده و انتشار یافته واصل گردید.

نظر به این که بیشتر لغات زبان اردو که در جزوهٔ مذکور استعمال شده است از فارسی و عربی اقتباس شده ، ترجمهٔ آن زیاد مشکل نیست ، به همین جهت بعضی لغات اصلی زبان اردو را که در جزوهٔ مزبور استعمال شده بوسیلهٔ از یک دانشجوی هندی تحقیق نموده و به ترجمهٔ آن مبادرت گردید، از نظر احتیاط یک نسخه از جزوهٔ زبان اردو را استنساخ نموده توسط دوست محترم آقای حسین شهبازیان معلم وزارت آموزش و پرورش به آقای غلام علی بهبهانی که به زبان اردو نیز آشنایی کافی دارند، داده شد که آن را به فارسی ترجمه نموده اند ، به جز چند مورد که نگارنده در ترجمه آنها اشتباه نموده بودم بقیه درست و با ترجمهٔ آقای بهبهانی مطابقت داشت و در نظر بود که ترجمهٔ فارسی رسالهٔ مزبور نیز طبع گردد ولی چون بعداً میکروفیلم نسخهٔ مونس الاحرار حبیب گنج واصل گردید و بامساعدت جناب آقای ایرج افشار مدیر محترم کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران میکروفیلم مزبور چاپ و یک نسخهٔ آن به نگارنده تسلیم و مورد مطالعه دقیق قرار گرفت، از چاپ ترجمهٔ رسالهٔ آقای دکتر نذیر احمد صرف نظر گردید. زیرا وجه اشتراک مونس الاحرار کلاتی اصفهانی با نسخهٔ محمد بن بدر جاجرمی فقط در مقدمهٔ نثر می باشد که طبق نظر آقای دکتر نذیر احمد یکی از مولفین نسخ مذکور از نسخهٔ دیگری سرقت نموده است ولی در مندرجات و تقسیم ابواب و اسامی شعرای نسخ مذکور اختلاف کلی موجود است به قسمی که هیچگونه استفاده ای برای اشعار ساقطه در مونس

الاحرار جاجرمی میسر نگردید. اما صورتی که فرصت باقی باشد پس از رفع نقایص کلی نسخهٔ کتابخانهٔ حبیب گنج ان شاء الله به طبع نسخهٔ مذکور هم که طبق نظر آقای دکتر نذیر احمد نسخهٔ منحصر بفرد است ، مبادرت خواهد شد و ترجمهٔ رسالهٔ دکتر معزی الیه نیز در مقدمهٔ آن ذکر خواهد شد [مقدمه،جلد ۲، ص ٦۰٥]

۳ – نسخهٔ موزهٔ سالار جنگ ، فهرست نسخه های خطی فارسی ، جلد ۳ ، ص ۲۲۳ – ۲۲۹؛ شماره ۱۰۳۲[برگ ۳٦۰ الف]

٤ – قرآن کریم ۲ / ١٥٦ : انا لله و انا الیه راجعون

٥ – در فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ سالار جنگ ٥ / ۲۲٦ ، تاریخ مرثیه ۷۱۲ هـ آمده و این درست نیست زیرا که کلمهٔ « دال وذال » آمده است اگر « دال » را « داه» هم بخوانیم باز هم تاریخ ۷۱۲ هـ نخواهد آمد بلکه ۷۱۰ هـ می آید . در ۷۱۲ هـ شعبان در ماه دسامبر[۱۳۱۲ م] و در ۷۱۰ هـ ، این ماه در دسامبر و ژانویه [۱۳۱۰ – ۱۳۱۱ م] واقع شده بود و چون وفاتش درعین روز نوروز اتفاق افتاده که تقریباً ۲۱ مارس می شود چنانچه روشن است که ۷۱۰ هـ یا ۷۱۲ هـ هر دو تاریخ ممکن نیست.

٦ – عنوان ابواب به عربی آمده است.

۷ – در فهرست ٥٤ باب درج است یعنی سی باب پیشین و ۲٤ از رباعیات

۸ – از صنایع است و در فهرست ترجمهٔ آنها On arithmetic ، غلط آمده است و درست On Poetics است .

۹ – در فهرست « معروف» غلط آمده است

۱۰ – در فهرست «عیدین » محذوف شده است

۱۱ – در فهرست « عرضیات » غلط است

۱۲ – در فهرست « القریش» غلط آمده است .

*****

اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژهٔ علامه اقبال

عظمی زرین نازیه [1]

نعت پیامبر اکرم (ص) در شعر فارسی اقبال لاهوری

چکیده:
در بدو امر به تاریخچهٔ نعت سرایی در ادبیات عربی و فارسی طی قرون متمادی اشاره شده . در این ضمن نقش استادان سخن فارسی طی هزار سال اخیر خاطر نشان گردیده و سهم فارسی سرایان شبه قاره را در این زمینه یادآور گردیده است. آنگاه احوال مختصری از اقبال و آثار فارسی وی بر شمرده شده و حتی از آثار اقبال بزبانهای انگلیسی و اردو نام برده شده است. سپس نعت پیامبر اکرم (ص) با آوردن نمونه هایی از مجموعه های مختلف شعری اقبال مورد بحث قرار گرفته است. بدون تردید سبک نعت سرایی اقبال ابتکار آمیز و منفرد است؛ چنانکه گوید :

هست معشوقی نهان اندردلت　　چشم اگر داری بیا بنمایمت
دل ز عشق او توانا می شود　　خاک همدوش ثریا می شود
خاک نجد از فیض او چالاک شد　　آمد اندر وجد و بر افلاک شد

***

هرکه عشق مصطفی(ص)سامان اوست　　بحر و بر در گوشهٔ دامان اوست
زانکه ملت را حیات از عشق اوست　　برگ ساز کاینات از عشق اوست

***

«و رفعنا لک ذکرک»

نام نیکوی ترا بلند کردیم (سورة الم نشرح — آیة ۴)

«النبی اولی بالمومنین من انفسهم»

پیغمبر اولی و سزاوار تر به مومنان است از خود آنها (سورهٔ احزاب ، آیهٔ ٦)

---

[1] - مربی گروه فارسی ، دانشگاه بانوان لاهور کالج ، لاهور

ان الله و ملئکته یصلون علی النبی یایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما»

خداوند و فرشتگانش بر (روان پاک) این پیغمبر صلوات و درود می فرستند شما هم ای اهل ایمان بر او صلوات و درود بفرستید و با تعظیم و اجلال بر او سلام گویید و تسلیم فرمان او شوید (سورة احزاب – آیة ۶)

از زمان پیغمبر اکرم (ص) تاکنون نعت گویی از جمله موضوعات شعر شاعران جهان اسلام بوده است . جذبهٔ عشق رسول روح نعت است و محور آن ، ادراک معنوی مقام مصطفی (ص) نعت سرایی طریقی است که همچنان پی سپرده می شود و باز هم خواهد شد. می شود گفت نعت سرایی در زبان عربی از زمان خود پیامبر آغاز شد.

هنگامی که دین اسلام بالیدن آغاز نمود کفار مکه علیه قرآن و رسول اکرم شعر می سرودند که موجب آزردگی خاطر پیامبر و یارانش می شد ولی شاعران حقیقت طلب به حقیقت دعوت پیغمبر پی بردند و دانستند که قرآن کلام الهی است . « کعب بن زهیر» که از مشرکان بود ، پس از گرویدن به اسلام و سپس با سلاح شعر به مدح رسول اکرم و هجو دشمنانش پرداخت.

کعب بن زهیر (رح) در محضر پیامبر قصیده ی معروف « بانت سعاد» را خواند که مطلع آن چنین است :

بانت سعاد و قلبی الیوم مبتول   متمیم اثرها لم یغد مغلول[1]

پیامبر (ص) بردهٔ خود را به عنوان صله به وی عطا فرمودند .

همین طور حسان بن ثابت از شعرایی بود که در آغاز اسلام در مدح رسول گرامی اشعار می سرود و در مواقع مختلف بخصوص در «غزوات » ایشان را مدح می نمود.

رسول اکرم (ص) حسّان را اینگونه دعا فرمودند :

« ایدک بروح القدس »

جبراییل یارت باد[2]

همچنین معروف است که فرمودند :

« شعر حسّان تیر و نشتری است به سوی کفار »

۱ – احمد احمدی بیرجندی ، سید علی نقوی زاده ، مدایح رضوی در شعر فارسی ، ص ۱۰

۲ – اسد الغابه ۲ / ٤۰۵ ، صحیح بخاری ۲ / ۹۰۹

در دورهٔ غزنویان ، باورود اسلام به شبه قاره تعدادی از علمای ایرانی نیز به این سرزمین آمدند و در نتیجه فارسی زبان رسمی ، مذهبی و اجتماعی این مرزو و بوم شد[1]. در این زمان بود که هند مرکز زبان وادبیات فارسی شد و شاعران پارسی گو برای اظهار ارادات به پیامبر اکرم (ص) شیوه نعت را انتخاب نمودند.

در شعر شاعران معروف ایران مانند ابو سعید ابی الخیر ، حکیم سنایی ، ناصر خسرو ، حسّان العجم خاقانی شروانی ، نظامی گنجوی ، فرید الدین عطار ، فخر الدین عراقی ، مولانا ، سعدی ، عبدالرحمن جامی ، صائب تبریزی ، قدسی مشهدی و دیگران ، نمونه هائی از نعت رسول اکرم (ص) دیده می شود[2]. این جریان کم و بیش در شعر فارسی ادامه می یابد تا آن که بسیاری از شاعران به مدح پیامبر گرامی وائمه کرام توجهٔ بیشتر نشان می دهند.

درمیان آثار شاعران برجسته مانند امیر خسرو دهلوی ، صائب تبریزی ، نظیری نیشابوری ، عرفی شیرازی و قدسی مشهدی که در آغاز قرن هفتم از ایران به هند مهاجرت نمودند می توان نمونه های بارزی از نعت یافت.

در شبه قاره نعت سرایی به زبان فارسی به وسیلهٔ شخصیت هائی مانند خواجه بختیار کاکی ، خواجه معین الدین چشتی ، بوعلی قلندر پانی پتی ، شیخ عبدالحق محدث دهلوی ، میرزا مظهر جان جانان ، مولوی محمد باقر آگاه ، سرسید احمد خان ، مولانا احمد حسن ، حضرت معروف امیحوی و میر عثمان رواج یافت و به اوج رسید.

بعد از جنگ استقلال ۱۸۵۷م و تقسیم شبه قاره و استقلال پاکستان اگرچه فارسی زبان رسمی محسوب نمی شد ولی علاقه مندان این زبان، باز هم برای بیان احساسشان همین زبان را انتخاب نمودند . شاعران معروف این حوزه عبارتند از :

غالب دهلوی ، اقبال لاهوری ، خواجه الطاف حسین حالی ، مظهر الدین مظهر ، عزیز الدین احمد عظامی ، راجه محمد میر خان ، مولانا ظفر علی خان ، احمد رضا بریلوی ، عبدالحفیظ داد گستری ، صوفی غلام

۱ - اکرام ، سید محمد اکرم ، اقبال در راه مولوی ، ص ٨٤

۲ - فاروقی ، محمد طاهر ، اقبال اور محبت رسول ، ص ۱۱۲

مصطفی تبسم و برخی دیگر البته میرزا غالب دهلوی و اقبال لاهوری در فن نعت گویی به اوج علیین رسیدند و آن را وسعت دادند [۱]

اگرچه با تغییر حکمران زبان رسمی هم تغییر یافت ، ولی از آنجا که زبان فارسی هزار سال بر زبان مردم جاری بود تأثیرش را از دست نداد اقبال معتقد بود که مضامین فیلسوفانه و عارفانه را فقط با زبان فارسی می توان به زیبایی بیان کرد. از همین روست که با همه علاقه اش به زبان مادری و آشنائی و تسلط به زبانهای دیگر ، فارسی را برای بیان افکارش بر می گزیند و به روشنی می گوید :

پارسی از رفعت اندیشه ام — در خورد با فطرت اندیشه ام

اقبال لاهوری ، محمد فرزند شیخ نور محمد ، سیالکوت
۲۰ ذی الحجهٔ ۱۲۸۹ق / ۲۲ فوریه ۱۸۷۳م لاهور ، ۲۱ آوریل ۱۹۳۸م [۲]

فیلسوف ، اصلاحگر ، حقوقدان ، ایران شناس ، اسلام شناس ، پژوهشگر ، نویسنده ، سیاستمدار ، ادیب و شاعر فارسی گوی پاکستانی که با عنوانهائی مانند « شاعر مشرق » ، « حکیم امت » و « مصور پاکستان » نیز یاد می شود ، در بسیاری از مقالات و منابعی که در زمان حیاتش منتشر شده تاریخ تولدش ۱۸۷۰م ، ۱۸۷۲، ۱۸۷۵ و ۱۸۷۶م نیز آمده است که خود اقبال هیچ سعی در تکذیب آنها نداشته است اکنون دولت پاکستان سوم ذی القعدهٔ ۱۲۹٤ق / برابر نهم نوامبر ۱۸۷۷م را به طور رسمی تاریخ تولد اقبال پذیرفته است [۳] لازم به ذکر است که تاریخ تولد وی بر اساس تقویم خورشیدی برابر با ۱۸ آبان ۱۲۵٦، و وفاتش مصادف با اول اردی بهشت ۱۳۱۷ است.

اجداد اقبال از برهمنان کشمیر بودند که سالها قبل به دین اسلام گروید و در سیالکوت اقامت گزیدند[٤]

مادر اقبال « امام بی بی » بانویی بی سواد اما عابد و علاقه مند به قرائت قرآن بود و پدر اقبال « نور محمد » که در موقع ولادت اقبال در شهر

---

۱ - برنی ، سید مظفر حسین ، شعر فارسی و اقبال ، در شناخت اقبال ، ص ۳۰۰

۲ - سروش ، احمد ، کلیات اقبال ، مقدمه ص ۲۹ ؛ اکرام ، اقبال در راه مولوی ، ص ۲ ؛ جاوید اقبال ، زنده رود ، ص ٦۰

۳ - نوشاهی ، عارف ، اقبال لاهوری ، دانشنامهٔ ادب فارسی ، ج ۱ .

٤ - احمدی ، احمد ، دانای راز ، ص ۳.

سیالکوت مشغول کسب وکار بود، به سبب علاقهٔ شدیدش به امور روحانی ، زیاد متدین بود[1]

زمانی که اقبال به سن رشد رسید خانواده اش او را به تحصیل ترغیب نمودند و در این کار توجه لازم را مبذول داشتند. نور محمد به رسم معمول آن زمان فرزندش را برای آموختن قرآن به یکی از مساجد برد. اقبال به این ترتیب دورهٔ تحصیلات مکتب خانه را طی کرد و بعد از آن وارد مدرسهٔ ابتدائی شد[2].

او در دورهٔ دبستان ، استعداد درخشانی از خود نشان داد و به دریافت جوایزی نایل شد . در همین اوقات بود که اقبال توجهٔ یکی از دوستان بزرگ پدرش ، میر حسن معروف به شمس العلماء را که دانشمندی بزرگ و محقق بود و به شغل معلمی اشتغال داشت به خود جلب کرد[3]

فارسی و عربی را در دانشکدهٔ « سکاچ مشن » نزد استاد میر حسن فرا گرفت که در پیشرفت علمی و معنوی اقبال نقش بسیار موثری داشت ، از آنجا که زبان مادری اقبال پنجابی بود اردو را به کمک معلم یاد گرفت[4].

اقبال شاعری را از دوران دانشجویی آغاز کرد . در آن زمان « میرزا داغ دهلوی » (وفات : ۱۳۲۳ ق / ۱۹۰۵م) از بزرگترین استادان شعر اردو به شمار می رفت . اقبال در آغاز سروده های خود را برای تصحیح نزد وی می فرستاد ولی دیری نگذشت که « داغ » به وی نوشت که اشعارش دیگر نیازی به اصلاح ندارد[5]

اقبال پس از دریافت دیپلم در ۱۳۱۳ق / ۱۸۹۵م به لاهور رفت و دانشکدهٔ دولتی از مستشرق معروف انگلیسی تامس آرنولد (١٨٦٤ – ۱۹۳۰م) استاد فلسفه تلمذ نمود و دوره های لیسانس و فوق لیسانس را به پایان رسانید. آنگاه از تعلیمات تامس آرنولد بهره گرفت[6]

۱ – سعیدی ، سید غلام رضا ، اندیشه های اقبال لاهوری ، ص ۳۳.

۲ – سروش ، احمد ، کلیات اقبال ، مقدمه ، ص ۳۰

۳ – سعیدی ، غلام رضا ، اندیشه های اقبال لاهوری ، ص ۳۳ – ٣٤

٤ – جاوید اقبال ، زنده رود ، ص ٦٠

۵ – احمدی ، احمد ، دانای راز ، ص ۳.

٦ – احمدی ، احمد ، دانای راز ، ص ۳۸

اوتا ۱۳۲۳ ق / ۱۹۰۵م در دانشکدهٔ دولتی و دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور به تدریس عربی مشغول بود تا آن که به توصیهٔ «سرتامس آرنولد» برای تحصیلات عالی عازم اروپا شد [۱]

در دانشگاه کمبریج به عنوان دانشجوئی برجسته در رشتهٔ فلسفه پذیرفته شد و برای تحصیل علم حقوق وارد دانشکدهٔ « لینکن این » [۲] گردید و این همان دانشکده ای است که مرحوم قائد اعظم محمد علی جناح مؤسس پاکستان نیز تحصیلات عالی حقوق را در آنجا به پایان رسانید.

اقبال در سال ۱۳۲۵ ق / ۱۹۰۷م به آلمان رفت و در دانشگاه مونیخ به اخذ درجهٔ دکتری در رشتهٔ فلسفه نایل آمد . موضوع رسالهٔ دکتری وی «توسعه و تحول ما بعد الطبیعه در ایران » [۳] بود. سال بعد به وطن برگشت و در لاهور به وکالت دادگستری پرداخت و تا پایان عمر شغل خود را تغییر نداد و از همین راه امرار معاش کرد.

در ۱۳٤۱ – ۱۳٤۲ ق / ۱۹۲۳م دولت بریتانیا به پاس خدمات ادبی اقبال « لقب « سر (Sir) » به او داد. در ۱۹۲۷م وی به عضویت مجلس شورای ایالتی پنجاب انتخاب شد.

در ۱۹۳۰م به ریاست جلسهٔ سالیانه حزب مسلم لیگ انتخاب شد . در این جلسه که در شهر آله آباد تشکیل شد نقشه حل مشکلات سیاسی شبه قاره هندو پاکستان را طرح کرد.

در ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ در کنفرانس های میز گرد ک به منظور طرح نقشه های سیاسی برای شبه قاره هندوستان تشکیل شد ، شرکت کرد [٤]

اقبال در آرزوی سفر به حجاز بود و مقدمات سفر هم فراهم شده بود که به سبب بیماری در ۱۳۵۳ ق / ۱۹۳٤م از این سفر بازماند و سرانجام در بیستم صفر ۱۳۵۷ق / بیست و یکم آوریل ۱۹۳۷م در سن ٦۱ سالگی در لاهور درگذشت و در ضلع جنوبی محوطهٔ مسجد پادشاهی این شهر به خاک سپرده شد.

---

۱ – سروش ، احمد ، کلیات ، مقدمه ، ص ۳۲

2 - Lincoln Inn

۳ – این کتاب را مرحوم آریانپور تحت عنون سیر فلسفه در ایران ترجمه نمود.

٤ – سروش ، احمد ، کلیات ، مقدمه ، ص ۳٤

آثار فارسی اقبال :

۱- اسرار و رموز :

اسرار خودی و رموز بیخودی در سال های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۸م به زبان فارسی منتشر شد.

اقبال در این کتاب می گوید آنچه خودی یا شخصیت را محکم و استوار می سازد و آنرا می پروراند و تعالی می بخشد ، داشتن آرزو و هدف است . انسان بدون آرزو مرده ای بیش نیست .

در « رموز بی خودی » سخن از آن می رود که خودی پس از تربیت و پرورش باید به خدمت جامعه در آید. او کمال خود را در آن می بیند که با جمع در آمیزد [۱]

۲- پیام مشرق :

مجموعۂ شعری است که اقبال در پاسخ « دیوان غربی» گوته (وفات ۱۸۳۲م) شاعر نامور آلمانی نوشت در ۱۹۲۳م در لاهور منتشر شد. در این مجموعه اقبال از حقایق دینی ، اخلاقی و ملی سخن می گوید . این مجموعه دارای مستزاد ها ، مسمط ها ، غزل ها ، قطعات مختلف و ۱۶۳ دو بیتی است.

۳- زبور عجم :

شامل مجموعۂ غزلیات و دو مثنوی گلشن راز جدید و بندگی نامه است که در ۱۹۲۷م در لاهور منتشر شد.

۴- جاوید نامه:

اولین بار در ۱۹۳۲م در لاهور به طبع رسید. اقبال با راهنمایی مولانا جلال الدین رومی به سفر خیالی در افلاک می رود و در آنجا با حکمای غربی و شرقی و شعراء ملاقات و نظر خود را دربارۂ زندگی و مسائل سیاسی و اجتماعی و عرفانی بیان می کنند.

۱- بقائی ، ماکان ، محمد ، خیال وصال ، پیشگفتار

۵ – مسافر : ۱۹۳۴

مثنوی مسافر شرح مسافرت اقبال در سال ۱۹۳۳ به کشور افغانستان و بازدید او از شهرهای تاریخی کابل و غزنه و قندها و زیارت مزار سنائی و دیدار از قبر محمود غزنوی است . این مثنوی از سروده های اجتماعی ، سیاسی اقبال است .

۶ – پس چه باید کرد :

در ۱۹۳۶م منتشر شد. در مثنوی « پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟» نگرانی اقبال از آیندهٔ مسلمانان به خوبی خوانده می شود .

۷ – ارمغان حجاز :

آخرین مجموعهٔ شعر فارسی و اردوی اقبال است که پس از وفات وی در ۱۳۷۵ق / نوامبر ۱۹۳۸م در لاهور چاپ شد.

اقبال در آخرین ایام زندگی برای سفر حجاز آماده می شد و در عالم خیال تأثیرات این سفر تحقق نیافته را به صورت اشعار سرود که در این مجموعه گرد آمده است.

ترجمه ها و تألیفات و آثار دیگر :

۱ – ترجمهٔ انگلیسی نظریهٔ توحید مطلق از عبدالکریم جیلی
۲ – علم اقتصاد (۳۱ مارچ ۱۹۱۰)
۳ – تاریخ ابتدائی انگلستان (شرح وقایع دوران هانری دوم تا ریچارد سوم)
٤ – تحقیق دربارهٔ انسان کامل عبدالکریم جیلی (به زبان انگلیسی)
٥ – ترجمهٔ اردوی اقتصاد سیاسی اثر واکر
٦ – ترجمه و تلخیص نخستین دودمان پلانتاژنت **Early Plangenets** اثر استابس**Stubbs** به اردو .
۷ – بانگ درا: نخستین مجموعه اردوی اقبال که در سال ۱۹۲٤ منتشر شد. این کتاب حاوی اشعار اقبال تا سال ۱۹۰۸ و مراجعت وی از اروپاست . در این کتاب ابیاتی به فارسی هم آمده است .

۸ – بال جبریل : مجموعه دیگری از اشعار اقبال به اردو [۱]

نعت پیامبر در شعر اقبال :

«محمد اقبال که زبان مادری اش پنجابی بود و زبان ملی اش اردو ، حدود دو سوم شعرهایش را به فارسی سرود ، و این در حالی بود که هرگز سفری به ایران نکرده بود و به فارسی نمی توانست حرف بزند. ازین بابت وی گوینده ای است که نظیرش را کم می شناسیم ، یعنی کم می شناسیم کسی را که بیاید و زبان خود را رها کند و به زبانی رو آورد که از قدرت اقتصادی و سیاسی خاصی برخوردار نیست و در کشور او رو به گذشته دارد نه آینده » [۲]

اقبال ، خدمتی ارزنده به زبان فارسی نیز کرده است و زبان نیم مردهٔ فارسی را در شبه قاره طی قرن بیستم میلادی زنده کرد.

از مجموع آثار وی بر می آید که هیچ لحظه ای را بی یاد پیامبر نگذرانده است. حتی می شود گفت گاه از یاد خدا غافل می مانده ولی نقش جمال معنوی « رحمة للعالمین » هرگز از لوح دل و جانش زدوده نمی شد.

می توانی منکر یزدان شدن　　　منکر از شان نبی نتوان شدن [۳]

اقبال به حضرت نبی اکرم عشق سرشاری داشت وایشان را از این حیث که جمیع اوصاف بشری در ذاتش گرد آمده ، بهترین برگزیدهٔ بشریت و اسوهٔ کامل می دانست.

نعت رسول اکرم از موضوعات مستقل ادبیات مسلمان بوده است و نعت های زیادی در سایر زبانهای مسلمانان در دست است.

موضوع این نعت ها به وقایع و معجزه های زندگی پیامبر اکرم مربوط می شود .

نعت فارسی اقبال نشان از وفور محبت و عشق به رسول (ص) است ثنای اقبال از حضرت رسول ویژگیهای پر معنائی دارد:

هست معشوقی نهان اندر دلت　　　چشم اگر داری بیا بنمایمت
دل ز عشق او توانا می شود　　　خاک همدوش ثریا می شود

۱ – برای اطلاعات : بیشتر نک : بقائی ، ماکان ، محمد ، دیوان اقبال لاهوری ، ص ۱٤.

۲ – اسلامی ، ندوش ، محمد علی ، دیدن دگر آموز شنیدن دگر آموز ، ص ۷

۳ – سروش ، احمد ، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری ، ص ۳۰۹

خاک نجد از فیض او چالاک شد　　　آمد اندر وجد و بر افلاک شد
در دل مسلم مقام مصطفی است　　　آبروی ما ز نام مصطفی است
در شبستان حرا خلوت گزید　　　قوم وآیین و حکومت آفرید[۱]

به عقیدهٔ اقبال انسان می توان جهان را در خود فرو برد و جهان را به کف آرد ولی مقصودش خود فراموشی نیست او نمونه بارز در خود فرو رفتن و به کف آوردن جهان را خلوت گزینی پیامبر در غار حرا می داند که پس از آن هدایت وارشاد خلق را به عهده گرفت. به عقیدهٔ اقبال به وجود آمدن امت اسلامی و جهانگیر شدن اسلام ریشه در همان سیر و سلوک و خلوت گزینی پیامبر دارد.

اقبال وجود پیامبر اکرم را به باران و خودش را به بوستانی تشبیه می کند که از آن طراوت می یابد.

ابر آذار است و من بستان او　　　تاک من نمناک از باران او[۲]

او عاشقانه ترین واژه را برای پیامبر اکرم به کار می برد حضرتش را «دلبر» خطاب می کند :

خاک یثرب از دو عالم خوشتر است　　　ای خنک شهری که آنجا دلبر است[۳]

در « اسرار خودی » شدت علاقه اش را به رسول بدین گونه ابراز می دارد که چوب خشکی معروف به ستون حنانه در فراقش گریه می کند، من چرا با وی عشق نورزم ؟

من چه گویم از تولایش که چیست　　　خشک چوبی در فراق او گریست[۴]

در همین مثنوی ایشان را ساقی بطحا می نامد و توصیفی عاشقانه از نگاه آن حضرت دارد.

مست چشم ساقی بطحاستیم　　　در جهان مثل می و مینا ستیم[۵]

در تضمینی از مثنوی « سلامان وابسال » جامی در توصیف پیامبری گوید :

---

۱ – سروش ، احمد ، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری ، ص ۱۵.
۲ – سروش ، احمد ، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری ، ص ۱۷.
۳ – همو ، همان ، همانجا
٤ – همو ، همان ، همانجا
۵ – همو ، همان ، ص ۱٦

کشتهٔ انداز ملا جامی ام
نظم و نثر او علاج خامی ام
شعر لب ریز معانی گفته است
در ثنای خواجه گوهر سفته است
نسخه ی کونین را دیباچه اوست
جمله عالم بندگان و خواجه اوست
کیفیت ها خیزد از صهبای عشق
هست هم تقلید از اسمای عشق
کام بسطام در تقلید خرد
اجتناب از خوردن خربوزه[1] کرد
عاشقی ، محکم شو از تقلید یار
تا کمند تو شود یزدان شکار[2]

به قول اقبال پیامبر « بردگان » را به رهبران بشریت تبدیل کرد و الهام بخش رفتار و شکل دهندهٔ روش زندگی انسانها شد.

در جاوید نامه ، جایی که شکوه های روح ابوجهل ، یکی از مخالفان سرسخت حضرت محمد (ص) درمیان اشراف مکه را می شنود و می بیند که نمایندهٔ دوران جاهلیت ، رفتار و حرکت انقلابی حضرت محمد (ص) را چگونه انتقاد و انکار می کند. این چنین می سراید :

« نوحهٔ روح ابو جهل در حرم کعبه »

سینهٔ ما از محمد داغ داغ
از دم او کعبه را گل شد چراغ
از هلاک قیصر و کسری سرود
نوجوانان را ز دست ما ربود
ساحر و اندر کلامش ساحری است
این دو حرف لااله خود کافری است
تا بساط دین آبا در نورد
با خداوندان ما کرد آنچه کرد
پاش پاش از ضربتش لات ومنات
انتقام از وی بگیر ای کائنات
دل به غایب بست و از حاضر گسست
نقش حاضر را فسون او شکست
دیده بر غایب فرو بستن خطاست
آنچه اندر دیده می ناید کجاست
پیش غایب سجده بردن کوری است
دین نو کور است وکوری دوری است
خم شدن پیش خدای بی جهات
بنده را ذوقی نبخشد این صلوت
مذهب او قاطع ملک و نسب
از قریش و منکر از فضل عرب
در نگاه او یکی بالا و پست
با غلام خویش بر یک خوان نشست
باز گو ای سنگ اسود باز گوی
آنچه دیدم از محمد بازگوی

١ - بایزید بسطامی می خواست در پیروی سنت حضرت رسول (ص) خربزه بخورد ولی چون خربوزه خوردن حضرت رسول بر وی ثابت نشد او هیچگاه این میوه نخورد.

٢ - سروش ، کلیات فارسی مولانا اقبال لاهوری ، ص ١٧.

ای هبل ای بنده را پوزش پذیر — خانهٔ خوذ را ز بی کیشان بگیر
گله ی شان را به گرگان کن سبیل — تلخ کن خرمای شان را بر نخیل
صرصری ده با هوای بادیه — انهم اعجاز نخل خاویه
ای منات ای لات ازین منزل مرو — گر ز منزل می روی از دل مرو
ای ترا اندر دو چشم ما وثاق — مهلتی ان کنت از معت الفراق [1]

در واقع این شکوهٔ ابوجهل ، اقرار به بزرگی حضـرت محمـد (ص) است.

اقبال به این بیت شکوه و ناسپاسی ابوجهل در کعبه ، (جاوید نامه) را در کتاب « پس چه باید کرد» چنین پاسخ داده:

سوختی لات ومنات کهنه را — تازه کردی کائنات کهنه را
در جهان ذکر و فکر انس و جان — تو ضلات صبح ، تو بانگ اذان
نی خداها ساختیم از گاو و خر — نی حضور کاهنان ، افکنده سر
نی سجود پیش معبودان پیر — نی طواف کوشک سلطان و میر
این همه از لطف بی پایان تست — فکر ما پروردهٔ احسان تست
ذکر تو سرمایهٔ ذوق و سرور — قوم را دارد به فقر اندر غیور
ای مقام و منزل هر راهرو — جذب تو اندر دل هر راهرو
جان ز مهجوریٔ بنالد در بدن — ناله ی من وای من ای وای من [2]

اقبال می گوید هیچ جنبه ای در زندگی سرور دو عالم (ص) نیسـت که در گفتارش باشد و در کردار نباشد. پیامبر در همهٔ آثار اقبال که بی گمان از ارزنده ترین ذخایر ادب فارسی محسوب می شـوند، موضـوعی محـوری است ، در پیام مشرق می گوید :

هرکه عشق مصطفی(ص) سامان اوست — بحر و بر در گوشهٔ دامان اوست
زانکه ملت را حیات از عشق اوست — برگ ساز کاینات از عشق اوست
جلوهٔ بی پردهٔ او وانمود — جوهر پنهان که بود اندر وجود
روح را جز عشق او آرام نیست — عشق او روزی است کورا شام نیست [3]

---

۱ - سروش ، احمد ، کلیات اقبال ، ص ۳۰۰ – ۳۰۱.

۲ - سروش ، احمد ، کلیات اقبال ، ص ٤١٢ - ٤١٥

۳ - سروش ، کلیات ، ص ۱۹۲

اهل سخن و اقبال شناسان می دانند که اقبال اندیشهٔ خود را در جامهٔ زیبای شعر جلوه گر کرده است.

به مسلمان توصیه می کند که برای تعمیق شخصیت خویش ، جویبار وجود خویش را به دریای مصطفی وصل نماید.

در زندگی اقبال آمده است « یک بار فیلسوفی انگلیسی ازو می پرسید برای اثبات وجود خدا چه دلیل قابل قبولی دارد ؟ او بی درنگ می گوید :چی دلیلی بالاتر از این که پیامبر(ص) به وجودش ایمان دارد»[1]

اقبال همین موضوع را به صورتی دیگر در « ارمغان حجاز » خطاب به پیامبر بیان می دارد :

به کوی تو گداز یک نوا بس | مرا این ابتداء، این انتها بس
خراب جرأت آن رند پاکم | خدا را گفت : ما را مصطفی(ص) بس[2]

در آخرین اثر اقبال ارمغان حجاز در بخش « حضور رسالت مآب» چهره آرزوی اقبال نشان می دهد . او که به سبب بیماری نتوانست برای زیارت قبر پیامبر (ص) برود می گوید :

تنها آرزویی که هنوز در دل دارم این است که برای زیارت خانهٔ خدا به مکه بروم. ذره ذرهٔ وجود من از جذبه های احسان آن حضور پر می شود. روح من چنان حالتی را می خواهد که فقط می توانم از روضهٔ مقدس آن حضرت به دست بیاورم[3]

رباعی زیر دلیل دیگری است بر علاقه وافر اقبال به پیامبر(ص):

بدن واماند و جانم در تک و پوست | سوی شهری که بطحا در ره اوست
تو باش این جا و با خاصان بیامیز | که من دارم هوای منزل دوست[4]

این دانای راز ، زمانی که چشمانش را برای همیشه می بندد آخرین شعرش را در هوای پیامبر چنین می سراید:

سرود رفته باز آید که ناید | نسیمی از حجاز آید که ناید
سر آمد روزگار این فقیری | دگر دانای راز آید که ناید[5]

۱ - زندگی و افکار اقبال ، ج ۲ ، ص ۸۷۷

۲ - سروش ، کلیات ، ص ٤٥٢

۳ - زندگی و افکار اقبال لاهوری ، ص ۲ ، ص ٦٥٠

٤ - سروش ، کلیات اقبال ، ص ٤٣٨

٥ - همو ، همان ، ص ٤٣٥

منابع و مآخذ:

۱ – القرآن
۲ – اسد الغابه جلد ۲.
۳ – اقبال اور محبت رسول (اردو)، دکتر محمد طاهر فاروقی ، اقبال اکادمی لاهور ، ۱۹۷۷م.
٤ – اقبال در راه مولوی ، دکتر سید محمد اکرم شاهِ اکرام ، لاهور ، ۱۹۷۰م.
٥ – اندیشه های اقبال لاهوری ، سید غلام رضا سعیدی ، سید هادی خسرو شاهی ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران ، چ دوم ، ۱۳۷۰ش.
٦ – خیال وصال ، محمد بقایی ماکان ، انتشارات مشکواة ، تهران ۱۳۷۸ش.
۷ – دانای راز ، احمد احمدی بامقدمه دکتر غلام حسین یوسفی ، چاپ خانه زوار ، مشهد ، ۱۳٤۹ش.
۸ – در شبستان ابد (شرح جاوید نامه) ، محمد بقایی ماکان ، انتشارات اقبال ، تهران ۱۳۸۲ش.
۹ – دیدن دگر آموز و شنیدن دگر آموز ، محمد علی اسلامی ندوش ، چاپخانهٔ سپهر ، تهران ، ج دوم ۱۳۷۰ش.
۱۰ – زندگی و افکار اقبال لاهوری ، دکتر جاوید اقبال ترجمه شهیندخت کامران مقدم
۱۱ – زنده رود ، جاوید اقبال ، لاهور ، ۱۹۸۹م.
۱۲ – شعر فارسی واقبال (مقاله) بقلم سید مظفر حسین برنی درکتاب «در شناخت اقبال» ، ترجمه مهدی افشار، دانشگاه تهران ، ۱۳۷٦ش.
۱۳ – صحیح بخاری
۱٤ – کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری با مقدمهٔ احمد سروش ، انتشارات سنایی ، تهران ، چ هشتم ، ۱۳۸۱ش
۱٥ – لغت نامه ، علی اکبر دهخدا، تهران ٥۲ – ۱۳۲٥ش.
۱٦ – مدایح رضوی در شعر فارسی ، احمد احمدی بیرجندی ، سید علی نقوی زاده ، بنیاد پژوهشهای اسلامی ، آستان قدس رضوی ، ۱۳٦٥ش.
۱۷ – میکدهٔ لاهور دیوان اقبال لاهوری تصحیح و مقدمهٔ محمد بقایی ماکان ، انتشارات اقبال ، تهران ، ۱۳۸۲ش.

*****

دکتر محمد بقائی (ماکان)[1]

اقبال از نگاه شیمل

چکیده:

آنه مری شیمل، زادهٔ ۱۹۲۲م در اسلام پژوهی و ایرانشناسی خدمات ارزنده ای داشته است . اولین مأموریت تدریس تاریخ ادیان را میان سال ۱۹۵۴ – ۱۹۵۹م در دانشگاه انکارا به عهده داشت. دیدارهای متعددی از ایران ، پاکستان و کشورهای اسلامی انجام داد. شیفتهٔ مولانا و فریفتهٔ اقبال بود. سهم پرفسور شیمل در ترویج آثار و افکار علامه اقبال در کشورهای باختری از طریق نشر کتابها و مقاله ها ، ایراد خطابه ها و انجام تراجم بسیار ارزنده است. در این گفتار نظرات دکتر شیمل دربارهٔ فیلسوف سخنور خاور زمین – اقبال بررسی گردیده است.

***

آنه مری شیمل[2] ، اسلام پژوه و ایران شناس پُر آوازهٔ آلمانی در سال ۱۹۲۲ در ارفورت **Erfurt** به دنیا آمد. پدرش کارمند پست بود . در ۱۹ سالگی دکترای خود را در رشته مطالعات اسلامی از دانشگاه برلین دریافت داشت . ازسال ١٩٥٤ تا ١٩٥٩ به عنوان استاد تاریخ ادیان در دانشگاه آنکارا به تدریس مشغول شد. از سال ١٩٦٧ تا هنگام بازنشستگی در دانشگاههای بن وهاروارد تدریس نمود. او در سال ١٩٦٠ استاد کرسی فرهنگ هندی اسلامی شد. شیمل پس از باز نشستگی در سال ۱۹۹۲ به آلمان بازگشت و استاد افتخاری مطالعات دانشگاه بن شد.او محققی پُرتلاش و در عین حال دقیق بود که آثار متعدد به زبانهای انگلیسی ، آلمانی ، فرانسوی ، عربی ، فارسی ، اردو وترکی تألیف نموده است که به طور کلی در حوزه شرقشناسی ، و به طور خاص در مورد اسلام ، ایران و عرفان اسلامی است. آثارش از چنان جذابیتی برخوردار است که در شمار آثار برترین شرقشناسان جای گرفته . پرفسور شیمل با تحقیقات خود توانست کانون شرقشناسی را از فرانسه به آلمان منتقل کند وهمچون فلسفه آلمان جایگاهی

---

[1] - MakanBaghai@yahoo.com
[2] - Annemerie Schimmel

معتبر به آن ببخشد. پژوهشهای پُردامنه ی او از آثار خوشنویسان تا شاعران عارف ، از لطایف حکمی و ذوقی تا نکات قرآنی را شامل می شود . تلاشهای فرهنگی او سبب شد تا چند دکترای افتخاری و نشانهای بین المللی به وی اهدا شود، و همچنین به دلیل تحقیقات ارزنده یی که در مورد محمد اقبال لاهوری به عمل آورد ، یکی از بزرگترین خیابانهای لاهور به نام وی ثبت شود. همهٔ اینها مبین اهمیت و ارزش والای تلاشهای فرهنگی بانویی است که شصت سال از عمر خود را صرف شناساندن فرهنگ شرق بخصوص ایران و اسلام به مردم جهان کرد. او در سال ۱۹۵۳ که سی و یکساله بود برای زیارت تربت مولانا به ترکیه سفر کرد که تحولی تازه در زندگی وی پدید آورد. در گفتگوئی که در این خصوص با دوست صافی ضمیر و همدل و همزبانم دکتر ابوالقاسم تفضلی که از شیوخ مولویه است داشتم حکایت جالبی از وی که در آن زمان در ترکیه درس حقوق می خواند شنیدم که آن را در کتاب خود به نام **سماع** آورده است . او می گوید .

« در سال ۱۳۳۲ شمسی (۱۹۵۳ میلادی) در یکی از روزهای بهاری، دوستی از آنکارا تلفن کرد که پرفسور آنه مری شیمل برای زیارت تربت مولانا به قونیه می‌آید. و لازم است که او را راهنمائی و یاری کنید. تا آن روز بارها شنیده بودم که خانمی آلمانی به نام پرفسور شیمل مطالعات زیادی دربارهٔ مولانا و آثار او انجام داده است. روز بعد وقتی یک خانم جوان و زیبا با موهای بور وارد اتاقم شد ، باور نکردم که او همان پرفسور است. وقتی که خانم جوان و زیبا به زبان ترکی از مولانا با عنوان «پیرم» شروع به سخن کرد و چندین غزل و آهنگین وعاشقانه دیوان کبیر را به زبان فارسی ازبرخواند. جسم و جانم را تسخیر کرد. در همان روز در مصاحبه ای مطبوعاتی به خبرنگاران روزنامه ها گفت :قونیه ومولانا را بسیار دوست می دارم. قلب من در این شهر و در تربت مولانا جای دارد. دلم می خواست از ساکنان قونیه می بودم. احساس می کنم باید هرچه بیشتر به این شهر بیایم. خواهش می کنم به جای آنه مری شیمل به من بگوئید جمیله باجی ، مرا جمیله باجی خطاب کنید.

انتشار این مصاحبه در ترکیه یکباره او را به شهرت رسانید. ساکنان قونیه برای آشنائی با وی و دعوت و پذیرائی از او به تکاپو افتادند و در مدتی کوتاه دوستان بسیاری گردش جمع آمدند که با آنها بر سفره غذا می خورد، مثل آنها چهار زانو بر روی تشک می نشست یا به پشتی تکیه می داد. از این

پس پرفسور شیمل همشهری افتخاری قونویها ، و جمیله باجی نامیده شد. در طول مدت چهل سال مرتباً با وی مکاتبه داشتم و هم اکنون متجاوز از دویست فقره از نامه های او در مرکز اسناد قونیه موجود است . این استاد مولانا دوست نامه هایش را با نام جمیله باجی ، امضاء می کرد و من نیز در نامه هایم او را جمیله باجی خطاب می کردم.

آنه مری شیمل در اولین دیدارش از تربت مولانا ، « پنجره نیاز» را که در دیوار پشت صندوقه آرامگاه مولانا قرار دارد کشف کرد و یک سال بعد که به آنکارا آمد ، به عنوان استاد تاریخ ادیان در دانشکده الهیات آن شهر به تدریس مشغول شد و به این ترتیب در آنکارا اقامت گزید و پیوسته به زیارت تربت مولانا می رفت . در آن دوران ،هنگامی که به مناسبت سالروز عروج مولانا مراسم « شب عروس»[1] را برگزار می کردیم، پرفسور شیمل سخنرانیهای جالبی درباره زندگی و اندیشه مولانا ایراد می کرد.» با آوازه ئی که شیمل از طریق تألیفات گران سنگ خود یافت مورد توجه محافل فرهنگی و دانشگاهی قرار گرفت و به ناچار پیوسته برای ایراد سخنرانی در سفر بود . از همین رو زندگی مشترکش دوام نیاورد و او سبز در دنیای تحقیق و تدریس و تألیف را به نشستن در خانه ترجیح داد. از جمله دعوتهائی که از وی برای سخنرانی به عمل آمد از سوی دولت پاکستان بود که به لاهور رفت و دیدگاه های خود را دربارۀ علامه اقبال به زبان فصیح انگلیسی بیان داشت و به این مناسبت یکی از بزرگترین خیابانهای لاهور به نام وی نامگذاری شد. او به زبانهای آلمانی ، فرانسوی ، انگلیسی ، فارسی ، عربی و ترکی مسلط بود و با پنجابی و یونانی آشنائی داشت. از این شرقشناس ایران دوست صد و پنج کتاب و صدها مقاله به زبانهای مذکور باقی مانده است . در مهر ماه ۱۳۸۱ مجلس بزرگداشتی در دانشگاه تهران به پاس خدمات فرهنگی و علمی پرفسور شیمل برگزار شد که او به همین مناسبت برای سومین بار به سرزمینی که پیوسته بدان مهر می ورزید گام نهاد و سخنرانیهائی ایراد نمود. شیمل چند ماه بعد در ششم بهمن ۱۳۸۱ برابر با بیست و پنجم ژانویه ۲۰۰۳ پای از جهان فانی بیرون کشید.

---

۱ - مقصود سالروز درگذشت مولوی است و از آن رو به آن شب عروس می گویند که ایام هجران عارف به پایان می رسد و صبح وصال چهره می نماید.

آنه مری شیمل گذشته از شخصیت ممتاز پیامبر اسلام بـه دو چهـره دیگر فرهنگ اسلامی یابه بیانی دیگر فرهنگ ایرانی بسیار علاقه مند بود کـه اینان عبارتند از مولوی و اقبال. او در سخنرانیهائی که درباره آثـار و افکـار مولوی داشت پیوسته تکرار میکرد که « من عاشقم ، عاشق مولانا» . این گفته پرفسور شیمل در دوست فاضلم حسن لاهوتی مترجم چربدست آثار شیمل که در روز شنبه ۲۰ مهر ۱۳۸۱ در پژوهشـکده حکمـت و فلسـفه ایـران از مستمعان سخنرانی وی بوده ، بسیار موثر افتاد. از همـین رو ایشـان بـالحنی ستایش آمیز در مقدمهٔ ترجمهٔ کتاب **محمد رسول الله** (ص)که از آثـار برجسـته این محقق نامبردار است می نویسد « آنه مری شیمل » ایرانی نبود ، در ایران هم زندگانی نکرده بود ، اما به فرهنگ و ادب ایران عشق می ورزید. از صدها دلیل همین بس که بی پرده می گفت : « من عاشقم ؛ عاشق مولانا،....» شـیمل بـه اقبال نیز که او را « رومی عصر» خوانده اند بسیار مهر ورزید. علاقهٔ وی بـه مطالعه و تحقیق در آثار اقبال بـه ایـام دانشـجوئی وی بـاز مـی گـردد . او نخستین مقاله اش را دربارهٔ این چهره پرآوازه به سـال ۱۹۵٤ نوشـت یعنـی زمانی که سی و دو ساله بود. سپس در ۱۹۶۳ در حالی که چهـل سـالگی را پشت سر می گذاشت کتابی مستقل تحت عنوان **بال جبریـل** در نزدیـک بـه چهار صد و پنجاه صفحه در بارهٔ علامه انتشار داد که در شناخت و بررسـی زندگی ، آثار و افکار او بر بنیاد دیـدگاههای وی از اسـلام اسـت . درایـن کتاب که هنوز پس از گذشت بیش از چهل سال به فارسـی ترجمـه نشـده عمدتاً دیدگاه های دینی اقبال مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد واز دیگـر ابعاد اندیشه وی نظیر فلسفه ، شعر ، سیاست ، جامعه شناسی ، تاریخ ، تعلیم و تربیت و هنر سخنی به میان نمی آید . این قضیه البته طبیعی می نماید زیرا اقبال فردیتی دارد که نزدیک به ده شخصیت در آن جمع آمده و بنـابر ایـن پرداختن به همهٔ آنها از تخصص و آگاهی یک فرد خارج است . از همین رو می‌توان گفت که اختصاص عنوان « اقبال شناس» به یک فرد معین تقریباً بـه معنای نوعی اقبال نشناسی است ، مگر آن که معلوم شود که آن شـخص در بُعد معینی از افکار اقبال ، یا حداقل در یکی دو جنبه از آن اندیشه مـی گمـارد. میتوان مولوی نشناس بود ، گوته شناس بود ، هگل شناس بود ، ولی شناخت واقعی اقبال از ظرفیت یک ذهن خارج است . از همین روسـت کـه عنـون «علامه » به واقع زیبنده اوست ، بانگاهی به فهرست پژوهشهائی که درمـورد اقبال صورت گرفته و بنا به گفتهٔ سازمان یونسکو تا سال ۱۹۸۷ نزدیـک بـه

هیجده هزار کتاب و رساله ومقاله را شامل می شود . رقمی که در مورد هیچ شخصیت علمی تاکنون سابقه نداشته است . معلوم می گردد که نویسندگان این آثار در حوزه اقبال پژوهی از طیفهای مختلف می باشند که در حوزه های یاد شده دارای تخصص می باشند . بنابراین محقق آگاهی نظیر خانم شیمل که اصل و جوهر تحقیق را می شناخته در بررسی اندیشه چنین چهره ئی گام در طریق نا آشنا نگذاشت و تنها به آن بخش از شخصیت فرهنگی وی پرداخت که از عهدهٔ تجزیه و تحلیل آن بر می آمده . به گفتهٔ بزرگمهر حکیم که در **قابوسنامه** نیز مذکور است « همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزائیده اند. » از همین روست که شیمل برای کتاب **بال جبریل** خود که نام یکی از منظومه های اقبال است ، عنوان دومی انتخاب کرده و حدود تحقیق خود را با ذکر «پژوهشی در اندیشه های دینی سر محمد اقبال» مشخص ساخته است. او خود دربارهٔ ابعاد اندیشهٔ اقبال در مقدمهٔ این کتاب می گوید « تعداد کتابها ومقالات دربارهٔ این شاعر و فیلسوف عظیم الشأن با موضوعات مختلف به حسب میزان آگاهی هر مولف به صورتی غیر قابل باور رو به تزاید است.» البته باید اذعان کرد که کتاب دکتر شیمل از حیث شناساندن دیدگاه دینی اقبال از منزلت والائی برخوردار است ، چندان که می باید گفت اگر بی نظیر نباشد کم نظیر است، زیرا چهرهٔ واقعی اقبال را در حوزهٔ دین از منظر نوگرائی و بازسازی اندیشهٔ دینی به درستی نشان می دهد وشاید یکی از دلایل به فارسی در نیامدن این کتاب در همین باشد ؛ چیزی شبیه سرنوشت آثار شیخ شهید سهروردی که تا قبل از تلاشهای کربن از خوف متعنتان و مونوپولیستهای دینی به طاق نسیان سپرده شده بود واگر سخنی از شیخ به میان می آمد تنها در ارتباط با « تعارضی بود که صدرای شیرازی باوی داشت ، نه آن حکمت اشراق به واقع مورد بحث و فحص قرار گیرد که هدفش انسجام و وحدت بخشیدن به یک فرهنگ سیال است که از «ناکجا آباد» تاریخ جریان یافت.

کتابی که دکتر شیمل به انگلیسی دربارهٔ اقبال نگاشت تاکنون سه بار تجدید چاپ شده که آخرینش مربوط به سال ۲۰۰۰ است . این کتاب از همان آغاز مورد توجه حوزه های اقبال شناسی قرار گرفت و جایزهٔ اول بین المللی اقبالشناسی را از آن خود کرد. **بال جبریل** شیمل بهترین کتابی دانسته شد که در فاصلهٔ سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۸۱ دربارهٔ علامه اقبال به زبانی بین المللی و به

اسلوبی عالمانه تألیف شده است . او در این کتاب می گوید «با مطالعهٔ آثار اقبال معلوم می شود که او در افکار اسلامی و روایات غربی هم آهنگی به وجود آورده . به نظر وی مسلمانان باید از علوم و فنون غربی آگاه شوند ، زیرا دانش و علوم غربی از فرهنگ اسلامی تمتّع یافته و اگر مسلمانان از فرهنگ و علوم غربی استفاده کنند هیچ ضرری متوجه آنها نمی شود . » یکی از نکات مهمی که شیمل در این اثر به آن می پردازد توجهی است که اقبال به پویائی و تحرّک دارد. او می گوید « تصوری که ارسطو از قدمت کائنات دارد ضد تصوری است که اسلام از خدا دارد. در اسلام خدا وجودی زنده، فعال ، ازلی وابدی است . اقبال زندگی را پویا می داند. زندگی از نظر وی یعنی پویائی و حرکت » و در جای دیگر می گوید « به نظر اقبال فلسفهٔ یونانی به قیاس و تجردی توجه دارد. با پیروی از چنین فلسفه ئی ممکن نیست انسان بتواند کاری مفید انجام دهد. این فلسفه غیر عُملی است . با چنین اندیشه هائی انسان به خدا نزدیک نمی شود .» به دنبال این مقدمات شیمل تفکری را که اقبال از وحدت وجود دارد مطرح می سازد و به او حق می دهد که با ذهنی چنین پویا و متحرک نپذیرد که آدمی همه تلاشش این باشد که پس از طی مراحل سلوک جائی برای فنا شدن بیابد و یکباره دست از تب و تاب پیشین بردارد، زیرا انسان آرمانی اقبال کسی است که چون به کمال رسید خدا طالب دیدارش می شود . این اندیشه ئی است که شیمل نیز خود بدان باور دارد. او در آخرین دیدارش از تهران در یک سخنرانی در تالار امینی دانشگاه تهران به مناسبت همایش بین المللی « عرفان ملی میان فرهنگها» در تاریخ ۲۳ مهر ۸۱ ، بابررسی داستان موسی و شبان در دفتر دوم مثنوی نتیجه می‌گیرد که خداوند خود در پی انسانهای صافی ضمیر و پاک طینت است . « آن نیایشی که شبان به جای آورد ، در حقیقت خدا به وی الهام کرده بود ، و در واقع این خدا بود که دنبال شبان می گشت . » اقبال هم نظرش بر این است که آدمی با صفای باطن و تعالی نفس به مرتبه ئی می رسد که خدا در پی دیدارش بر می آید :

ما از خدای گم شده ایم ، او به جستجو ست چون ما نیاز مند و گرفتار آرزوست

کتاب دیگری که آنه مری شیمل در مورد اقبال دارد ترجمه **جاوید نامهٔ** اقبال است. او این اثر پُر ارزش را در سال ۱۹۵۷ به آلمانی برگرداند.

جاویدنامه که راقم این سطور آن را تحت عنوان در شبستان ابد بیت به بیت شرح کرده است در سال ۱۹۳۲ انتشار یافت که منظومه ئی است به سبک **ارداویرافنامه** ، **الغفران** ، **سیر العباد** و **کمدی الاهی** که شاعر خود را در آن «زنده رود» می نامد و مولوی را به عنوان راهنمای سفر خیالی خود به عالم دیگر بر می‌گزیند. اقبال در این سفر خیالی با اندیشمندان و مشاهیر و شعرای حوزه تفکر خود ملاقات می کند و طی گفت و شنودی که با آنان دارد، نظرات فلسفی و اجتماعی خود را بیان می دارد . این کتاب که شیمل آن را ترجمه و شرح نموده ، معرف دیدگاههای عرفانی ، سیاسی و اجتماعی اقبال است . هرمان هسه برندهٔ جایزه ادبی نوبل ۱۹۴۸ و خالق رمان پرآوازه **دمیان** که برخی از موضوعات آن بی شباهت به نظرات اقبال نیست ، در مقدمه ئی بر ترجمهٔ هم وطنش شیمل نظر وی را در مورد اقبال بر این اساس که دیدگاه وی از سه منبع اسلامی ، هندی و غربی شکل یافته تأئید میکند و می نویسد «محمد اقبال لاهوری به سه قلمروی معنوی تعلق دارد. آثار گرانبهایش نیز از سه سرچشمه این سه عالم معنوی سیراب می شوند: قلمروی معنوی هند ، قلمروی روحانی اسلام ، و اندیشه های مغرب زمین . او مسلمانی برخاسته از سرزمین هند ، و تربیت شده مکتب **قرآن** ، **ودانتا** و عرفان ایرانی - اسلامی ؛ بسیار متأثر از فلسفهٔ غرب و با نیچه و برگسون آشنا . او ما را در عروج فزاینده ای به قلمروی معنوی خود هدایت می کند . «شیمل بانظراتی از این دست که نویسنده پُر آوازه ئی همانند هسهٔ آثارش را « گرانبها» می خواند در مقدمهٔ کتاب **بال جبریل** نتیجه می گیرد که « او در غرب بیش از هر شاعر و متفکّر جدید مسلمان شهرت دارد» او می گوید « در طول بیست و پنج سالی که از درگذشت محمد اقبال (۱۳۱۷ش ، ۱۹۳۸م) می گذرد، صدها کتاب و رساله ومقاله و شعر در ستایش از این شاعر وفیلسوف مسلمان هند وقت به چاپ رسید که اکثر آنها از نویسندگان پاکستانی بوده . کشوری که او را با افتخار پدر معنوی خویش می نامد. متاسفانه تلاشهای بزرگی که در تحقیق آثار اقبال صورت می گیرد چنان نیست که چهرهٔ واقعی او را بنمایاند و محتوای عالمانه این کتابها و مقالات به میزان بسیار زیاد تنها به جنبه های محدودی از اندیشه او می پردازند . تمامی کتابهائی که در مورد وی نوشته شده ، چه در ارتباط با عرفان اسلامی بوده باشد یا نبوده باشد ، بدون در نظر گرفتن تأثیر حلاج در شکل بخشیدن به اندیشهٔ وی نگاشته شد. اندیشه های

عالمانه اش را با دیدگاههای ذوقی وی در هم آمیخته اند وتاکنون تقریباً کسی به تجزیه و تحلیلی دقیق از مضامین ونمادهائی که اقبال در شعرش به کار برده ، نپرداخته یا برای مثال قالبها و اوزان اختصاصی شعر او را مورد تجزیه و تحلیل قرار نداده .» شیمل در بخش دیگری از مقدمهٔ **بال جبریل** در مورد شخصیت علمی اقبال می نویسد : « اگر او را اصیل ترین متفکر و شاعر مسلمان در قرن بیستم ندانیم ، حداقل یکی از جذاب ترین چهره های این حوزه است. اقبال نمونه دلخواهی است از آنچه که در دین ، نوع «پیامبرانه» تجربه خوانده می شود ؛ تجربه ئی که سبب شد تا او پیوسته به قله هائی نو دست یابد ، بی جهت نبود که شاهین ، نماد مورد علاقه اش برای روح انسان بود ؛ پرنده ئی که پیوسته در پی افقهای تازه است ، کسی که روح متهور دارد شاهین وار زندگی می کند، او شاعری است که شاهین بلند آشیان را به بلبل نغمه پرداز بوستانهای معطر ترجیح می دهد ، و گل مورد علاقه اش لاله است نه گل سرخ ، زیرا نماد شهادت است ویاد آور شعله سینا که طریق حقیقت را می نمایاند، اقبال می خواهد در جانهای مرده قیامتی برانگیزد. او پیوسته دنیائی تازه در برابر چشمان خواننده اش می گشاید و او را به تسخیر قله های تازه فرا می خواند.» شیمل می گوید با مطالعات دامنه داری که در آثار و افکار اقبال داشته است ، چشم اندازهای تازه ئی بر او عیان شد و ضمن تدریس **جاوید نامه** در هاروارد به دیدگاههای فوق العاده جالبی در این اثر مسحور کننده برخورده که اکنون احساس می کند مردم به شدت به آن می اندیشند . اقبال در این منظومه از چیزی سخن می گوید که امروزه به آن استفاده از انرژی خورشیدی گفته می شود و نیز خطر آلودگی هوا را پیش بینی و گوشزد می کند.

این که شیمل می گوید عرفان مورد نظر اقبال را بدون در نظر گرفتن تصوری که او از حلاج دارد نمی توان فهم کرد، دقیقاً انگشت بر نکته ای می گذارد که کمتر کسی در بررسی دیدگاههای عرفانی اقبال بدان توجه دارد ، به این معنا که اقبال اناالحق را چیزی جز باور کردن خودی خویش نمی داند . او به روش دکارتی ثابت می کند که می توانیم در هستی هر چیزی و هر کسی و نیز به جهان محسوس و دانشی که از طریق حواس به دست می آید شک کنیم ولی نمی توانیم در وجود خویشتن خویش ، که در اصطلاح شناسی وی « خودی» نام گرفته ، شک کنیم زیرا شک و فکر از اوست :

اگر گوئی که من وهم و گمان است | نمودش چون نمود این و آن است
بگو با من که دارای گمان کیست | یکی در خود نگر آن بی نشان کیست ؟[1]

به عقیدۀ او خود از بین رفتنی نیست . به همین سبب با پیروان آئین وحدت وجود یعنی صوفیان سنتی هم رأی نیست . از همین رو در کتاب بازسازی اندیشۀ دینی می گوید « تعبیر درست تجربه حلاج این نیست که بگوئیم او قطره ئی است به دریا پیوسته ، بلکه او با آن تجربه و گفته همیشه ماندنی اش واقعیت و جاودانی من بستری را در شخصیتی ژرفتر تحقق بخشید.»[2]

این که شیمل در بیست و پنجمین سال درگذشت اقبال می گوید هنوز چنان که باید اندیشه هایش مورد کاوش قرار نگرفته ، سخنی است که می توان اکنون نیز که هفتاد سال از درگذشتنش می گذرد ، بی هیچ تردیدی اظهار داشت . او شخصیتی است که می شود ، هر بیت از سروده هایش را عنوان یک کتاب یا یک رساله مستقل قرار داد. ولی متأسفانه متحجران چه در سرزمین جسمانی او یعنی پاکستان و چه در موطن روحانی و فرهنگی وي یعنی ایران از او منقبت گوئی ساخته اند در حد میر انیس و محتشم کاشی، وضعیتی که او خود نیز آن را پیش بینی می نمود:

چو رخت خویش بربستم از این خاک | ..همه گفتند با ما آشنا بود
و لیکن کس ندانست این مسافر | چه گفت و با که گفت و از کجا بود

اینکه شیمل می گوید انسان آرمانی اقبال روحیه ئی همانند شاهین دارد ، دقیقاً چنین است . او در نامه ای به یکی از دوستانش می نویسد : «شاهین از نظر من ، نمادی است از کسی که تمامی خصوصیات فقر در او مجسم می شود ، اولاً مناعت طبع دارد و بسیار با متانت است و از صید حیوان دیگری ارتزاق نمی کند ، ثانیاً زندگی آزادی دارد و از همین رو آشیانه نمی سازد ، ثالثاً بسیار بلند پرواز است . دیگر آن که تنهائی را دوست دارد و بالاخره این که نگاه نافذی دارد »[3]

---

۱ – گلشن راز جدید ، ابیات ۲۸۲ و ۲۸۳

۲ – بازسازی اندیشۀ دینی ، ترجمه م.ب ، ماکان ، ص ۱۱۰ و ۱۱۱

۳ – مبانی تربیت فرد و جامعه ، نوشته غ. سیدین ، ترجمه م. ب ، ماکان ، ص ۸٤

این که شیمل می گوید او گل لاله را به گل سرخ ترجیح می دهد یعنی این که در پی تلاش و پویائی و مجاهده است وزندگی آرام و بی تحرک را نمی پسندد. از این روست که باتضمین مصرعی از نظیری نیشابوری می گوید :

به ملک جم ندهم مصرع نظیری را ‌ ‌ ‌ «هر آن که کشته نشد از قبیلهٔ ما نیست»

این که شیمل می گوید او مخاطبان خود را به تسخیر قله های تازه فرا می خواند ، دقیقاً چنین است و از مضامین محوری دیوان اوست :

هرنگاری که مرا پیش نظر می آید ‌ ‌ ‌ خوش نگاری است ولی خوشتر از آن می بایست

در غزلی دیگر می گوید :

ز جوی کهکشان بگذر، زنیل آسمان بگذر ‌ ‌ ‌ ز منزل دل بمیرد، گرچه باشد منزل ماهی

این که شیمل می گوید او در **جاویدنامه** به برخی از مسائل نظیر استفاده از انرژی خورشید و آلودگی هوا اشاره کرده که آن زمان عجیب می نمود ولی امروزه کاملاً طبیعی می نماید به واقع چنین است ، اقبال علاوه بر این در همین منظومه به فزود انسان بر کره ماه و دیگر سیارات نیز اشاره کرده است. اودر بعضی موارد به پیشگوئیهای خود واقف بود و آن را صراحتاً بیان داشته است . در کنفرانس بین المللی اسلامی که در سال ۱۹۳۱ در کمبیریج تشکیل شد گفت « من هفت سال پیش از شروع جنگ (اول) که اکنون ۲۵ سال از آن زمان می گذرد پیشگوئی کرده بودم که نتیجهٔ طبیعی جدائی دین از دولت بلشویزم خواهد بود.» او همچنین پیش بینی کرد که روسها سرانجام در مورد نظام حکومتی خود تجدید نظر خواهند کرد [1] و اروپا نیز یکپارچه خواهد شد.

اقبال ویژگیهائی دارد که کشف و فهم آنها شیفتگی و ارادت به دنبال می آورد . از همین رو شیمل در طول عمر پُربار خویش هر جا که توانسته از اقبال سخن گفته ، از افکار وی مدد گرفته واز گفته ها و سروده های علامه در آثارش به عنوان شاهد و دلیلی متقن یاد نموده . چنانکه اشاره شد ،

۱ - برای اطلاع بیشتر ر.ک: سونش دینار (دیدگاههای علامه اقبال) تألیف م.ب.ماکان. ص ۲۸۲ - ۲۸۵

آخرین فصل کتاب **محمد رسول الله** به عنون حسن ختام این اثر فقط اختصاص به بررسی دیدگاه اقبال در مورد رسول گرامی دارد ، و اکثر صفحات کتاب **شکوه شمس** نیز از ذکر جمیل اقبال بی بهره نیست که جملگی نشان از همان ارادت وشیفتگی دارند. او در **شکوه شمس** ،اقبال را معمولاً معیاری برای نتیجه گیریهای نظراتش قرار می دهد. گاهی موضوعی از مثنوی را مطرح می سازد و اندیشه های مشابه چند تن از متفکران بعد از مولوی را در تائید نظر وی یا به منظور نشان دادن تداوم فکر او ، یا برای بیان این نکته که اندیشهٔ مذکور اولِ بار از ذهن مولانا تراویده ، از میان برجسته ترین چهره های شرق و غرب مثال می آورد ، اما جالب این که قیاسهائی از این دست را معمولاً بر اساس نظر اقبال جمع بندی می نماید، و آنگاه به عنوان نمونه ابیاتی از وی نقل ، و حجت را تمام می کند. گاه نیز در تبیین و توضیح نظر مولوی نیاز به ذکر شواهدی از دیگران بیش از آنچه در آثار اقبال آمده ، نمی بیند و تنها به نقل ابیاتی از او اکتفا می کند ، چرا که معتقد است « بی شک اقبال مفتون کننده ترین نمونه نفوذ و تأثیر مولوی بر شاعران و متفکران معاصر مسلمان است.»[1]

اقبال در ذهن شیمل ، مرتبه ئی چندان والا واحترام برانگیز دارد که او را به طور ضمنی محل تلاقی اندیشه های برتر شرق و غرب می داند . در **شکوه شمس** می نویسد « فیلسوف و شاعر مسلمان هندی محمد اقبال لاهوری... **ترانه محمد** گوته را به فارسی برگرداند و به این ترتیب تأثیر توامان مولوی و گوته را در یک جا جمع آورد.»[2] برداشت شیمل در این مورد کاملاً درست است زیرا برخی از نظرات اقبال به افکار گوته شباهت دارد ، از آن جمله در مورد نقشی که فرد در توسعه، پیشرفت و بازسازی حیات یک جامعه دارد. گوته از چهره های محبوب اقبال بوده است به طوری که او با همه وسعت اندیشه اش در ستایش از وی می گوید « هنگامی به محدودیت ذهن خود پی بردم که از وسعت افکار گوتة باخبر شدم.» این علاقه سبب شد تا اقبال **پیام مشرق** خود را در پاسخ **دیوان شرقی** او بسراید. منزلت گوته در فکر اقبال کم از مولوی نیست چرا که او نیز عشق را بر عقل

۱ – شکوه شمس ، ص ۵۳۱

۲ – ص ۱۱۷

رجحان می نهد[1] بنابر این شیمل وقتی مولوی ، گوته واقبال را در کنار هم قرار می دهد، طرحی دقیق از مشابهات و تأثیرات مستقیم و غیر مستقیم آنان ارائه می نماید که مبین شناخت دقیق وی از افکار و علائق قلبی اقبال است ؛ یعنی آنچه که موجب توجه و ارادت عمیق وی به این فرزانه کم نظیر شد. شیفتگی وارادت شیمل به اقبال از ایام جوانی آغاز گردید. او می گوید «باید اقرار کنم که علاقه دیرپای من به اقبال که از زمان دانشجوئی ام در برلین به هنگام جنگ (اول) آغاز گردید، سبب شد تا آثاری را به چاپ برسانم که کم وبیش مرتبط اند باسهمی که او در تحقیقات اندیشۀ اسلامی دارد. اقبال در بسیاری از آثار من حضور دارد . از جمله در کتابی تحت عنوان **پاکستان** که در سال ۱۹٦٥ به آلمانی تألیف کردم ، و نیز در مجموعۀ مقالاتی که به مناسبت صدمین سال تولدش درباره آثارش نوشته شده بود که آن را ترجمه و در سال ۱۹۷۷ منتشر کردم. اینها در مجموع دلیلی هستند بر علاقۀ رو به تزایدم به آثار وی و کشوری که او از آن ملهم است، همچنین دربارۀ وی در دیگر آثارم نظیر **ادبیات اسلامی در هند** (۱۹۷٤)، **ادبیات کلاسیک اردو** (۱۹۷٦) **محنت و رحمت** (۱۹۸۰) ، **شکوه شمس** (۱۹۷۸) ، و **محمد رسول الله** (۱۹۸٦) سخنان مبسوط داشته ام و به کرات از وی یاد کرده ام .»

شیمل علاوه بر اینها ، در بسیاری از مقالات خود نیز سعی کرده است افکار اقبال را در ارتباط بانوگرائی مطرح کند. او همچنین **جاوید نامه** را در سال ۱۹۵۸ به ترکی ترجمه نمود، و سپس آن را با شرح و توضیح به آلمانی نیز انتشار داد تا به قول خود وی « مردم شرق و غرب از این اثر بی نظیر که حله ئی است بافته از تارو پود اندیشه های شرقی و غربی بهره مند شوند.»

*****

۱.- قابل ذکر است که این هیولای تفکر در قطعه ای خطاب به حاظ می گوید « ای حافظ آسمانی ! آرزو دارم که تنها با تو و در کنار تو باشم . همراه تو باده بنوشم و چون تو عشق بورزم، زیرا این افتخار زندگی من و مایه حیات من است که کمترین شاگرد مکتب تو باشم.»

دکتر رفیع الدین هاشمی[1]
مترجم : علی بیات[2]

اقبال و ساختارنوین نظام جهانی

اشاره:

دوران زندگی اقبال نه فقط در شبه قارهٔ آسیای جنوبی بلکه در اغلب کشورهای آسیایی ، افریقایی و امریکای لاتین دورهٔ استعماری قدرتهای اروپایی بوده است . رقابتهای ماده گرایانهٔ آنان منجر به جنگ جهانی اول گردید. برای جلوگیری از این وضعیت « جامعهٔ ملل» تأسیس شد که نظرات اقبال را برآورده نکرد، همزمان نظام سوسیالیستی در روسیه حکمفرما گردید که بعقیدهٔ اقبال دردی را دوا نمی کرد. محور اصلی تفکّر او فلاح و رستگاری انسان بود و این امر در زمانی امکان پذیر بود که ساختار نظام جهانی برپایه های نوین ایجاد شود. وی برنامه یا نقشه ای مرتب بجای نگذاشت اما تحوّلاتی که در نیمهٔ دوم قرن بیستم در ایران ، آسیای میانه ، افغانستان و اروپای شرقی بوقوع پیوسته جلوه هایی از امیدهای او در آن بچشم می خورد. در این گفتار از شعر اقبال اقتباس های عدیده ای درج شده که اغلب شان به زبان اردو سروده شده و ترجمه اش هم همراه آمده . آینده نگری اقبال متفکّر در لابلای آن مبرهن است.

***

در تاریخ ادبیات جهان ، کمتر شاعری همانند علامه اقبال می تواند ادّعا بکند که : من نوای شاعر فرداستم، در آغاز سدهٔ بیست و یکم در پهنهٔ گیتی تحولاّت انقلاب آمیزی پدیدار می شوند. تفکّر اقبال امروزه هم تر و تازه است ، برای عصر حاضر زنده و بامعنی و مستعدّ همراهی با مقتضیات عصر نو می باشد. وی نه تنها شعور و ادراک عمیق وضعیت اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و بشری دورهٔ خود را داشت، بلکه بصیرت حکیمانه ای دربارهٔ آینده نیز به وی اعطا شده بود. بی تأملّ می توان او را شاعر روزگاران آینده تسلیم کرد.

---

١ - استاد گروه اقبالیات ، دانشگاه پنجاب - لاهور

٢ - عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

دوران زندگی اقبال ، در یک دورهٔ استعماری بسر آمد. نه تنها وطن اوهندوستان ، بلکه تمام مشرق زمین و افریقا اسیر در چنگال خون آلود، در فریاد بود. در روزگار سلطنت انگلیسی ها ، وی هیچ گاه نتوانست ، خود را با محیط غلامانه هماهنگ کند و (به طور کلّی) از ذهنیت نوکر منشی نفرت داشت. وی انسانی آزادمنش بود که دیدگاهش در مورد زندگی و کائنات ، از مردم عامی مختلف و به بیانی دیگر ، منفرد بود. محیط و اوضاع موجود ، همیشه موجب اضطراب خاطر و تشویش وی بود. با این وضع ، عدم اطمینان نسبت به جامعه ، وطن ، امت خود، دنیای بشریت و نظام جهانی ، از سوی اقبال امری فطری بوده است . از آغاز تمایل به تغییر و تحوّل قابل مشاهده است (در اشعار ذیل) دردمندی او نسبت به اوضاع هم وطنان خود در هندوستان غلام قابل ملاحظه است :

یه دستور زبان بندی هے کیسا تیری محفل مین
یهان تو بات کرنے کو ترستی هے زبان میری

ترجمه : این چه قانون ممنوعیت سخن بر زبان آوردن است ، زبان من بی صبرانه به دنبال فرصتیَ برای صحبت کردن است (۱)

وطن کی فکر کر نادان! مصیبت آنے والی هے
تری بربادیون کے مشورے هین آسمانون مین

ترجمه : ای نادان : به فکر وطن باش که مشکلات در راهند ! و در آسمانها ، در مورد برباد رفتن های تو ، رایزنی ها می شود.

نه سمجهو گے تو مت جاوگے ، ای هندوستان والو!
تمهاری داستان تک بهی نه هوگی داستانون مین (۱)

ترجمه: اگر این مسئله را درک نکنید ، ای اهالی هندوستان ! بین افسانه ها هم افسانه شما باقی نخواهد ماند.

علامه اقبال همیشه به فکر اوضاع پریشان مسلمانان هندوستان بود که در برابر اکثریت هندو در امر تعلیم ، مشاغل دولتی و ضروریات مادی به مراتب عقب تر بودند. اوضاع دنیای اسلام از این هم وخیم تر بود.

اکثریت مناطق مسلمان نشین ، غلام استعمار بریتانیا، فرانسه و روسیه بود. امت اسلامی دچار بحران اقتصادی و یک زوال و انحطاط کلّی بود. خود خواهی ، بی عدالتی و ملّی گرایی در پهنهٔ گیتی حکمفرما بود. رقابت های مادّه گرایانهٔ قدرتهای استعماری ، منجر به جنگ جهانی اول از ۱۹۱٤تا ۱۹۱۸م شد و جهان بشری در تاریخ خود خون ریزی و غارت گری بی نظیری را به

ثبت رساند. به قول اقبال جنگ جهانی اروپا ، قیامتی بود که نظام قدیمی دنیا را ، تقریباً از هر لحاظ به نابودی کشاند. (۲) برای در امان ماندن از این وضعیت هولناک در آینده «جامعهٔ ملل (League of Nations)، تأسیس شد ، که اینجا نیز اقبال سوء نیت آنها را به فراست دریافت . به نظر او این سازمان برای دستیابی به برنامه های استعمارگرانه آنان تأسیس شده بود. چنین است که اقبال جامعهٔ ملل را « جماعت کفن دزدها» تلقی کرد:

من از این بیش ندانم که کفن دزدی چند بهر تقسیم قبور ، انجمنی ساخته اند(۳)

این دیدگاه علامه اقبال ، اشتباه نبود ، زیرا باوجود تمام تلاش های جامعهٔ ملل برای اصلاح اوضاع؛ ظلم و خشونت و غارت گری ، همچنان ادامه داشت. تعصبّات ملی و مذهبی ، اختلافات نژادی و زبان به نفرت ها، دشمنی ها و درگیری های بین ملّت ها می افزود.

به نظر علامه اقبال ، علت اساسی این اوضاع، ملّی گرایی مبتنی بر مادی گرایی تمام کشورهای سرمایه داری بود و این هوس ملّی گرایانه و تکبّر و استکبار ملّی ، آنها را به مرض توسعهٔ ارضی ، مبتلا کرده بود . اقبال در اوان جوانی خود ملّی گرای پُرجوشی (Zealous Nationalist) بود. (٤). اما دورهٔ اقامت دراروپا (۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸م) بقول خودش اورا با یک انقلاب عظیم ذهنی روبرو کرد. طی نامه ای ، ضمن اعتراف به این امر ، چنین می نویسد: « آب و هوای اروپا مرا مسلمان کرد». (۵) تا آنجا که او در همین دوره در یک مقاله خود با عنوان اندیشهٔ سیاسی (Political thought) (خلافت اسلامیه ، ۱۹۰۸م) ملّی گرایی مبتنی بر نژاد و جغرافیا را ردّ کرد(٦). در سخنرانی شهر علیگر (The Muslim Community) (۷) در سال ۱۹۱۱م ، ملّی گرایی نوین اروپا را منبع « توطئه های دیپلماتیک» تلقی کرد. دراین رابطه (شاید) در آخرین مقالهٔ او « محدودهٔ جغرافیایی و مسلمانان »(۸) فرق نظریهٔ امّت و ملّت بخوبی روشن می شود. در یک پیام رادیویی به تاریخ یکم ژانویه ۱۹۳۸م، باتوجه به جنگهای داخلی اسپانیا این سوال را مطرح می کند که باوجود این که مردم اسپانیا، ازیک نژاد ، از یک ملّیت بوده و دارای زبان و دین مشترکی هستند ، چرا به کشتار یکدیگر ادامه می دهند؟ و چرا مصمّم به برباد دادن فرهنگ و تمدّن خود هستند؟ علامه اقبال از این امر ، نتیجه می گیرد که اتّحاد مبتنی بر ملّیت ، هرگز نمی تواند نیروی مستحکمی باشد (۹)

در دوران زندگی اقبال، نظریهٔ سوسیالیسم به عنوان یک نظریهٔ قدرتمند، شهرت زیادی داشت. « انقلاب سرخ» در روسیه (۱۹۱۷م) در مقابل چشمان اقبال به وقوع پیوسته بود. در منظومه های « خضر راه » (۱۹۲۱م) و پیام مشرق (۱۹۲۳م)، نوعی رفتار استقبال گونه از آن به چشم می خورد. در همین زمان ، در منظومهٔ «طلوع اسلام » (۱۹۲۳م) شدیداً سرمایه داری را مورد انتقاد قرار داد. او از طبیعت استعماری و نقش ابر قدرتی نظام سرمایه داری افسرده و رنجیده خاطر بود :

ابهی تک آدمی ، صید زبونِ شهریاری هے

قیامت هے که انسان ،نوع انسان کا شکاری هے

ترجمه : تا به امروز انسان ،شکار زبون حالِ پادشاهی است . این چه ظلمی است که ، بشر ، شکار نوع بشری است .

نظر کو خیره کرتی هے ، چمک تهذیب حاضر کی

یه صنّاعی مگر جهوتے نگون کی ریزه کاری هے

ترجمه : درخشش تمدن نوین ، دیده ها را خیره می کند. اما این هنر ، بافت نگین های جعلی است.

وه حکمت ناز تها جس پر خردمندان مغرب کو

هوس کے پنجهٔ خونین مین تیغ کارزاری هے

ترجمه : حکمت و فلسفه ای که خردمندان غربی به آن فخر می کردند، در پنجهٔ خونین هوس ، شمشیر و تیغ جنگ و جدل است .

تدبّر کی فسون کاری سے محکم هو نهین سکتا

جهان مین جس تمدّن کی بنا سرمایه دارِی هے (۱۰)

ترجمه : در این دنیا ، تمدّنی که برپایهٔ سرمایه داری است ، باافسونِ تدبّر، استحکام نمی تواند داشته باشد.

اقبال با اشاره به این وضعیت در دیباچهٔ منظومهٔ «پیام مشرق » می نویسد : «اروپا نتایج اهداف علمی ، اخلاقی و اقتصادی خود را با چشمان خود مشاهده کرده است » (۱۱) به هر صورت امید اقبال به سوسیالیسم بسیار موقتی و گذرا بود. روسیه سوسیالیستی اگرچه بعدها تبدیل به یک قدرت جهانی شد، اما با تجاوز نظامی آن کشور به سال ۱۹۷۹م به افغانستان ، در نظر ما زبون و شکست خورده شد.(۱۹۸۹م) و جای تأسف است که در برابر ملل ضعیف ، روسیه رفتاری تجاوزکارانه داشت. در دورهٔ عروج سوسیالیسم علامه اقبال احساس کرد که در ساختار این دیدگاه ، شکلی از نقص نهفته

است. سوسیالیست می تواند به مشکلات بشری بیفزاید ، امّا صلاحیت حل یا کم کردن آن مشکلات را ندارد. در نامه ای به تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۲۳م برای سردبیر مجلّه «زمیندار» بلشویزم روسی را عکس العملی در قبال خام اندیشی و سرمایه داری خود خواهانهٔ اروپا برشمرد . به نظر او ، سرمایه داری و سوسیالیسم هر دو نتیجهٔ « افراط و تفریط هستند(۱۲)
از زبان سید جمال الدین اسد آبادی در جاوید نامه می گوید :

هر دو را جان ناصبور و ناشکیب — هر دو یزدان ناشناس ، آدم فریب
زندگی این را خروج، آن را خراج — درمیان این دو سنگ آدم زجاج
این به علم و دین و فن آرد شکست — آن برد جان را ز تن ، نان را ز دست
غرق دیدم هر دو را در آب و گل — هر دو را تن روشن و تاریک دل (۱۳)

بعدها در منظومهٔ « مجلس شورای ابلیس» (۱۹۲۳م) آشکار مقرر کرد که در نظام آتی جهانی ، جایی برای سوسیالیسم وجود ندارد و بزرگترین خطر برای نیروهای شیطانی ، اسلام است ... : مزدکیت فتنهٔ فردا نهین اسلام هـــ (١٤) ترجمه: آیین مزدکی باعث فساد در جهان فردا نیست ، اسلام است)
در اواخر دورهٔ زندگی خود ، علامه اقبال ، چنان به اظهار یأس و بیزاری از سیاست های امروزی دست زد که در مجموعهٔ اشعار اردوی « ضرب کلیم» (۱۹۳٦) که دو سال قبل از وفاتش به چاپ رسید ، آن سیاست ها را اعلام جنگی برای عصر حاضر ، تلقّی کرد. چندی پیش در بال جبریل گفته بود:

تازهٔ پهر دانش حاضر نــ کیا سحر قدیم
گذر اس عهد مین، ممکن نهیـن بی چوب کلیم (۱۵)

ترجمه : علم و دانش امروزی ، دوباره سحر کهن را تازه کرد. در این روزگار ، بدون چوب موسی کلیم ، گذر امکان پذیر نیست.
و (در مصرعی) : عصا نه هو تو کلیمی هـــ کار بی بنیاد...(١٦)
(ترجمه : اگر معجزهٔ عصا نباشد ، کلیمی کار بی اساسی است) در نظر او «دین ، بدون نیرو ، فلسفهٔ محض است » (۱۷)
در مجموعهٔ ضرب کلیم شعری باعنوان « بشر عصر حاضر» وجود دارد، ضمن آن می گوید :

دهوندنــ والا ستارون کی گزرگاهون کا
اپنــ افکار کی دنیا مین سفر کر نه سکا

ترجمه: کسانی که مسیر حرکت ستارگان را می جویند، نتوانستند در دنیای افکار خود سفر بکنند:

اپنی حکمت کے خم و پیچ مین الجھا ایسا
آج تک فیصلۂ نفع و ضرر کر نہ سکا

ترجمه : چنان در پیچ و خم حکمت خود درگیر شدند که تا به امروز نتوانستند در مورد سود وزیان خود به نتیجه ای برسند.

جس نے سورج کی شعاعون کو گرفتار کیا
زندگی کی شب تاریک ، سحر کر نہ سکا(۱۸)

ترجمه : کسی که اشعه های خورشید را به تسخیر در آورد ، نتوانست شب تاریک زندگی را به صبح برساند.

اقبال در روزهای واپسین زندگی خود ، نسبت به زوال اخلاقی بشر ، تذلیل شرافت انسانی و فساد فی الارض عمیقاً اظهار تأسف و رنج کرده بود. چهار ماه قبل از وفات ، در پیام سال نو (۱۹۳۸م) ضمن اظهار افسوس بر چیرگی استعمار گفت : استبداد امپریالستی ، چهرۂ خود را در پس نقاب جمهوریت ، ملی گرایی ، سوسیالیسم ، فاشیسم ، و خدا می داند چه نقاب هایی پنهان نموده و از پس همین پرده ، در هر نقطه از زمین ، آزادی و انسانیت را چنان در زیرپای خود لگدمال می کند که ظلمانی ترین دورۂ تاریخ بشری نیز از یافتن مثال و نظیر آن عاجز است (۱۹) به هر حال اقبال در برابر این وضع نگران کننده دنیای بشریت همیشه افسرده و رنجیده خاطر بود. اگرچه ، شخصیت او ، از جنبۂ باطنی بسیار توانا بود و در مقابل بدترین اوضاع نیز نه تسلیم می شد ونه دچار یأس می شد ، با این وجود طبع رمانتیک یک شاعر برخی اوقات او را غمگین می کند. وی به طور کلی یک انسان خوش بین و دربارۂ نقش انسان در جهان هستی و آیندۂ او در جهان و ما فیها همیشه پر از امید بود . فلسفۂ خودی و نظریۂ عشق اقبال ، نقش خلیفة الارضی انسان را یاد آوری کرده ، او را تشویق می کند و برای زندگی ، به تلاش و کوشش وادار می کند. او پیوسته به مطالعه در اوضاع سیاسی ، فرهنگی و تمدنی عصر خود می پرداخت و در مورد آن عمیقاً فکر می کرد و در ذهن خود نمای آینده را ترسیم می کرد. محور اصلی تفکر او انسان بود . به فلاح و رستگاری او ، آیندۂ درخشان او و باز سازی انسانیت و جهان بشری می اندیشید. پر واضح است که این امر زمانی امکان پذیر بود (وهست) که ساختار نظام جهانی ، بر پایه های نوینی ایجاد شود. در مورد برخی امور علمی و فکری

جدی ، علامه اقبال با برخی از دوستان فاضل خود به تبادلهٔ فکر می پرداخت. گاهی به صورت حضوری و گاهی هم از طریق نامه در مذاکرات و نامه های او به این موضوع هم پرداخته شده است. در نامه ای برای سید سلیمان ندوی به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۳۵م چنین نوشته است : « اینک جهان دچار کشمکش عجیبی است . جمهوریت رو به اضمحلال است و دیکتاتوری به تدریج جانشین آن می شود . در آلمان پرستش نیروی مادی تعلیم داده می شود و جنگی بزرگ خلاف سرمایه داری در شرف وقوع است. فرهنگ و تمدن (به ویژه در اروپا) در حال جان سپاری است . خلاصهٔ این که نظام جهانی نیاز به یک ساختار جدید دارد. با توجه به این اوضاع ، به نظر شما اسلام تا چه حد می تواند در این بنای جدید ممد و معاون باشد ؟ لطف کنید و نظریات خود را اعلام فرمایید»(۲۰)

درست در همین تاریخ در نامه ای به نام راغب احسن ، مشابه همین نظرات را ابراز کرده است (۲۱) به یاد داشته باشیم که اقبال یکسال قبل از این ، در فوریه ۱۹۳۳م از سفر اروپا باز گشته بود آنچه را در اروپا مشاهده کرده بود ، هنوز در یاد و ذهنش تازه بود. در منظومهٔ معروف و جهانی «مسجد قرطبه » به طور آشکار آثار و عکس العمل این مشاهدات ، به چشم می خورد. در ۱۹۳۳م در شهر تاریخی قرطبه در اندلس ، زمانیکه تمناهای خود را تازه می کرد ، ذهن او در یک جهش به گذشته ، به صدها سال پیش از این برگشت . اما چشم بصیرت او آینده را می دید. در منظرهٔ گذشته، مرکز نگاهش به آینده بود. در عالم بیداری ،خواب زمانه ای دیگر می دید:

آب روان کبیر، تیری کنارے کوئی
دیکھ رہا ھے کسی اور زمانے کا خواب

ترجمه : ای آب روان کبیر ! بر ساحل تو یک نفر خواب زمانه ای دیگر را می بیند.

عالم نو ھے ابھی پردۂ تقدیر مین
میری نگاهون مین ھے، اس کی سحر بی حجاب (۲۲)

ترجمه : هنوز جهان نوین در پس پردهٔ تقدیر است که سحرگاه آن را چشم من بی پرده می بیند.

اگر به ساختار شعر بنگریم ، کاملاً مشخص است که این خواب هم زمان، رویای بیداری امت اسلامی ، فلاح و رستگاری بشریت و ساختار

جدید نظام جهانی بود. به نظر علامه اقبال این سه چیز با همدیگر لازم و ملزوم هستند. بعد از شکست سرمایه داری مادّی گرا و سوسیالیست ضد دین، امت اسلامی یک نقش کلیدی و سازنده برای ساخت جدید نظام جهانی و برقراری دوباره عزّت و شرف بشری می تواند ادا بکند. زیرا امت اسلامی یک آیین زندگی مبتنی بر اصول اخلاقی دارد که بجای مصوبه های بر اساس قیاس وگمان ، برپایهٔ وحی الهی استوار است .

اقبال پس از سالها تفکّر فلسفیانه به این رسیده بود که بشر دور افتاده از طراط مستقیم را فقط اسلام می تواند به ساحل نجات رهنمون شود لیکن اینک مسئله اصلی این بود که بیشتر مناطق دنیای اسلام غلام نیروهای استعماری بود و افزون بر آن دچار انحطاط همه جانبه هم بودند.

علامه اقبال برای شکل گیری نظام نوین جهانی ، برنامه یا نقشه ای اصولی و مرتب بر جای نگذاشت ، اما آنچه باعث تعجب است این است که در تحوّلاتی که در نیمه دوم قرن بیستم در ایران ، افغانستان ، آسیای میانه ، اروپای شرقی و به طور کلی در سطح جهانی به وقوع پیوسته اند ، تا حد زیادی جلوه هایی از امیدها وخواب های او به چشم می‌خورد.

اقبال با یاری حسّ پیامبر گونه شاعری خود ، برای اصلاح اوضاع امت اسلامی می کوشید. در اولین مرحله نظریه تشکیل کشوری آزاد در شمال غربی شبه قاره هند ، جائی که مسلمانان مرکزیت داشته باشند ، را ارائه کرد درنامه هایی که برای قائداعظم محمد علی جناح نوشته است ، می گوید که راه حل مشکلات مسلمانان هندوستان در گرو اجرای شریعت اسلامی است وآن نیز فقط در یک ایالت مسلمان نشین امکان پذیر است (۲۳) یا تشکیل کشور پاکستان به سال ۱۹۴۷ الحمد لله یکی از رویاهای او به حقیقت پیوست . اما نگاه ایشان محدود به شبه قاره هند و پاکستان محدود نبود ، در شمال غرب ، افغانستان را می دید. در سال بعد از بازگشت از سفر اسپانیا ، فرصت دیدار از افغانستان آزاد را پیدا کرد(۲۴) در آنجا بایک بیداری نوین روبرو شد. این امر برای وی باعث شادی و اطمینان خاطر بود که افغان ، از «طلسم فرنگ» آزاد است (۲۵) در نظر وی ملّت افغان یک ملّت شجاع و دلاوری بود که مبتلا به هرج و مرج و عدم تمرکز شده بود (۲۶) به نظر علامه اقبال ، افغانستان حکم بالکان آسیا را دارد که استحکام آن باعث استحکام هندوستان در آسیای میانه است (۲۷)

آسیا یک پیکر آب و گل است   ملّت افغان در آن پیکر دل است
از فساد او ، فساد آسیا   از کشاد او ، کشاد آسیا(۲۸)

این نتیجه خواهش های نیک اقبال (و درست مطابق توقعات او) بود که ملّت افغان علیه دخالت تجاوزکارانهٔ ارتش روسیه (دسامبر ۱۹۷۹) به پا خاست و بعد از ایجاد یک مانع تاریخ ساز و بی نظیر ، آنها را در آن سوی آمو دریا به اجبار راهی کشور خود نمود. (فوریه ۱۹۸۹) . آیا نمی توان شکست سوسیالیسم در شوروی سابق ، جدایی کشورهای حاشیه دریای بالتیک ، آزادی اروپای شرقی ، انهدام دیوار برلین و عقب نشینی ذلت بار و عبرت آموز ارتش روس از افغانستان را که آمریکا را مجبور به وضع قانون نظم نوین جهانی نمود را ، جلوه ای از جهاد افغانها دانست ؟ بعد از افغانستان ، نگاه اقبال بر آسیای میانه متمرکز شده بود. بعد از استقرار سوسیالیسم ، مردم سمرقند و بخارا، موانعی را در برابر کمونیسم ایجاد نمودند. انور پاشا از ترکیه جهت شرکت در این جهاد ، راهی این منطقه شد. علامه اقبال از این امر بسیار استقبال کرد. خبر آمد که انور پاشا به بخارا رسیده است (اگرچه بعدها معلوم شد که این خبر شایعه بود)، و ترکستان آزاد شده است. اقبال اظهار خرسندی کرد و مادّه تاریخ آزادی ترکستان را : غیب بینی انور (۱۳٤۱ هـ . ق) (۲۹) بیان کرد. به نظر می رسد که در این زمان ، ذهن علامه اقبال در آسیای میانه به نهضت ایذایی مسلمانها و نظریهٔ بیداری ترک ها متمرکز شده بود. در نامه ای برای اکبر منیر در ۱۹۲۲م می نویسد: « قیام ملت مسلمان آسیا هم کم حیرت انگیز نیست .» (۳۰) در همین زمان بود که وی شعر معروف « خضر راه » را سرود که با اشعار پر معنی ذیل به پایان می رسد :

عام حریت کا جو دیکھا تھا خواب اسلام نے
ای مسلمان ! آج تو اس خواب کی تعبیر دیکھ

ترجمه : ای مسلمانها ! امروز تعبیر آن خواب را که زمانی اسلام دیده بود، ببینید!

اپنی خاکستر سمندر کو ہے سامانِ وجود
مرکے پھر ہوتا ہے پیدا، یہ جہان پیر دیکھ

ترجمه : این کرم کوچک سمندر ، خاکستر وجودش ، وسیله احیاء اوست . ببین که این جهان پیر ، بعد از مرگ دوباره زنده می شود .

کھول کر آنکھین مری آئینۂ گفتار مین
آنے والے دور کی دھندلی سی اک تصویر دیکھ (۳۲)

ترجمه : چشمانت را در آیینۂ گفتار من بگشای! تا تصویر مبهم از زمان آینده را ببینی !

ترک ها از اقوام بسیار شجاع و دلاور در آسیای میانه هستند که گذشته ای با شکوه بودند و امید می رفت که در آینده نیز در شکل گیری آسیای میانه هم نقش مهمی را می توانند ایفا کنند. ترکها در چند کشور از جمله ، ترکیه ، عراق و آسیای میانه پراکنده اند. در ذهن اقبال این سوال بوجود می آمد که : در آسیای میانه چهل میلیون ترک زندگی می کنند، چرا متحد نمی شوند؟. (۳۳) همچنین وی ترکستان را « قلب آسیا» قلمداد کرده ، اظهار امید کرد که :« اگر قلب آزاد شود ، دیگر اعضا و جوارح هم ، زنجیر خود را به تدریج پاره خواهند کرد.»(۳٤) این آرمانها و آرزوهای اقبال را باید بانگرش به اوضاع کنونی آسیای مرکزی سنجید . امروز در کوچه پس کوچه های تاجیکستان ، اشعار فارسی علامه اقبال ، به شکل شعار ، طنین انداز هستند و این جمهوری ها یوغ بندگی شوروی سابق را از گردن باز کرده و آزاد و خود مختار شده اند.

پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹م در ایران ، مبارزات افغانها (بین سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹) و بیداری آسیای میانه ، پس زمینه های ناگزیر وضع برنامه نظم نوین جهانی از سوی آمریکاست و در هر سه مورد یاد شده ، اشعار علامه اقبال در یک حد تأثیر گذاری می کند، سروده های اقبال امروزه در نهضت مبارزاتی کشمیر هم نقش خود را ایفا نموده است. در اینجا هم می توان برآورده شدن انتظارات اقبال را مشاهده کرد. تلاش در خاموش کردن مبارزات کشمیری ها با نیروی کور کورانه نظامی هم بالاخره به شکست خوهد انجامید. افراد باشند یا ملّت ها ، جای بسی تأسف است که تعداد کمی از مردم از نعمت دانایی درس آموختن از تاریخ بهره مند می شوند. طی نامه ای برای خانم فارکوهریسن ، علامه اقبال سخن قابل توجهی گفته است. می نویسد : کسب قدرت ، فقط با حکمت و دانش قابل دستیابی است و زمانی که قدرت راه حکمت و دانش رها کرده و به راه خود می رود ، سرانجامی جز مرگ نخواهد داشت (۳۵). روسیه از لحاظ سلاح های اتمی ، ذخیره های ابزار آلات جنگی و به طور کلی از جنبه نیروی نظامی ، یک

قدرت بزرگ و برتر بوده ، اما برای نشان دادن برتری نیروی نظامی خود ، مجبور به پرداخت بهای سنگینی شد.

باز گشت قوای استعماری از آسیا و آفریقا ، آزادی ممالک اسلامی آسیایی و افریقایی ، شکست کمونیسم در روسیه ، پایان خفقان سوسیالیستی در اروپای شرقی ، بیداری فکری جهان اسلام و کشمکش و درگیری پیوسته و دائمی بین حق و باطل در اقصی نقاط دنیا تا بیدی بردید خوش بینانه اقبال هستند . برای نظام جهانی پیشنهادی اقبال بعد از گذشت نیم قرن امروزه اوضاع تا حدودی مساعد شده است. ولی برای برقراری یک نظام عادلانه جهانی ، مسئله فلسطین و روش نامعقول اسراییل ، یک مانع بزرگ است. اقبال نسبت به این مسئله ، بسیار علاقمند بوده و این احساس را نیز داشت که این مسئله به راحتی قابل حل شدن نیست ، اما با این وجود بسیار امیدوار بود.

طرز برخورد علامه اقبال با غرب به طور عام با انتقاد شدید همراه بوده است و در حقیقت علل آن نیز بسیار طبیعی است . به طور مثال : درباره همین مسئله فلسطین (غرب و چنانچه در بالا گفته شد) به ویژه آمریکا، مشخصاً روش عمل یک جانبه و توأم با طرف داری داشته است . به همین ترتیب ، برای عقب مانده نگهداشتن مشرق زمین و به ویژه امت اسلامی ، غرب تمام سیاست های عیارانه واستیلای استعمارگرانهٔ خود را به هر طریق ممکن به کار بسته است. با این همه برخورد اقبال با غرب ، معاندانه نبوده است. او به این دستور حضرت رسول (ص) قائل بود که : الحکمة ضالة المؤمن (حکمت و دانایی متاع گمگشتهٔ مؤمن است) او در استفاده از حکمت و پیشرفت تکنولوژیک ، مغرب زمین مشکلی نمی دید، البته پرهیز از زرق و برق ظاهری آن را تلقین می کرد. رفتار تفاهم آمیز و متوازن باغرب ، ذهن مثبت او را منعکس می کند. اما طرز عمل خود غرب چگونه است ؟ مدعی نمایندگی مغرب زمین و در عین تنها ابر قدرت کرهٔ زمین امریکاست که در پی مسلط کردن آن برنامهٔ نظام نوین جهانی است که فقط حافظ منافع خود او در خاور میانه اسرائیل است . درست بر همین اساس برنامهٔ نظام یهودی (Jew World Order) نامیده می شود. در این صورت اگر علامه اقبال مشرق زمین را مرکزی آرمانهای خود قرار می دهد ، بی مورد هم نیست . در حقیقت خواسته او این است که مشرق زمین و در آن میان ، به

ویژه ملّت های اسلامی پیشرفت کرده و نقش خود را در شکل گیری نظام نوین جهانی ایفا کنند. گویا با این وضعیت ، مسئولیت سنگینی بر مسلمانان وامت اسلامی بر نهاده می شود و اینک بار تشکیل نظام نوین جهانی ، بر روی همین دوش ناتوان است.

در قرن بیستم ، امت اسلامی باوجود نوعی بیداری ، از برخی جهاتَ رو به انحطاط هم بود. این نکته را علامه اقبال بارها یاد آوری نمود و راه مبارزه بااین وضع را نیز بیان نموده است. برای مقابله بامبارزه طلبی فکری و علمی قرن حاضر ، او به شکل گیری نوین فقه اسلامی و پدیدهٔ اجتهاد ، پافشاری نموده و خواستار این بود که امت اسلامی ، خود را از درون دچار تحول کرده و به نیروی فقر و عشق مجهز شود. اقبال در دیباچه منظومهٔ پیام مشرق می گوید : مشرق زمین و به ویژه شرق اسلامی از خواب چندین ساله چشم گشوده است . ولی مردم شرقی باید بدانند که زندگی خود بخود دچار انقلاب نمی شود و فقط در صورتی این امر ، امکان پذیر است که در اعماق وجود آنها انقلاب پدیدار نشود و هیچ دنیای جدیدی تا زمانی که وجودش در نهاد انسانها شکل نیابد ، نمی تواند وجود خارجی به خود بگیرد. این قانون ناگزیر طبیعت که آن را قرآن صورت ساده وبلیغ : ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیرواما بانفسهم ، بیان کرده است، در زندگی فردی و اجتماعی هر دو حاوی است » (۳٦)

در اصل مشکل بزرگ این است که بدون فهم دقیق اسلام ، تفهیم مطلوب نظام جهانی پیشنهادی اقبال بسیار مشکل است . تسلط پاپ ها در قرون وسطی ، جنگهای صلیبی و سوء تفاهمات ایجاد شده توسط برخی مستشرقین در تفهیم صحیح اسلام در مغرب زمین با موانع روبرو شده است و بقول اقبال : اسلام تاکنون کشف نشده است. به نظر می رسد ، بر طرف کردن این پرده که بین مسلمان ها وملّت های غیر مسلمان حایل شده است، ضرورت دارد.به نظر اقبال اسلام یک دین فرا گیر است . با استناد به هارتن ، استاد دانشگاه بن ، اقبال در بخش خطبات (سخنرانی ها) می گوید که روح اسلام بسیار وسیع است ، آن قدر وسیع که می توان آن را نامحدود گفت . قطع نظر از عقاید الحادی ،تمام عقاید موجود در اطراف خویش را در خود جذب نموده است . و برای پیشرفت آنها با روش های مخصوص آشنا کرده است (۳۷)

به عقیدهٔ اقبال ، ایجاد نظام نوین جهانی آن وقت معنی دار و کامیاب است که بنیاد آن بر حق وانصاف و برابری باشد و از هرگونه تفاوت نژادی ، رنگ ، زبان و جغرافیایی پرهیز شود. اتحاد برپا شده برپایهٔ ملی گرایی نمی تواند قدرت پایداری باشد (۳۸)

در نظام جهانی پیشنهادی اقبال ، تجلیل بشریت دارای اهمیت خاصی است . او بر این عقیده است که : انسان زمانی می تواند در دنیا رشد بکند که شعار خود را عزت واحترام متقابل بسازد. او بر این امر یقین داشت که تمام دنیای بشری ، یک خانوادهٔ الهی است (۳۹)

سؤالی که اینک مطرح است این است که به چه طریقی باوجود اوضاع کنونی دنیا و در سایه آرمان های اقبال شکل گیری نظام نوین جهانی امکان پذیر است ؟ وی قبل از وفات ، بالحنی درد آمیز بیان داشته است که بشر در هر نقطه از زمین دچار مصائب و آلام بسیاری است ، صدها هزار انسان درنهایت بی رحمی به کام مرگ فرستاده می شوند و زورمندان خون ضعفا را می مکند. پلیدی روی زمین را فرا گرفته است و از هیچ نقطه ای صدای همدردی با انسان به گوش نمی رسد (٤٠)

نگاهی به اطراف بیندازید، وضعیت کنونی به هیچ وجه امیدوار کننده نیست. در بزرگ ترین سازمان جهانی (سازمان ملل متحد) حق وتو برای پنج قدرت برتر، فی نفسه، خلاف حق و بی عدالتی بزرگی است . توازن قدرت ، به نفع قدرتهای اتمی برتر جهان است . این وضعیت نه تنها تأسف انگیز ، بلکه نگران کننده است. رؤیای زیبایی که اقبال از یک زندگی وآزادی پر طمأنینه ، برابری و رفاه دیده بود. در یک برنامه به ظاهر نظام جهانی ، نمی توانست عملی شود. برنامه ای که در زمان تدوین آن آرمان های ملت های دنیا ، نادیده گرفته شده باشند و بنیاد آن بر پایهٔ منافع سیاسی یک یا چند ملت باشد وبرای اجرائی کردن آن به زور و قدرت سلاح های اتمی و نیروی نظامی و برتری تجهیزات نظامی متوسل شده باشند. اقبال در اواخر زندگی خود ، این سؤال را مطرح کرد که جهان بشری برای رهایی از این همه ویرانی و رسیدن به اوج انسانیت چند قرن زمان لازم دارد (٤١) جواب این سؤال بر عهدهٔ ما و تمام مردمی که زمام دنیا به دست آنهاست ، می باشد. به اختصار می توانیم بگوییم که ما باید به این تلقین اقبال توجه کنیم که :

آدمیت احترام آدمی   باخبر شو از مقام آدمی (۴۲)

این شعر از این دیدگاه دستور العمل در نظام جهانی پیشنهادی علامه اقبال است ودر راه ستای جستجو و تدوین هر نوع نظام جهانی ، می توان آن را برای ملل جهان دلیل راه ساخت.

توضیحات وحواشی

۱ – بانگ درا ، ص ٦٨ ، ۷۱

۲ – پیام مشرق ، ص ۱۲

۳ – پیام مشرق ، ص ۱۹۳ ، در این باره در نامه ای به خانم فار کوهریسن به تاریخ ۲۰ ژولای ۱۹۳۷ می نویسد : مسلمانان آسیا چنین می پندارند که (جامعهٔ ملل وقت سازمانی انگلیسی فرانسوی است که برای درهم شکستن مناطق مسلمان نشین تأسیس شده است :**Speeches, Writings and Statements of Iqbal**
تدوین : لطیف احمد شروانی ، ۱۹۷۷، ص ٥ – ۲٤٤.

٤ – **Letters and wrtings of Iqbal** ، ص ٥٨.

٥ – انوار اقبال، ص ۱۷٦

٦ – مقالهٔ انگلیسی ، موجود در کتاب ذکر شده بالا از لطیف احمدشروانی ، ترجمه اردوی آن در کتاب مقالات اقبال ، تدوین و ترتیب عبدالواحد معینی.

۷ – موجود در « تصانیف اقبال » ، ص ٤٩۱ – ٥۰۷.

۸ – مطبوعه رونامه احسان ، لاهور ، ۹ مارس ۱۹۳۸، موجود در مضامین اقبال ،تدوین : تصدق حسین تاج احمدیه پریس حیدرآباد دکن ، ۱۳٦۲ هـ (۱۹٤۳م) ، ص ۱۸۰ – ۱۹٦.

۹ – **Speeches ,Writings and Statements of Iqbal** ،تدوین: لطیف شروانی، ۱۹۷۷، ص ۲٥۱.

۱۰ – بانگ درا ، ص ۲۷٤.

۱۱ – پیام مشرق ، ص ۱۲.

۱۲ – خطوط اقبال ، ص ۱٥٥ – ۱٥٦.

۱۳ – جاوید نامه ، ص ٦٥ – این وضعیت را قرآن کریم به گم شدن سواء السبیل تعبیرمی کند . در سوره‌ء مائده آمده است : فقد ضلّ سواء السبیل – سید ابو الاعلی مودودی در شرح آن می نویسد : هنگامی که خود راهنما وشارع خود می شود ، جنبه های مخلف حقیقت ، یکی از ضرورت های زندگی ، یک مسئله از مسائل نیاز به حل ، چنان بر ذهن مسلط می شود که نسبت به دیگر جنبه ها و مسائل ، بی اراده، بی انصافی می کند و اجرای اجباری این نظر او منتج به این می شود که توازن زندگی

به هم می خورد و به سوی دیگر بی اعتدالی واژگون به حرکت در می آید. سپس زمانیکه این حرکت واژگون به آخرین حد خود می رسد و برای انسان غیر قابل تحمل می شود، جنبه ها و نیازها یی که در مورد آنها بی عدالتی شده بود ، سر به شورش بر می دارند و فشار وارد می کنند که باید عدالت در مورد آنها به اجرا دربیاید ، اما باز هم عدالت به اجرا در نمیاید. زیرا همان عمل دوباره خود نمایی می کند که یکی از آن جنبه ها و نیاز هایی که به دلیل بی عدالتی قبلی ، بیش از همه تحت فشار قرار گرفته بود ، بر ذهن فرد مسلط می شود و بنابر مقتضای ویژه خود ، در یک مسیر مخصوص قرار می دهد که طی آن دوباره دیگر جنبه ها، نیازها و مسائل مورد بی عدالتی قرار می گیرند. به این ترتیب حرکت مستقیم هیچگاه نصیب زندگی انسانی نمی شود. همیشه در حال تاب خوردن است و از یک سرتباهی به دیگر سوی آن در نوسان می باشد. تمام راه هایی که انسان برای خود ساخته است ، در یک مسیر منحنی واقع شده است که در مسیر اشتباه حرکت می کنند و در مسیری اشتباه به اتمام رسیده و دوباره به یک جهت اشتباه بر می گردند.

بامشاهده این که زندگی بشری ، پیوسته از یک پایانه به سوی دیگر پایانه هل می خورند، برخی از فیلسوفان نادان دورهٔ معاصر به این نتیجه اشتباه رسیدند که عمل دیالکتیک ، یک روش طبیعی رشد زندگی بشری است . آنها از این حماقت خود ، چنین برداشت کردند که نخست یک فرضیهٔ افراطی (**Thesis**) به یک سمتی به حرکت در بیاورد. و سپس در جواب آن یک فرضیه افراطی دیگر (**Anti-thesis**) به سمت پایانه بعدی بکشد و بسپس از ترکیب آن دو ، راه رشد حیات ایجاد شود. در حالی که در حقیقت ، این راه رشد نیست ، بلکه ضربه های بدبختی است که به کرّات در راستای رشد و ارتقای زندگی انسانی مانع ایجاد می کنند. (تفهیم القرآن : اول ، ص ٤٥٢ – ٤٥٤)

١٤ – ارمغان حجاز ، ضمیمه کلیات اقبال اردو ، ص ١٢ / ٦٥٤

١٥ – بال جبریل ، ص ٦٠

١٦ – ایضاً ، ص ٧٠

١٧ – اقبال نامه ، دوم : ص ٤٥.

١٨ – ضرب کلیم ، ص ٦٩.

١٩ – **Speeches, Writing and Statements of Iqbal** ، تدوین : لطیف احمد شروانی ، ص ٢٥٠.

٢٠ – اقبال نامه اول ، ص ١٨١

۲۱ – اقبال جهان دیگر ، تدوین : محمد فریدالحق ، گردیزی پبلیشرز کراچی ، ۱۹۸۳، ص ٦٧.
۲۲ – بال جبریل ، ص ۱۰۰
۲۳ – Letters of Iqbal ، ص ۲٥٤.
۲٤ – برای تفصیلات بیشتر ببینید: سیر افغانستان ، سید سلیمان ندوی ، نفیس اکیدمی ، حیدرآباد دکن، ۱۹٤۷؛ نیز اقبال سید سلیمان ندوی کی نظر مین ،تدوین اختر راهی، بزم اقبال لاهور ، ۱۹۷۸.
۲٥ – مثنوی مسافر ، در پس چه باید کرد ، ص ٦٤.
۲٦ – ایضاً ، ص ٥٧.
۲۷ – اقبال نامه ، دوم ، ص ۹٤.
۲۸ – جاوید نامه ، ص ۱۷۷ – ۱۷۸.
۲۹ – چودهری محمد حسین و اقبال (روابط) ثاقف نفیس ، مقاله کارشناسی ارشد ، چاپ نشده ، دانشگاه پنجاب ۱۹۸٤، ذخیره ، کتابخانه دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور ، ص ٦٦.
۳۰ – محمد منیر اکبر ، اقبال نامه دوم ، ص ۱٦۳.
۳۱ – ایضاً ، نیز ، نامه برای محمد جمیل ، ۱۸ فوریه ۱۹۲۹ : اقبال نامه دوم ، ص ۸۸
۳۲ – بانگ درا ، ص ۲٦٦.
۳۳ – اقبال کـــ حضور ، تدوین : نذیر نیازی ، اقبال اکادمی کراچی ، ۱۹۷۱، ص ۳٥۲.
۳٤ – چودهری محمد حسین و اقبال (روابط) ، ص ٦٥.
۳٥ – شروانی کتاب ذکر شده در شماره ۳ ، ص ۲٥۱.
۳٦ – پیام مشرق ، ص ۱۲.
۳۷ – اقبال ، Reconstruction ، ص ۱۳۰.
۳۸ – شروانی (کتاب ذکر شده در شماره ۳) ، ص ۲٥۱.
۳۹ – ایضاً
٤۰ – ایضاً ، ص ۲٥۰
٤۱ – ایضاً ، ص ۲٦۱
٤۲ – جاوید نامه ، ص ۲۰٥

*****

دکتر نسرین اختر[1]

بررسی مماثلات اجتماعی ، فکری و اخلاقی در آثار حافظ ، گوته و اقبال

چکیده:

سه انسان از سه عصر متفاوت و در سه فرهنگ متفاوت ، تا چه حد می توانند اشتراک ذهنی داشته باشند؟ پاسخ این سوال اگر آن سه تن ، سه شاعر بزرگ سه کشور بزرگ باشند، اهمیت بیشتری می یابد. در مقاله ی حاضر خواهید دید که علی الرغم زمانی ، مکانی این سه شاعر ، برخی تشابهات عمده بین آن ها می توان یافت. اقبال ، شاعریست که در میان آبشخورای اندیشگی خویش ، تنها به آن هایی استناد و توجه خاص می کند که اندیشه هایشان با تعلیمات قرآن سازگار بیفتد . حافظ از نظر او چنین اندیشمندیست . در عین حال وی به گوته نیز توجه خاصی دارد. او حتی به تأثیر خویش از حافظ اشاره می کند و می گوید که در هنگام استقبال اشعار حافظ ، روح حافظ در او حلول می کند و او با حافظ یگانه می شود. ماجرای تعلق خاطر گوته به شعر حافظ نیز معروف است و این که گوته « دیوان غربی» را تحت تاثیر شعر حافظ سروده است و اقبال « پیام مشرق » را در جواب « دیوان غربی» سروده است.

نکته ی جالب درین باره این است که هر سه شاعر در دوران محنت بار و تلخی از تاریخ خویش زندگی می کرده اند و ناراحتی و گلایه ی خود رااز زمانه ی ناساز در شعرشان نیز منعکس کرده اند . گوته و اقبال هر دو ستایش گران شعر حافظ اند و تحت تأثیر غزل شور انگیز وی می باشند. این هر سه شاعر خواستار جهانی مملو از صلح وآشتی اند و تلاش آن ها برای تحکیم پیوند آدمیان بایکدیگر می باشند.

***

[1] - استاد و رئیس اسبق گروه فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور

باوجود اینکه حافظ ، گوته و اقبال در زمان های متفاوت زندگی می کردند و قرن ها بُعد زمانی دارند ، ولی در بعضی اندیشه های هر سه اشتراک عجیبی ملاحظه می شود . منظورمان از هم آهنگی های معنوی و مماثلات فکری ، اخلاقی و اجتماعی است که این سه شاعر بزرگ باهم داشته اند.

آنطور که از سخنان و گفته های اقبال روشن می شود که او مسایل عرفانی ، اجتماعی ،سیاسی ، دینی و ادبی را دقیقاً مطالعه کرده بود و اندیشه های خویش را روی تجربه و مشاهده های خود پی ریزی کرده بود و سرگذشت ملل غرب و شرق با دقت نظر بررسی و مشاهده نموده ، از درسگاه های مغرب درس فلسفه یاد گرفته و از حکیمان و استادان مشرق زمین اسرار حقیقت و معرفت آموخته بود . چنانکه خودش می گوید :

خرد افزود مرا درس حکیمان فرنگ　　　سینه افروخت مرا صحبت صاحب نظران(۱)

اگرچه اقبال نکته های دقیق حکمت و دانش را از هر مکتب عالم تحصیل نمود. ولی او فقط حکمت هایی را که مطابق تعلیمات قرانی باشد قبول می کرد و اکثر صوفیان ، متفکّران ، دانشمندان ، ادیبان و شاعران را به همین میزان می سنجید و بعضی ازین شاعران و دانشمندان را مورد توجه خاص قرار داد ویکی از میان این ها حافظ شیرازی می باشد که اقبال در آثار خود از گفته های حافظ استفاده نموده و بسیار جای خصوصاً در غزل فارسی استقبال از حافظ شیرازی می نماید. چنانکه خودش نیز به آن روابط معنوی والهامی که با حافظ دارد اشاره می کند :

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر　　　دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است(۲)

علاوه ازین شاعر معروف دیگر که مورد علاقه اقبال است گوته دانشمند آلمانی می باشد ، اقبال او را بنام « حکیم حیات» یاد کرده و به او احترام ورزیده سلام می فرستد:

صبا به گلشن ویمر سلام ما برسان　　　که چشم نکته وران خاک آن دیار افروخت(۳)

قبل ازین اولین بار اقبال در « ماهنامه مخزن » آوریل ۱۹۰۱م در ضمن یک نظم بزبان اردو به عنون « غالب» بدون نام بردن به گوته اشاره نمود:

آه! تو اجری هوئی دلّی مین آرامیده هے　　　گلشن ویمرمین تیرا همنوا خوابیده هے(۴)

یعنی آه ! ای غالب تو که در دهلی تباه شده آرامیده هستی و همنوای تو یعنی گوته در گلشن ویمر خوابیده است.

گوته و اقبال هر دو شیفتهٔ کلام حافظ شیرازی می باشند و هر دو غزل حافظ را سرمشق خود قرار داده اند. اقبال می گوید :

انگیزهٔ تألیف «پیام مشرق» « دیوان غربی» حکیم حیات گوته است (۵)

همانطور که اقبال دربارهٔ سبب تألیف «دیوان غربی» نوشته است :

که سرودهای حافظ در تخیّلات گوته هیجان بزرگی برپا ساخت که نهایتاً موجب پدید آمدن اثری پایدار و استوار بنام « دیوان غربی» گردید و در بعضی موارد چنان به نظر می آید که منظومه او ترجمه آزاد شعر حافظ است (٦)

ازین دو عبارت بالا روشن می شود که شعر حافظ باعث تألیف «دیوان غربی» گوته شد و بعداً « دیوان غربی» سبب تألیف « پیام مشرق » اقبال گردید. بنابرین ثابت است که حافظ شیرازی باعث تألیف دو اثر مهم ادبی و اجتماعی مشرق و غرب گردیده . اقبال باوجود اختلاف های فکری با حافظ تحت تأثیر هنر معجزانه او بوده است. چنانکه عطیه فیضی ملاقاتی که با اقبال در انگلیس در سال ۱۹۰۷م دست داد تذکر داده می نویسد :

دوران گفتگو ذکر حافظ آمد ، من هم مشتاق آن شاعر عظیم می باشم و چند تا اشعار حافظ قرأت کردم و دیدم که اقبال هم مداح بزرگ حافظ می باشد. چنانکه اقبال گفت که چون من در حال استقبال از حافظ می باشم روح حافظ در روح من حلول می کند و من خودم حافظ می شوم و وجود من با وجود حافظ باهم یکی می شود (۷)

همین طور در جای دیگر اقبال دربارهٔ هنر حافظ می نویسد :

حافظ در الفاظ زیبایی که مثل گوهرهای آبدار می باشند لطافت گلبانگ معنوی بلبل را ضبط نموده است (۸)

گوته هم مانند اقبال مداح بزرگ شعر حافظ است ،اقبال درین مورد از گفته های بیل سوشکی که نویسنده شرح احوال گوته است چنین نقل کرده است :

گوته تصویر خود را در نغمهٔ بلبل شیراز دیده است ، گاه گاه چنان حس می کرد که شاید روح او در کالبد حافظ حلول نموده و در سرزمین شرق زندگی کرده است ، همان انبساط زمینی ، همان عشق آسمانی ، همان سادگی ، همان عمق ، همان جنب وجوش ، همان بزرگ منشی ، همان

کشاده دلی و همان آزادی و قیود ورسوم در او وجود دارد. الغرض ما از هر جهت او را نظیر حافظ می بینیم ، همانطور که حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است گوته هم هست و همانطور که درکلمات ساده حافظ یک جهان معنی پنهان است ، در بی تکلفی شعر گوته نیز حقایق و اسرار به چشم می خورد، هر دو شاعر درمیان طبقهٔ غنی و فقیر محبوبیتی پیدا کردند ، هـر دو توانستند فاتحان بزرگ عصر خود را تحت تأثیر قرار دهنـد ، یعنـی حـافظ توانست تیمور و گوته موفق شد ناپلئون را تحت تأثیر قرار دهد، هر دو علیرغم فساد و تباهی دوران خویش موفق و به حفظ آرامش روحی خود تا آنجا بودند که توانستند به نغمه سرایی سابقشان ادامه دهند (۹)

حافظ ، گوته و اقبال اگرچه در سه دورهٔ مختلف زندگی کردند ولی ادوار آن هر سه از لحاظ حوادث تاریخی مشابهتی بی نهایت دیده می شـود و هر سه نفر ازین حوادث تاریخی ادوار خود شدیداً متأثر شده انـد ، زمـان حافظ زمانی بود قرن هشتم هجری که سپاهیان وحشی مغول و قـوم درنـدهٔ خونخوار در وطن مألوف حافظ حمله آورده ، حکم قتل عام در شهرهایی را که منبع علوم و ادب و سرچشمهٔ دانش می باشند، صادر می کنند ، خانه هـا را خراب و مدارس ومساجد را اصطبل اسپان خود می سازند و کتابخانه هـا را به آتش ظلم و بیداد می سوزانند و درین ویرانی ها تخت و تـاج موجـب نفرت و عبرت می باشد. چنانکه حافظ می گوید :

دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد — به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی ارزد
شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو در جست — کلاهی دلکش است اما به ترک سر نمی ارزد(۱۰)

زمان گوته قرن سیزدهم هجری هم دورهٔ پر آشوب و بسـیار آشـفتهٔ وحشتناکی بوده ، خصوصاً بعد از شکست ناپلئون و سقوط فرانسه تبـاهی و بربادی و هرج مرج بیشتری در اروپا دیده می شود ، و سربازان روسـی بـه شهرها حمله آورده برباد و پامال ساختند.

همین طور تقریباً صد سال بعد در قرن چهاردهم هجری زمان اقبـال نیز ویران گر و پُرآشوب و فتنه زا و غـارتگر بـوده ، اسـتعمار غـرب و بـه

خصوص جنگ جهانی اول وحشتناک درین روزگار تیره همه جاها را بر باد داده و انسان ها را بی ارزش ساخته بود.

حافظ از اوضاع وخیم و درهم شده عصر خود و قتل و غارتگری در کشور به ستوده آمده می خواست از شیراز در جایی دور افتاده برود چنانکه گفته است :

سخندانی وخوش خوانی نمی ورزند در شیراز(۱۱) بیا حافظ که تا خود را به ملک دیگر اندازیم

و هم جایی دیگر این طور می گوید :

آب و هوای پارس عجب سفله پروراست کو همرهی که خیمه ازین خاک بر کنیم (۱۲)

ولی باوجود این همه گفته نتوانست که در آن زمان وحشتناک هم از شهر زیبای خود شیراز جایی دیگر برود ، دل حساس او به پریشانی و بی سروسامانی مردم می سوخت و درین ایام تیره و آشفته و درین گیر و دار پُرآشوب است که از روائح گل های رنگین و با ظراوت گلستان و شمائم عطر آگین جان و مشام روان را معطر می سازد و خاطرات افسرده مردم را کمی تسکین و آرامش بخشیده باگفتن چنین شعر ساکت می ماند:

رموز مصحلت ملک خسروان دانند گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش(۱۳)

همین طور گوته نیز از دست اوضاع زمان خود مانند حافظ ناراحت و بیزار بود و خواست که جایی دور فرار بنماید، درین مورد اقبال نوشته است :

« روح بیتاب وبلند پرواز او از هرج مرج عمومی اروپا بیزار شده آشیانه ای در هوای امن و سکون شرق پیدا کرده بود ، سروده های حافظ در تخیّلات او هیجان بزرگی برپا ساخت » (١٤) گوته در عالم خیال از اروپا آهنگ شرق کرد ، چنانکه او دیوان شرقی را با قطعهٔ شعری به عنوان «هجرت» آغاز نموده است ، متن آن منظومه درج ذیل است :

شمال وغرب و جنوب ، پریشان و آشفته اند . تاج ها در هم می شکنند و امپراطوری ها به خویش می لرزند . بیا ! ازین دوزخ بگریز و آهنگ شرق دلپذیر کن ، تا در آنجا نسیم روحانیت بر تو وزد و در بزم عشق و می و آواز آب خضر جوانت کند.

بیا ! من نیز رهسپار این سفرم تا در صفای شرق آسمانی طومار قرون گذشته را در نوردم و آنقدر در دور زمان واپس روم تا به روزگاری برسم که

در آن ، مردمان جهان قوانین آسمانی را با کلمات زمینی از خداوندان فرا می گرفتند و چون ما فکر خویش را از پی درک حقیقت رنجه نمی داشتند.

بیا ! من نیز رهسپار دیار شرقم تا در آنجا با شبانان در آمیزم و همراه کاروان های مشک و ابریشم سفر کنم . از رنج راه ، در آبادی های خنک بیاسایم و در دشت و کویر ، راه هایی را که به سوی شهرها می رود بجویم.

ای حافظ ! درین سفر دور و دراز ، در کوره راه های پرنشیب و فراز ، همه جا نغمه های آسمانی تو رفیق راه و تسلی بخش دل ما است؛ مگر نه راهنمای ما هر شامگاه با صدایی دلکش بیتی چند از غزل های شور انگیز تو را می خواند تا اختران آسمان را بیدار کند و رهزنان کوه و دشت را بترساند.

ای حافظ مقدس ! آرزو دارم که همه جا ، در سفر و حضر ، در گرمابه و میخانه با تو باشم ، و در آن هنگام که دلدار نقاب از رخ بر می کشد، و با عطر گیسوان پرشکنش مشام جان را معطر می کند تنها به تو اندیشم تا در وصف جمال دلفریبش از سخنت الهام گیرم و از این وصف ، حوریان بهشت را به رشک افگنم (۱۵)

ازین منظومه روشن می شود که گوته از اروپای آشفته و مشوش عصر خود و انقلاب های پیاپی چقدر مضطرب و پریشان جویای گریز گاهی بود و به نظر او شرق با همه آن وضع افسانوی مهر و محبت برای فرار از آشفتگی و هرج مرج اروپا و ناراحتی روحی بهترین جایی بود که در آنجا دل او می توانست که آرام و راحت پیدا کند . چنانکه گوته خود طی نامه ای به لوئیزا شنیدلز نوشته است :

« شرق در واقع تریاکی است که من در این دوران پُر جنجال برای تخدیر روح خویش به کار می برم » (١٦)

علاوه ازین در ضمن خاطرات خود در همین باره چنین نیز اظهار کرده است:

«من می خواستم به هر قیمت از دنیای واقع که برایم سخت نامطبوع بود و جسم و روحم را شکنجه می داد بگریزم و به دنیایی افسانه ای پناه برم که کمال مطلوب من بود و در آن می توانستم تا آن حد که یارا دارم از زیبایی و آرامشی محیط بهره مند شوم و لذت برم » (۱۷).

همین طور حافظ هم در زمان خود از اوضاع پُرآشوب گوشه ای آرام و راحت در چمنی متلاشی وجویا می باشد ، چنانکه گفته است :

دو یار زیرک و از بادهٔ کهن دومنی — فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی
من این مقام به دنیا و آخرت ندهم — اگرچه در پیم افتند خلق ، انجمنی
ز تند باد حوادث نمی توان دیدن — در این چمن که گلی بوده است یاسمنی
ببین در آئینهٔ جام نقشبندی غیب — که کس بیاد ندارد چنین عجب زمنی
ازین سموم که بر طرف بوستان بگذشت — عجب که رنگ گلی ماند و بوی نسترنی
مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ — کجاست فکر حکیمی ورأی برهمنی (۱۸)

اگرچه زمان اقبال مانند عصر حافظ و گوته هم بسیار پر آشوب ، ویرانگر و وحشتناک بود ، ولی اقبال به اقتضای روحیهٔ ستیزه جوی هیچ وقت مایل به گوشه گیری نگردید، بلکه همیشه با احوال نامساعد و قوت های طاغوتی زمان خویش به مبارزه و جنگ پرداخت و تادم واپسین از پا نه نشست ، و یکی از مجموعه های اشعار اردوی خود را « ضرب کلیم » نام نهاد و زیر آن نوشت : « یعنی اعلان جنگ علیه عصر حاضر» و اندیشه های مبارزانهٔ خویش را چنین بیان می کند :

با جهان نا مساعد ساختن — هست در میدان سپر انداختن
مرد خودداری که باشد پخته کار — بامزاج او بسازد روزگار
گر نسازد با مزاج او جهان — می شود جنگ آزما با آسمان
بر کند بنیاد موجودات را — می دهد ترکیب نو ذرات را
گردش ایام را برهم زند — چرخ نیلی فام را برهم زند
می کند از قوت خود آشکار — روزگار نو که باشد سازگار
در جهان نتوان اگر مردانه زیست — همچون مردان جان سپردن زندگیست(۱۹)

اقبال با اشعار حیات آفرین و هیجان انگیز در کالبد مرده مردم روح انقلاب دمیده آن ها را برای جنگ و مبارزه علیه جبر و استبداد آماده کرد و دیدند که بر همین اساس تعلیمات اقبال پر جمعیت ترین مملکت اسلامی در شبه قاره بنام « پاکستان » بوجود آمد و همین نظرات اسلامی روح پرور اقبال می باشند که از مرزها گذشته برای کشورهای همسایه ها نیز راه های انقلاب اسلامی هموار کردند.

در قرن هشتم هجری حمله های سپاهیان وحشی مغول وقوم خونخوار تیمور نظام عالم را درهم کردند و مردم را کشتند ، حافظ زمان خود را زمان قحط الرجال می داند و می گوید که عالمی نو باید ساخت و آدم نو باید بوجود آورد تا کاروان زندگی بتواند سفر خود را ادامه دهد :

آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست — عالمی دیگر بباید ساخت و ز نو آدمی(۲۰)

درست همین طور اقبال هم از آدم کشی های لا تعداد در جنگ جهانی اول ناراحت شده ،نوشته است :

« جنگ عظیم اروپا محشری بوده که نظام دنیای قدیم را تقریباً ازهر جهت برباد داده است و حالا طبیعت در اعماق زندگی از خاکستر آن تهذیب و تمدن آدمی نو و برای اقامت او عالمی نو می سازد » (۲۱)

یکی از انگیزه های مهم نگارش « پیام مشرق » همین اوضاع جهان بود که گوته و اقبال هر دو با آن یک جور مواجه شدند و ازین حوادث تاریخی شدیداً تحت تأثیر قرار گرفتند. زمان گوته پُرآشوب و پُراضطراب بود ، بویژه بعد از شکست ناپلئون و سقوط فرانسه اروپا دچار وحشت درد ناکی شده بود ، چنانکه سپاهیان روسی از جمله کشورهای اروپا آلمان را گرفته اقتصاد آن را به شدت تهدید نمودند و این وضع وخیم اروپا گوته را تکان داده به وحشت انداخت. او به یکی از دوستان طی نامه چنین نوشته است:

«با بدبختی فرانسه اکنون روسیه بصورت کشوری بزرگ در آمده است که از این پس با روح وحشیگری و استبداد وخشونت فطری خود اروپای متمدن و فرهنگ و هنر و مدنیت بشری آن را پیوسته تهدید خواهد کرد» (۲۲)

گوته و اقبال هر دو علیه تعصب ملی کور کورانه شدیداً قیام کردند، زیرا که یکی از وجوه مهم اختلافات همین ناسیونالیسم می باشد که جهان بشری را بر بنای رنگ و مذهب و فرهنگ و زبان تقسیم می نماید و وحدت انسانی را پاره پاره می کند. گوته سعی نموده که تعصبات ملی را نابود سازد. او می خواست که همه ملل جهان اختلافات جزئی رنگ و نژاد و زبان و فرهنگ را پشت سرگذاشته طرفداری به اصل انسانیت و بشریت بکنند و به عقیدۀ او باید دائرۀ ادب را گسترش داده شود که ادب جهانی گردد ، و در سراسر دیوان خود این نکته را روشن نموده می گوید :

«شرق و غرب از هم جدا نیستند و باید خواه ناخواه به هم نزدیک شوند » (۲۳)

او پیوسته به این نکته تأکید می کرد:

« باید درها را کاملاً گشود تابزرگ ترین شعرای شرق یعنی حافظ و سعدی نیز در این بزم شرکت جویند » (۲٤)

همین طور در منظومه به عنوان « شرق و غرب» نوشته است :

هرکه خود و دیگران را بشناسد ، ناچار بدین نکته پی ببرد که ازین پس ، شرق و غرب جدا نمی توانند زیست.

« دیری است که من در عالم اندیشه میان مشرق و مغرب ره می سپرم . کاش رهسپاران واقعی نیز به سفر برخیزند و شرق را به غرب نزدیک کنند » (۲۵)

و باز در طی نامه ای دربارهٔ این چنین می نویسد :

« آرزو و هدف من این است که با این اثر ، شرق را با غرب و گذشته را با حال و ایرانی را با آلمانی نزدیک کنم و طرز فکر و عادات و آداب مردم این دو سرزمین را باهم آشنا سازم » (۲٦)

و هم دربارهٔ مقصود سرودن « دیوان شرقی» در دفتر خاطرات خود برای نخستین بار از دیوان آلمانی نام برده نوشته است:

« می خواهم این دیوان را بصورت آئینهٔ دنیا یا جام جهان نما در آورم و در آن شرق وغرب را در کنار هم به بینندگان نشان دهم : (۲۷)

همانطور افکار اعلی و عمدهٔ اقبال هم مبارزه علیه تعصبات و نظریه های پوچ ناسیونالیسم می باشند، او در کلیه آثار خود احترام آدم را شرط آدمیت ومقصود اصلی کمال فرهنگ قرار داده است وسر آغاز « پیام مشرق» این آیه قرآن آورده اشت .

« ولله المشرق و المغرب»

اقبال طی خطابه ای گفته است :

« وحدت معتبر تنها یکی است و آن وحدت فرزندان انسان است که از نژاد و زبان و رنگ فراتر قرار می گیرد » (۲۸)

اقبال حتی تعصب وطن پرستی را موجب فساد و اختلاف بین بنی آدم شمرده است و معتقد است که حتی کفر و دین را باید دو حالت معنوی و درونی تلقی کرد و احترام آدمی را چه در حالت کفر و چه در حالت

ایمان باید ملحوظ داشت و ملل گوناگون را از تنگنای تعصب ملی باید بیرون کشید. اقبال نظریه وطن پرستی را شدیداً مورد انتقاد قرار داده است و با تضمین مصرع سعدی تلقین می کند :

بنی آدم اعضای یکدیگراند — همان نخل را شاخ و برگ و برند(۲۹)

و باز جایی دیگر اینطور هم گفته است :

آدمیت احترام آدمی — با خبر شو از مقام آدمی
آدمی از ربط و ضبط تن به تن — بر طریق دوستی گامی بزن
بندهٔ عشق از خدا گیرد طریق — می شود بر کافر و مومن شفیق(۳۰)

باز می گوید که :

« تا وقتی طوق لعنتی دموکراسی اسمی و ناسیونالیسم ناپاک و امپریالیسم حقیر از هم گسیخته نه شود و تا وقتی که انسان از روی عمل خویش مومن به الخلق عیال الله نگردد و تا وقتی که عقاید پست وطن پرستی جغرافیایی و رنگ و نژاد از بین نرود انسان مطلقاً در دنیا زندگی آبرومندانه را نخواهد داشت و الفاظ گران مایه برادری و استقلال و مساوات نام های بی مسمی خواهد بود » (۳۱)

اقبال تعصّبات وطن پرستی را که یکی از موجبات اختلاف بشری است اینطور نیز نکوهش کرده است :

آنچنان قطع اخوت کرده اند — بر وطن تعمیر ملّت کرده اند
تا وطن را شمع محفل ساختند — نوع انسان را قبایل ساختند
مردمی اندر جهان افسانه است — آدمی از آدمی بیگانه است
روح از تن رفت و هفت اندام ماند — آدمیت گم شد و اقوام ماند(۳۲)

اقبال تمام تر تفوق های نژادی ، قومی ، لسانی ، فرهنگی و ملی را یکسر لغو و باطل قرار می دهد و انسان را بر اصل انسانیت دعوت اتحاد داده می گوید :

هنوز از بند آب و گل نرستی — تو گویی رومی و افغانیم من
من اول آدم بی رنگ و بویم — ازان پس هندی و تورانیم من(۳۳)

و باز مخاطب به جوامع بشری مزید گفته است :

نه افغانیم و نی ترک و تتاریم　　چمن زادیم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است　　که ما پروردهٔ یک نو بهاریم(۳۴)

حافظ و اقبال هر دو مسلمان و درک کنندهٔ قران و مبلغ تعلیمات اخلاقی ، انسانی ، اجتماعی و اسلامی می باشند. گوته اگرچه مسلمان نیست ولی دین اسلام را بنظر احترام و تحسین می بیند و به عظمت آن ایمان دارد و در دیوان شرقی خود درمورد تعصبات خشک اجتماعی و مذهبی کمال پختگی و رشد فکری خود نشان داده و کوشش کرده که مانند حافظ با این نوع تعصبات بستیزد و بجای حکومت تعصب از حکومت منطق و احساسات عالی بشری دفاع کرده باشد. گوته درباره بزرگی دین اسلام و ابدیت آن را ستایش نموده می گوید :

« اگر معنی اسلام سپردن کارها بدست خداوند و تسلیم در برابر ارادهٔ اوست ، ما همه مسلمان هستیم و مسلمان نیز می میریم » (۳۵)

علاوه ازین گوته در منظومه ای به عنوان « نغمهٔ محمد» اسلام را دین کامل و متحرک می شمارد که دامن آن از هرگونه غبار کهنگی و فرسودگی پاک است و استعداد دارد که در هر زمان خواسته های جدید جامعه را برآورد . درین منظومه گوته تمام مذاهب دنیا را در مقابل دین اسلام ضعیف و محدود می داند و اسلام در نظر او دینی می باشد، که تمام تر رسوم فرسوده اقوام قدیم را رد و باطل قرار داده امتیاز لسانی ، نژادی و اقتصادی هم از بین برده و جهان بشری را بر اساس اصول مساوات و استقلال برخوردار ساخته است. متن قشنگ منظومه گوته درج ذیل می باشد:

آن جویبار را نگاه کنید که مانند شعاع ستاره ای روشن از صخره های بر آمده است . در کودکی قدسیان آن را ماورای ابرها در آغوش خود پرورش دادند.

جوان و تازه رقص کنان از ابرها بیرون آمده و بر صخره های مرمر افتاده دوباره با آوای خوش به سوی آسمان می رود .

در درّه‌او هرجا که پا می نهد گل ها می رویند و سبزه زار از دم او زندگی می یابند. اما نه دره سبز می تواند نگهداردش و نه گل هایی که به زانویش می آویزند و با نگاه محبت آمیز او را خوش آمد می گویند.

آب های باریک در او می آمیزند و از این پس با شکوه و جلال می گذرد و میدان نیز از آب و تاب او درخشان می شود.

رودها و جوی ها با همهمه شادی مـی گوینـد : بـرادر ! بـرادرا مـا برادران خود را نیز همراه خود پیش خدای ببر. ما را نیز به آغوش اوقیانوس بی پایان برسان . حیف که ما مشتاقان نتوانیم به آغوش او برسیم . ریگ های تشنه ریگزار و اشعه گرم خورشید خون زندگی ما را می خشکاند. کوهی راه ما را بسته و به صورت دریاچه ای در می آورد. برادر ! برادران دشت هـا و برادران کوهسار را همراه خود پیش خدای خود ببر.

بیائید همه بیائید . اکنون او باشکوهی خاص موج زنان پیش می رود و در کشورها سکه خود را رواج می بخشد . هر جا که پا مـی نهـد شـهرها آباد می شوند.

جزیان آن کسی نمی تواند متوقف سازد. باشور و هیجان از مناره هـای منور و کاخ های مرمر می گذرد . هزاران پرچم به اهتزاز آمده قـدرت آن را گواهی می دهند و او با برادران خود و تمام گنج و فرزندان خود نعره زنـان به سوی آغوش خدای منتظر خود می رود (۳٦)

این منظومهٔ گوته را اقبال به عنوان « جوی آب » به فارسـی منظـوم ترجمه کرده است تا بتواند نظر شـاعر آلمـانی را دربـاره تخیـل اسـلامی و شوکت دین اسلام روشن بسازد. متن زیبای منظومه اقبال این چنین می باشد:

بنگر که جوی آب چه مستانه می رود — مانند کهکشان بگریبان مرغزار
در خواب ناز بود به گهوارهٔ سحاب — وا کرد چشم شوق به آغوش کوهسار
از سنگریزه نغمه گشاید خرام او — سیمای او چو آئینه بی رنگ و بی غبار

زی بحر بیکرانه چه مستانه می رود
در خود یگانه از همه بیگانه می رود

در راه او بهار پریخانه آفرید — نرگس دمید ولاله دمید و سمن دمید
گل عشوه دادو گفت یکی پیش مابایست — خندید غنچه و سردامان او کشید
نا آشنای جلوه فروشان سبزپوش — صحرا برید و سینهٔ کوه و کمر درید

زی بحر بیکرانهٔ چه مستانه می رود
در خود یگانه از همه بیگانه می رود

صد جوی دشت و مرغ و کهستان و باغ و راغ — گفتند ای بسیط زمین با تو سازگار

ما را که راه از تنک آبی نه برده ایم — از دستبرد ریگ بیابان نگاه دار
وا کرد سینه را به هواهای شرق و غرب — در برگرفته همسفران زبون و زار

زی بحر بیکرانه چه مستانه می رود.
در خود یگانه از همه بیگانه می رود

دریای پر خروش زبند و شکن گذشت — از تنگنای وادی و کوه و دمن گذشت
یکسان چو سیل کرده نشیب و فراز را — از کاخ شاه و باره و کشت چمن گذشت
بیتاب و تند و تیز و جگر سوز و بیقرار — در هر زمان به تازه رسید از کهن گذشت

زی بحر بیکرانه چه مستانه می رود
در خود یگانه از همه بیگانه می رود (۳۷)

اقبال دین اسلام را تنها دینی می داند که می تواند تحول شگرفی در زندگی اجتماعی بشر به وجود آورد و با بهترین شیوه مردم را با یکدیگر متحد سازد و زندگی مادی و معنوی دین انسانیت رهبری نماید و ملل مختلف عالم را یکجا نموده پیش ببرد. او طی مقاله ای می نویسد:

« اگر هدف جهان بشری برقراری امن و صلح جوامع مختلف انسانی باشد و بتواند هیئت های اجتماعی موجود را دگرگون نموده یک سازمان وسیع اجتماعی ایجاد کند، بجز نظام اسلام هیچ نظام اجتماعی دیگر نمی تواند در دامنۀ اندیشه جای گزین گردد، زیرا از روی آنچه من از قرآن درک کرده ام، اسلام تنها فرا خوانندۀ اصلاح اخلاقی بشر نیست بلکه در زندگی اجتماعی بشر خواهان یک انقلاب تدریجی و عین حال اساسی نیز باشد که هدف ملی و نژادی آن را یکسر تغییر داده در ضمیر صرف انسانیت را تولید می نماید. تاریخ ادیان هم گواهی می دهد که در ادوار قدیم دین ملی بود، چنانکه دین یونانی ها و هندی ها، سپس نژادی گردید چنانکه دین یهودها و مسیحیت تعلیم داد که دین انفرادی و شخصی است و در نتیجه آن در قاره بدبخت اروپا بحثی بدین قرار شروع شد که دین نام عقاید شخصی است، بنابرین متضمن زندگی اجتماعی بشر فقط دولت است. این اسلام بود که نوع بشر را نخستین بار پیامی به این شرح داد که دین نه چیز ملی است و نه شخصی، بلکه صرفاً انسانی است وهدف آن با وصف کلیۀ امتیازات طبیعی این است که جهان بشریت را متحد و منظم سازد » (۳۸)

اقبال برای انتشار این عقیده خود که :-

« هر ملک ملک ماست که ملک خدای ماست »

نهایت پا فشاری نموده و همیشه خواسته است که این فکر بلند و عقیده را که متضمن نجات عالم انسانی می باشد به مردم بفهماند.

همین طور حافظ هم از همه بیشتر خواهان صلح و آشتی و مهر و محبت بین انسان ها می باشد و حتی آزردن دیگران را گناه کبیره می داند و در شریعت او محبت با انسان ها اصل ایمان و رنجیدن مردم کفر می باشد . چنانکه گفته است :

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم   که در شریعت ما کافری است رنجیدن (۳۹)

اگرچه حافظ دربارهٔ اسلام از حیث دین اجتماعی بحثی درمیان نیاورده است ولی مبانی اخلاق و بشر دوستی در دیوان او موجود است او به کسانی که محیط اسلامی را با تکبر و تعصب و خشونت در هم کرده باشد نشانه انتقاد می سازد، خواه آنها شیخ و مفتی و واعظ و محتسب باشند ، حافظ بجای درهم زدن محیط بشری اسلامی ، شراب خوردن و مست شدن را ترجیح می دهد:

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تزویر می کنند(۴۰)

اقبال نیز به این گروه مکار و ریاکاری را مورد انتقاد قرار داده نکوهش کرده است :

شیخ در عشق بتان اسلام باخت   ، رشتهٔ تسبیح از زنّار ساخت

واعظ ما چشم بر بتخانه دوخت   مفتی دین مبین فتوی فروخت(۴۱)

حافظ ، گوته واقبال هر سه به جاودانگی بشر نیز ایمان دارند و به اعتقاد آنها زندگی همیشه جویای راه تکامل می باشد و بعد از مرگ هم به سوی ابدیت می رود ،و سیل حیات از موانع هم نمی ایستد بلکه به وسیلهٔ سعی و کوشش تیز تر گردیده سریع تر جلو می رود . اگر به عبارت دیگر بگویم زندگی مدیون اضداد می باشد و تکامل حیات بدون اضداد و موانع ممکن نیست ، چنانکه بدون ظلمت نور را نمی شناسیم و خیر را بدون شر نمی توانیم تمیز کرده باشیم . از این جهت حافظ ، گوته و اقبال اضداد و

موانع را برای ترقی و پیشرفت حیات انسانی مهم و لازم قرار می دهند . حافظ گفته است :

از خلاف آمد عادت به طلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم(۴۲)

همین طور گوته معتقد است که بدون شیطان قشنگی و زیبایی و رنگینی فطرت انسان و ممکنات جهان نمی تواند آشکار بشود ، او طی نمایشنامه خویش به عنوان « فاؤست » این نظریه را نمایان ساخته است. وقتی فاؤست به شیطان ملامت می کند و شیطان در جواب به او می گوید :

ای فرزند مجبور زمین ، تو بدون کمک من چگونه می توانستی زندگی کنی و سوز و ساز و شور و هیجان که برای زندگی لازم است از کجا می آوری ؟

اگر من نبودم تو از جهان فرار می کردی و خسته و مانده به غار ها پناه می بردی و یا مانند جغدی روی سنگ لزجی می نشستی (٤٣)

اقبال هم مانند گوته وجود شیطان را برای ترقی و پیشرفت زندگی بشری لازم قرار داده می ستاید و به فرزندان آدم توصیه می نماید:

مزی اندر جهانی کور ذوقی
که یزدان دارد و شیطان ندارد(۴۴)

بازهم اقبال در منظومه ای به عنوان « تسخیر فطرت » به همین مسئله اشاره نموده گفته است که وقتی خداوند متعال آدم را از خاک آفرید و برای بزرگداشت او به قدسیان فرمان داد که آدم را سجده کنند ولی ابلیس انکار کرد و خدا را مخاطب ساخته نقش خویش را در تکامل ذات انسان چنین بیان کرد:

نوری نادان نیم سجده به آدم برم — او به نهاد است خاک من به نژاد آذرم
می تپد از سوز من خون رگ کائنات — من به دوصرصرم ، من به غو تندرم
پیکر انجم ز تو گردش انجمن زمن — جان به جهان اندرم زندگی مضمرم
من ز تنک مایگان گدیه نکردم سجود — قاهر بی دو زخم داور بی محشرم
آدم خاکی نهاد دون نظر کم سواد — زاد در آغوش تو پیر شود در برم (۴۵)

گوته و اقبال هر دو تحت تأثیر ادبیات فارسی می باشند، اگر اقبال را مولوی شیدای خود ساخته است ، گوته را حافظ مسحور خویش کرده است ، چنانکه گوته خود در وصف این جاذبه شگرف نوشته است :

«ناگهان با عطر آسمانی شرق و نسیم روح پرور ابدیت که از دشت ها و بیابان های ایران می وزید آشنا شدم و مرد خارق العاده ای را شناختم که شخصیت شگرف او مرا سراپا مجذوب خویش کرد » (٤٦)

جای دیگر در دیوان شرقی او مخاطب به حافظ گفته است :

« ای حافظ سخن تو همچون ابدیت بزرگ است زیرا آن را آغاز و انجامی نیست » (٤٧)

الغرض حافظ ، گوته و اقبال هر سه شاعر جویندهٔ امن و سکون ، صلح و آشتی ، انصاف و عدل و دوستی بین ملل جهان می باشند. اقبال سعی کرده که در ضمن بیان اندیشه های متفکران مختلف همه را بهم نزدیک سازد و مانند گوته یک ادب جهانی را به وجود بیاورد تا ملل گوناگون را از تنگنای تعصبات ملی ، مذهبی ، نژادی ، فکری و اخلاقی نجات بدهد. لذا تلاش هایی که برای اتحاد اجتماعی بنی نوع انسان حافظ ، گوته و اقبال انجام داده اند ، قابل ستایش ، نهایت شایسته و توجه طلب برای تشکیل یک جامعهٔ پر امن جهانی می باشد.

از شرق شناسی و اسلام دوستی گوته معلوم می شود که او نمی خواست که دیگر جنگی بین شرق و غرب صورت بگیرد و مسیحی ها و مسلمان ها همدیگر را بکشند چنانکه در جنگ های صلیبی کشتند، ولی می بینیم که همان ملت هایی که گوته به آنها درس صلح و آشتی و مهر و محبت می داد کوره های جنگ را روشن کردند ومیلیون ها نفر را با کمال تعصب مذهبی و ملی کشتند و سوزاندند و اخیراً هم دیده ایم که در کشور « بوسنیا» که در قلب اروپای متمدن قرار دارد آدم کشی و شهر سوزی را بنام مذهب جایز و روا قرار دادند، و اداره هایی که محافظ حقوق انسانی در جهان به شمار می روند بر این قتل و غارتگری ساکت وخاموش ماندند. گویا سخنان شاعر بزرگ گوته هیچ تاثیری در مردم آلمان یا کشورهای دیگر غرب نگذاشته و افراد آن جامعه نیز حاضر نیستند که ارزش های اخلاقی و معنوی را در نظر داشته باشند ، و برعکس این در شرق به ویژه ای جوامع ایران و پاکستان چون

روی اساس دین اسلام استوار اند ، لذا این دو ملت تعلیمات عرفانی حافظ و اندیشه های اسلامی اقبال را دوست دارند و در ترویج آن همیشه کوشان هستند.

منابع و مآخذ

۱ – پیام مشرق ، کلیات اقبال فارسی ، لاهور ، ۱۹۹٤م ، ص ۲۹٤
۲ – پیام مشرق ، کلیات اقبال فارسی ، لاهور ، ۱۹٦۳م ، ص ۲۱٤
۳ – پیام مشرق ، کلیات اقبال فارسی ، لاهور ۱۹۹۰م ، ص ۳۰۰
٤ – بانگ درا، کلیات اقبال اردو ، لاهور ۱۹۸٤م ، ص ۲٦
٥ – مقدمه پیام مشرق ، کلیات اقبال فارسی ، لاهور ۱۹۹٤م ، ص ۱۸۹
٦ – ایضاً ، ص ۱۹۰
۷ – اقبال و عطیه بیگم ، مرتبه عبدالعزیز خالد، لاهور ۱۹۷٥م ، ص ۱۸
۸ – اقبال نامه ، جلد دوم ، لاهور ، ص ۱۰٦
۹ – مقدمهٔ پیام مشرق ، کلیات اقبال فارسی ، لاهور ۱۹۹٤م، ص ۱۹۱
۱۰ – دیوان حافظ ، به اهتمام ابو القاسم انجوی ، ص ۱۳٤٦ ، ص ۷٦ – ۷٥
۱۱ – ایضاً ، ص ۱۷۰
۱۲ – ایضاً ،ص ۱۷۲
۱۳ – ایضاً ، ص ۱٤۹
١٤ – مقدمه پیام مشرق ،کلیات اقبال فارسی ، لاهور ۱۹۹٤م ، ص ۱۹۰
۱٥ – دیوان غربی و شرقی ، گوته ، ترجمه شجاع الدین شفا ، تهران ۱۳۸۰، ص ٦۲ – ٦۱
۱٦ – ایضاً ، مقدمه ، ص ۳٥.
۱۷ – ایضاً ، ص ۳٥.
۱۹ – اسرار خودی ،کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری ، تهران ۱۳٤۳م ، ص ۳٥
۲۰ – دیوان حافظ ، به اهتمام ابوالقاسم انجوی ، تهران ۱۳٤٦م ، ص ۲٦۰
۲۱ – مقدمه پیام مشرق ، کلیات اقبال فارسی ، لاهور ۱۹۹٤م ، ص ۱۹٤
۲۲ – مقدمه دیوان شرقی ، تهران ۱۳۸۰م ، ص ۳۷.
۲۳ – ایضاً ، ص ٤٦.
۲٤ – ایضاً ، ص ٤۷
۲٥ – دیوان شرقی ، گوته ، ترجمه شجاع الدین شفا ، تهران ۱۳۸۰ ، ص ٦۹.

۲٦ – مقدمه دیوان شرقی ، ص ٤٥.
۲۷ – ایضاً ، ص ٤٤
۲۸ – اقبال در راه مولوی ، دکتر سید محمد اکرم ، لاهور ۱۹۷۰م ، ص ۲٤٤
۲۹ – پیام مشرق ، ص ۲۰۲
۳۰ – جاوید نامه ، لاهور ۱۹۵۹م ، ص ۲٤۲
۳۱ – روح اقبال ؛ از دکتر یوسف حسین خان ، لاهور ۱۹٦۳م ، ص ۲٦۲ – ۲٦۱
۳۲ – رموز بیخودی ، لاهور ۱۹٦٤م ، ص ۱۳۳
۳۳ – پیام مشرق ، لاهور ۱۹٦۳م ، ص ۹۱
۳٤ – ایضاً ، ص ۵۲
۳۵ – مقدمه دیوان شرقی ، ص ٤۷
36 -- Iqbal Review: Karachi, April, 1969, p: 18-19.
۳۷ – پیام مشرق ، لاهور ۱۹٦۳م ، ص ۵۲ – ۱۵۱
۳۸ – اقبال در راه مولوی ، دکتر سید محمد اکرم ، لاهور ۱۹۷۰م ، ص ٤۸ – ۲٤۷
۳۹ – دیوان حافظ ، به اهتمام ابوالقاسم انجوی ، تهران ۱۳٤٦، ص ۲۱٦
٤۰ – ایضاً ، ص ٦۸
٤۱ – اسرار خودی ، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری ،تهران ۱۳٤۳ ، ص ٤۹ – ٤۸.
٤۲ – دیوان حافظ ، به اهتمام ابوالقاسم انجوی ،تهران ۱۳٤٦، ص ۱۸۵.
٤۳ – مقدمه فاؤست ، گوته ، ترجمه فضل حمید ، بهاولپور ۱۹٦۲م ، ص مقدمه
٤٤ – پیام مشرق ، کلیات اقبال ،تهران ۱۳٤۳ ، ص ۲۳۸
٤۵ – پیام مشرق ، لاهور ۱۹٦۳م ، ص ۹۸ – ۹۷
٤٦ – مقدمه دیوان شرقی ،تهران ۱۳۸۵ ، ص ۳۹
٤۷ – دیوان شرقی ، ص ۷٤

*****

اندیشه و اندیشمندان (۲)

دکتر رضا مصطفوی سبزواری[1]
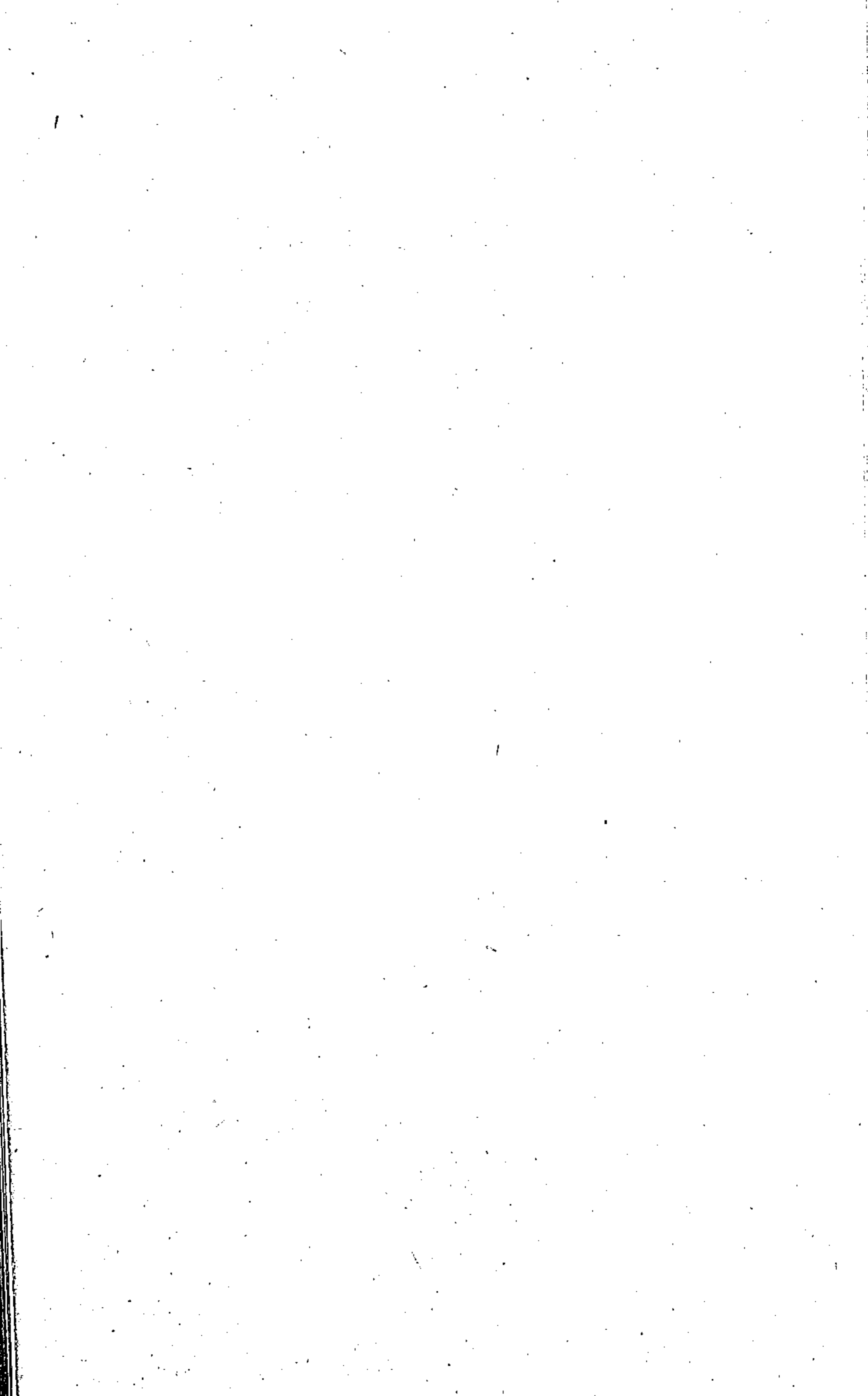
سهم صفات و ویژگیهای پیامبر اکرم (ص) در باروری و مضمون آفرینی های ادب پارسی

چکیده:

در گروه ادب آفرینان زبان فارسی طی قرنهای متمادی ثنا و نعت حضرت رسول اکرم (ص) یکی از موضوعات محبوب و مورد توجه بخصوص در ابتدای دیوان های شعر و مقدمهٔ کتابهای نثر بوده است. در ضمن ستایش از مقام و منزلت حضرت ختمی مرتبت (ص) شاعران و نویسندگان کوشیده اند که اسامی متنوع مفرد و مرکّب حضرت پیامبر اکرم (ص) در شعر بیاورند تا خواننده به مضامین بکری را که سخنوران با بکار بردن صفات و ویژگیهای آن حضرت (ص) گاهی به طور رمز ، درک نمایند. در این مقال دیوان هایی از کهن ترین فارسیگویان نظیر نظامی گنجوی ، خاقانی شروانی ، عثمان غزنوی ، عطار نیشابوری ، سعدی شیرازی گرفته تا بهار و سهیلی مورد بررسی قرار گرفته و صفات و ویژگیهای استفاده شده در شعر، اقتباس گردیده بدون این که تمام اشعار مربوطه درج شود که حجم مقاله را به چندین برابر افزون می ساخت. از این که تدوین شمارهٔ حاضر مقارن با ماه مبارک ربیع الاول ۱۴۲۹ هـ . ق است، جهت استحضار خوانندگان علاقه مند تقدیم می داریم.

***

ادب پارسی یکی از پُرمضمون ترین ادبیات جهان محسوب می‌گردد که شاعران و نویسندگان تیزبین و مضمون آفرین آن مضامینی چنان بکر و نو وگاه غریب و دور از ذهن آفریده اند که بی شک درمیان مضامین ادبیات جهان کمتر می توان یافت. این مضمونها بکر و نو ساخته که درون مایه وخمیر مایه و هم سرمایهٔ ادبیات پُرمحتوا و مضمونمدار ادب پارسی است ، در گروه ذهن وقّاد مضمون آفرینان و سخنورانی است که به حق فرهنگ و ادب و دین مردم این سرزمین را پاس داشته اند و باعث رونق و شکوه وهم شناساندن و معرفی بیشتر آن در جهان شده اند.

---

۱ - استاد دانشگاه علامه طباطبایی – تهران

اما یکی از ریشه‌دارترین وانبوه ترین مضامینی که از همان آغاز خلق مضمونهای بکر در ادب پارسی دستمایه و حتی سرآغاز دیگر مضامین مخصوصاً در ابتدای دیوانهای شعر و مقدمهٔ کتابهای نثر بوده، موضوعهای مربوط به ویژگیها و صفات پیامبر اکرم (ص) است که با الفاظ و تعبیرات و عبارتهای گونه گون در شعر و نثر شاعران و نویسندگان به وفور آمده است .

نگارنده در این مقال بر آن نیست تا اصل آن ادبیات یا نوشته ها را نقل کند که نه تنها نقل آنها را کتابها باید و هم از حوصلهٔ چنین فرصتهایی بیرون است ، بلکه علاقه مندان می توانند به اصل آنها در دیوان شاعران و یا نوشتهٔ نویسندگان مراجعه فرمایند. هدف ما در این پژوهش اشارتی به بعضی از تعبیرات و ویژگیها و صفاتی است که شاعران و نویسندگان ادب فارسی برای پیامبر اکرم (ص) ذکر کرده اند و همین مضمون آفرینی های ارزشمند سبب بارورتر شدن زبان و ادب فارسی در درازای زمان گردیده و البته پژوهش در همهٔ آن تعبیرات زمانی بیشتر و پژوهشی فراگیر را می طلبد اما به گفتهٔ مولوی :

آب دریا را اگر نتوان کشید　　　　هم به قدر تشنگی باید چشید(۱)

***

آلا ، ای «آمنه » ای مادر پیغمبر خاتم
سرایت خانهٔ توحید ما باد و مشیّد باد
سعادت همره جان تو و جان « محمد » باد
بدو بخشیده ایم ای « آمنه » ای مادر تقوا!
صدای دلکش « داوود» و حب « دانیال» و عصمت «یحیا»
به فرزند تو بخشیدیم:
کردار « خلیل» و قول «اسماعیل » و حسن چهرهٔ «یوسف»
شکیب « موسی عمران » و زهد و عفّت « عیسا»
بدو دادیم: خلق « آدم» و نیروی « نوح» و طاعت « یونس»
وقار و صولت « الیاس» و صبر بی حد «ایّوب»
بود فرزند تو یکتا
بود دلبند تو محبوب
سراسر پاک
سراسر خوب (۲)

ویژگیها و توصیفات پیامبر اکرم (ص) از همان آغاز سرودن شعر فارسی سابقه دارد، در تاریخ سیستان از شاعری به نام محمد بن مخلّد سگزی که به قول مؤلف ناشناختهٔ آن کتاب «مردی فاضل و شاعر» بوده وبه گفتهٔ او از نخستین شاعران پارسی گوی بشمار می رفته ، در خطاب به ممدوح به ویژگیهایی همچون «کُنش» و «منش» و گُوشت (گویش، گفتار) پیامبر اکرم مَثل زده می شود که :

مُعجز پیغمبر مکّی تویی به کُنش و به منش و به گُوشت(۳)

بیان و توصیف این ویژگیهای در دوره های بعد و در سراسر تاریخ ادب فارسی همواره تداوم دارد ، مثلاً نظامی گنجوی (٦١٤ – ٥٣٠) برای پیامبر اکرم این مضامین را در مخزن الاسرار آورده است (٤) محجوبهٔ احمد (ص ١٧١) نقطهٔ روشن تر پرگار کُن (١٧٤) تازه ترنج سرای بهشت (١٧٢) ، بشیر (١٧٣) امّی (١٧٣) سرخیل سر خیر (١٧٥) قطب گرانسنک سبک سیر (١٧٥) تخت نشین شب معراج (١٧٥) نقطه گه خانهٔ رحمت (١٩٤) مهتر ده (١٩٤) نور مه (١٩٦) سایهٔ نور الله (١٩٦) . نکتهٔ پَرگارترین سخن (١٧٤) گُهَر تاج فرستادگان (٢٠٥) تاج ده گوهر آزادگان (٢٠٥) صبح نجات (٢١٦) آب حیات (٢١٦) (اقبالنامه (٥) ص ٧) شاه سدره سریر ، مَحرم تخت افلاک ، صاحب تاج لولاک (ص ٧) درستی ده دل شکسته، شفاعت کن گناه ، سرآمدترین همهٔ سروران ، گزیده تر شهرِ جمله پیغمبران و خاقانی شروانی (٥٢٠ – ٥٩٥) دربارهٔ پیامبر بزرگ اسلام چنین تعبیراتی دارد : سپیده روی ازل (ص ٩ دیوان خاقانی چ دکتر سجادی) خزینه گشای مُجاهز ارواح (٩) خلیفهٔ کتاب عَلّمَ الاسماء (٩) دوات دار خرد (٩) بهینه سورت (١٣) مهینه معنی (١٣) شاهنشه (١٧) احمد مرسل (١٧) رحمت خدا (١٧) قابل امانت ، عامل ارادت ١٧).

امّا بخشی از این توصیفات و تعبیرات زیبا بی شک از قرآن مجید متأثر است . نامها و صفاتی که پروردگار در خطاب به پیامبر اکرم (ص) ذکر کرده به شرح زیر است که شاعران و نویسندگان ادب فارسی نیز گاه مستقیم و یا غیر مستقیم تحت تأثیر همان نامها و صفات بوده اند.

احمد (آیه ٦ / سورهٔ ٦١) امین (٦٨ / ٧) آول العابدین (٨١ / ٤٣) اوّل المؤمنین (١٤٣ / ٧) برهان (١٧٤ / ٤) بشیر (١٩ / ٥٩) اول المسلمین (١٦٣ / ٦) خاتم النبیّین (٤٠ / ٣٣) داعیاً الی الله (٤٦ / ٣٣) رحمة للعالمین (١٠٧ / ٢١) رحیم (١٢٨ / ٩) رسول (١٤٤ / ٣) رسول الله (١٥٨ / ٣)

رسول امین (۱۰۷ / ۲۶) رسول کریم (٤٠ / ٦٩) رسول مبین (۲۹ / ٤٣) رؤف (۱۲۸ / ۹) . سراجاً منیراً (٤٦ / ۳۳) شاهد (۸ / ٤٨) شهید (١٤٣ / ۲) صاحب (۲ / ۵۳) طه (۱ / ۲۰) عبدالله (۳۰ / ۱۹) مبشّر (۱۰۵ / ۱۷) محمد (١٤٤ / ۳) المدثر (۱ / ٧٤) مذکّر (۲۱ / ۸۸) المزمّل (۱ / ۷۳) منذر (٦٥ / ۳۸) ناصح امین (٦٨ / ۷) النبی (٦٤ / ۸) النبی الامی (۱۵۸ – ۱۵۷ / ۷) نذیر (۱۹ / ۵) النذّیر المبیین (۸۹ / ۱۵) ولی ۵۵ / ۵) یس (۱ / ۳٦)

عثمان بن عمر مختاری غزنوی (٥٤٨ – ٥١٢) پیامبر اکرم (ص) را چنین توصیف می کند : سر و سرهنگ روز بازپسین و پشت دولت و دین (۷۱۷) و قوامی رازی (متوفی ٥٦٠) تعبیراتی از این قبیل دارد : (ص ١٥٤)ک : حبیب ایزد بی چون ، رسول باز خدای ، محمد قرشی ، آفتاب هر دو سرای، چراغ عالم ، خورشید شرع ، بدر هُدی ، وزیر عقل ، ندیم فرشتهٔ ، خاص خدای ، نیکو خلق ، آیت رحمت ، رایت حق ، امین راه نمای ، کریم کارگشای .

زبان و ادب فارسی از برکت تنوّع همین مضامین گوناگون بویژه در آغاز مجموعه های شعر یا نثر فارسی ، توانایی ویژه ای یافته و می توان گفت بیشترین تعبیرات و زیباترین واژه های کمال بخش و مهمترین مضامین ادب فارسی در بخش ادبیات دینی و مذهبی در مورد پیامبر اکرم (ص) بکار رفته است:

عطار نیشابوری (شهید سال ٦١٨) عارف نامدار ایرانی در اسرار (٦) نامه اش برای پیامبر اکرم (ص) چنین تعبیراتی دارد(ص۱۲) : نشان آفرینش ، اختر برج فتوّت ، گوهر دُرج معانی ، نظام دین و دنیا ، فخر آدم ، رقوم آموز سر لایزالی ، جهان افروز اقلیم معالی ، معمّادان اسرار الهی ، صادق القول ، امین بهترین هر دو عالم ، شاه جهان جان ودل ، (ص ۱۷) خسرو نشان عالم خاک سلطان دار الملک افلاک ؛ فاضلترین کس انبیا، محرم ترین شخص خدا ، مستحضر سرّ الهی ، مونس حق (ص ۱۸) درّ شب افروز انبیا، شمع حقیقی اولیا،چراغ چار طاق هشت باغ، درّ شب چراغ، رهنمای اولیاء وانبیاء ، خواجهٔ ثقلین ، سلطان جهان ، بهترین و مهمترین جزء و کل ، مهدی اسلام و هادی سبل ، سایهٔ حق ، رحمة للعالمین.

سعدی شاعر بلند آوازهٔ شیراز هنگامی که در بوستانش به مدح پیامبر اکرم (ص) می رسد « بوی گلش چنان مست می کند که دامنش از دست می رود» (۷) و چنین در وصفش می سراید (۸)

کریم السجایا جمیل الشیم (۹)	نبی البرایا شفیع الامم
امام رُسُل پیشوای سبیل	امین خدا مهبط(۱۰) جبرئیل
شفیع الوری(۱۱) خواجهٔ بعث و نشر(۱۲)	امامُ الهدی(۱۳) صدر دیوان حشر(۱۴)
کلیمی که چرخ فلک طور اوست	همه نورها پرتو نور اوست
شفیع مطاع نبی کریم	قسیم جسیم نسیم وسیم (۱۵)

فردوسی پیامبر را « آفتاب» می داند (ج ۱ ب ۱۰٤ چ ژول مول) محتشم کاشانی (متوفی ۹۹٤) پیامبر را « سلطان بارگاه رسالت ، وسیلهٔ کل ، هادی سُبَل ، مالک الامم و شاه رُسُل (ص ۱٤۰) می شمارد.

محتشم کاشانی یا شمس الشعرای کاشانی شاعر اوایل دورهٔ صفویه (متوفی ۹۹٦ هـ. ق)که بیشتر به سرودن مدحیه های اهل بیت می پرداخت ؛ دربارهٔ پیامبر اکرم تعبیرهای در خور توجهی دارد مانند : (ص ۱٤۰) ختمی مآب ، سلطان بارگاه رسالت ، وسیلهٔ کل ، هادی سُبُل ، شاه رسل، سیّد الرُسُل ، مالک الامم.

اوحدی مراغه ای (متوفی ۷۳۸) پیامبر را چنین می ستاید: (ص ٤۸۸) رادان، هاشمی نسب قریشی اصل ، ابطحی طینت تهامی فضل ، گوهر چار عقد و نه درج ، اختر پنج رکن و نه برج ، و عماد کرمانی (متوفی ۷۷۳) اوصافی مانند : عبیر نسیم (۵) مقصود از آب و گل (٤) چشم و چراغ نسل آدم (۳٤۸) آیینهٔ لطف ذوالجلالی ، شاه گزیدگان درگاه ، دارندهٔ تخت و مسند و گاه (۳٤۹) برای پیامبر اکرم می آورد.

اوحد الدین کرمانی (متوفی ٦۳۵) توصیفهایی مانند : سلطان ملوک ، میر جیش ، سرخیل قبیلهٔ قریش (ص ۸٤۸) و سلمان ساوجی (۸ — ۷۷۷) تعبیرهایی مانند رسالت پناه ،ص ۳۱۷) فرزند نخست فطرت ، چراغ خانهٔ شرع ، گنج دو عالم (ص ۳۱۹) سلطان رُسل ، سراج ملّت ، هادی سبل، شفیع امت (ص ۳۲۰) دیدهٔ فطرت (ص ۲۲۲) سردار رُسل و امام کونین را برای پیامبر اکرم آورده اند.

خواجوی کرمانی (۱٦) (متوفی ۷۵۳) توصیفات نوتری دارد : (ص ۱) بلبل بوستان شرع ، اختر آسمان دین ، کوکب درّی زمین ، درّی کوکب سما ، تاج ده پیمبران ، باج ستان قیصران ، کارگشای مرسلین ، راهنمای انبیا، سیّد اولین رسل ، مرسل آخرین زمان ، صاحب هفتمین قران ، خواجهٔ هشتمین سرا ، هستی امر کُن ، مقصد حرف کاف و نون ، خاکی عرش متکا ، طیب طیبه آستان ، طایر کعبه آشیان ، گوهر کان لامکان، اختر برج کبریا، روضهٔ آدم صفی، آدم روضهٔ رضا ، صوفی صفّه صفا ، معتکف سراج وحی ، مکی هاشمی نسب ، سرو حدیقهٔ وفا (۵٦۹) شمع بستان فلک (۲۸)، سرو گلستان مَلَک ، شفیع المذنبین (٦۰۰) ؛ خسرو بطحا، شه یثرب حرم، کهف بشر ، مهبط روح الامین ، دُر یتیم صدف اصطفا، واسطهٔ عقد رسل ، شاه فلک تخت ملایک سپاه ، شمع فروزندهٔ ایوان راز (ص ٦ خمسهٔ خواجو) ، مقصد کُن. حجّة حق ، خلاصهٔ کونین ، رحمة خلق ؛ هادی ثقلین ، شمع بطحا، چراغ بیت حرم ، صدر و بدر جهان ، جهان کرم (ص ۱۰۵) ، نیّر نیم روز ، مشعل شام ، عالم افروز عصر ، اختر بام ، شه مکّی ، شهنشه مدنی ، خواجهٔ شهَ نشان فقیر و غنی، جم گردون سریر انجم جیش، مشعل افروز دودمان قریش؛ شمسهٔ مشرق ، مه مغرب ، راه پیمای الذّی اسری ، مجلس آرای قصر ما اوحی ، کماندار قاب قوسین (۱۰٦).

عبدالرحمن جامی (۱۷) (متوفی ۸۹۸) این اوصاف را برای پیامبر اکرم (ص) آورده است : مهبط وحی ، کاشف سرّهدی (ص ۹۸) مطلع صبح صفا، منبع احسان و لطف (ص ۹۹)، بحر رحمت ، به صورت مؤخر به معنی مقدّم (۷۳) و همام تبریزی (متوفی (٤ — ۷۱۳) (ص ۲۳۲) تعبیراتی این چنین دارد : سکّه دین و دنیا ، زبدهٔ کاینات ، بحر آب حیات ، آفتاب سپهر دانایی ، یار عقل ، نور بینایی.

امّا شاه نعمت الله ولی (متوفی ۸۲۷ تا ۸۳٤) (ص ۲) پیامبر اکرم(ص) را : صورت لطف خدا، درّه بیضا ، ام الکتاب ، مظهر اسمای حق ، مظهر ذات و صفات نامیده است.

اهلی شیرازی (متوفی ۹٤۲) (ص ۵۱۹) او را فخر آدم ، بحر عزّت ، ابر رحمت ، سبب نظم عالم ، رهبر توحید ، سر معراج (٦۲۳) احمد مرسل ، گلبن دین ، بلبل معنی سرای نامیده و هلالی جغتایی (مقتول ۹۳٦) (ص ۲۲۰) مطلوب اهل بینش ، مقصود آفرینش ، شاه ایوان مکّه و یثرب ، ماه تابان مشرق و مغرب ، شرف گوهر بنی آدم ، سرور همهٔ عالم ، (۲۷۸) سید

کاینات، مفخر موجودات ؟ قرّة العین جان ، کمان ابروی بزم ، قاب قوسین ، (۲۷۹) گل بستان سرای آفرینش ، سلطان درویشان عالم ، دریای حلم ، کان الطاف (ص ۲۸۰) رحمةً للعالمین ، صدر بدر کاینات ، مَفْخر موجودات دانسته است.

وحشی بافقی (متوفی ۹۹۱) (ص ۲۲۶) از پیامبر اکرم (ص) به : براق سوار (ص ٤٢١) نقش نگین آفرینش ، شه خیل رُسُل ، سلطان کونین (ص ٤٢٢) قرة العین مه ، قبلهٔ دین (٤٩٩) تاجدار تخت کونین ، چراغ انجم افروز (۵۰۳) شبر و اسرا بعبده ، نظم عقد روز و شب و زمان ، نبی الله . ناصر خسرو (۱۸) (متوفی ٤٨١ یا ٤٧١) (ص ۱۲۹) به : رسول خدا ، کلید بهشت ، دلیل نعیم ، حصار حصین (= دین محمد) تعبیر کرده است.

سنایی غزنوی (۱۹) پیامبر بزرگ اسلام را سیف حق ، مفتی شرق (ص ۳۷) قرین علم و دین ، همنشین علم و آیین (ص ١٦٥) خواجهٔ لولاک (٣٦٢) خواجهٔ دو سرا، سیّد کون ، (٣٦٣) آفتاب کل مخلوقات (ص ٣٦٤) مهتر اولاد آدم ، خواجهٔ هر دو جهان (ص ٣٧٦) عقل کل ، خاتم رُسُل (۳۷۷) صدر و بدر اولیا، مُهر و خاتم انبیا، سلطان اعظم انبیا و شاه داعی شیرازی (متوفی ٨٣٤) (۳۹) خواجهٔ انس و جان ، خداوند محراب و سیف و لوا، سید المرسلین ، آغاز کار ، فتح باب وجودی خراسانی (متوفی ۱۳۰۲) (ص ۵) کلام الله ناطق . مهین مهر (ص ۷) خدیو عالم امکان ، فروغ عالم ایجاد (۳۱) بحر وجود شهسوار دانسته اند.

قاآنی (متوفی ۱۲۷۰) (٥٦) به : رهنمای هر دو عالم ، نقطهٔ پرگار هستی ، خط ایوان وجود ، قطب گردون کرم، توقیع طغرای ثواب و وصال شیرازی (متوفی ١٢٦٢) (ص ٥) هادی امت، آیت رحمت ، مظهر اشیا (۲۲۷) شافع روز جزا(۲۲۸) پناه امّت ، ماه قریش ، شاه عرب ، خسرو براق سوار ، حامل ام الکتاب (۳۳۲) آزرنسب (۳۳۲) موسی منش (٣٤٩) تاجدار تخت کونین ، چراغ چشم چرخ انجم روز ، (٦٥٢) خدیو جان عالم ، شاه افلاک ، سرور اسری بعبده ، بساط آرای خلوتگاه لاریب ، سوار ره شناس عالم غیب ، جهان گیر ، نظم و عقد روز و شب ده زمان تعبیر کرده اند.

عاشق اصفهانی (متوفی ۱۱۸۱) (ص ۳۹۸) شه کونین ، منزلگه منظور ملایک ، شه لولاک ، یکتا گُهر نه صدف چرخ مُعلّا (۳۹۹) ، خورشید نبوت ، مولای دو عالم (٤٣٦)، کعبهٔ اهل جهان و نظیری نیشابوری (متوفی ۱۰۲۱) (ص ٤٩١) اعزاز اهل البیت ، خیر المرسلین ، شفیع المذنبین . و آذر بیگدلی

(ف ۱۱۹۵) (ص ٤۱۰) رؤف ، رحیم ، کریم . کظیم ، به خُلق عظیم ، خدیو جهان ، خواجهٔ کاینات ، نبی الورا، (٤۱۱) فلک سیر ، روح الامین نامیده اند.

فرصت شیرازی (متوفی ۱۳۳۹ هـ . ق) (ص ۲٤۱) او را پیغمبر آخر الزمان (۲٤٥) سرور کائنات ، خلاصهٔ موجودات ، خاتم الانبیاء ،(ص ۲٥۲) شاه دو سرا، رسول امجد، سر حلقهٔ انبیا (ص ۳۸۸) مدغم سرّ خدا، جمال ، منبع حلال ، مظهر کمال گفته و صغیر اصفهانی (متوفی ۱۳٤۹ ش) (ص ٦) مایهٔ امید دل ، اولین تجلّی حق ، ختم انبیاء ، رحمت خدا دانسته اند.

نسیم شمال ، اشرف الدین حسینی (۱۳۱۳ ش) تعبیرات نوتری دارد (ص ٦ و ۷) از قبیل : احمد مختار ، ختم انبیا ، فیض بخش اولیا ، آفتاب لامع برج حیا ، نوگل خوشبوی صحرای وجود ، رسول هاشمی ، زینت غیب و شهود ، احمد ، محمود. ابوالقاسم ، مصطفی.

حاج ملا هادی سبزواری (م ۱۲۹۰) (ص۲۲) نورثانی ، ختم انبیا (۱٤۹) ، بدر ازهر (۱٤۹) مهر انور دانسته و قوام الشعراء یزدی (متوفی ۱۳٥۸) (خلدبرین ۲٥۳) شاه سوار دو سرا ، خواجهٔ دوسرا (۳۰۹) شه دو کون گفته است.

وبالاخره ملک الشعراء بهار (۲۰) (متوفی ۱۳۳۰ ش) این تعبیرها را دارد: روشن آفتاب ، ایمن زانکساف و مبّرا ز احتجاب ، شمس رسل ، محمد مرسل.

امّا در ادبیات فارسی معاصر در توصیف ویژگیهای پیامبر اکرم گاه به تعبیرهای نو و تازه ای بر می‌خوریم که بی شک از اعتقاد راستین و ذوق سرشار و هم خلوص و ایمان عمیق بعضی گویندگان آنها به ساحت قدس آن راد مرد بزرگ جهان سرچشمه می گیرد مانند : همای (۲۱) عرش پرواز ، خدا سیر فلک پیما ، ابر مرد جهان ، آموزگار ما ، فلک سیر خدا پیوند. (دارندهٔ) روانی روشن از کرّوبیان عرش اعلا (۲٦٦) آشنای راز سرمد ، مجرّد از دلبستگیها و تعلق ها ، سرآمد پاکان جهان آفرینش (۲۱۰) بیانگر روشن رای بطحایی ، زندهٔ جاوید ، تابنده چون خورشید ، مهین پیغمبر عالم (۲۷۰) مهین فرزانهٔ عالم ، مهترین بندهٔ بارگاه کبریا، امّی مکّه ، فرزانه ترین پهن دشت آفرینش (۲۷۲) نوین پیغمبر پاک خداوند (۲۰۷)

کوتاه سخن اینکه اوصاف و تعبیرات و معرفی شخصیت پیامبر اکرم (ص) در درازای قرون و اعصار گذشته وسیلهٔ شاعران و نویسندگان ادب فارسی در گوشه گوشهٔ کشور پهناور ایران که به معدودی از آنها اشارت

رفت سبب غنا و باروری و تنوّع مضامین ادب فارسی گردیده که نشانگر اوج ایمان، اخلاص و عمق مقبولیت آن بزرگترین راد مرد جهان هستی است و همین تعبیرات و اوصاف بسیار متنوع پیامبر اکرم (ص) که زینت بخش دیوانها و به طور کلی متون ادب فارسی گردیده و همچنین معانی و مفاهیم مندرج در گنجینهٔ الفاظ و عبارات شاعران و نویسندگان زبان فارسی نمایانگر مقام والا و مقبولیت عام و کم نظیر پیامبر عظیم الشأن جهان اسلام است که تا جهان باقیست خورشید وار بر تارک جهان معنا خواهد درخشید و راه و رسم انسانیت و معرفت و کمال و حق پرستی را به جهانیان خواهد آموخت.

روانت شادمان باد!!

کجایی ای عرب ای ساربان پیر صحرایی ؟!
کجایی ای بیابانگرد روشن رای بطحایی ؟!
که اینکه بر فراز چرخ، یابی نام « احمد » را
و در هر موج بینی اوج گلبانگ «محمد » را
« محمد » (ص) زنده و جاوید خواهد ماند
« محمد» (ص) تا ابد تابنده چون خورشید خواهد ماند
- جهانی نیک می داند -
که نامی همچو نام پاک « پیغمبر » مؤید نیست
ومردی زیر این سبز آسمان همتای « احمد » نیست
زمین ویرانه باد و سرنگونه باد آسمان پیر
اگر بینیم روزی در جهان نام « محمد » (ص) نیست (۲۲)

منابع و پانوشتها:

۱ – مثنوی مولوی، دفتر پنجم به تصحیح محمد رمضانی، چ کلالهٔ خاور ۱۳۱۹ تهران بیت ۱۹.
۲ – طلوع محمد، مهدی سهیلی، انتشارات ثنایی. چ یازدهم، ص ٦ – ۲۰۵.
۳ – تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعرای بهار، کتابخانه زوّار، ۱۳۱٤، تهران، ص ۲۱۲.
٤ – شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، دکتر برات زنجانی، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳٦۸.
۵ – اقبالنامهٔ حکیم نظامی، با حواشی وحید دستگردی، مؤسسه مطبوعاتی علمی تهران.

٦ – اسرار نامهٔ عطار نیشابوری ، دکتر صادق گوهرین ، انتشارات صفی علیشاه ، ۱۳۳۸ – تهران.
۷ – شیخ اجل سعدی ، گلستان به کوشش دکتر مظاهر مصفا ۱۳۸۳ ص ۲.
۸ – همانجا ص ۸ – ۱۵۷.
۹ – دارای سرشت نیکو ، خُلق پسندیده ، پیامبر مردم ، شفاعت کنندهٔ گروههای مردم .
۱۰ – جای فرود آمدن.
۱۱ – شفاعت کنندهٔ مردم.
۱۲ – سرور بر انگیختن و زنده گردانیدن.
۱۳ – پیشوای راه راست.
١٤ – بالانشین دیوان قیامت .
۱۵ – شفاعت کننده ، فرمانروا ، اطاعت شده ، پیامبر ، بخشنده و بزرگوار ، صاحب جمال ، خوش اندام ، خوش بوی ، زیبا روی
١٦ – خمسهٔ خواجوی کرمانی ، چاپ دانشگاه کرمان ، ۱۳۷۰.
۱۷ – دیوان کامل جامی ، ویراستهٔ هاشم رضی ۱۳٤۱ ، تهران.
۱۸ – دیوان ناصر خسرو به تصحیح مجتبی مینوی – دکتر مهدی محقق ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۵۳.
۱۹ – دیوان حکیم سنایی غزنوی با مقدمه و حواشی مدرس رضوی ، کتابخانهٔ سنایی ، ۱۳٦۲ ، تهران.
۲۰ – دیوان اشعار محمد تقی بهار « ملک الشعرا» ۱۳۳۵ ، چاپخانهٔ فردوسی ، تهران.
۲۱ – ۲۲ – مأخذ شمارهٔ ۲ ص ۲۱۰.
۲۳ – دیوان کامل نسیم شمال ، با مقدمهٔ سعید نفیسی چ سوم ۱۳۷۰، انتشارات سعدی ، تهران.
٢٤ – دیوان شاه داعی شیرازی به کوشش محمد دبیر سیاقی ج اول ، کانون معرفت. بهمن ماه ۱۳۳۹ ، تهران.

*****

پرفسور دکتر صغری بانو شگفته [1]

بررسی کوتاه از احوال و افکار امام محمد غزالی

چکیده :

امام محمد غزالی، زادهٔ ۴۵۰ هـ در طابران طوس است. وی پیش علمای جیّد عصر در جرجان و نیشابور به تحصیل پرداخت .در ۴۵۶ هـ هنگام درگذشت ، پدر وی هر دو فرزند را بدست ابو حامد احمد بن محمد رادکانی سپرد. پس از تکمیل آموزشهای اولیه به درگاه خواجه نظام الملک پیوست و جهت تدریس در مدرسهٔ نظامیه به بغداد اعزام گردید. تا یک دهه بهمین شغل ماند. در ۳۹ سالگی دگرگونی بزرگی در روح غزالی پدید آمد. شغل تدریس را رها کرد، راهی حجاز گردید اما در حدود یک دهه در سوریه ، بیت المقدس و حجاز بسر برد. بدعوت یوسف بن تاشفین عازم مراکش گردید. در اسکندریه خبر رسید که یوسف بن تاشفین به لقاء الله شتافته بنابراین در ۴۹۹ هـ به موطن برگشت و در مدرسهٔ نظامیه نیشابور به تدریس پرداخت و ضمناً اماکن خیریه مثل مدرسه ، رباط و خانقاه بنا کرد. در سال ۵۰۵ هـ به ۵۵ سالگی چشم از جهان بربست . در ضمن بررسی و ارزیابی افکار غزالی ، مطالبیْ مختلف باعنوان عصر غزالی ، مخالفان غزالی و موافقان غزالی مورد تحلیل و تجزیه قرار گرفته است.

***

خرد را دوش گفتم که این کهنه جهان تاکی ‌‌ ‌‌ ‌‌ شد از غوغای شیطان و ز سودای هوی خالی
خرد گفتا عجب دارم که می دانی و می پرسی ‌‌ ‌‌ ‌‌ بعهد علم غزّالی بعلم عهد غزّالی

(ملک عماد زوزنی)

امام محمد غزالی ملقّب به حجة الاسلام یکی از فقیهان[2] نامور اکابر ملت مسلمانان است که در سال ٤٥٠ هـ / ١٠٥٨م در طابران که از توابع

---

[1] - استاد و رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین – اسلام آباد

[2] - مشکواة الانوار ، محمد غزالی ترجمهٔ برهان الدین حمدی ص و ، انتشارات اداره کل آموزش و پرورش ، آذربایجان شرقی ، ١٣٥١

طوس است ، چشم بجهان گشود . تحصیلات ابتدائی خود را در طوس که زادگاه فردوسی و نظام الملک طوسی است فرا گرفت و در جرجان و نیشابور نزد استادانی مانند احمد رادکانی و ابو نصر اسماعیلی جرجانی و امام الحرمین ابوالمعالی جوینی که بزرگترین علمای نیشابور و خراسان بشمار می روند بتحصیل پرداخت و معروف است که درمیان سائر شاگردان از قبیل کیای هراسی ابو المظفر ابیوردی خوافی و ابو المظفر ابیوردی ، ابوالقاسم حاکمی ، ابوالقاسم انصاری تفوق داشت. بنا بگفته مورخان اسم و شهرت کامل این نابغه روزگار حجة الاسلام زین العابدین ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمدبود [1] اما پدرش محمد بن محمد یک مرد درویش و صالح ، پیشهٔ بافندگی داشت اغلب در مجالس وعظ شرکت می جست. می گویند که قبل از مرگ در سال ٤٦٥ هـ ، فرزندان خود را (محمد و احمد) بدست ابو حامد احمد بن محمد رادکانی سپرد و گفت من این فرزندان را بخدا وبخداوند می سپرم. و برای تربیت سفارش کرد و رادکانی که یک مرد فقیر و صوفی بود بپاس دوستی که با پدر غزالی داشت در تربیت این دو پسر دقیقه ای فرو نگذاشت چنانکه غزالی که دارای بی اندازه هوش بوده علوم دینی و ادبی را از همان استاد فرا گرفت و سپس در جرجان از امام ابونصر اسماعیلی استفاضه نمود و تعلیقه نوشت و دربارهٔ همان تعلیقات روایتی هست که چون از جرجان به طوس مراجعت می کرد رهزنان هرچه بود ستیدند، غزالی گریه و زاری کرد و التماس کرد که فقط توبره اش را بوی پس دهند. بزرگ رهزنان تعجب کرد و پرسید . آخر در آن توبره چیست که تو اینقدر زاری می کنید و مال خود را نمی خواهید . گفت که در آن توبره فقط کاغذ چیز دیگر نیست که بدرد شما ها بخورد . بزرگ پرسید که چرا برای آن کاغذ ها دل بسته اید . گفت آنچه که در تعلیقات آموختم و نوشتم که در نوشتن آن ها بسیار رنجی برده ام و دانش من در آنجا محفوظ است راهزن لبخندی زد و دستور داد توبره اش را پس دهنداما گفت آخر چه آموختی ؟ چه دانشی یاد گرفته بودید ، که ما اگر آن کاغذها را پس ندهیم بی دانش شده ای »! غزالی می گوید که من پس از شنیدن آ ن سخن هدایتی

۱ – غزالی نامه ، استاد جلال الدین همایی کتابفروشی فروغی ، ص ۷ ، طبع دوم ۱۳٤۲

گرفتم که خداوند بمن ارزان کرد و سعی کردم که هرچه آموختم چنان بیاموزم که کسی از من نستاند.[1]

واژهٔ غزالی

اینجا لازم بتذکر است که پیرامون واژهٔ غزالی که اغلب بدون تشدید زاء تلفظ می شود ، شرحی داده شود . این واژه در اصل با تشدید «زاء» اصح است که منسوب بیک روستائی در طوس است به « غزاله » نام دختر کعب الاحبار و سلسلهٔ نسب غزالی باو می رسد. سمعانی در کتاب الانساب و شیخ بهائی در کشکول همین عقیده دارند که منسوب به یکی از قرای طوس بنام غزاله اما دیهی بدین نام در طوس ندارد[2] غزال بمعنی ریسنده است[3]

بعد از طی مراحل تحصیلات ابتدائیه ، غزالی در سال ٤٧٨ هـ بدرگاه وزیر سلجوقیان خواجه نظام الملک (٤٠٨ – ٤٨٥هـ) پیوست و به عالی ترین منصب آن زمان رسید و فضل و دانش این فقیه ، متکلم، شاعر، محدث و مفسر بر زبان دوست و دشمن جاری بود. و این منصب درس و تدریس در مدرسهٔ نظامیه بغداد بوده . غزالی از سال ٤٧٨ تا ٤٨٨ در این مدرسه بتدریس مشغول بوده و می گویند که در حدود سیصد تن فضلای در حلقه درسش گرد می‌آمدند. و غزالی بالباس فاخره باغرور و تمکنت به کرسی تدریس می نشست . و دروس بویژه فلسفه را رنگ عجیبی می داد. چنانچه شهرت علم و دانش ، جاه و مقام دنیوی او بحد اعلی رسیده بود.

غزالی با همین منوال در حدود یک دهه در آن مدرسهٔ معروف شاگردان را علم و دانش تدریس کرد اما بعد از ۳۹ سالگی یکدفعه روحیه دگرگون شد واین دگرگونی تحول شگفت آور در روح غزالی پدید آورد.

---

۱ – این داستان را خواجه نظام الملک طوسی از غزالی نقل کرده است و اسعد میهنی متوفی ٥٢٠ هـ نیز از غزالی نقل کرده است .و طبقات الشافیه ج ٤ ، ص ١٠٣، نقل از غزالی نامه ، ص ١١٩.

۲ – غزالی نامه ، ص ٢٢٠

۳ – راه روشن ترجمهٔ کتاب المحجة البیضا فی تهذیب الاحیاء ، ج ١، ص ١٣ ترجمهٔ سید محمد صادق عارف ١٣٧٢ موسسه و انتشارات آستانهٔ قدس

دیگر دانشمندی که فقیه و متکلّم و مدرس بوده بصورت یک متفکّر بزرگ جلوه گر شد .

چنانچه شغل استادی را ترک نمود و بهانه زیارت خانه خدا بغداد را ترک کرده و تقریباً یک عشره یعنی تا ٤٩٨ در مسافرت سوریه (شام) بیت المقدس و حجاز بسر برد و آنجا با صوفیان صافی و خرقه پوش مدتی با قلندران و خانه بدوشان بسر برد و بیشتر اوقات خود را در ریاضت مشغول ساخت . در عصری که پر از هیاهو و جدال مذهبی بوده عارف ما خود را در گوشهء تنهائی وحال در سکوت گذاشت و در تألیف و تصنیف آثار گرانبها گذرانید. دو سال در جامع دمشق معتکف بسود و آنکس که زمانی لباس زربفت تن می کرد و سوار اسپ نظام الملک طوسی سفر می کرد اینقدر درویشی و فقر اختیار کرد که نه فقط رفت و روب مسجد می کرد بلکه از دست خود زباله کشی طهارت گاه انجام می داد[1] در این مسجد اغلب در زاویه شیخ نصر مقدسی که یکی از علمای عصر بوده ، می نشست روزی عده از مفتیان شام در آن مسجد بودند ، روستایی آمد و مسأله ازینها پرسید. آنها در جواب دادن عاجز ماندند. غزالی هم آنجا بصورت مجهول نشسته گوش می داد.

چون روستائی می خواست برگردد ، غزالی بلند شده وی را متوقف ساخت و بآسانی جواب مسئله را بگوش او رسانید. روستائی اول بالبخند استهزائی به غزالی نگاه کرد که این مرد عامی چطور ممکن است جواب این مساله را خواهد داد که مفتیان معروف در جواب دادن آن عاجز ماندند. اما چون جواب غزالی را شنیدند و متوجه شدند فقیهان بزرگ نیز تائید کردند. آن گاه متوجه شدند که مرد مجهول نبوده بلکه یک عارف حقیقی و دانشمند سترگی است . غزالی در همین ایام احیاء العلوم را نگاشته است که پُر از حکمت بالغهٔ موعظه و اخلاق حسنه است.

نمی دانم کدام جذبه ای بوده که غزالی را از آلایشهای دنیوی دور کرده بعالم وارستگی کشیده بود. گفته اند که امام ابوبکر بن ولید اندلسی که یکی از علمای عصر غزالی بوده . چون در شام با غزالی برخورد کرد. خواست مباحث علمی و مذهبی برای مناظره دعوت کند غزالی گفت « هذا

۱ - غزالی نامه ، ص ٥٤ او راه روشن ج اول ص ۱۲

شئی ترکناه بصیبة فی العراق » یعنی هوا و هـوس مناظره را در عـراق کـه اقامت داشتم بکودکان آنجا واگذاشتم « آزاد وار از بغداد بیرون شده ام »[۱]

بی مناسبت نیست اگر اینجا یکی از وقایع مهم عصر غزالی را تـذکر دهیم. در سال ٤٩٣ جنگهای صلیبیان شروع شد. آنهـا بیـت المقـدس را در همین سال فتح کردند غزالی در آنموقع در قبه الصخره مشغول ذکـر و فکـر بوده. مسیحیان چنانکه در صفحات تـاریخ مـنعکس اسـت ، در شـهر بیت المقدس قتل عام کردند وهزارها مسـلمانان و کودکـان را تـه تیـغ کردنـد. چنانچه یکی از اسقف مسیحی می نویسد وقتی من وارد مسجد اقصی شـدم پای من تا قوزک در خون فرو رفت و از مشاهدهٔ اجسـاد کشـتگان و لاشـهٔ کوذکانی که درمیان آنها دیدم دچار اندوه شدم [۲] اما آنهائیکه در قبهٔ صـخرهٔ بودند جان سالم بردند و غزالی هم درمیان آنها بوده . چنانچه در سـال ٤٩٨ هـ تا غزالی از آنجا به حجاز رفت . و بعد از ادای مناسک حج به اسکندریه رخ نمود . آنجا یوسف بن تاشفین که امیر مراکش بوده از وی دعـوتی دریافـت کرد. می گویند که غزالی به کشتی سوار شد. اما در اثنای راه خبر رسید کـه یوسف بن تاشفین لبیک بداعی اجل گفته پس، از ادامـه دادن سـفر مغـرب منصرف شد و بر خواهش زن و فرزند به طوس باز گشت (سبکی نیز این را در طبقات الشافیه ج چهارم تذکره داده اسـت) و بقیـه عمـر را در قناعـت گذرانید و دیگر از مال دیوان یک دینار هم نیمی گرفت فقط از اجرت کتابت بسر می برد، حتی از تقرب امراء و سلاطین نیز اجتناب کـرد. و فقـرو قناعـت را کیمیای سعادت و بهار بی‌خزان گردانیده .

ای خدای پاک و بی انباز و یار — دست گیر و جرم ما را در گذار
هم دعا از تو اجابت هم ز تو — ایمنی از تو مهابت هم ز تو
کیمیا[۳] داری که تبدیلش کنی — گرچه جوی خون بود ، نیلش کنی
این چنین میناگری ها کارتست — این چنین اکسیرها اسرار تست

۱ – غزالی نامه ، حاشیه صفحه ۹ –۸ .

۲ – راه روشن ، گفتاری از مترجم ، ص ۱۲ و نیز غزالی در بغداد نوشته ادوارد توماس ترجمه ذبیح الله منصوری ج ۲ ، ص ٦۰۹

۳ – اشاره بآیه قرآنی اولئک الذین یبدل الله سیئاتهم.

اما پس از مراجعت از مسافرتهای طولانی مدتی در سال ٤٩٩ هـ مدرسه نظامیه نیشاپور بتدریس پرداخت و این هم بدرخواست سلطان سنجر و اصرار وزیر باتدبیرش خواجه نظام الملک طوسی بوده. غزالی در کتاب المنقذ نوشته است « سلطان وقت مرا ملزم بقبول این دعوت کرد[1] کتاب المنقذ در نیشابور تالیف کرده بوده و سنش از پنجاه سال گذشته بود. ابن جوزی می نویسد که چون بخانه خود در طوس باز گشت نزدیک خانه خویش مدرسه ای برای طلاب و رباط و خانقاهی و خانه و بستان زیبا بساخت و خود بحفظ قرآن و درس و حدیث پرداخت [2] اما متأسفانه این نابغه روزگار عمر طولانی نداشت و در سال ۵۰۵ که هنوز عمرش به شصت هم نرسیده بود در سن پنجاه و پنج سالگی به لقاء الله شتافت و در زادگاه خود طابران به خاک سپرده شد و در بازماندگان دو دختر و یک بیوه باقی گذاشت .

مذهب غزالی

مورخان عقیده دارند که غزالی از حیث اصول اشعری و در فروع شافعی [3] بود اما در طریقت پیرو شیخ ابو علی فارمدی بوده.

عصر غزالی :

درین مورد جای تردید نیست که عصر غزالی را اگر یکی از دوره های درخشندۀ ایران بشمریم ، رواست . از حیث وفور علما ، کثرت تصانیف ادبیات فارسی در معارف فقه ، اصول ، حدیث کلام حکمت الهی تفسیر بی نظیر بوده است. بویژه برای غزالی شادروان استاد جلال الدین همائی عقیده دارند که اگر فردوسی عجم را زنده کرد، غزالی ، فارسی را در آن عصر که عربی رواج داشته، ادبیات فارسی را زنده کرده است. نه فقط این بلکه استاد همائی

۱ - غزالی نامه ، ص ١٨٤ (حاشیه)

۲ - همان ، ص ۳۱۲.

۳ - راه روشن ج ۱ ، گفتاری از مترجم ، ص ۱۳

بر این عقیده است که غزالی بزرگترین مجاهد حقیقت اسلام بوده[1] عراقی متوفی ٦٨٨ هـ شیخ الاسلام امام غزالی را با این کلمات تمجید می کند:

شیخ الاسلام امام غزالی — آن صفا بخش حالی و قالی
واله حسن ماه رویان بود — در ره عشق و دوست پویان بود

و عطار عقیده دارد:

صدری که سرای علم از و عالی بود — عالم ز یقین او ز شک خالی بود
از قعر هزار قلزم بی سروپا — اسرار پدید کرد غزالی بود

دیگر

صدری که ز علم عالم علّام است — در کل جهان یگانه ایّام است
کان گهر عالم جان غزالی — دریای علوم حجة الاسلام است[2]

مخالفان غزالی

چنانکه قبلاً عرض کردیم که از آغاز تالیف احیاء العلوم ، مخالفین و موافقین وی در دو دسته منقسم بودند. یکی مداحان و دومی مخالفان که از آن زمان تا امروز پدید آمده اند. چنانچه در سال ٥٠٢ هـ برای سوزاندن این کتاب دستور دادند و در مسجد قرطبه ، نسخه های این کتابرا جمع آوری کرده به طعمه آتش زدند و ورود این کتاب را تحریم کردند. ما اینجا فقط اسامی مخالفان را نقل می کنیم و وارد بحث نمی شویم. ابو عبدالله محمدبن ابو الفرج مالکی متوفی ٥١٠ ، ابو الفتح اسد بن محمد میهنی ، م ٥٢٠ ابوبکر طرطوشی (٤٥١ – ٥٢٠) مازری م ٥٣٦، ابن رشد ٥٩٥ خواجه زاده م ٨٩٣، ابن تیمیه ٧٢٤ و ابن قیم م ٧٥١ و ابو الفرج ابن جوزی ٥٩٧ که بر عقاید غزالی اعتراضات وارد کرده و در رد کتاب المنقذ و تلبیس ابلیس اما غزالی همیشه اعراضات مخالفان را با متانت پاسخ[3] می داد و می سرائید.

---

١ - غزالی نامه ، ص ١٦١

٢ - غزالی نامه ، ص ٢٢٣

٣ - همان ، ص ١٦٩

هرکرا اسرار حق آموختند ‌ مهر کردند و زبانش دوختند
گرچه تفسیر زبان روشنگر است ‌ لیک عشق بی زبان روشن تراست
هرچه گویم عشق را شرح و بیان ‌ چون بعشق آیم خجل باشم ز آن[1]

اما این امر هم مسلّم است که از مناظره و جدال پرهیز و در آثار خود مذمت آن کرده است. اگرچه از فن مناظره بخوبی آگاه بود. و پیش از سفر ده ساله کتابها مانند المنتحل (منتخل؟) در این فن نوشته بود. گفته اند که ابوبکر بن ولید قریشی (م ۵۲۰) در سفر شام خواست با غزالی مناظره کند اما غزالی گفت که من مناظره وجدل را به کودکان عراق باز گذاشتم[2] غزالی در محافل وجد و حال هم می نشست. می گویند که غزالی پس از دگرگونی حال از کبر ، خود خواهی و شهرت و جاه طلبی دست کشید و تواضع و زهد قناعت را پیشه گرفت و از سلاطین هدیه نمی گرفت و فقط از اجرت کتابت گذران می کرد. چنانچه ابو منصور رزاز فقیه روایت می کند که غزالی بار اول که برای تدریس به نظامیه بغداد می آمد . آن وقت مرد بسیار مجلل بود که لباس و مرکب او به پانصد دینار تقویم می باشد اما پس از زهد بار دیگر که باین مدرسه آمد لباس او پانزده قیراط بر آورد می شد[3] و این تواضع و زهد تقوای کیمیائی است که سنگ را به پارس مبدل می کند اولئک الذین یبدل الله سیئاتهم حسنات

ای خدای پاک و بی انباز و یار ‌ دست گیر و جرم ما را در گذار
هم دعا از تو اجابت هم ز تو ‌ ایمنی از تو مهابت هم ز تو
کیمیا داری که تبدیلش کنی ‌ گرچه جوی خون بود نیلش کنی
این چنین میناگری ها کارتست ‌ این چنین اکسیرها اسرار تست[4]

۱ – همان ، ص ۳۸۶.
۲ – یافعی در وقایع سال ۵۲۰ هـ ، استفاده از غزالی نامه ص ۱۶۶.
۳ – همان ، ص ۱۷۲
۳ – همان ، ص ۱۷۳ – ۱۷۲

اما اینجا باید تذکر داده شود که یکی از علت مخالفین غزالی غیر از احادیث مجهول یکی از فتاوی غزالی است که پیرامون لعن یزید است که آنرا جائز نمی شمرد و بر مسلمانان آن را حرام شمرد، و این امر اغلب علمای حنفی ، حنبلی ، مالکی ، حتی شافعی را خشمگین ساخت. و دیگر طرفداری وی برای ابلیس بوده . چنانچه می بینیم که باوجود آن علم و عرفان ، زهد و تقوی ، حکمت و بیانات اخلاقی مورد انتقاد نویسندگان و سخنوران سترگ شده .

علیه این افکار ابیاتی سروده اند چنانکه سنائی که همعصر غزالی است می گوید.

داستان پسر هند مگر نشنیدی — که او و سه کس او به پیمبر چه رسید
پدر او لب و دندان پیمبر بشکست — مادر او جگر پیمبر بمزید
خود بناحق حق داماد پیمبر بگرفت — پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد — لعنت الله یزیداً و علی آل (حب) یزید[1]

و امیر علیشیر نوائی این دو بیت را گفته:

ای که گفتی بر یزیدو آل او لعنت مکن — زانکه شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش
آنچه با آل نبی او کرد ببخشد خدای — هم ببخشاید مرا گر کرده باشم لعنتش

و صاحب روضات در ضمن ترجمهٔ احوال غزالی این رباعی نوشته:

شهد عسلی ز حنظلی مهجور است — چون مهر علی که از غزالی دور است
خاری که دهد بار عداوت سی سال — کی در گلشن از بار ولایت نور است

ابن جوزی که در کتاب المنتظم و تلبیس ابلیس بر عقاید که غزالی اعتراضات وارد کرده اینجا باختصار فقط دو را نقل می کنیم و بنا بعقیده او غزالی احادیث مجهول و حکایت دروغ و معانی فاسد را بیان کرده است مثلاً ضمن حکایت حضرت موسی چون ارنی گفتند و از طرف خداوند «لن

۱ - همان ص ٤ - ٤٢٣

ترانی» شنیدند، گفتند بار الها تو حضرت آدم را اول برگزیدید سپس از بهشت راندید و رویش سیاه کردید و مرا به کوه طور خواندید وآنگاه دشمنم را کامم می کنی اینست معاملات تو به نیکان و دوستان، پس به دشمنان چه خواهی کرد؟. و نیز غزالی گفته است که چون حضرت اسرافیل مفاتیح کنوز را بر پیغمبر اکرم بیاورد. جبرائیل هم نشسته بود. رنگش زرد شد پیغمبر به اسرافیل گفتند آیا از آنچه پیش اوست چیزی کم کرده است . گفت نی — گفت آنچه را یکی کم نیارد من نمی خواهم[1]

اما ابن اثیر بر ابن جوزی خرده می گیرد و می گوید که اعتراضات وی بی اساس است .

موافقان غزالی — اما موافقان غزالی حسب ذیل هستند: ابن عساکر دمشقی (٤٩٩ — ٥٦٣ هـ) و ابن نجار محب الدین محمد (م ٦٤٣) و سمعانی ابو سعید عبدالکریم (٥٠٦ — ٥٦٢ هـ) و سبکی و یافعی و ابن خلکان (م ٦٨١ هـ) و محبی و محی الدین عربی و صلاح الدین صفدی (م ٧٦٤ هـ) و امام فخر الدین رازی (٦٠٦ هـ) و شرف الدین محمد بن مسعود مسعودی و رضی الدین نیشابوری که دو معاصر امام فخر الدین رازی بوده اند . و محمد حضرمی و عبدالوهاب شعرانی و قطب الدین محمد عسقلانی و ابوالفضل عراقی و فاضل نوری و مناوی و شیخ عبدالقادر مولف تعریف الاحیاء بفضائل احیاء واز علمای متاخرین شیخ بهائی(١٠٣٠) و زبیدی (١١٤٥ — ١٢٠٥م) صاحب تاج العروس و شرح احیاء العلوم و سعدی شیرازی و دولت شاه سمرقندی[2] نیز در ردیف مداحان غزالی هستند و جلال الدین همائی غزالی را مجاهد اسلام دانسته است و می گوید که اگر فردوسی عجم را زنده کرده است غزالی اسلام را زنده کرده است .

بعضی از داستانهای کرامت امام غزالی نیز در تاریخ دیده می شود سبکی آنها را در طبقات الشافعیه ج چهارم نقل کرده است و یافعی در جلد

۱ — امام عبدالغافر فارسی صاحب تاریخ نیشابور و عین القضاة همدانی و استفاده از غزالی نامه ص ٣٠٣

۲ — رک تذکره الشعراء صفحه ۹۹ چاپ لیدن .

سوم مراة الجنان نقل کرده است . ما بعضی از آنها را اینجا بطور اختصار نقل می کنیم .

شیخ عارف ابوالعباس احمد ابوالخیر یمنی معروف به صیاد یمنی روایت کرده است که وی در واقعه دید سبز پوشان آسمانی بر سر قبری آمدند، مردی از گور بر آمد خلعتهای فاخر بروی در پوشیدند و او را بر مرکبی بر نشاندند و همچنان از آسمانی به آسمان دیگرش سیر دادند (تا هفت آسمان بگذشت و هفتاد حجاب بردرید. پرسیدم این مرد بزرگوارکیست گفتند امام ابو حامد غزالی است [1]

از شیخ تاج الدین ابوالفضل احمد بن محمد بن عبدالکریم معروف به عطا الله اسکندرانی شاذلی مالکی (متوفی ۷۰۹ هـ) روایت شده است که ابن حرزم در بلاد مغرب فتوی بسوختن کتاب غزالی احیاء العلوم داد و پادشاه وقت را برانگیخت تا فرمان جمع آوری نسخه های این کتاب را اجرا کند . و آنهائی که نسخه این کتاب را پنهان کرده بودند تهدید به قتل نمودند. پس روز پنجشنبه نسخه ها را از هرجا جمع کردند و فقها بر سیاست ابن حرزم اجتماع کردند و همگی فتوی دادند که احیاء العلوم غزالی مخالف شریعت محمدی است پس فتوی بسوختن نسخه ها دادند و قرار شد فردای آنروز پس از نماز جمعه کتابها را بسوزانند . ابن حرزم می گوید که شب جمعه در خواب دیدم که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با شیخین نشسته اند امام غزالی برابر ایشان ایستاده کتاب احیاء العلوم در دست داشت و گفت یا رسول الله این کتاب من و آن دشمن من است. اگر درین دفتر چندی بر خلاف شریعت تو نوشته ام توبه ام بپذیر و گرنه داد من از دشمن من بستان ! پیغمبر کتاب را گرفت و به صفحاتش یکایک یکایک نگه کرد و بسیار تحسین کرد. شیخین نیز تمجید کردند. پس پیغمبر فرمود تا ابن حرزم را برهنه کنند و پنج تازیانه بزنند چون بیدار شدم در حالیکه از صدمه تازیانه سخت دردمند بودم و تا یک ماه اندامم درد داشت [2] یافعی نیز این داستان را در مراة الجنان ج ۳ ، ص ۳۳۲ چاپ هند) و در کتاب مرهم العلل المعضلة نظماً و نثراً بیان کرده است .

---

۱ - غزالی نامه ، ص ٤٤٥.

۲ - همان ، ص ٤٤٤

ما اینجا اندیشه های هر دو دسته ، بعضی هائی که در ستایش راه مبالغه را پیموده اند و او را بر اسپ تحسین و تمجید سوار کرده به اوج ثریا رسانیدند و بعضی ها آثار وی را از ناپسندیدگی دیده ویرا مجوسی و کافر گردانده اند . « چون نقل کفر، کفر نباشد» تبیین نموده ایم.

اما حقیقت امر اینست که آنجا که به دانائی و تبحر علم و فضل غزالی تعلق دارد، از آن انکار نیست و بعضی از آثار وی مانند کیمیای سعادت و خود احیاء العلوم الدین در همه ممالک دنیا مانند خورشید درخشش دارد و خواندن برای آخرت سودمند و سبب رستگاری می شود . همین سبب است که بعد از مرگ غزالی شعرای معاصرش مراثی غرا نوشتند مانند ابوالمظفر ابیوردی و قاضی عبدالملک بن احمد بن معافی معروفند. ازین بیشتر ما صفحات را سیاه نمی کنیم ، و از خداوند رحیم و کریم مسئلت داریم ما را از حقایق دین آگاه سازد و روی صراط مستقیم گامزن نگه دارد و از انوار جمال و جلال خود هدایت کند تا به نقطهٔ آن سعادت جاویدانه برسیم که وعده به پیمبران و ائمه اطهار داده است. آمین

منابع و مآخذ

۱ – تذکرة الشعرا، دولتشاه سمرقندی ، چاپ لیدن

۲ – راه روشن ترجمهٔ کتاب المحجهٔ البیضا فی تهذیب الاحیا ، ترجمه سید محمد صادق عارف ، انتشارات آستان قدس رضوی ، ۱۳۷۲ ش.

۳ – غزالی در بغداد نوشتهٔ ادوارد توماس ترجمهٔ ذبیح الله منصوری ج ۲ .

٤ – غزالی نامه ، استاد جلال الدین همایی ، کتابفروشی فروغی، تهران، چاپ دوم ، ۱۳٤۲ش.

۵ – مشکوة الانوار ، محمد غزالی ترجمه برهان الدین حمدی ، انتشارات ادارهٔ کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی ، ۱۳۵۰ ش.

*****

علی محمد سابقی

نقش زبان فارسی درپیدایش زبانهای محلی اسلامی درچین

اشاره:

پس از ورود اسلام به چین توسط ایرانیان، فارسی به عنوان زبان اول دینی آموزشی ومحاوره ای آنان مطرح گردید. بگفتۀ پرفسور لیواینگ شنگ، اجداد قوم هوی (مسلمانان) بزبان فارسی حرف می زدند و باوجود زبان خارجی بودن ، فارسی زبان اقلیت قوم هوی هم محسوب می گشت. زبان جینگ تانگ و شیائو ارجینگ زبانهای خاص مسلمانان چین می باشد. در این پژوهش لغات و ترکیبات فارسی ، عربی و چینی مورد استفاده در این زبانها مورد بررسی قرار گرفته . همچنین دربارۀ زبان نوشتاری و موارد استفاده « شیائو ارجینگ» سخن بمیان آمده . غیر از کتابهایی در این زبانها ، به سنگ نوشته های زیادی از مساجد، قبرستانها و بناهای اسلامی بر جای مانده است که در آن یادداشتهایی به زبان های فارسی و عربی و کلماتی به خط شیائو ارجینگ دیده می شود آن گاه از کتابهایی که در ۱۹۳۵ و ۱۹۵۴م در مورد احکام اسلام و اعتقادات منتشر شده و شرح مبسوطی از شیائو ارجینگ دارد، تذکر بمیان آمده. در آخر هم شرحی پیرامون شیائو ارجینگ قدیم و جدید درج شده است که شایستۀ استفادۀ خوانندگان علاقه مند می باشد.

***

زبان فارسی وفرهنگ ایرانی- اسلامی درچین سابقه ی بسیارطولانی دارد. تجار و اندیشمندان ایرانی دراواخردوران ساسانیان وبه ویژه پس از پذیرش اسلام به عنوان دین عامه ی مردم، روابط گسترده وهمه جانبه ای با مردم وسرزمین چین داشته ودرکنار مبادلات تجاری به تبادل فکری وفرهنگی می پرداختند. حضوروفعالیت گسترده ی مبلغین ایرانی آیینهای بودایی، نسطوری، زرتشتی ومانوی ودرنهایت اسلام دربخشهای

مختلفی از کشورچین ، وهمچنین مسافرت منظم کاروا نهای تجاری وبازرگانان ایرانی واقامت طولانی مدت آنان درشهرها وبار اندازهای مبادله کالاهای بازرگانی وبالاخره ازدواج و اقامت دایمی برخی ازآنان درچین ، وسپس تشکیل جوامع کوچک ایرانی وایرا نی زبان درشهرها ومناطقی که درمسیر جاده ی ابریشم قرار داشتند ، کم کم زبان وادبیات فارسی نیز به این کشور راه یافته وماندگارشد. باگسترش تجارت بین شرق وغرب وفزونی رفت وآمد ها بین مردم چین وایران ، تأثیر ونفوذ متقابلی بین زبان این دوکشور به وجودآمد و رفته رفته گسترش چشمگیری یا فت. به ویژه تأثیر زبان فارسی بر زبانهای ترکی اویغوریٔ ، مغولی، منچوری وتبتی بسیار عمیق و واژه های زیادی از فارسی را دراین زبانها می توان یا فت.[۱] این زبان ابتدا به یکی از زبانهای رسمی تجاری وپس از راه یافتن برخی از ایرانیان به دربار امپراتوران چینی وعلی الخصوص در دوران حاکمیت مغولان، درکنار زبانهای رسمی چینی ومغولی به عنوان یکی از زبانهای رسمی دربار در آمد.[۲] در آن دوران زبان فارسی زبان ادبی و دینی شرق جهان اسلام محسوب می شد ، چرا که اکثریت مسلمانان مهاجر به شرق را ایرا نیان تشکیل می دادند ومی توان گفت که زبان فارسی پس از ورود اسلام به چین فرهنگ زبانی مردم مسلمان وعلی الخصوص مسلمانان شمال غربی آن کشور شده بود.[۳]

پس از ورود اسلام به چین توسط ایرانیان و افزایش جمعیت مسلمانان دراین کشور، زبان فارسی علاوه بر رواج در بازار ودربار امپراتور، دربین مسلمانان این کشور که اغلب یا اصالتا ایرانی ویا ایرانی مقیم بوده ویا تحت آموزش وتربیت آنان بزرگ شده بودند نیز به عنوان زبان اول دینی وآموزشی ومحاوره ای آنان مطرح گردید . باگذشت زمان زبان وادبیات فارسی آنچنان درسه بخش بازار تجاری، دربار امپراتوری وجامعه ی مسلمانان چین گسترش

۱ – امیری ،کیومرث/ زبان فارسی درجهان – چین ص ۱۵۷

۲ – لیو اینگ شنگ / تاریخ ونحوه ی شکل گیری خط نژاد هوی وسایر اقلیتهای نژادی مسلمان شمال غرب چین / مجله دراسات قومیه هوی / شماره یک سال ۲۰۰۲ .

۳ – امیری ، کیومرث/ زبان فارسی درجهان – چین ص ۱۵۶

یافت که موجب شد دربخش تجارت وبازرگانی وگمرکات و ادارات مالیاتی، خط استیفی یا همان خط سیاق که نوعی خط حساب وکتاب ایرانی است متداول شود[1] ودربین مسلمانان به ویژه دربخش آموزش وسیستم آموزش مسجدی ، اغلب متون درسی به زبان فارسی تألیف و تدریس شود[2] و در دربار امپراتوری نیز برای تسهیل در روابط سیاسی بین دربار چین وپادشاهان ایرانی ، موسسه رسمی آموزش زبان فارسی وتربیت مترجمین ودیپلماتهای زبردست ومسلط به زبان فارسی به وجود آید.[3]

آنچه که از آثار برجای مانده از دورانهای مختلف اسلامی بیش از همه توجه محققین وپژوهشگران علاقمند را به خود جلب می کند، گستردگی به کارگیری زبان فارسی در اسناد ومدارک وکتابهای خطی و لوح ها وسنگ نوشته های اسلامی باقیمانده از دوران سلسله های مختلف امپراتوران چینی است . هادی العلوی یکی از نسخه شناسان معروف عرب که کتابهای خطی مسجد دونگ سه درپکن را مورد بررسی قرار داده ، دراین خصوص می گوید : زبان فارسی وآشنایی با این زبان درکلیه کتابهای خطی عربی سایه انداخته است. درکتابهای خطی عربی،-اغلب توضیحات وتفسیرهای ابتدا و انتهای کتاب به زبان فارسی است وعلاوه برآن متن بسیاری ازکتابهای خطی عربی به سبک فارسی است.[4]

پرفسور لیو اینگ شنگ استادتاریخ دا نشگاه نانجینگ ، درمقاله ای تحت عنوان " تاریخ ونحوه ی شکل گیری خط ملت هوی وسایراقلیتهای نژادی مسلمان شمال غرب چین " می گوید : در دوران حاکمیت سلسله های تانگ ، سونگ ویوان ، اجداد قوم هوی (مسلما نان) بیشتر به زبان فارسی

---

۱ – لیو اینگ شنگ/ تاریخ ونحوه شکل گیری خط نژاد هوی وسایر اقلیتهای نژادی مسلمان شمال غرب چین / مجله دراسات قومیه هوی / شماره یک سال ۲۰۰۲ .

۲ – ابراهیم فنگ جین یوان/ الاسلام فی الصین / ص ۱۹۸ تا ۲۰۱ .

۳ – لیو اینگ شنگ/ تاریخ ونحوه شکل گیری خط نژاد هوی وسایر اقلیتهای نژادی مسلمان شمال غرب چین/ مجله دراسات قومیه هوی / شماره یک سال ۲۰۰۲ .

٤ – هادی العلوی/ المخطوطات العربیه فی جامع بکین / ۱۹۷۸ ، ص ٤٧٥ .

حرف می زدند وزبان فارسی درعین اینکه یک زبان خارجی بود ، زبان اقلیت قوم هوی هم محسوب می شد. این امر قرنها به همین وضع ادامه داشت ولی پس از گذشت صد ها سال به تدریج زبان چینی جایگزین زبان فارسی شد، اگرچه هم اکنون نیز تعداد زیادی از واژه های فارسی همچنان مورد استفاده ی قوم هوی می باشد که محافل اسلامی این واژه هارا " زبان مسجدی" می گویند .[1]

پرفسور درادامه می افزاید : نیروهای چنگیز وفرزندان او امپراتوری وسیع مغولی را تأسیس کردند . دراین سرزمین پهناور زبانهای مغولی ، چینی وزبان هوی هوی (زبان فارسی) زبان رسمی بودند .... دولت یوان برای برقراری ارتباط بین مقامات مسلمان فارس زبان ومردم چین ، درسازمانها وادارات دولتی مترجم هوی هوی (فارس زبان) استخدام می کرد ، ولذا درسال ۱۲۸۹ میلادی برای تربیت مترجمین مورد نیاز ، مدرسه آموزش زبان فارسی دولتی را دایر کرد . دراین مدرسه نه تنها زبان فارسی تدریس می شد ، بلکه زبان دیگری بنام استیفی که علایم نوشتاری خاصی برای کتا بت اسناد رسمی دولتی است هم تعلیم داده می شد .[۲]

پس از تأ سیس دودمان مینگ ، مدرسه ی آموزش زبان فارسی توسعه ی بیشتری یافت ودر آکادمی امپراتوری، موسسه ای بنام سی ای گوان (ا نستیتو آسیا) با هشت مدرسه زبانهای خارجی شکل گرفت که عبارت بودند از زبان فارسی، تاتاری ، نوزن ، شی فان ، شی تیان ، بای ای ، گائو چانگ ، و برمه ای .[۳]

درا بتدا مدرسین این زبانها اغلب از کسا نی انتخاب می شدند که زبان مادری آنها بود وزبان آموزان بیشتر چینی بودند، ولی به مرور زمان معلمین ودانشجویان همگی چینی شدند . این موسسه حتی پس از برکناری

---

۱ - لیو اینگ شنگ/ تاریخ ونحوه شکل گیری خط نژاد هوی وسایر اقلیتهای نژادی مسلمان شمال غرب چین / مجله دراسات قومیه هوی / شماره یک سال ۲۰۰۲ .

۲ - همان .

۳ - همان .

دودمان مینگ وروی کارآمدن سلسله ی چینگ وتا سال ۱۷۳۶ میلادی یعنی به مدت ٤٤٧ سال به فعالیت آموزشی وتربیت مترجمین همزمان ومترجم اسناد ومدارک دولتی به زبان فارسی خود ادامه داد.[۱]

" طبق نوشته های جهانگردانی همچون پادری اودوریک، مارکوپولو وابن بتوته ، دردوران فعالیت راه ابریشم،زبان فارسی زبان بین المللی وبازرگانی درمناطق چینی راه ابریشم بوده وبه دستور امپراتوران چینی ، درچین قدیم مدرسه هایی برای تدریس زبان فارسی وتربیت کارمندان فارسی دان تأسیس شده بود که دراسناد تاریخی و رویداد های چین به آن اشاره شده است .[۲]

محصول این مدارس به ویژه بخش مترجمین آن ، تربیت افرادی مسلط به زبان وادبیات فارسی بود که نه تنها مکاتبات شاهان وحکومتهای مختلف فارس زبان ایرانی مستقر در هرات ، سمرقند ، اصفهان و...را برای امپراتور ترجمه می کردند ، بلکه نامه های ارسالی ازطرف امپراتور چین را هم به سه زبان فارسی ، چینی ومغولی نگاشته وبه دربار ایران ارسال می کردند .[۳]

عبدالرزاق سمرقندی در کتاب" مطلع السعدین" می گوید :" سه نامه همراه سفیران بود، یکی نامه ی امپراتور چین به شاهرخ ، دیگری صورت تحفه ها وهدایا و سومی نقشه ی راه وهریک از این نامه ها به سه زبان بود . زبان وخط فارسی ، زبان وخط ترکی مغولی و زبان و خط چینی ".[٤]

پرفسورلیو اینگ شنگ نیزدراین زمینه می گوید : " اینک درمنابع چینی مسلم است که نخستین نامه ی خاقان چین به دربار پاپ در اروپا به زبان فارسی بوده وگویا مارکوپولو نیز بااستفاده از زبان فارسی می توانسته درتمام مناطق چین به راحتی با مقامات محلی ارتباط برقرار کند ".[٥]

---

۱ - همان.

۲ - امیری، کیومرث/ زبان فارسی درجهان - چین /ص ۱۵۵.

۳ - همان.

٤ - سمرقندی ، عبدالرزاق / مطلع السعدین / صص ۲۲۰ و ۳۸٦ ذیل حوادث سال ۸۱۵.

٥ - یوجان / تاریخ مختصر چین / ص ۲۳.

دستاورد دیگر مدرسه ی آموزش زبان فارسی آکادمی امپراتوری چین ، تهیه وتألیف " لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی" بودکه مورد استفاده ی اساتید، دانشجویان ومترجمین زبان فارسی قرار می گرفت . طبق اسناد ومدارک تاریخی برجای مانده از آن دوران ، توسط اساتید ومعلمین زبان موسسه ی سی ای گوان ، مجموعا ۱۳ فرهنگ لغت چینی به زبانهای مختلف وبالعکس تألیف شد که یکی از آنان" لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی بود"[۱]. با توجه به این که زبان چینی حروف والفبای مشخصی ندارد، لذا این فرهنگها بصورت موضوعی وتحت مدخلهایی همچون نجوم ، جغرافیا ، داروهای گیاهی ، کشاورزی و ... تألیف وتحت هرموضوع لغتهای مربوط به آن آورده می شد[۲]. دراین فرهنگها کلمات خارجی بصورت آوا نویسی شده به زبان چینی با ذکر معا نی چینی آنها نوشته شده ومورد استفاده ی مترجمان قرار می گرفت.

آقای جیانگ زنگ مجموعه دار کتابهای دوران سلسله ی چینگ درخصوص کتاب " لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی" می گوید : این لغتنامه به بخشهای مختلفی تقسیم شده ودربالا کلمات فارسی باحروف فارسی ، در وسط معانی چینی کلمات و درپایین کلمات فارسی با آوا نویسی چینی نگاشته شده است[۳].

براساس پژوهشهای ا نجام گرفته توسط یکی از محققین ژاپنی بنام آقای بان تیان شی شین، هم اکنون شش نسخه از" لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی " درکتا بخا نه های آلمان، ژاپن ، فرانسه ، انگلستان وکتا بخا نه ی دا نشگاه پکن موجود است که هرکدام دارای امتیازات و نواقصی است که ازمجموع آنان می توان متن اصلی این لغتنامه را به دست آورد[٤]. محقق ژاپنی دیگری

۱ - لیو اینگ شنگ / پژوهشی پیرامون لغتنامه مدرسه هوی هوی ، و فرهنگ مدرسه هوی هوی / مجله پژوهشهای تاریخ دودمان یوان وتاریخ ملی / شماره ۱۵ سال ۲۰۰۲ .

۲ - همان .

۳ - همان .

٤ - همان .

بنام تیان بان شینگ دا ئو ، دراین زمینه تحقیقات مفصلی به عمل آورده وظرف هشت سال از دهه ۱۹٤۰ تا ۱۹۵۰ چهار رساله ی علمی وپژوهشی پیرامون" لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی" منتشرساخت که اطلاعات ارزشمندی از دوران فعالیت مدرسه ی آموزش زبان فارسی و لغتنامه ی مذکور در اختیار علاقمندان قرار می دهد.

شخص پرفسور لیو نیز پژوهش مفصلی دردو زمینه" لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی" و" فرهنگ مدرسه ی هوی هوی " ا نجام داده که نتایج آن در مقاله ای تحت عنوان " پژوهشی پیرامون – لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی – و – فرهنگ مدرسه ی هوی هوی – در مجله ی پژوهشهای تاریخ دودمان یوان وتاریخ ملی به شماره ۱۵ سال ۲۰۰۲ منتشرشده است [1].

براساس نوشته ی پرفسور لیو " باتوجه به اینکه نسخه ها ومدارک مربوط به مدرسه ی هوی هوی درکتابخانه های کشورهای مختلف جهان نگهداری می شود ، ازسوی محققین ومراکز پژوهشی انگلیس ، آلمان، ژاپن ، فرانسه وچین پژوهشهای مختلفی دراین زمینه درحال انجام است که برای تبادل اطلاعات ونتایج پژوهشهای به عمل آمده ونتیجه گیری بهتر ، بین محققین این کشورها همکاری وهماهنگی های خوبی درحال انجام است ، وخود من چندین بار بنا به دعوت دانشکده آسیا وآفریقا ودانشکده باستان شناسی لندن درسال ۱۹۹۳ به این کشورمسافرت نموده و دو بار نیز درسالهای ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱ به دعوت بنیاد هامبورگ به آلمان سفرکرده ام [2].

هم اکنون نیز موسسه پژوهشی مستقلی دردانشگاه نانجینگ به ریاست پرفسور لیو اینگ شنگ برای تحقیق وپژوهش پیرامون" لغتنامه ی مدرسه ی هوی هوی" ،" نامه ها ومکتوبات مدرسه ی هوی هوی" و "خط نوشتاری شیائو ارجینگ" که ترکیبی از واژه های فارسی ، عربی وچینی

---

۱ – برگردان کامل این مقاله به فارسی در مجله – رویدادهای فرهنگی چین – شماره های رایزنی فرهنگی ایران در چین چاپ شده است .

۲ – لیو اینگ شنگ/ پژوهشی پیرامون – لغتنامه مدرسه ی هوی هوی – و – فرهنگ مدرسه ی هوی هوی / مجله پژوهشهای تاریخ دودمان یوان وتاریخ ملی / شماره ۱۵ سال ۲۰۰۲ .

است واغلب نسخه های برجای مانده از آن دوران به این سبک وسیاق نوشته شده است ، ایجاد وبه فعالیت پژوهشی خود ادامه می دهد[1].

توسعه ی فراگیری زبان فارسی وسپس ترکیب آن با زبان چینی، موجب شد که درطول چندین قرن تعامل ودر هم آمیختن این زبانها با یکدیگر، کلمات و واژه های ترکیبی جدیدی از فارسی عربی وچینی متولد شود . افزایش تعداد مسلمانان در سرتاسر سرزمین پهناور چین، و به دنبال آن پیدایش فرهنگ وادبیات وزبان خاص مسلمانان چینی ، به ویژه پس از روی کار آمدن سلسله مینگ، وآغاز سخت گیری آنان نسبت به مسلمانان وخاندانهای اصیل ایرانی مقیم چین، وقطع ارتباط آنان با سرزمین های فارس زبان، وازهمه مهمتر تغییر اجباری زبان گفتاری وآموزشی مسلمانان از فارسی به چینی ، همگی زمینه را برای پیدایش زبانهای جدید محلی به نامهای" جینگ تانگ" و" شیا ئو ارجینگ" فراهم ساخت که این زبانها تاچندین قرن به حیات خود ادامه داده وآثار متعددی علی الخصوص در زمینه های دینی ومذهبی به وجود آید که هم اکنون به عنوان میراث پرافتخار فرهنگ اسلامی ومسلمانان چین از آنها یاد می شود.

زبانهای "جینگ تانگ" و" شیا ئو ارجینگ" زبانهای خاص مسلمانان چین.

زبان جینگ تانگ ، زبان محلی خاص با حروف والفبای فارسی است که درمیان مسلمانان چین صد ها سال رایج بوده وبا دیگر زبانهای موجود دراین کشور فرق زیادی دارد . مصادر کلمات و واژه های این زبان را ، واژه های فارسی ، عربی وچینی تشکیل داده ویا ترکیبی از آنها است . ترکیبهای مختلف فارسی – عربی ، عربی – چینی و فارسی – چینی . از آنجا که ازا بتدا واژه ها وکلمات دینی مورد استفاده ی مسلما نان در چین اکثرا فارسی وعربی بوده است ، لذا غالب لغات و واژه های زبان جینگ تانگ را لغات وکلمات فارسی تشکیل داده ویا معنا ومفهوم کلمات فارسی وعربی در قالب لغات چینی بیان شده است . کلماتی همچون (نماز ، روزه ، بامداد ،

[1] - Institute of Ethenic Minorities and Chinese Bordering Areas Studies – Nanjing University

دشمن ، پیشین ، خفتن و ...) کلمات خاص فارسی ، و لغاتی چون (ایمان ، حج ، زکات ، خلیفه ، امام و ....) کلمات خاص عربی ، و واژه هایی مثل (وانگ رن به معنی مرگ ، جیوی کونگ به معنای رکوع ، وانگ شیانگ به معنی امیدواری و...) کلمات خاص چینی هستند که در زبان جینگ تانگ از آنان استفاده می شود . همچنین کلمات ترکیبی مثل" بی نصیب"؛" رباشی بوده" به معنای ربا حرام است ،" بیمار لیاوو" به معنی مریض شدم، نمونه ای از کلمات ترکیبی فارسی ، عربی و چینی است که دراین زبان از آنها استفاده می شود [1]. برخی از کلمات مورد استفاده دراین زبان هم واژه های خاص آیین بودایی است که جهت بازگویی و انتقال مفاهیم اسلامی به عاریت گرفته شده اند. برخی از کلمات و واژه ها نیز ترکیبی از مفردات عربی – چینی ، و یا فارسی – چینی است که بازمعنایی خاصی دارد که با معانی اصلی آن مفردات فرق دارد . گاهی در یک جمله مبتدا کلمه ای فارسی ویا عربی است در حالیکه خبرکلمه ای چینی است ، ویا بالعکس . در پاره ای از موارد فاعل کلمه ی فارسی ویا عربی است وفعل از واژه ای چینی تشکیل شده است ، ویا بالعکس . همچنین در بعضی از موارد مسند جمله کلمه ای فارسی یا عربی است ومسند الیه چینی است ویا بالعکس .

با همه ی این آشفتگی ها وتلفیق ها وترکیبها ی نامتجانس ، این زبان صدها سال بین مسلمانان مناطق مختلف متداول بوده وبخشی از هویت تاریخی ، دینی وفرهنگی آنان را شکل می دهد . علی رغم اینکه تعداد کلمات و واژه ها واصطلاحات این زبان محدود است ، ولی یک واقعیت انکار ناپذیری است که صدها سال حتی تا نیمه ی دوم قرن بیستم ، بین مسلمانان رواج داشته است . برخی از تعابیر و اصطلاحات شایع در این زبان، در ادبیات وفرهنگ مکتوب وشفاهی مسلمانان جنبه ی حیاتی پیدا کرده و اثر تاریخی مهمی در اسلام خاص چین وادبیات نژاد هوی برجای گذاشته که درحال حاضر هم از آنان استفاده می شود [2].

۱ - ابراهیم فنگ جین یوان / الاسلام فی الصین / صص ۲۰۱ تا ۲۰٤ .

۲ - همان .

زبان نوشتاری " شیائو ارجینگ "

زبان نوشتاری شیائو ارجینگ (به معنی آسان کننده ی فهم کتب دینی که به فارسی وعربی است)، بخشی از تاریخ مکتوب مسلمانان و تاریخ اسلام در چین را تشکیل می دهد . مسلمانان چین از این زبان برای فهم آسان محتوای کتب دینی استفاده می کردند . درمناطقی از چین همچون استانهای گانسو ، نینگ شیا ، چینگ های و ... مدرسین علوم دینی ومولفین آثار اسلامی برای آسان ساختن فهم مطالب وعبارتهاییکه آموختن آنان از زبانهای فارسی وعربی مشکل بود، شرح وتفسیری به زبان چینی با استفاده از حروف والفبای فارسی و عربی می نوشتند که این نوع نوشته هارا شیا ئو ارجینگ (نوشته های آسان کننده وخود آموز) و یا (نت برداری و یادداشت) می گفتند، ودر واقع از این نوشته ها برای کمک در امر آموزش و یادگیری استفاده می شد . در حقیقت می توان گفت : زبان شیائو ارجینگ زبانی است که کلمات چینی با حروف فارسی و مخلوطی از کلمات فارسی وعربی است که دربین آنها از کلمات چینی هم استفاده می شد[۱] .

درخصوص تاریخ ونحوه ی به وجود آمدن این زبان ، پژوهشگران دو احتمال را ذکر کرده اند.

الف – احتمال داده می شود که این زبان نوشتاری همزمان با ورود مسلمانان به چین در دوران حاکمیت سلسله های تا نگ وسونگ (۱۲۷۱- ۹۰۷ میلادی) برای توضیح کلمات چینی با الفبای فارسی وعربی ایجاد شده است . البته برای اثبات این ادعا سند ومدرک قابل قبولی وجود ندارد .

ب – احتمال دوم اینکه این زبان همزمان با آغاز دوره ی آموزشهای مسجدی به وجود آمده است . معلمین ومدرسین آموزش مسجدی برای تشریح وتفسیر متون درسی وآسان شدن فهم وحفظ آن، از کلمات والفاظ چینی که با الفبای فارسی نوشته می شد استفاده می کردند . دلیل صحت این ادعا ونظریه ، وجود یاد داشتها ، کتابها ، جزوات کمک آموزشی فراوانی است که توسط علما و مدرسین علوم دینی در دوران

۱ - همان .

سلسله های مینگ وچینگ (۱۹۱۱- ۱۳٦۸) نوشته شده وهم اکنون قابل دسترسی است . فراوانی اثار مکتوب تاریخی موجود ، می توانند دلیل محکمی بر صحت این نظریه باشد . از قدیمی ترین سند مکتوب به زبان شیائو ارجینگ می توان به سنگ نوشته ی موجود در مسجد جامع شهر شی ان اشاره کرد که در تاریخ ۷٤۰ هجری قمری (۱۳٤۰- ۱۳۳۹ میلادی) نوشته شده و در آن شرح مفصلی از اسامی افراد خیری که درترمیم وبازسازی مسجد مشارکت نموده اند را بیان و در آن تاریخ باز سازی واطلاعات مفید دیگری ارایه شده است . گفته می شود که مسلمانان از اواسط قرن چهاردهم میلادی در مکتوبات خود استفاده از این خط ونگارش را آغاز کردند [۱].

موارد مورد استفاده از زبان نوشتاری شیائو ارجینگ

۱- ازابتدای ورود اسلام به چین اغلب کتابهای اسلامی و آموزشهای دینی، به فارسی نوشته می شد، و بخش اعظمی ازکتابهای درسی مدارس مسجدی را هم کتابهای نوشته شده به زبان فارسی تشکیل می داد . کتابهایی همچون (عوامل فی ا لنحو) ، (ضوء المصباح) ، (عوامل زنجانی) ، (شرح الکافیه)، (تلخیص المفتاح) ، (عقاید الاسلام)، (شرح الوقایه) ، (الخطب) ، (المرصاد)، (الاربعون) ، (اشعه اللمعات) ، (گلستان) ،(بوستان) و (منهاج الطلب) که یکی از کتابهای درسی آموزش زبان فارسی است و اولین کتاب آموزش زبان فارسی برای غیر فارسی زبانان محسوب می شود ، نمونه ای از کتابهای درسی اخلاقی واعتقادی مسلمانان چین به شمار می آیند که همگی به زبان فارسی بوده وبیشترین حجم کتابهای درسی مدارس مسجدی را به خود اختصاص می دادند . حتی برخی کتابهای آموزشی هم که به زبان عربی نوشته شده بود معمولا نویسندگانش ایرانی بوده وفرهنگ ایرانی درآنها به وضوح مشاهده می شد .[۲] معمولا دراین

---

۱ - همان .

۲ - ابراهیم فنگ جین یوان / الاسلام فی ا لصین / صص ۱۹۸ تا ۲۰۱ .

کتابها از واژه ها واصطلاحات عربی و آیات قرآنی واحادیث زیـ
استفاده می شد که مدرسین علوم اسلامی درحاشیه ی آنها مطالبی را
زبان شیائو ارجینگ به عنوان ترجمه و تفسیر عبارات عربی درج می کردن
علاوه بر توضیحات مورد اشاره ، مطالب دیگری هم به همـراه جـداو
کلمات عربی وفارسی در توضیح بیشتر آن مطالب می نگاشتند. آقـای فنـ
چنگ لیه یکی از دانشمندان اسلامی در این زمینه گفته : درگذشته ها
خیلی دور کتابهای ملا جامی ، البیان ، الوقایه و برخی دیگـر ازکتـ
عربی وفارسی به زبان شیائو ارجینگ ترجمه وچاپ شده بـود . همـ
این مطالب بیانگر این واقعیت است که شیائو ارجینگ وسیله ای بـرا
تدریس آسان کتب فارسی وعربی بـرای طـلاب و دانشـجویان علـو
اسلامی مدارس مسجدی بوده است . این افراد با اینکه به زبان چینـ
تکلم می کردند ولی نوشتن و خواندن خط چینی برایشان سخت بود
به همین دلیل برای شرح وتفسیر عبارات ولغات مشکل از نوشـتار شـیائ
ارجینگ استفاده می کردند .

۲- سنگ نوشته های زیادی از مساجد ، قبرستانها وبناهای اسلامی برجای
مانده است که در آنها یادداشتهایی به زبان فارسی وعربی وکلماتی به
خط شیائو ارجینگ دیده می شود . اخیرا یک کتاب بسـیار قـدیمی در
شهر شی ان به دست آمده که توسط یکی از روحانیان دوران حکمرانـی
امپراتور شون چی (۱٦٦۰- ۱٦٤٤) نوشـته شـده و درآن از کلمـات
شیائو ارجینگ استفاده شده است . همچنین کتابی تحت عنوان" سئوال
و جوابهایی پیرامون احکام اسلام" در سال ۱۹۳۵ در شانگهای به زبان
چینی منتشر شده که شرح مبسوطی به زبان شیائو ارجینگ دارد . کتاب
دیگری با عنوان" پرسش وپاسـخهایی پیرامـون اعتقـادات " در سـال
۱۹٥٤ به زبان عربی چاپ شده که ترجمه ی آن به زبان شیا ئـو ارجینـگ
است . این نوع نوشته ها وکتابها ازگذشته های دور در استانهای چینگ های،
نینگ شیا ، گنسو و های نان شایع ومتداول بوده وحتی هم اکنـون نیـز
در برخی مناطق دور افتاده توسط روحانیون مسن تدریس می شوند .

۳- در قرون گذشته زبان شیائو ارجینگ در محاورات اجتماعی قوم هوی بصورت وسیعی مورد استفاده بوده واز آن به عنوان وسیله ای برای بیان مفاهیم دینی وتدریس به زبان چینی وتألیف و تدوین کتب مذهبی و اسناد ونامه ها استفاده می شد . در جلد سیزدهم کتاب " نهضتهای قوم هوی" که زیر نظرپروفسور بای شویی نوشته شده ، تصاویر متعددی از اسناد تاریخی نوشته شده به زبان شیا ئوارجینگ نیز مشا هده می گردد .[۱]

شیا ئو ارجینگ قدیم وشیا ئو ارجینگ معاصر

الف – در شیائو ارجینگ اصلی ، از کلمات فارسی و عربی بسیار همراه با کلمات چینی نوشته شده با الفبای فارسی استفاده شده ویا ترکیبی از واژه های این سه زبان است که با کاربرد های خاصی همراه است ، وتعداد زیادی نیز کلمات ابداعی بدون هیچگونه قاعده وقانون در آن به کار رفته است . این نوع از زبان شیائو ارجینگ، با اسلوبهای لغوی خاص شایع در مدارس مسجدی تمیز داده می شود که دارای الفاظی دشوار وغیر قا بل ترجمه است .

ب – در شیائو ارجینگ معاصر ، بیشتر از لغات چینی استفاده شده که با حروف فارسی نوشته شده وکلمات و واژه های فارسی وعربی درآن به ندرت به کار رفته است . در این نوع از شیائو ارجینگ، کلمات سخت وغیر قابل فهم خیلی کمتر استفاده شده ومعانی واژه ها دقیق وبیان ویاد گیری آنان سهل تر است .

البته اختلاف لهجه ی مسلما نان مناطق مختلف ونبود قاعده وقانون واحد در نوشتن واستفاده از حروف و الفبای مشخص برای کلمات چینی ، اعمال سلیقه فردی در کتابت وثبت کلمات ، و ناتوانی الفبای عربی و فارسی برای ضبط و نشان دادن واژه ها واصوات چهارگانه ی تلفظ کلمات چینی که با هرتغییر صوت معانی آنان نیز تغییر می یابد، وپاره ی

۱ – همان .

دیگری از مسایل، موجب شده که این زبان نوشتاری فاقد رسم الخط وشیوه ی نگارشی واحد شده واز خلاقیت وپویایی وتوانایی لازم برای حل مشکلات وبیان وکتابت دقیق واژه ها عاجز و در بین زبانهای رسمی پیرامونی خود ازجایگاه ارزشی کمتری برخوردار شود. ولی با همه ی این نواقص، این زبان بخشی از تاریخ و میراث مکتوب وهویت زبانی قوم هوی ومسلمانان چین را تشکیل می دهد که اساس آن را بیشتر حروف و الفبا و واژه های فارسی تشکیل می دهد.[1]

با عنایت به اهمیت این زبان در شناخت هرچه بیشتر تاریخ اسلام ومسلمانان چین، ونقش و جایگاه زبان، کلمات وحروف الفبای فارسی درتکوین وتوسعه ی زبان شیائو ارجینگ، جا دارد که محققین وپژوهشگران و زبان شناسان ایرانی با همکاری محققین (به ویژه پژوهشگران مسلمان) چینی، مشترکا دراین زمینه به تحقیق وپژوهش بپردازند تا ضمن دستیابی به شناخت بیشتر به این زبان وابسته به زبان فارسی کمتر شناخته شده در ایران، هویت تاریخی وادبی وفرهنگی خاص مسلمانان چینی را نیز احیاء نمایند. بهترین شخصی که می تواند دراین زمینه با محققین ایرانی همکاری کند، پروفسور لیو اینگ شنگ وبهترین موسسه، همان موسسه ی مطالعات اقلیتهای قومی ومناطق مرزی دانشگاه نانجینگ است که آمادگی لازم را برای هرنوع همکاری چه از نظر نیروی انسانی وچه از لحاظ اسناد ومدارک، دارند.

*****

۱ - همان.

دکتر اخلاق احمد آهن[1]

غزل سرایی بیدل

چکیده:
بیدل یکی از تواناترین سخنسرایان دورهٔ تیموریان شبه قاره و صفویه بوده است. وی زاده ۱۶۴۴م در دورهٔ حکومت شاه جهان بوده. پس از درگذشت اورنگ زیب (۱۷۰۷م) سلطنت تیموری به وضع رکود و انحطاط گرائید. آن گاه قبل از این که ویژگیهای شعر بیدل مورد بررسی قرار گیرد تحلیل سبک هندی در دو بخش صورت گرفته است . یعنی از نظر روش در مورد ویژگی های خیال پردازی ، تجسم کردن ، موسیقی و سپس از لحاظ معنویت در عالم مطالعه ، فلسفهٔ هندی ، وحدت در کثرت شعر بیدل ارزیابی گردیده است دو بیت بیدل که در این بخش به آن اشاره شده به شرح زیر می باشند:

باکه گویم وربگویم کیست تا باور کند — آن پری روی که من دیوانه اویم منم
حیرتم بیدل سفارشنامهٔ آیینه است — من روم جایی که خود را او تماشا می کنم

***

مباش غافل از انداز شعر بیدل ما — شنیدنی ست نوایی که کم نواخته اند

می گویند که بیدل یکی از تواناترین شاعران عهد مغـول و صـفوی بوده است ، اما باوجود این که خود در هندوسـتان شـاعران فارسـی و اردو زمان بعدی چون غالب و اقبال و دیگران از او پیروی کردند و هم به موفقیت رسیدند، اما در قرن بیستم بخصوص در هند او مورد بی اعتنائی قرار گرفتـه است و اهل ادب ایران و هند او را نادیده گرفتند(۱) خوشـبختانه ، الآن بـه سبب کوشش های بیدل دوستان ایران وهند ، دوباره توجه فراوان بـه بیـدل شناسی به نظر می خورد که مورد تحسین و تمجید است (۲)

وقتی ما در سخن شاعران بزرگ حسن معنی و بیان عالی می بینـیم ، معمولاً فکر می کنیم که تمام مسائل خرد (Minute) یا باریک دربارهٔ اصل و اساس انسان از افکار و الهامات او برخاسته است . ومزید بر آن اینکه صریر خامهٔ ایشان چون نوای سروش بوده ،به همین دلیل ، دربارهٔ مسـایل عمیـق

---

۱ - استادیار ، مرکز مطالعات فارسی و آسیای میانه - دانشکدهٔ مطالعات زبان و ادب و فرهنگ ، دانشگاه جواهر لال نهرو، دهلی نو - ٦٧

وجود و ماوراء اشعار الهامی به صفحهٔ کاغذ رقم گردیده . باوجود اینکه هیچ کس نمی تواند ازاین حقیقت منکر باشد که حالتی که در آن شاعر شعر می سراید، نزدیک یا مثل کیفیت الهام می باشد و به هنگام سرودن شاعر را در حلقه خود می گیرد . علاوه براین ، خود شخصیت یا ذات شاعر به زبان «الهامی» او در شعرش تراوش می کند و هم هویدا می گردد. طوری که زیب النساء مخفی گفته :

در سخن پنهان شدم ، مانند بو در برگ گل — هر که می خواهد مرا، گو در سخن بیند

اما خود ذات و شخصیت شاعر که وجود خیلی پیچیده ای دارد و عظمت فکری و شخصی در وجودش از طرف فطرت به او تحمیل می گردد، در رشد شخصیتش ، تجربیات و احساسات باطنی و ظاهری نیز نمایان می شود و امتیازات و ویژگی او از همین طریق هویدا می شود، بیدل خودش می گوید :

صد قطره و موج محو طوفان گردد — کز دریا گوهری نمایان گردد
فطرت عمری کند تگ و تاز هوس — تا نقش ادب بندد و انسان گردد

این جا سوالی بوجود می آید که در شخصیت بیدل کدام عوامل خارجی و داخلی سهمی داشته اند و اصولاً و اساساً در پاسخ همین سوالها رموز و اسرار عظمت بیدل پنهان است.

بیدل در سال ١٦٤٤ میلادی تولد یافت که اواخر عهد شاه جهان (متوفی ١٦٦٦ م) بود (۳) در سن بیست سالگی بیدل به دهلی رسید ، آن موقع آباد کنندهٔ این شهر مثل یک زندانی منتظر مرگ بود. اشخاص نامدار ومحبوب آن زمان چون دارا شکوه و سرمد در حالت رنج آور کشته شده بود و ملا شاه بدخشی و جهان آرا بیگم برای توضیحات عقاید خود مجبور گشتند. سپس اورنگ زیب هم به دکن منتقل گردید. بعد از هجرت اورنگ زیب حالت دهلی تغییر یافته بود ، و بیدل خیلی دل شکسته و غم زده بود و آه و ناله او کاملا در اشعارش محسوس می شود ، درد شدید احساس فراق است مثل همان دردی که عاشق بعد از دفن محبوب و عزیزش ، خود را تنها می بیند . این گونه مشهودات ذهن حساس بیدل را تجربهٔ جولان قرون را فراهم آورد.

پس از وفات اورنگ زیب (در سال ۱۷۰۷م) سلطنت مغولها در حالت رکود و زوال بود زیرا که وفات اورنگ زیب خلاء بزرگی را در

دستگاه قدرت به وجود آورد و تدریجاً شاهان مغولی بعد از این پادشاه ، سرزمین های تحت سیطره امپراطوری خود را در اثر فشار داخلی اعم از جات های پنجاب و مراتاهای دکن و همچنین با وجود فشار خارجی اعم از نادر شاه افشار و احمد شاه ابدالی ، از دست دادند. بیدل به عنوان یک مشاهد حساس حالت بی نظمی و افزایش عناصر زوال را در طول سلطنت دید، و چون در دهلی مقیم بود ، آن حالت بی نظمی را بخصوص در زمان جهاندار شاه ، و فرخ سیر و برادران سید بشدت احساس کرد و بدقت درک نمود. اما از طرف دیگر اهل عرفان ، علم و فلسفه چراغ وجدان و تصور را روشن کرده بودند و بیدل نه تنها یکی از برجستگان بوده بلکه زادگاهش برای آنان چون طور معرفت تلقی می شد این همه مشهودات و تجربیات ، ذهن و شخصیتش را طرح داد و در اشعارش می توان احساس کرد. به همین دلیل ، علاوه بر این ، یک گونه واخواهی ، جوش و جنبش ، و اعتراض شدید علیه ضعف و رکود در لحن شعرش به گوش می رسد.

در تاریخ شعر به نظر می رسد هر گاه یک سبک یا شیوهٔ بیان بوجود می‌آید بعدها عدهٔ بی شماری از آن پیروی می کنند و بعضیها در آن شیوه به کمال می رسند، اما زمانی می رسد که یک نفر آن شیوه را به اوج می رساند و آن کلام الهامی است که آشکار می گردد. و این کمال بیان و شیوه ، شامل کوشش ها و تلاش های همه سخنوران آن سبک می باشد. بنابر این ، ما پیروی شاعران قبلی آن شیوه را در اشعار شاعران بعدی می بینیم . اما وقتی که تلاش های مرتب و متواتر به نقطهٔ اوج کمال خود می رسد و همه زیبائیهاهای آن سبک و شیوه ، با بیان و معنا جلوه می نماید و در این هنگام است که سخنی چون فردوسی و حافظ و بیدل بوجود می آید و حقیقتاً اشعار ایشان به کمال رسیدن آن شیوه را نشان می دهد که آنها پیروی کردند و نه اینکه اینها خود بنیان گذاران این شیوه بودند. از آن به بعد زوال و رکود آن شیوه به نظر می آید و این حقیقت در مثالهای ذکر شده هویدا است. ازین لحاظ می توانیم بگوییم که شاید سبک جدید تا الآن در جستجوی کمال خود است که نیما بنیان گذار آن بوده .

تاریخ هزار و صد ساله شعر فارسی هم شاهد این حقیقت است که هر دورهٔ سبک شعر فارسی توسط یک نابغهٔ آن سبک خاص ، باوج خود می رسد. مثلاً خود نویسنده « سبک شناسی» ملک الشعراء بهار طوری سبکهای مختلف

را در تقسیم بندی آورده است که اگر همان را در نظر داشته باشیم ، باز هم می بینیم که در عهد سبک خراسانی شعر فردوسی یا در عهد سبک عراقی شعر حافظ ، سخنی است که به درجهٔ کمال و الهام رسیده است . به همین دلیل ، در زمان سبک هندی یعنی از قرن شانزدهم تا قرن نوزدهم میلادی شعر سبک هندی در اشعار بیدل باوج کمال رشد یافته است . بیدل نابغهٔ بی عدیل عهد سبک هندی است و کل عناصر مختصات شعر آن دوره با همهٔ خوبیها و ابداعات خود در شعرش جلوه می نماید.

اینجا باید نکاتی را متذکر شویم که اصلاً دلیل این عظمت و بزرگی بیدل چیست ؟ و چرا ما غزلیات بیدل را بهترین نمونهٔ «سبک هندی» قرار می دهیم.

اما ، قبل ازین که ذکر مختصات اشعار بیدل مورد بحث و تحلیل قرار داده شود ، باید اشاره ی اجمالی دربارهٔ مختصات اساسی « سبک هندی» آورده شود و هم اینکه کدام از آن مختصات است که در شعر بیدل به صورت زیباتر جلوه نموده وقبل از بیدل چه کسانی بوده اند که او از آنها پیروی کرده و چطور و چقدر به مقابلهٔ آنها به مقام ارفع رسیده.

در آغاز ذکر مختصات سبک هندی باید یک نکتهٔ کوچک ، اما مهم، در خور توجه ما باشد. معروف است که سبک هندی در هند آغاز یافته ، اما این عقیده کاملاً درست نیست. چون اصل سبک هندی در زمان سلجوقیان ترکستان روم که ربطی به سلجوقیان ایران داشتند و شاعرانی چون شهاب الدین سهروردی و نجم الدین رازی، بهاء الدین پدر مولانا رومی را دعوت کردند و فارسی آنجا رواج پیدا کرد و بعداً در نتیجهٔ اختلاط روش شعری ترکی و فارسی سبک تازهٔ فارسی بوجود آمد و رشد کرد. می توان بنیان گذار این سبک را سلطان ولد پسر مولانا رومی قرار داد. خوبی این روش این بود که کلمات، ترکیبات و اصطلاحات شعر، کهنه بود اما روش فکری، ترکی بود یعنی خیال بندی و این شیوه خیال بندی نزدیک به روش فکری هندی ها است ، به همین دلیل در شبه قاره هند پرورش و پیشرفت کرده و بعنوان - «سبک هندی » معروف گشته (٤) شعر فارسی که ششصد سال پیش تحت تأثیر صرف و نحو و عروض عرب پا به عرصهٔ وجود گذاشته بود و از آن دیار بیگانه تغذیه می شد ، این بار میهمان دربار مغول شده بود و شانه به شانه ی شعر هند ، در این دربار رشد می نمود . در این ضیافت اگر فرهنگ فارسی توانست توانایی زبانش را به رخ بکشد ، فرهنگ هندی نیز در مقابل ، توانست موسیقی ، رقص و عرفانش را بنمایاند (٥) و این طور هند عهد

مغول صحنهٔ بزرگ اختلاط فرهنگهای مختلف و تجربیات ادبی گوناگونی گشت که دارای عناصر کل جهان فارسی شامل ایران و افغانستان و آسیای مرکزی و هند می باشد. علت غریب شدن سبک هندی در ایران با زوال و رکود امپراطور مغول در هند بی ارتباط نبوده چنانچه روابط شاعران هند و ایران قطع شده و به همین دلیل ، سبک هندی عهد بعد با سبک هندی قبل متفاوت شد و برای ایرانیها غریب گردید.

تحلیل « سبک هندی» در دو بخش است .

(الف) از نظر روش :

۱ — **خیال پردازی** اساسی ترین اختصاص سبک هندی است . شاعر در پردهٔ خیال خود نکته های گوناگونی را می آفریند و شعر مانند یک تار عنکبوت در هم می پیچد. میان شاعران سبک هندی، عرفی در هنر خیال پردازی مهارت بسزایی دارد . مثلاً می گوید :

مشت سوزن بدلم زان مژه تاریخته اند   گریه از پارهٔ دل دوخته پیراهن چشم

بیدل می گوید :

این صیدگاه کیست که از جوش کشتگان   بسمل چو رنگ در جگر خون طپیده است

۲ — **تجسیم کردن** — تجسیم شخصیت طبیعی یا ما فوق طبیعی یکی از مختصات فرهنگ هند است و به خصوص ایشان صفت های خدا را تجسیم می کنند و به شکل مختلف می آرایند. حتی بودا که علیه تجسیم و خرافات مذهی دیگر بوده ، می بینیم که پس از مرگ او مجسمه هایش بیش از دیگران ساخته شده . و همین روش بخصوص در شعر شاعران عهد مغول به نظر می آید که ایشان معاملات وجدانی و ذوقی را تجسیم کرده اند و حتی ناز و غمزهٔ محبوب را هم مجسم ساخته اند. مثلاً در شعر معروف نظیری :

ز فرق تا به قدمش هر کجا که می نگرم   کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجاست

یک صورت تجسیم کردن را بعنوان تمثیل می شناسیم که اصلاً از هند آغاز گردید. در شعر فارسی اولاً رومی از این شیوه بخوبی استفاده کرد ، اما شاعران سبک هندی عهد مغول چون عرفی ، نظیری ، کلیم ، طالب و صائب در این هنر مهارتی پیدا کردند و بیدل آن را به کمال رسانید. با مثالهای شعر زیر پیشرفت این شیوه به روشنی دیده شود :

مولانا رومی می گوید :

در شب بد رنگ بس نیکی بود آب حیوان جفت تاریکی بود

ابو طالب کلیم می گوید :

قطع امید کرده نخواهد نعیم دهر شاخ بریده را نظری بر بهار نیست

صائب می گوید :

تهی دستان قسمت را چه سود از رهبر کامل که خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را

و مثلاً در این مصرع زیر دو واژه « امید» و « انتظار» را بیدل به چه خوبی به کار برده است که هر دو مثل شخصیت متحرک به نظر می آید:

بر آستان امید باطل خجل مکن انتظار خود را (٦)

و جای دیگر:

خمار جام تسلی شکستن آسان است ز ناله تا بخموشی هزار تشنه لبی است

و اساساً وجود تجسیم ، تمثیل ، محسوس و نامحسوس در شعر ربطی با همین شیوۀ سخنوری دارد(۷)

۳ — **موسیقی** — در هند رواج موسیقی خیلی رواج داشت . اگرچه طبعاً موسیقی توجه همه چه خرد و کلان و چه پیر و جوان به طرف خود جلب می کند ، اما در هند بخصوص در هر جا اهمیت و ارزش و محبوبیت موسیقی به نظر می آید و از سحر انگیزی موسیقی محافل اصفیاء تا مرتاضها و دربارهای پادشاهان تا بزمهای شاعران بسیار بوده اند . اما بعد از رواج غزل فارسی و اختلاط آن با موسیقی روش تازه ای که در خود موسیقی هندی رخ داد آن بود که قبلاً موسیقی هندی آواز خوانی شعری را ارایه نمی داد و موسیقار کلاسیکی هند با گلویش آوازهای را می کشید که مایه از عرفان بودایی گرفت و این گونه آوازها را « تان » می گفتند . اما احتمالاً کسی که این روش را رواج داد امیر خسرو بود که در موسیقی هم مهارت تامه داشت ، در اشعارش انتخاب واژه ها و اوزان طوری است که کیفیت ترنم و سرود پیدا می کند مثلاً:

خبرم رسید امشب که نگار خواهی آمد سر من فدای راهی که سوار خواهی آمد

همه آهوان صحرا سر خود نهاده بر کف به امید آنکه روزی به شکار خواهی آمد

به همین علت شاعران عهد مغول که از جاهای دیگر آمدند ، با موسیقی آشنایی خوبی پیدا کردند. موسیقی یکی از عمده ترین اختصاصات اشعار شاعران این دوره چون نظیری ، فیضی ، عرفی ، طالب ، کلیم و صائب

بوده . عرفی حتی در قصاید خود نیز همان رنگ و آهنگ غزل را آورده است . مثلاً شعر زیر نظیری:

چه خوش است از دو یکدل سر حرف باز کردن سخن گذشته گفتن گله را دراز کردن

اما موسیقی در غزل های بیدل نقش بیشتر ایفاء کرده است و او نه تنها مانند شاعران قبلی از طریق انتخاب الفاظ و اوزان در شعر خود موسیقی آورده بلکه اوزان تازه را هم اختراع کرده است. علت ابداعات تازه در اوزان اشعار بیدل هم این بوده که او ادراک عمیقی از موسیقی هندی داشت که این همه مبنای ضرب بود و آن را « تال» می نامیدند که تعداد آن بیش از سی صد و پنجاه می آید . و شناساندن این تال ها مرزهای محکم عروض را عقب زد و در شعر های آن زمان رنگ وزن پیدا کرد . بیدل با بهره گیری از « موسیقی ضربی هند » طوری در ساخت وزن های خودش استفاده کرده که معلوم می گردد که دستور عروضي « موسیقی ضربی » را تطبیق می کند. و دلیل ایجاد اوزانی تازه که در دیوان او بنظر می رسد ، همین بوده است . مثلاً از این اوزان جدید این طور است :

چه ظلمت است اینکه گشت غفلت به چشم یاران ز نور پیدا
همه به پیش خودیم اما سرابهایی ز دور پیدا
چه فسردگی بلد تو شد که به محفل من و ما بیا
که گشود راه غنودنت که در..این فسانه سرا بیا

علاوه بر این ، او آشنایی با رقص کلاسیک هند بخصوص « کتهک» داشت که مبنای موسیقی بود و به هنگام خواندن شعرهایش طوری که مناسبات رقص و موسیقی و شعر به نظر می آید ، بی نظیر است و اصلاً ایجاد این شیوه در شعر کارنامهٔ خود بیدل است . (۸) مثلاً در شعر زیر تناسب فطری هر سه هویدا است :

غم انتظار تو برده ام ، بره خیال تو مرده ام قدمی به پرسش من گشا، نفسی چو جان ببدن درا
همه عمربا تو قدح زدیم و نرفت رنج خمار ما چه قیامتی که نمی رسی، ز کنار ما به کنار ما
که کشید دامن فطرت که بسیر ما و من آمدی تو بهار عالم دیگری ز کجا باین چمن آمدی

(ب) از لحاظ معنویت ؛

مطالعه – در عالم مطالعه می توان میرزا بیدل را یکی از خوشبخت ترین افراد جهان شمرد. عواملی که سبب دشمن فراغت خاطر و آسایش نفس

انسانی است ، در هیچ دوره از ادوار حیات وی ؛ حتی در زمان جوانیش به چشم نمی خورد . علاوه بر این که او هزارها اشعار اساتید را به یادداشت ، در تمام علوم رایج ، قدرت واطلاعات وسیع و خارق العاده داشت. به همان دلیل ، دانش وران واهل ذوق دهلی در خدمت او مرتباً حاضر می شدند(۹)

فلسفه هندی - عقاید و نگاه بیدل مجموعۀ فلسفه ها است و تأثیرات فلسفه هند خیلی عمیق است . از میان آن خصوصاً فلسفۀ « مایا» یعنی هستی را فریب دانستن جایگاه اساسی دارد و تراکیب نادر و اصطلاحات جالب چون « موج فریب نفس» ، « هستی موهوم» و « غبار بال عنقا»،«حیرت کدۀ دهر» ، وغیره بفراوانی بکار می برد مثلاً:

مائیم و همین موج فریب نفسی چند	سرچشمه مگویید سرابست دل ما
هستی موهوم ما یک لب گشودن بیش نیست	چون حباب از خجلت اظهار خاموشیم ما
ز صفحۀ راز این دبستان ز نسخۀ رنگ این گلستان	نگشت نقش دگر نمایان ، مگر غباری ببال عنقا

بحث « مایا» یا فریب هستی یا همچنین خیال های دیگر که در کتابهای مذهبی و فلسفی قدیم هند مورد بحث بوده است ، و ارتباطی با فلسفه های متصوفانه و « بهکتی » یا تصوف هندی دارد ، در اشعار بیدل بخوبی بیان و تشریح شده است . او خود مثل مرتاضها و یوگی های هندی سلوک خلوت گزیدن و چشم بستن و خاموش نشستن و نفس ودم کشیدن و یا مثل صوفیان کناره جو و گوشه نشین ؛ حامی « مراقبه» است و « سیر باطن » (۱۰) را در جهت جستجوی حقیقت ذات و پرده گشایی راز هستی تلاش عمده تصور می کند و دربارۀ آن اشارات لطیف می آورد — مثلاً:

ستم است اگر هوست کشد که بسیر سرو سمن درا	تو ز غنچه کم ندمیده ای ، در دل کشا بچمن درا
ز وصال بی حضورم، به پیام ناصبورم	چقدر خویش دورم که به من رسد صدایت
سخت دشوار است چون آئینه خود را یافتن	عالمی را در سراغ خود دچارم کرده اند
مژگان نه کشودم به تماشای تعین	سیر عدم و هستی بی فاصله کردم
نالۀ در دم بساز خاموشی گم گشته ام	شوق غماز است می ترسم مرا پیدا کند
یار را باید از آغوش نفس کرد سراغ	آنقدر دور متازید که فریاد کنید

همان طور که فلسفۀ « آدویت واد» یعنی جهان محسوسات مجاز است و در همۀ آنها جوهر الهی وجود دارد و نزدیکی به عقیده فلسفۀ وحدت الوجود است و در هند معمولاً همه صوفی ها از هر دو استفاده می کنند، بیدل هم از آن استفاده می کند :

کدام قطره که صد بحر در رکاب ندارد	کدام ذره که طوفان آفتاب ندارد

و تصور « خودی » و از خود رفتن ، و همان طور شهود و تجلی ذات مطلق و احساس پنهان تشنگی هم بفراوان متذکر شود :

بسکه از خود رفته ام بیدل بجست و جوی خویش — هر که بر گم گشتهٔ نالیده دانستم منم

نشهٔ از خود ربای محرم و بیگانه ام — گردش رنگم بدست بیخودی پیمانه ام

و همان طور ذکر شهود و تجلی ذات مطلق و احساس پنهان تشنگی:

همه عمر با تو قدح زدیم نه رفت رنج خمار ما — چه قیامتی که نمی رسی ز کنار ما به کنار ما

و بالاخر گم شدن وجود فانی در وجود باقی یعنی قطره را دریا شدن و فانی را باقی شدن:

غیر در عالم تحقیق ندارد اثری — بیدل آئینهٔ ما صورت ما می بیند

وحدت در کثرت :

با که گویم ور بگویم کیست تا باور کند — آن پری روی که من دیوانهٔ اویم منم

هر شاعر بزرگ و قریحه مند برای تصویر کردن افق ذهنی و فکری خود نیاز اصطلاحات و رمزها و سمبل های گوناگونی دارد. بیدل وقتی که این گونه نمادها را می آورد ، در آن یک عالم معنوی و فکری جاگزین می کند. از میان این گونه سمبل ها باید بخصوص ذکر آئینه، رنگ، غبار ، دل ، گل ، غنچه، چمن، شمع ، خلوت وغیره را ذکر کرد که اشاره کنندهٔ عظمت شعری و وسعت فکری و نبوغ بیدل است .

بنابرین ، غزلیات بیدل باوجود این که در سبک هندی بوده و در تطبیق اختصاصات سبک هندی سروده شده و زیبائی های سخن های اساتید کهن را پیروی کرده ، باز هم یک راه تازه را گشوده و رنگ و آهنگ و جلوهٔ نوین را نموده است . علل عدم توجه یا توجه فراوانی در نکات مختلف قلمرو فارسی ، دلیل تاریخی و فرهنگی گوناگونی دارد که یک بحث جداگانه است. غزل که از مهد قصیده زائیده بود و دارای موضوعات حسن وزیبائی ظاهری بود ، توسط شاعران عرفانی عهد سبک عراقی وسعتی پیدا کرد و رموز تصوف را توضیح داد ، و سپس در عهد سبک هندی از طریق خیال پردازی و تازه گوئی و دخول عناصر معنی و بیان و فکر ترکی و هندی دارای وسعت بیشتری گشت ، اما شعر بیدل معراج شعر فارسی است و مجموعهٔ خوبی های سفر هزار ساله شعر فارسی که آن همه در شعرش به کمال رسیده است .

حیرتم بیدل سفارشنامهٔ آیینه است　　　　می روم جایی که خود را او تماشا می کنم

مراجع و حواشی:

۱ – این بحث در مضمون راقم حروف در مقاله ای بعنوان « سهم اقبال در شناخت بیدل در ایران » آمده است که به موقع دومین همایش ایران شناسی خوانده شده و در جلد بخش ادبیات چاپ شده .

۲ – در این جهت باید برگزاریی سمینار بزرگداشت بیدل در هند و ایران توسط کوششهای خانم قمر غفار و همکارانش بشمول راقم حروف در هند و مدیر کانون ادبیات آقای هادی کیاسری ودوستانش در ایران و تلاش های شاعران و منتقدانی چون علی معلم و احمد عزیزی و ولی الحق انصاری و عبدالغنی و خالده عینی و صلاح الدین سلجوقی و عباداالله اختر و نبی هادی و شفیعی کدکنی و احسن الظفر و لطف الرحمن و عبدالحلیم اخگر وغیره یاد آور شود.

3 – Rypka, Jan, History of Iranian Literature, Dordrecht, 1968, Page 516.

٤ – بدخشانی ، مرزا مقبول بیگ ، « فارسی غزل : لغت و تاریخ کی روشنی مین » ، صحیفه ، لاهور ، جولائی ۱۹٦۲م شماره ۲۰ ، ص ۳۸ – ٤۰.

٥ – مورخین معاصر پادشان مغول چون ابوالفضل نویسنده « اکبر نامه » ، ملا عبدالقادر بدایونی نویسنده « منتخب التواریخ » ، نظام الدین احمد نویسنده « طبقات اکبری»، محمد قاسم فرشته نویسنده « تاریخ فرشته » وغیره و هم تاریخ نگاران و منتقدان عهد جدید چون شبلی (شعر العجم) ، سعید نفیسی (تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی)، سید صباح الدین عبدالرحمن (بزم تیموریه)، گلچین معانی (کاروان هند) وغیره دربارهٔ این مفصلاً ذکر کرده اند.

٦ – مصرع اول : بدر زن از مدعا چو بیدل ز الفت و هم پوچ بگسل .

۷ – برای تفصیلات این بحث باید ملاحظه کنید : آهن ، اخلاق احمد ، مسأله تمثیل در ادبیات فارسی ، دهلی ، ۲۰۰۰م.

۸ – نبی هادی در کتاب خود بعنوان « میرزا بیدل » ، چاپ دانشگاه علیگر (ص ۱٤٦) درین باره ذکر کرده است . بشیر شخاور در کتاب خود « چند مقاله » ، ص ٥۹ ، ذکر می کند که عقیده هم بر این است که بیدل هشت وزن جداگانه را معرفی کرده است. اما این نیاز به تحقیق دارد.

۹ – هادی ، نبی ، متذکره ۱٤۹.

۱۰ – طوری گفته شده است : من عرف نفسه فقد عرف ربّه .

*****

دکتر نرگس جابری نسب[1]

محبّت در آیینهٔ اخلاق ناصری

چکیده:

خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ علوم ایرانی و فلسفهٔ اسلامی مقام والایی دارد. او در سال ۵۹۷ هـ / ۱۲۰۱م در طوس متولّد شد. بیست و دو ساله بود که نیشابور مورد تاخت و تاز مغولان قرار گرفت. خواجه به خواهش ناصر الدین، محتشم قهستان کتاب الطهاره ابو علی مسکویه رازی را ترجمه و با افزودن ابواب و فصولی، کتاب اخلاق ناصری تألیف کرد که میان ۶۳۰ تا ۶۳۲ هـ بوده است . سایر آثار او شامل ۱ – اساس الاقتباس ، ۲ – تجرید العقاید ، ۳ – اوصاف الاشراف ، ۴ – رساله در وجود جوهر مجرد، ۵ – رساله در اثبات عقل ، ۶ – رسالهٔ علل و معلولات ، ۷ – فصول، ۸ – تصورات ، ۹ – حل مشکلات اشارات و... می باشند. رئوس مسایل و مطالب علم اخلاق که حکیمان بزرگ در تالیفات خویش نوشته اند ، خواجه در این کتاب جمع کرده است . خواجه در مقالهٔ سوم ، فصل دوم به فضیلت محبت می پردازد . به عقیدهٔ وی محبت بر عدالت افضل است. به نظر اومحبت دوگونه است. یکی طبیعی ودیگرزی ارادی . به عقیدهٔ او افراط محبت عشق است و بقول او ارزش محبت از تمامی گنجها بیش تر می باشد .

***

اندر ره معرفت بسی تاخته ام	و اندر صف عارفان سرافراخته ام
چون ده روزی دلی بر انداخته ام	بشناخته ام که هیچ نشناخته ام

قرن هفتم بدون شک یکی از سخت ترین ایام در تاریخ ایران است، چه این ایام مصادف با حملهٔ قوم مغول به سرزمینهای اسلامی ، به خصوص ایران است. هر چند که باوجود حملهٔ مغول ، قرن هفتم یکی از بهترین دورانی است که نوابغ و بزرگان علم و حکمت و تاریخ ، شعر وادب ایران

---

۱ – عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی؛ تهران جنوب

در آن به عرصهٔ ظهور رسیده اند بزرگانی چـون : عطـار، مولانـا، سـعدی، حافظ و ... بسیاری دیگر در همین روزگار تار و ظلمانی چـون خورشـیدی تابان درخشیدند، و بی تردید بزرگترین نمایندهٔ حکمت و ریاضی و اخـلاق در این قرن ، خواجه نصیر الدّین طوسی ، ملقب به استاد البشر است.

خواجه نصیر الدّین طوسی دانشمند بزرگ و نویسـندهٔ مشـهور قـرن هفتم هجری که در تاریخ علوم ایرانی و فلسفهٔ اسلامی مقام والایی دارد. وی به سبب تلاشی که در برافراختن کاخ فروریختهٔ دانش در عهد استیلای مغول به کار برد و با آثار ارزشمندی که از خود بر جـای گذاشـت، همچنـین بـا تأسیس رصدخانهٔ مراغه وکتابخانه و خدماتی از این دست در شمار کسـانی در آمد که ارزش جهانی یافته و مورد احترام همهٔ جوامع بشری قرار گرفتـه است. خواجه در سال ۵۹۷ هـ ق (۱۲۰۱ میلادی) در طوس خراسان چشـم به دنیا گشود، « اصل خواجـه از جهـرود(= چـاه رود) قـم بـوده و چـون نیاکانش به طوس رفته و در آنجا توطّن اختیار کرده بودند ، خواجه همانجـا از مادر بزاد و از این رو به « طوسی» مشهور گشت.[۱]

پدرش از فقها و علمای طوس بود و نصیرالدّین از کودکی با علـوم شرعی و ادبی آشنایی یافت و سپس بـه تحصـیل علـوم مختلـف عقلـی از حکمت و ریاضیات تا طبیعیات پرداخت و در آغاز جوانی راهی نیشابور شد و در آنجا محضر استادان بزرگ خراسان را درک کرد. نیشـابور تـا روزگـار خواجه با وجودی که چندین بار مورد تهاجم و تاخت وتاز قرار گرفته بـود به ویژه در حملهٔ غزان و خرابی بسیار بدان راه یافته بود ، باز هم از مهمترین مراکز علم و حکمت به شمار می رفت.

خواجه تازه به کسب علم و دانش در نیشابور مشغول شده بـود کـه مغولان به سان بلایی آسمانی سر رسـیدند و شـهر را در محاصـره گرفتنـد. اهالی نیشابور بسیار مقاومت کردند، امّا این مقاومت دیری نپایید و سـرانجام نیشابور تسلیم مغولان شد و آنها « آمدنـد و کندنـد و سـوختند و بردنـد و رفتند![۲]

۱ – تاریخ فلاسفه ایرانی ، ص ۴۱۷.

۲ – تاریخ جهانگشا، جلد ۳ ، ص ۱۳۱.

نصیر الدّین بیست و دو ساله بود که نیشابور مورد تاخت و تاز و غارت قرار گرفت . خواجه حیرت زده و سر گردان پی مأمنی می گشت، قضا را « ناصر الدّین عبدالرحیم ، محتشم قهستان* که خود از دانشمندان عهد بود[1] او را به قهستان دعوت کرد و در اکرام واحترام او بسیار کوشید.

« در همین دوران خواجه بنا به خواهش ناصرالدّین محتشم ، کتاب الطهاره ابو علی مسکویه رازی را به فارسی ترجمه کرد، بر آن نیز مطالبی افزود و آنرا اخلاق ناصری به اسم ناصر الدّین نامید، تاریخ تألیف این کتاب در حدود سال ٦٣٠ تا ٦٣٢ بوده است [2]».

آورده اند که : « خواجه در اثناء اقامت خویش در قهستان قصیده ای در مدح مستعصم خلیفهٔ عباسی ساخت و با نامه ای به بغداد فرستاد، وزیر مستعصم که آوازهٔ فضل و کمال خواجه را شنیده بود و نزدیکی او را به خلیفه به صلاح خود نمی دانست ، صورت این حال را به ناصر الدّین محتشم اطلاع داد و او از این معنی بدگمان شد و خواجه را به قلعه الموت نزد علاء الدّین محمد برد و به حکم همو خواجه در آنجا ماند و پس از آن در قلعهٔ « میمون دژ» می زیست و پیش رکن الدّین خورشاه آخرین پادشاه اسماعیلی اقامت داشت تا آنکه هلاکو خان مغول در سال ٦٥٤ قلاع اسماعیلی را فتح کرد و خورشاه تسلیم او شید [3] »

به نظر می رسید که خواجه در قلاع اسماعیلیان همچون زندانی سیاسی نگهداری می شد و « چون هولاکو خان این سلسله را منقرض کرد، خواجه را به خدمت خود اختصاص داد[4]» و بعد از آن همواره در سفر و حضر در خدمت هولاکو بود.

به سبب آنکه هولاکو به نجوم و احکام آن بسیار اعتقاد داشت و در هر کاری با منجمان مشورت می کرد و به حکم آنها به کارهای خود می پرداخت.

* – ولایتی در خراسان جنوبی بین یزد و خراسان .

۱ – تاریخ ادبیات ، جلد ٥ بخش ۲ ، ص ۱۲۰۱.

۲ – احوال و آثار ... ، صص ۹ – ۸ .

۳ – تاریخ فلاسفه ایرانی ، ص ٤۱۹.

٤ – تاریخ نظم و نثر در ایران ، ص ۱۳۷.

آورده اند که : « خواجه چنان عقل او را ربوده بود و بر او مسلّط شده که هولاکو سوار نمی شد و مسافرت نمی کرد و دست به کاری نمی زد مگر وقتی که خواجه تعیین می کرد...[1] » خواجه نفوذ خود را حتی بعد از مرگ هولاکو تا زمان اباقا، جانشین وی حفظ کرد، و تا هنگام مرگ از چنین مقامی برخوردار بود.

بعد از فتح بغداد در سال ٦٥٧ هـ از جانب هولاکو مأمور بنای رصدخانه مراغه* شد. پس در مراغه مرکز علمی بزرگی تشکیل داد، و عالمان بزرگ را در پناه ایلخانان گردآورد؛ هولاکو در این راه تمام اوقاف ممالک ایلخانی را تحت اختیار خواجه قرار داد، و در کنار رصد خانه ، کتابخانه ای عظیم برپا کرد. « مخزنی از گنجینه های زوال ناپذیر علم بود که در جریان حملات مغولان و تاتارها به عراق ، بغداد، سوریه و سرزمینهای دیگر به دست آمده بود. آورده اند که این کتابخانه بیش از چهار صد هزار جلد کتاب داشت[2] »

نتیجهٔ کار خواجه و دوستان او در این رصدخانه و کتابخانه باعث «تنظیم زیج ایلخانی گردید که از جمله زیجهای معروف و از آثار بسیار مهم خواجه نصیر الدّین است[3] »

زندگی خواجه از این به بعد در خدمات علمی گذشت و باوجود تقرّبی که در خدمت هولاکو و جانشین وی داشت و نفوذی که در بین اطرافیان آنها داشت ، هیچگاه گرد مقامات دنیوی نگشت و از قدرتی که به دست آورده بود برای اشاعهٔ علوم و تشویق علما و تربیت شاگردان و تألیف کتاب استفاده کرد. بنای این رصد خانه نزدیک به ۱۵ سال طول کشید و سرانجام با پایان یافتن کار در سال (٦٧٢ هـ . ش – ١٢٧٦ میلادی) خواجه

۱ – تاریخ فلاسفهٔ ایرانی ، ص ٤٢٣.

* – از شهرهای استان آذربایجان – ٧٦٠ کیلومتری تهران.

۲ – تاریخ فلسفه در اسلام ، ص ٨٠٦

۳ – تاریخ ادبیّات جلد ۳ بخش ۲ ، ص ۱۲۰۱.

نیز در همان سال وفات یافت. « خواجه نصیر در ۷۵ سالگی در بغداد درگذشت[۱] »

خواجه از جمله دانشمندانی است که به مقتضای زمان بیش از همه به زبان فارسی کتاب نوشته است. « خواجه به زبان فارسی آثار متعدد و متنوعی دارد. تبحر او در علوم مختلف : فلسفه ، ریاضیات ،نجوم ، طبیعات ، طب ، تاریخ ، ادبیات و اصول دین و... به راستی مایهٔ حیرت همگان است. برخی از آثار وی عبارتند از : ۱. اساس الاقتباس ۲. تجرید العقاید ۳. اخلاق ناصری ٤. اوصاف الاشراف ٥. رساله در وجود جوهر مجرّد ٦. رساله در اثبات عقل ۷. رساله علل و معلولات ۸ فصول ۹. تصورات ۱۰. حل مشکلات اشارات و...

« مشهورترین تألیفات او در فارسی ، کتاب « اخلاق ناصری» است که در نهایت نیکویی ، سخنان افلاطون و ارسطو را در حکمت عملی جمع کرد و آراء متقدمین راشرح و شبهات متأخرین را رد نموده است[۲] »

اخلاق ناصری در حکمت عملی از کتب مشهور اخلاق است و آنرا به هنگام اقامت در قهستان به خواهش ناصر الدّین عبدالرحیم بن ابی منصور محتشم قهستان تألیف کرد.[۳] » ناصر الدّین از خواجه خواست تا کتاب الطهاره ابن مسکویه را از عربی به فارسی ترجمه کند، « چون این کتاب فاقد دو قسم مدنی و تدبیر منزل بود ، خواجه این دو باب را خود بر آن افزود[٤] و به نام « اخلاق ناصری» نامید.

خواجه این کتاب را به دو پادشاه تقدیم کرد، سپس دیباچه ای برای کتاب ترتیب داد که با اسلوب و فکر به باطنیان نزدیک و در آن از علاء الدّین محمد و ناصر الدّین محتشم با تجلیل و احترام تمام نام برد و ناصر

---

۱ – گنجینهٔ فرهنگ و علوم ، جلد ۱ ، ص ٦۱۱.

۲ – فرهنگ معین ؛ جلد ٦.

۳ – مقدمهٔ اساس الاقتباس ، ص ۲۳.

٤ – تاریخ فلاسفهٔ ایرانی ، ص ٤۳۲.

الدّین محتشم را « مَلک الملوک العرب و العجم ، خسرو جهان و شهریارِ ایران [۱] » خوانده است.

امّا پس از آنکه ستارهٔ قدرت و دولت ناصر الدّین غروب کرد و اسیرخان مغول شد و خود از چنگال ملاحده و قلعه میمون دژ رهایی یافت:

« دیباچه ای را که به نام علاء الدّین محمد پادشاه اسماعیلی و ناصر الدّین محتشم ساخته بود به دیباچه ای دیگر بدل کرده و قسمت مدح و ستایش بزرگان اسماعیلیه را حذف نموده و آن را به مقدمهٔ دیگری تغییر داد[۲]».

علاوه بر تغییر مقدمهٔ کتاب و حذف قسمت آخر آن ، پس از مدت سی سال از تألیف [*] یعنی در سال ٦٦٣ باز بر حسب تذکر « ملک الامراء ... جلال الدوله والدّین ... عبدالعزیز (نیشابوری) [۳] » اصلاحی در آن نموده و بابی دیگر « در ذکر رعایت حقوق پدران و مادران و زجر از حقوق ایشان [٤] » در آخر فصل چهارم از مقالهٔ دوم که در « سیاست و تدبیر اولاد» است ، اضافه کرد.

هیچ چیز بیشتر از این دور از حقیقت نخواهد بود که گفته شود : اخلاق ناصری تنها « ترجمهٔ» کتاب « الطهاره » است ، بدون شک خواجه از جانب ناصرالدّین محتشم قهستان مأمور ترجمهٔ این کتاب از عربی به فارسی شده است. امّا به بهانهٔ ترس از خدشه و تحریف اصل کتاب، پیشنهاد ترجمه را نمی پذیرد. چنانکه در مقدمهٔ اخلاق ناصری به این مطلب اشاره می کند:

« معانی بدان شریفی از الفاظ بدان لطیفی که گویی قبایی است بر بالای آن دوخته، سلخ کردن و در لباس عبارتی واهی نسخ کردن، عین مسخ

۱ – تاریخ فلسفهٔ ایرانی ، ص ٤٣٣.

۲ – احوال و آثار... ص ٤٥٢.

* – تألیف اخلاق ناصری در سال ٦٣٣ هـ ق بوده است .

۳ – اخلاق ناصری ، ص ٢٣٦.

٤ – همانجا ، ص ۲۳۷

کردن باشد و هر صاحب طبع ، که بران وقوف یابد از عیب جویی و غیبت گویی مصون نماند[1] »

البته سعی ناصر الدّین منحصر به ترجمه « الطهاره » بوده و از تدبیر منزل و سیاست مدن غافل بوده است . پس خواجه در این باب تذکر می دهد: «هر چند آن کتاب مشتمل بر شریف ترین بابی است از ابواب حکمت عملی امّا از دو قسم دیگر خالی است ، یعنی حکمت مدنی و حکمت منزلی ، و تجدید مراسم این دو رکن نیز که به امتداد روزگار اندراس یافته است، مهمست و بر مقتضای قضیهٔ گذشته واجب و لازم[2] »

پس از ناصر الدّین اجازه می خواهد که ضمن ترجمه و شرح مختصر الطهاره این دو بخش را که جنبه های مهم از مباحث « حکمت عملی» است ، هم بر آن بیفزاید ، و خواجه دست به کار ترجمه و شرح می شود . توجه دقیق در کتاب « اخلاق ناصری» و « الطهاره » ابن مسکویه خواننده را به این نکتهٔ مهم متوجه می سازد که بخش مربوطه به فلسفهٔ اخلاقی ، تنها خلاصه ای از کتاب ابن مسکویه است ، نه ترجمهٔ لفظ به لفظ آن . امّا ترتیب مباحث و طبقه بندی موضوعات که به این اثر اصالت می بخشد از خود خواجه است.

خواجه با افزودن بخشهای مربوط به تدبیر منزل و سیاست مدن ، حکمت عملی را به تفصیل کامل می کند و این ادعای خواجه را که اخلاق ناصری به راستی « اثری اصیل » نه « تقلید » یا « ترجمه ای محض » به اثبات می رساند.

رئوس مسائل و مطالب علم اخلاق و حکمت عملی که حکیمان بزرگ دربارهٔ هر سه قسمت : تهذیب اخلاق ، تدبیر منزل و سیاست مدن ، به طور جداگانه در تألیفات خویش نوشته اند ، خواجه در این کتاب جمع کرده و در قسمت مبادی این کتاب هم آنچه از مسائل فلسفه برای فهم مطالب لازم بوده ، به نیکوترین وجهی نگاشته است.

---

۱ - همانجا ، ص ۳٦.

۲ - اخلاق ناصری ، ص ۳٦.

نثر خواجه در اخلاق ناصری به شیوهٔ نثر عالمانه یعنی ساده و روان و در حقیقت زبان رایج عصر اوست و خواجه در صدد ترجمهٔ ترکیبات و تعبیرات علمی به زبان فارسی نیست بلکه به استعمال آنچه درین ابواب میان علمای عهد رواج داشته قناعت کرده است ، با این حال ترکیبات فارسی ، تعبیراتی که ترجمه های درست و روانی از تعبیرات علمی عربی باشد ، کم نیست.

مقالهٔ سوم که در سیاست مدن است ، شامل هشت فصل می باشد، خواجه در فصل دوم به « فضیلت محبت که ارتباط اجتماعات بدان صورت بندد و اقسام آن [1] » می پردازد.

او در شرح محبّت چنین می گوید : « چون مردم به یکدیگر محتاجند و کمال و تمام هر یک به نزدیک اشخاص دیگر است از نوع او ، و ضرورت مستدعی استعانت ، چه هیچ شخص به انفراد به کمال نمی تواند رسید ، پس احتیاج به تألیفی که همه اشخاص را در معاونت به منزلت اعضای یک شخص گرداند ضروری باشد؛ و چون انسان را بالطبع متوجه کمال آفریده اند پس بالطبع مشتاق آن تالیف باشند ؛ و اشتیاق به تالیف، محبت بود.[2]

خواجه معتقد است که محبت بر عدالت افضل است زیرا که عدالت «مقتضی اتحادیست صنّاعی ، و محبت مقتضی اتحادی طبیعی.[3] » و البته و صد البته که اتحاد طبیعی برتر و افضل تر است از اتحاد صناعی. اینکه در جامعه نیاز به اجرای عدالت است ، به جهت آنست که محبت بین افراد جامعه وجود ندارد ، برای اینکه اگر محبتی وجود داشت نیازی به انصاف و انتصاف نبود.

خواجه اقسام محبت را دوگونه می داند : « یکی طبیعی و دیگر ارادی» محبت طبیعی چون محبت مادر فرزند را که اگر این محبت در مادر موجود نبود به تربیت فرزند همّت نمی گماشت و بقای نوع صورت نبستی[4] »

---

۱ - اخلاق ناصری ، ص ۲۵۸.

۲ - همانجا ، ص ۲۵۸

۳ - همانجا ، ص ۲۵۸.

٤ - همانجا ، ص ۲٦.

و محبت ارادی را به چهار نوع تقسیم می کند: یکی آنکه زود ایجاد می شود و زود گسیخته می شود و دوم آنچه دیر ایجاد می شود و دیر گسیخته می شود و سوم آنچه دیر ایجاد می شود و زود گسیخته می شود و چهارم آنچه زود ایجاد می شود و دیر گسیخته می شود.

وی مقاصد مردم را در ایجاد دوستی ها در سه چیز می داند :« اول لذّت؛ دوم نفع و سیم خیر [1] » و هر یک از این مقاصد را سبب محبّت ارادی می داند. خواجه معتقد است :« محبّتی که زود ایجاد می شود و زود گسیخته می شود زیر بنای آن لذت است پس دوامی ندارد. و محبتی که دیر ایجاد می شود و زود گسیخته می شود پس زیر بنای آن نفع است . امّا خیر زیربنای آن محبتی است که زود ایجاد می شود و دیر گسیخته می شود و هرگاه زیر بنای محبتی هم نفع باشد هم خیر باشد هم لذت ، پس محبّتی ایجاد خواهد شد که دیر ایجاد می شود امّا دیر هم گسیخته می شود .[2]»

خواجه عشق را افراط محبّت می داند و علّت عشق را یا فرط لذّت می داند و یا فرط طلب خیر و معتقد است که طلب نفع به هیچ عنوان در عشق دخالتی ندارد. و معتقد است که عشق بر دو نوع است . یکی عشق مذموم که از فرط طلب لذت است و دیگر عشق محمود که از فرط طلب خیر است.

خواجه می گوید :«محبّتی که مقتضای آن لذّت بود در غایت افراط بود و شبیه به وَلَه ، آن را عشق تام و محبت الهی خوانند[3] ». و این عشق بالاتر از آنست که موجودات فانی بتوانند به آن دسترسی پیدا کنند، پس این نوع عشق مخصوص عدهٔ معدودی می باشد. خواجه میان محبّت فرزند به پدر و محبت شاگرد به استاد مقایسه کرده می گوید : محبّت شاگرد به استاد والاتر و با بخشندگی بیشتر همراه است ، زیرا استادان نفوس ما را تربیت می کنند و ما از طریق هدایت آنها سعادت واقعی را کسب می کنیم. خواجه معتقد

۱ - اخلاق ناصری ، ص ۲٦۰.

۲ - همانجا ، ص ۲٦۱.

۳ - همانجا ، ص ۲٦۲.

است که : « معلّم ربی جسمانی و ابی روحانی بود [۱] » خیر یا نفع او برای شاگرد خیر مقدس اُست ، زیرا او شاگرد را برای کسب فضائل اخلاقی تربیت می کند و با علم و دانش او را تغذیه می کند و برای ورود به حیات ابدی و نعیم سرمدی هدایت می نماید.

خواجه می گوید : « خیانت در صداقت از خیانت زر و سیم تباه تر بود [۲] » برای اثبات مدّعای خویش از قول حکیم اول نقل می کند : « محبت مغشوش زود انحلال پذیر چنانکه درم و دینار مغشوش زود تباه شود [۳] »

دوستی و صداقت برای تمام انسانها لازم و ضروری است پس کسی که در رفاقت خیانت میکند، شریر تر از کسی است که سکهٔ تقلبی می سازد. انسان خوب هم خود یار خویش است و هم دیگران دوست او هستند. او جز آدم بد ، دشمنی ندارد. پس سعادتمند واقعی کسی است که دوستان فراوان دارد و سعی می کند برای آنها سودمند باشد.

خواجه در مقالهٔ سوم در فصل ششم « در فضیلت صداقت و کیفیت معاشرت با اصدقا» بحث مفصلی دربارهٔ دوستی و صداقت دارد و به چگونگی معاشرت با دوستان می پردازد. او معتقد است : از آنجا که انسان موجودی اجتماعی است پس در هر حال چه در خوشی و چه در ناخوشی به دوست نیازمند است. « تمام سعادت او به نزدیک اصدقای اوست... پس کامل وسعید کسی بود که در اکتساب اصدقا غایت جهد بذل کند و خیراتی که بدو تعلق گرفته باشد ایشان را شامل گرداند، تا به معاونت ایشان.آنچه به انفراد حاصل نتواند کرد، حاصل کند [٤].

خواجه بر این عقیده است که دوستان حقیقی تعدادشان بسیار اندک است و هر آنچه که نادر باشد ارزشمند و گرانبهاست و از آنجا که محبّت حقیقی جز میان دو نفر اتفاق نمی افتد به همین سبب دوستان حقیقی تعدادشان بسیار نیست . امّا همانگونه که با دوستان حقیقی رفتار می کند باید

۱ – اخلاق ناصری ، ص ۲۷۱.

۲ – همانجا ، ص ۲۷۱.

۳ – همانجا ، ص ۲۷۱.

٤ – همانجا ، ص ۳۲۱.

با سایر دوستان نیز رفتار کند ، زیرا که عاقل کسی است که در معاشرت با کلیهٔ دوستان همانگونه رفتار کند که با دوستان صمیمی رفتار می کند در این صورت از دوستان خود انتظار صمیمیت داشته باشد . و برای اثبات مدعای خود از گفته های ارسطالیس دلیل می آورد :« مردم به دوست محتاج بود در همه احوال،امّا در حال رخا از جهت احتیاج به ملاقات و معاونت ایشان ، و اما در حال شدت از جهت احتیاج به مواسات و موانست ایشان [1]».

در ادامهٔ دلایل خود می گوید : حتی سلطان نیز به دوست نیاز دارد، زیرا او نمی تواند نیازهای مردم خود را بداند مگر از راه دوستان صمیمی ، چون دوستان اطلاعات لازم را در اختیار او قرار می دهند و در اجرای دستورات او به اوکمک می کنند.

انسان باید پیوسته به دوستان خود خدمت کند و بی آنکه ریا ورزد با ایشان موافقت و همراهی کند. و خواجه بر این عقیده است که :« ارزش مودّت و محبّت از تمامی گنجها و دفاین عالم و خزانهٔ پادشاهان بیشتر بود [2]» و تمامی آنها در مقابل فضیلت صداقت و دوستی هیچ ارزشی ندارند.

و در فصل پایانی اخلاق ناصری خواجه چنین می گوید : خواستیم که ختم کتاب بر فصلی باشد از سخن افلاطون که عموم خلق را نافع بود، و آن وصیتی است که شاگرد خود ارسطالیس را فرموده است ، می گوید : معبود خویش را بشناس و حق او نگهدار ، همیشه بیدار باش که شرور را اسباب بسیار است و آنچه نشاید کرد به آرزو مخواه، حکیم مشمر کسی را که به لذتی از لذتهای عالم شادمان بود یا از مصیبتی از مصائب عالم فزع کند و اندوهگین شود . بارها اندیشه کن، پس در قول آر، پس در فعل آر که احوال گردان است . این است وصایای افلاطون که خواستیم این مقال را بر آن ختم کنیم و بعد ازین سخن قطع کنیم . خدای متعال همگنان را توفیق اکتساب خیرات و اقتنای حسنات کرامت کناد بمنه و کرمه....

---

۱ – اخلاق ناصری ، ص ۳۲۱.

۲ – همانجا ، ص ۳۲۲.

منابع و مآخذ:

۱ – احوال و آثار قدوه ... محمد بن الحسن الطوسی ؛ محمد تقی مدرس رضوی ، انتشارات بنیاد فرهنگ ، چاپ اول ، تهران ۱۳٥٤.
۲ – اخلاق ناصری؛خواجه نصیر الدّین طوسی ، تصحیح مجتبی مینوی ، علیرضا حیدری، انتشارات خوارزمی ، چاپ اول ، تهران ، ۱۳٥٦.
۳ – اساس الاقتباس ؛ خواجه نصیر الدّین طوسی ، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳٥٥.
٤ – تاریخ ادبیات ایران ، ذبیح الله صفا ، ۸ جلد، انتشارات فردوس ، چاپ سوم ، تهران ۱۳٦۳.
٥ – تاریخ فلاسفهٔ ایرانی ؛ علی اصغر حلبی، انتشارات زوّار ، چاپ دوم ، تهران ۱۳٦۱.
٦ – تاریخ فلسفه در اسلام ؛ (دو جلد) میر محمد شریف ، ترجمهٔ نصر الله پور جوادی ، مرکز نشر دانشگاهی ، چاپ اول ، تهران ، ۱۳٦۲.
۷ – تاریخ جهانگشا؛ عطا ملک جوینی ، (٤ جلد) ؛ تصحیح سید جلال تهرانی ، چاپ اول ، تهران ۱۳۱۲.
۸ – تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ؛ سعید نفیسی ، کتابفروشی فروغی ، چاپ اول ، تهران ، ۱۳٤٤.
۹ – فرهنگ معین ؛ (۷ جلد) محمد معین ، انتشارات امیر کبیر ، چاپ هشتم ، تهران ، ۱۳۷۱.
۱۰ – گنجینهٔ فرهنگ و علوم (۲ جلد) مهرداد مهرین ، انتشارات جاویدان ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳٦۳.

*****

سیده فلیحه زهرا کاظمی [1]

مقایسهٔ داستان های عشقی شاهنامهٔ فردوسی با مثنوی مهر و ماه از جمالی دهلوی

چکیده :

سالهاست که ادبیات تطبیقی دربسیاری از کشورها، مدنظر محقّقان و منتقدان قرار گرفته است.اشعار عاشقانه وغنایی در شعر فارسی از اواسط قرن سوم دیده می شود. شاهنامه بیانگر اصلی داستانهای عاشقانه نیست بلکه ابراز کنندهٔ داستانهای پهلوانی وتاریخی سرزمین ایران است. مثنوی مهر و ماه اثر مولانا جمالی دهلوی (م ۹۰۵ هـ. ق) جهت یک مقایسهٔ تطبیقی با داستانهای عشقی شاهنامه مورد توجه است. مثنوی مهر و ماه سرگذشت دلدادگی «ماه» شاهزادهٔ بدخشان است که در رؤیا شاهزاده خانمی به نام مهر را دیده و شیدای او گردید. چار چوب مقایسه را می توان از عناوین بحث درک نمود از جمله خواب موجب آغاز عشق ، دلبستگی مهر و رودابه ، شخصیت گشتاسپ ، مقایسه با ماه ؛ نقش کنیزان ، سیندخت و سمن بانو ، مرگ اندوهناک عاشق و معشوق، خرد، نکوهش دنیا ، اوصاف جشنگاه ، عفت لسان ، آینده نگری. دربارهٔ دانش و خرد در شاهنامه سام به زال چنین می گوید :

بیاموز و بشنو ز هر دانشی	بیابی ز هر دانشی رامشی
ز خورد و زبخشش میاسای هیچ	همه دانش و داد دادن بسیج

در مثنوی مهر و ماه به زبان خردمندی داستان آغاز می شود :

چنین گفت آن خردمند کهن سال	که در اوراق دانایی زد این فال

***

نیایش کنم ایزد پاک را	که گویا و بینا کند خاک را

فردوسی

بیش از یک قرن از مطالعات ادبیات تطبیقی ، در جهان می گذرد و کارهای قابل تقدیری چه از جهت نظری و تئوریک و چه از جهت عملی در این حوزه صورت گرفته است. در دوران معاصر که ادبیات ملل به هم

۱ - عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی ، دانشگاه جی، سی، لاهور

نزدیک تر شده ، ضرورت مطالعات ادبیات تطبیقی به ویژه در بین کشورهای مسلمان بیش از پیش حس می شود.

« از رهگذر یک رشته مقدمات گسترده که در زمینهٔ « نقد ادبی» و «تاریخ ادبیات » با کوشش پژوهشگران اروپایی شروع شده بود ، ظهور علم «ادبیات تطبیقی » اعلام گردید وکسی که برای اولین بار در سال ۱۸۸٦م در باب این موضوع مطلب نوشت فردی انگلیسی به نام پازنت (M.H.Posnett) بود، کتاب او تحت عنوان ادبیات تطبیقی (Comparative Literature) نقطهٔ آغاز پژوهش های تطبیقی به شمار می آید در همان سال یک دانشمند سویسی به نام راد (Edouavd Rod) پژوهش های خود پیرامون « تاریخ تطبیقی ادبیات » را در ژنو شروع کرد، و در آلمان ماکس کوخ (Max Koch) مجلهٔ ادبیات تطبیقی را به نام (Reveue de Literature Comparee) در سال ۱۸۸۷م، منتشر کرد [۱]

سالها است که ادبیات تطبیقی در بسیاری از کشورها ، مدنظر محققان ومنتقدان قرار گرفته است و حتی در بعضی از کشورهای اروپایی و آفریقایی یک رشته تحصیلی محسوب می شود. امّا متاسفانه در کشورهای آسیائی هنوز گامهای آغازین خود را بر می دارد. ادبیات تطبیقی ، به طور کلی، ادبیات و مسائل مربوط به آن را از چهار چوب تکراری نقدهای بلاغی وغیره خارج کرد و بابی نو و گسترده ای فرا روی ادبیات و نقد ادبی باز کرده است. واضح است که اگر ادبیات یک ملت از جریانات ادبی ملل دیگر بی خبر باشد و در بر خورد با ادبیات دیگر ملل و تأثیر پذیری مثبت از آن، دور بماند از شکوفایی و بالندگی محروم خواهد شد ، که در این مورد نمونه های فراوانی در تمام ادبیات جهان وجود دارد واضح است که تاثیر پذیری های کور کورانه و بی هدف که مضر هم هست ، مدنظر ما نیست .

درذیل به عنوان « تحلیل تطبیقی آثار غنایی ایران وشبه قارهٔ هند و پاکستان » داستان های عشقی شاهنامهٔ فردوسی را با مثنوی مهر وماه از جمالی دهلوی ؛ مقایسه می نماییم.

ادب غنایی یا لیریک (Lyric) شعری است کوتاه و لطیف که احساسات و افکار و هیجانات شاعر را بیان می کند.. این احساسات ممکن

۱ – السامرائی ، ابراهیم ، زبان شناسی تطبیقی ، مترجم : سید حسن سیدی چاپ اول، انتشارات دانشگاه تربیت معلم سبزوار ۱۳۷٦ ش ، ص : ۱۵۳.

ابیت عاشقانه ، مذهبی ، فلسفی ، عرفانی یا اجتماعی باشند [1] . در ادبیات فارسی آنچه به منظوم هایی غنایی معروف شده است، منظومه هایی است که در آن ماجراهای عشقی و زندگی قهرمان هایی (که اغلب شاهان وشاهزادگان هستند) توصیف می‌کند. در یونان قدیم ، لیریک به شعری گفته می شد که همراه با لیرکه نوعی آلت موسیقی شبیه چنگ است ، خوانده می شد، در دوران اخیر در زبان فارسی ، شاید به تتبع عرب ها که به شعر عاشقانه و عاطفی « الشعر الغنایی» می‌گویند ؛ به غنایی ترجمه نموده اند [2] گاه اصطلاح تغزلی و بزمی نیز برای «غنا» به کار رفته است ، زیرا شعر هایی غنایی در شرح عوالم واحساسات عاشقانه و هیجان های عاطفی شاعر است. « عشق» اسم است از مصدر عشق وآن به معنی افراط است در حُب و یا فسق و گویند اشتقاق آن از عشقه است به معنی لبلاب که بر درخت می پیچد و ملازم آن است [3] اشعار عاشقانه و غنایی در شعر فارسی از اواسط قرن سوم یعنی از نخستین روزگار پیدایش شعر دری دیده می شود و قدیم ترین آنها را در ابیات بازماندهٔ از حنظلهٔ بادغیسی می یابیم.

از سوی دیگر مثنوی به دلیل توانمندی بی همتایش در ادامهٔ داستانهای عشقی و عرفانی از مهم ترین قالب های شعر غنای فارسی است که حتی بزرگترین حماسه سرای پهنهٔ شعر وادب فارسی فردوسی طوسی در اثر جاودان خود در بیان داستانهای غنایی و عاشقانهٔ قهرمانان خود از همین قالب بهره برده است . به گفتهٔ مهدی محبّتی « یکی ازمهم ترین و زیباترین مفاهیم همیشه مطرح شاهنامه عشق و احوال و اطوار آن است . عشق شاهان و پهلوانان و بزرگان و مردمان در شاهنامه نیازهای واپس خورده و آه وناله های محرومانه در ماندگیها و ذلت پذیریهای عاشق در برابر معشوق نیست. عشق در شاهنامه اوج گره خوردگی جمال جسم و جلال روح است. شیدایی زادهٔ

---

۱ – میر صادقی ، جمال و میر صادقی میمنت « واژه نامه هنر داستان نویسی» کتاب مهناز تهران ۱۳۷۷ ش ، ص : ٦.

۲ – شمیسا ، سیروس « انواع ادبی » انتشارات فردوس ، تهران ۱۳۷٦ ش ، ص : ۱۱۹.

۳ – دهخدا ، علی اکبر « لغت نامه دهخدا» زیر نظر دکتر معین ، دانشگاه تهران ۱۳۳۰ ش ،شماره ۷٦، ص ۲٦٥

بی خردی نیست . بلکه شیفتگی ها ،تعقلی است که جرأت ابراز خویش را یافته است [۱]

بدون شک و تردیدی شاهنامه بیان گر اصلی داستانهای غنایی و عاشقانه نیست بلکه ابراز کنندهٔ داستانهای پهلوانی و تاریخی سرزمین ایران می باشد امّا چون فردوسی نبض شناس خوبی می باشد می دانست که این دستهٔ گل شاهنامه نیاز به باران احساسات لطیف عاشقانه دارد . « پس داستانهای عشقی شاهنامه را خاصه در قسمت پهلوانی این کتاب نمی توان از داستان های پهلوانی و حماسی جدا شمرد و اصولاً باید دانست که در این عاشقیها زبونی و شیفتگی عشاق که به ضعف تن و پریشانی فکر و خفت عقل کشد وجود ندارد و پهلوانان عاشق تا آخرین نفس سجایای پهلوانی ومردانگی خود را نگاه می دارد .[۲]

نفوذ و غلبهٔ زبان و ادب فارسی از دیر باز در شبه قاره چنان عمیق و گسترده بوده که کمتر آثاری اعم از حماسی ، غنایی و عرفانی را در این سرزمین می توان یافت که تحت تأثیر قرار نگرفته و وجوه مشترک فراوانی در زبان ، کلام و اندیشه با آثار ایرانی نداشته باشند. مثنوی « مهر و ماه » اثر مولانا جمالی دهلوی (۹۰۵ هـ . ق) مجموعهٔ غنایی حماسی است که در این مقاله جهت یک مقایسهٔ تطبیقی با داستان های غنایی شاهنامهٔ فردوسی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. جمالی کنبوی دهلوی در دوران سیاحت از راه هرات به تبریز آمد و بنا به توصیهٔ اهل ادب تبریز مثنوی « مهر و ماه » را سرود. این مثنوی در تاریخ ادب فارسی شبه قاره هند از حیث قدمت دارای اهمیت خاصی است زیرا پس از امیر خسرو دهلوی ، که سکوتی دویست ساله بر ادب فارسی حاکم گشته را درهم شکست و یکی از زیباترین مثنوی های حماسی غنایی به نام « مهر و ماه » را سرود.

این اثر آیینه ی داستان های غنایی شاهنامه می باشد چنانکه وی در این اثر پذیری چنین می گوید :

ز فردوسی و استاد نظامی	به نظم آمد معانی را تمامی
بدان خوان کرم چیزی که بگذاشت	از آن جای نصیب خویش برداشت[۳]

۱ – محبتی ، مهدی « سیمرغ در جستجوی قاف » انتشارات سخن ، تهران ۱۳۷۹ ش ، ص : ۲٦۷.

۲ – صفا ، ذبیح الله « حماسه سرایی در ایران » انتشارات امیر کبیر ۱۳۳۳ ش ، ص ۲۷۵.

۳ – جمالی دهلوی « مهر و ماه » با تصحیح و مقدمهٔ سید حسام الدّین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳ ش ، صص : ۲۵ – ۲۸.

مثنوی مهر و ماه که سرگذشت دلدادگی «ماه» شاهزادهٔ بدخشان است که در رویای خود شاهزاده خانمی به نام مهر را دیده و شیدای او گردید و برای رسیدن به مطلوب خود با اتفاقات مختلف مواجه شد و به گونه ای تراژیک، به پایان داستان خود رسید.

خواب موجب آغاز عشق :

سرآغاز این داستان شباهت بسیاری با داستان دلدادگی گشتاسپ و کتایون دارد که قهرمان در رویای خود شیفته و شیدای محبوب خود می گردد:

شبی خرم ، چو روز نوبهاران — مهش فرخنده چون رخ تازه باران
زبیداری که شب در عین خوش خواب — بخواب اندر جصاری دید؛ در آب
نه حوری ، بلکه خورشیدی پری رنگ — که از عکس رُخش ، گوهر شود سنگ
همه نامهربان و «مهر» نامش — به مهرش گشته مهر و مه غلامش

و همین موضوع را در شاهنامه ملاحظه بفرمایید:

کتایون چنان دید یک شب بخواب — که روشن شدی کشور از آفتاب
یکی انجمن مرد پیدا شدی — بانبوه مردم ثریا شدی
ببالای سرود و بدیدار ماه — نشستن چون بر سرگاه شاه
یکی دسته دادی کتایون بدوی — ازو بستدی داستهٔ رنگ و بوی[1]

دلبستگی مهر و رودابه :

«مهر » همچون رودابه که باشنیدن وصف زال ، عاشق او می گردد، باوصف وزیر از جمال « ماه » ندیده دلبستهٔ او می گردد در این مورد فردوسی می گوید :

چه نیکو سخن گفت آن رای زن — ز مردان مکن یاد در پیش زن
دل زن دهن دیورا هست جای — ز گفتار باشند جوینده رای[2]

۱ – شاهنامه فردوسی بکوشش دبیر سیاقی ، انتشارات علمی ۱۳٦۱ ش ، ج : ۳ ، ص ۱۲۷۳.

۲ – همان ص : ۱۲٦.

جمالی دهلوی نیز توصیف حالات ماه بر مهر و عاشق شدن آن دختر بر شاهزاده را چنین می گوید :

دگر اقوال درد انگیز قایل ... بگردان مهر را بر ماه مایل
عجب حالیست کار عشق بازی ... اگرچه باشد از روی مجازی
چو دارد عاشق و معشوق یک عین ... کجا گنجد در ایشان کاف کونین[1]

شخصیت گشتاسپ مقایسه با ماه :

اینجا باید شخصیت گشتاسپ و ماه را تطبیقی نمود که دانشمند توس خرد و دانش را برای شاه و شاهزاده لازم می داند و کسی که لگام فهم را از دست بدهد، اگر شاهزاده ای هم باشد نکوهش می کند. گشتاسپ هم دارای همین گونه ضعف بود که در زمان حیات پدر شراب خورده خواهش شاهی نمود و به سبب عدم رضایت پدرش از ایران به روم رفت :

از ایران سوی روم بنهاد روی ... پدرگاه جوی و پسر راه جوی
پدر چون ز گشتاسپ آگاه شد ... بپیچید و شادیش کوتاه شد[2]

امّا در مقابل این ماه یک شاهزادهٔ بسیار دانشمند و فهمیده می باشد که وقتی با پدرش راجع به عشق خود بیان می کند چنین با احترام سخن بر لب می آورد:

زبان بگشاد مه، چون شمع کافور ... که : از رویت دلم را دیده پُرنور
تو شمعی ، و ز تو روشن شد چراغم ... ز سوز من ، خوری آخر چرا غم؟
همه سود من ، از سرمایهٔ تست ... تو شمشادی ، وجودم سایهٔ تست[3]

---

۱ - جمالی دهلوی « مهر و ماه » با تصحیح ومقدمهٔ حسام الدین راشدی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۵۳ ش ، ص: ۱۷.

۲ - شاهنامهٔ فردوسی به کوشش دبیر سیاقی ، انتشارات علمی ۱۳۶۱ ش ، ج: ۱ ، ص : ۹۳۷.

۳ - جمالی دهلوی « مهر و ماه » با تصحیح و مقدمه حسام الدین راشدی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۳ ش ، ص : ۳۰.

نقش کنیزان :

در بیشتر منظومه های غنایی واسطه هایی هستند کـه بـه معشـوقه و عاشق در رسیدن به یار ، کمک می‌کنند. واسطه میان عاشق معشوقه معمـولاً دایه ای یا کنیزی هست [1] در داستان بیژن و منیژه هم کنیزی بود که پیام منیژه را به بیژن می رساند:

فرستاد مر دایه را چون نوند	که رو زیر آن شاخ سرو بلند
نگه کن که آن ماه دیدار کیست	سیاوش مگر زنده شد یا پریست
بپرسیدش که چون آمدی آیدرا	که آوردت ایدون بدین جادرا[2]

همچنین مهر کنیز خود به نام ناهید را از حال خود آگاه ساخته او را وسیله می سازد :

کنیزی داشت مهر عالم افروز	که رویش ، ظلمت شب را، کند روز
مر او را خواند پیش خویش بنشاند	(به) تخت از چرخ خونین گوهر افشاند
پس آنگه ، ماجرای حالت دوش	ز دل بیرون نهاد آن چشمهٔ نوش[3]

سیندخت و سمن بانو:

شخصیت پردازی جوهر گرانمایهٔ فردوسی می باشد و سیندخت یکی از چند بانوان غیر ایرانی می باشد که فردوسی از آن توصـیف نمـوده و بـه قول جمال الدّین حائری « این بانو زنی خردمنـد و تیـز هـوش بـود و دور اندیش ومشاور شوهرش و باتدبیر و زرنگی عروسی زال و رودابـه رابـه راه انداخت [4]

۱ – دانش نامه فارسی به سرپرستی حسن انوشه ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، ۱۳۷۵ ش ، ج : ۲، ص : ۲۵۸.

۲ – شاهنامه فردوسی بکوشش دبیر سیاقی ، انتشارات علمی ۱۳٦۱ ش ، ج : ۱ ، ص : ۹۳۷.

۳ – جمالی دهلوی « مهر وماه » با تصحیح و مقدمه حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۳ ش ، ص : ۱۰۰.

٤ – حائری، جمال الدین « زنان شاهنامه» انتشارات پیوند نو ۱۳۸۳ ش ، ص : ۵۷.

امّا در « مهر و ماه » سمن بانو (مادر مهر) یک زن بسیار ساده به نظر می رسد و وقتی شبی مهر به علت دوری و فراق از ماه گریه می کند ، به راحتی با یک بهانه مهر ، حرفهای شاهزاده خانم را باور می کند که سبب گریه او فقط نیش عقرب بود.

چو مادر دید آرام و قرارش　　جواهرکرد بر بالین نثارش
بگفت از جان و دل ، شکر الهی　　روان فرمود سوی قصر شاهی[1]

مرگ اندوهناک عاشق و معشوق :

داستان های عاشقانه ای که ریشهٔ هندی دارد ؛ بیشتر به مرگ عاشق و معشوق می انجامد گاهی معشوقه و عاشق اندکی پس از وصال می میرند مثل مهر و ماه جمالی دهلوی[2] وقتی ماه از مرگ پدر خود اطلاعی بدست آورد بعد از مدتی جان خود را به جان آفرین سپرد.

گذشت از منزل این دیر فانی　　قدم زد در سرای جاودانی[3]

زمانی مهر از این آگهی یافت سرو سینهٔ خود را کوبید و جهان را بدرود گفت:

چو رفت آن ماه در خاک، ای دریغا　　فلک را دل بشد چاک، ای دریغا[4]

اما در داستان های غنّایی شاهنامه علاوه بر شیرین هیچ زن دیگری وجود ندارد که خود را بکشد و آن هم به سبب وفای شیرین بود که فقط خسرو پرویز را صاحب روح وبدن خود می دانست و نمی خواست که با شیرویه (قباد) ازدواج کند.

---

۱ – جمالی دهلوی « مهر و ماه » با تصحیح و مقدمه حسام الدّین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات و پاکستان، ۱۳۵۳ ش ، ص : ۱۱۹.

۲ – دانش نامهٔ فارسی به سرپرستی حسن انوشه ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ ش ، ص : ۲۵۹.

۳ – جمالی دهلوی « مهر و ماه » با تصحیح و مقدمه حسام الدّین راشدی ،انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۳ش ، ص : ۱۶۰.

٤ – همان ، ص : ٦۰.

خرد:

زیبایی کلام فردوسی در این امر پنهان است که وی شاهنامهٔ خود را برای ابراز قدرت شعر گویی خود استفاده ننموده است بلکه در هر شعر وی دنیای حکمت و دانش پنهان است و او به زبان دیگران هم به لباس لطیف به خواننده خود پندهای فراوان نموده است که نمونه ای از زبان سام به زال ملاحظه فرمایید:

بیاموز و بشنو ز هر دانشی　　　بیابی ز هر دانشی رامشی
ز خورد و زبخشش میاسای هیچ　　　همه دانش و داد دادن بسیج[1]

ولی در مثنوی « مهر و ماه » چنین بیانی به چشم ما نمی‌خورد الا جایی که جمالی مثل فردوسی داستان را به زبان خردمندی آغاز می نماید:

چنین گفت آن خردمند کهن سال　　　که در اوراق دانایی زد این فال[2]

نکوهش دنیا :

فردوسی همیشه دنیا و فلک را مورد نکوهش می داند و هیچگاه امیدی به این عالم فانی نمی بندد و این را بی وفا می داند و نشیب و فراز این را موجب اذیت آدمها می داند :

جهان را چنین است رسم و نهاد　　　بر آرد ز خاک و دهد شان به باد[3]

در این زمینه نیز جمالی دهلوی پیروی فردوسی می نماید و به روش خود دنیا را چنین بی وفا می گوید :

سرابست این جهان و تشنگانش　　　درین خشکی بظن بسپرده جانش
وفا را دان سه حرف اتصالی　　　یکی منقوط دان دیگر دو خالی
چو از واو و الف ، ساقط کنی«فا»　　　نماند زین دو دیگر ، برتو جز وا»[4]

---

۱ – شاهنامهٔ فردوسی به کوشش دبیر سیاقی ، انتشارات علمی ۱۳٦۱ش ، ج : ۱ ، ص : ۱۳۱.

۲ – جمالی دهلوی « مهر و ماه » با تصحیح و مقدمه حسام الدّین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۵۳ش ، ص : ۲۱.

۳ – شاهنامه فردوسی بکوشش دبیر سیاقی ، انتشارت علمی ۱۳٦۱ش ، ج : ۱ ، ص ، ۲٦٦.

٤ – جمالی دهلوی « مهر و ماه » با تصحیح و مقدمه حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۳ ش ، ص : ۱۵.

اوصاف جشنگاه :

تعین تعداد صحیح ابیات شاهنامه که در آنها وصف طبیعت می شود مشکل است امّا تشبیهات و اصطلاحات که از طبیعت گرفته شده، کنار گذاشته شود تقریباً در دویست و پنجاه موضوع شاهنامه بدرستی وصف طبیعت می کند[۱]

همه بیشه و باغ و آب روان یکی جایگاه از در پهلوان
زمین پرنیان و هوا مشکبوی گلابست گویی مگر آبجوی[۲]

اگرچه جمالی دهلوی در این زمینه یدطولایی همچون فردوسی ندارد امّا اوصاف جشنگاه ومجالس نشاط در «مهر و ماه» هم به خوبی دیده می شود:

بهار آمد، گلستان حلقه پوشید بنار گل ، دل بلبل بجوشید
بجام لاله کرده می پرستی دو چشم نرگس اندر عین مستی
کشیده غنچه برگل تاج کاووس گشاده شاخ سنبل بال طاووس[۳]

عفت لسان :

از خصایص فردوسی پاکی زبان و عفت لسان اوست . در تمام شاهنامه یک لفظ یا یک عبارت مستهجن دیده نمی شود و هرجا که به مقتضای داستان سرایی مطلب شرم آمیزی می بایست نقل کند به بهترین و لطیف ترین عبارات را برای آن یافته است[٤]

در داستان عشقبازی زال و رودابه آنجا که عاشق و معشوق بدیدار یکدیگر رسیده اند چنین می سراید :

همی بود بوس و کنار و نبید مگر شیر کو گور را لشکرید[٥]

---

۱ - مقاله ای از هانری ماسه به عنوان « اوصاف طبیعت در شاهنامه» در «هزارهٔ فردوسی» دنیای کتاب ۱۳٦۲ ش، ص : ۱٤۱.

۲ - شاهنامه فردوسی بکوشش دبیر سیاقی ، انتشارات علمی ۱۳٦۱ش ، ج ۲ ، ص : ۹۳۵.

۳ - جمالی دهلوی ، « مهر و ماه » با تصحیح و مقدمهٔ حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۳ش ، ص : ۱۵۷.

٤ - مقدمهٔ خلاصهٔ شاهنامه فردوسی بانتخاب محمد علی فروغی ، انتشارات مجید ۱۳۷۸ش ، ج : ۱ ، ص : ۱٤۹.

٥ - شاهنامه فردوسی بکوشش دبیر سیاقی ، انتشارات علمی ۱۳٦۱ش ، ج : ۱ ، ص : ۱٤۹.

همین وصف را ما در مهر وماه می بینیم که شاعر ملاقات عاشق و معشوق را چنین بیان می کند:

نشسته بر لب جو زیر شمشاد گلی نسرین برو حوری پری زاد
دو دلبر همچو چشم خویش سرمست صراحی در کنار و باده در دست
شده ناهید زیبا ارغنون ساز هزاران مرغ، بسمل کرد آواز[1]

آینده نگری :

مادر سیاوش کودکی به دنیا می آورد و جهاندار کاووس شاه نامش سیاوخش می گذارد ، ستاره شناسان را دعوت می کند که آیندهٔ فرزندش را ببینند، ستاره این کودک را آشفته می بینند:

بخواندش ستاره شناس بزرگ بخود بر نهادش سپاس بزرگ
از آن کو شمار سپهر بلند بدانست نیک و بد و چون و چند
ستاره بدان کودک آشفته دید غمین گشت چون بخت او خفته دید[2]

دقیقاً همین روش را جمالی در مثنوی خود چنین بیان می‌کند که بعد از به دنیا آمدن «ماه» منجمان را طلب می کند تا طالع فرزند او را ببینند:

منجم را طلب فرمود خسرو که تا بیند طلوع آن مه نو
منجم در شمار خود نظر کرد چو گل خنده، چو بلبل دیده تر کرد
بگفت آخر خدایش یار بادا ز شاخ بخت برخوردار بادا[3]

وی در توصیف شخصیت ها و قهرمانان داستان خود، اتفاقات و رویدادها و پند و حکمت هایی که از رُخدادها باید گرفت بسیار به سرایندهٔ توس نزدیک است. مثلاً وقایعی که ماه در مسیر رسیدن به مهر با آن مواجه می شود از قبیل جنگ با دیوان و رو برو شدن با سیل ویران گر بسیار شبیه داستان هفت خوان رستم می باشد و یا در پایان هر فصلی به پیروی از دانای حکیم ، خرد ورزی ، گذشت و مردانگی و نصیحت پذیری از حکیمان و دانایان را به خواننده یادآوری می کند. وی در پند و اندرز به شاهان می گوید:

به چوگان و شکار آور خیالت مگر باشد که باز آیی بحالت

۱ – جمالی دهلوی « مهر و ماه : با تصحیح ومقدمه حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۳ش ، ص : ۱۵۷.

۲ – شاهنامه فردوسی بکوشش دبیر سیاقی ،انتشارات علمی ۱۳۶۱ش ، ج ۲ ، ص : ٤٦٦.

۳ – جمالی دهلوی « مهر وماه » با تصحیح و مقدمه حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۳ ش ، ص : ۱۲٤.

هوسهایی که در شاه آشکار است　　به چوگان بازیست و یا شکار است
به عالم در فزایی عدل و انصاف　　شناسی درد را از جوهر صاف[1]

جمالی دهلوی در مثنوی « مهر وماه » همچون شاهنامهٔ فردوسی ، سبک داستان گویی، وصف زمان و مکان ، استفاده از الف ندایی وصف میدان جنگ و رخدادهای ، تحلیل ومقایسهٔ شخصیت های شریر و نیکو، همراهی باخردمندان در انجام کارها ، نقش زنان در انجام داستانهای عاشقانه را مطرح و ادامهٔ نموده است که می تواند به عنوان یک اثر غنایی ارزشمند از سرزمین شبه قاره هند و پاکستان مطرح و معرفی گردد.

منابع و مأخذ

۱ – السامرائی ، ابراهیم ، زبان شناسی تطبیقی ، مترجم : سید حسن سیدی ، چاپ اول انتشارات دانشگاه تربیت معلم سبزوار، ۱۳۷٦ش.

۲ – جمالی دهلوی « مهر وماه » با تصحیح و مقدمهٔ سید حسام الدّین راشدی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳ش.

۳ – حائری ، جمال الدّین « زنان شاهنامه » انتشارات پیوند نو، ۱۳۸۳ش.

٤ – شاهنامهٔ فردوسی به کوشش دبیر سیاقی ، انتشارات علمی ۱۳٦۱ش.

٥ – شمیسا، سیروس « انواع ادبی» انتشارات فردوس ، تهران ۱۳۷٦ش.

٦ – صفا ، ذبیح الله « حماسه سرایی در ایران » انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۳ش.

۷ – غنیمی هلال، محمد « ادبیات تطبیقی » مترجم : سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی ، چاپ اول ، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۳ش.

۸ – محبتی ، مهدی « سیمرغ در جستجوی قاف » انتشارات سخن ، تهران ۱۳۷۹ش.

۹ – مقدمهٔ خلاصهٔ شاهنامهٔ فردوسی به انتخاب محمد علی فروغی ، انتشارات مجید ۱۳۷۸ ش.

۱۰ – میر صادقی ، جمال و میر صادقی میمنت « واژه نامهٔ هنر داستان نویسی» کتاب مهناز ، تهران ۱۳۷۷ش.

۱۱ – هزارهٔ فردوسی، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳٦۲ش.

۱۲ – دهخدا، علی اکبر « لغت نامهٔ دهخدا» زیر نظر دکتر معین، دانشگاه تهران ۱۳۳۰ش.

۱۳ – دانش نامه فارسی به سرپرستی حسن انوشه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، ۱۳۷۵ ش.

*****

۱ – همان ، ص ۳۱.

سید مرتضی موسوی*

سهم سخنوران اصفهانی دورهٔ صفویه
در گسترش فرهنگ و دانش فارسی در شبه قاره

چکیده :

در دورهٔ صفویه اصفهانیان بی شماری به شبه قاره مسافرت می کردند که اغلب شان برای همیشه در همان سرزمین اسکان داشتند. حضور دانشمندان، سخنوران و نویسندگان فارسی زبان در دستگاه های قدرت وقت در شمال و جنوب هند نظیر تیموریان، قطب شاهیان ، عادل شاهیان و سایر آن درترویج فرهنگ و ادب ایرانی و فارسی تأثیر بسزایی داشته است . دهها نفر سخنور اصفهانی در قرن یازدهم و نیمه اول سده دوازدهم دراین خیر سهیم هستند اما دراین گفتار ما دربارهٔ صائب اصفهانی، شکیبی اصفهانی، صفی اصفهانی، روح الامین اصفهانی، و نویدی اصفهانی پژوهشهایی مجمل انجام داده، نتیجه گیری های لازم نموده ایم .

*** * ***

دورهٔ صفوی دورهٔ ایجاد یگانگی، احیا و تقویت ملیت ایران اسلامی در قرون یازدهم و دوازدهم هجری قمری بوده است. برطبق عقیدهٔ صاحبنظران ، تنها دورهٔ ساسانی را در تاریخ دورهٔ پیش از اسلام از لحاظ توسعهٔ مرزهایی جغرافیایی و عوامل استواری بنیهٔ فرهنگی و تمدنی ایرانی با دورهٔ صفوی شبیه دانسته اند. یکی از ویژگیهای عمدهٔ دورهٔ صفوی ترویج و توسعهٔ شعر و ادب فارسی در خارج از ایران بخصوص در شبه قاره پاکستان و هند بوسیلهٔ سخنسرایان ایرانی الاصل اصفهانی تبار در این سرزمین پهناور بوده است. «همین سبب است که تاریخ ادبیات ایران را در عهد مذکور (صفویه) نمی توان بدون توجه به سیر ادب فارسی و نظم و نثر آن در سرزمین های مجاور بویژه هند نوشت، ، چه غالب نویسندگان و شاعران آن عهد چند صباحی در آن سرزمین ها گذرانده و یا پس از اکتساب فنون ادب راهی دربارها و دستگاه های قدرت خارج از ایران گردیده»[1] عوامل

---

* - مدیر فصلنامهٔ دانش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.

۱ - دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج پنجم / ۲ مقدمه ص ۸ تهران ، چاپ هفتم ۱۳۷۳.

گوناگونی که به ترویج شعر و ادب فارسی طی قرون یازدهم و دوازدهم در شبه قاره پیش از ادوار ماسبق گردیده نقل و انتقال سخنوران و اندیشمندان فارسی زبان از فلات ایران از طریق خراسان بزرگ، کابل و فرارود یا راساً تشویقها و سرپرستی های فرمانروایان، استانداران، امیران و حتی سپه سالاران خوش ذوق و ادب دوست شبه قاره بوده که میرزا محمد علی صائب اصفهانی را وادار ساخت که در محیط ادب شناس شبه قاره حداقل برای هفت سال بسر ببرد. اگر چنانچه پدر کهنسال وی به دنبال وی به آگره سفر نمی کرد تا اورا بمراجعت به اصفهان آماده کند که بالآخره موفق هم گردید شاید اقامت او در بارگاه های رودگنگ و کشمیر به مادام العمر طول می کشید و او نیز نظیر عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، ملک قمی، ظهوری ترشیزی وو..... به بازگشت به میهن تن در نمی داد.

«با این که سفر به شبه قاره و اقامتهای طولانی و مادام العمر، در آن حصر به بخش معنی از ایران نداشته ولی برحسب سابقه می توان گفت که از قدیم الایام سهم عمده ازآن ایرانیان شرقی و سکنهٔ ماوراءالنهر بوده است که به واسطهٔ قرب جوار بامردم شریف ساکن درمیان رودخانه های بزرگ سند و گنگ موالفت مأنوس دیرپای خود را با آنان حفظ می کردند و روابط مبتنی بر وداد و برادری را ادامه می دادند. بااین همه حصهٔ دیگر مناطق ایران و از جمله استانهای مرکزی و فارس و اصفهان و آذربایجان حتی بخشهای ساحلی دریاچهٔ خزر را نیز نادیده نمی توان گرفت که دست کم به قیاس اسامی موجود از نامداران پنج قرن اخیر گروه. گروه جمعیتهایی را عازم این نواحی کرده اند و جایگاههایی خاصی نیز در دل سکنهٔ هر شهر ودیار به دست آورده اند درمیان آنان البته شهر اصفهان از اهمیت فرهنگی ویژه ای برخوردار است و در ادوار عمده مورد بحث این کتاب پایتخت صفویه و مرکز فرهنگ و هنر و ادب ایران شناخته می شده است . این شهر صرفنظر از شهرت برحقی که به عنوان «نصف جهان» داشت به دلیل تعداد زیاد مهاجران و مسافران و گویندگان خود در شبه قاره وضع ممتازی هم به دست آورده بود که بدان تمایز داشت و معروف خاص و عام بود.[1]

---

۱ - شعرای اصفهانی شبه قاره ، دکترساجدالله تفهیمی، پیشگفتار (سخن مدیر) دکتر رضا شعبانی صص الف – ب، اسلام آباد ۱۳۷۲ ش .

در حین حکمرانی ٥٤ سالهٔ تهماسب، اصفهان پایتخت ایران اعلام گردید و در نتیجهٔ مرکز ثقل اسکان، تربیت، پرورش هنرمندان، اندیشمندان و ادیبان و سخنوران شد و بقول معروف «ازکوزه همو تراود که دروسیت» در سالهای بعد موجب نقل و انتقال شخصیتهای باذوق ادبی از مهد تربیت کم نظیر اصفهان به کشورهای همجوار ایران شامل عثمانی، فرارود، سند و هند گردید.

«دورهٔ صفویه درتاریخ ایران چه از لحاظ تحکیم و توسعهٔ سیاسی و اجتماعی و چه از لحاظ تکامل ادبی و فرهنگی شاید مهم ترین ادوار است . این دوره ازاین لحاظ هم دارای اهمیت ویژه ایست که دامنهٔ علوم و فنون و زبان و ادب ملت شریف ایرانی در نقاط خارج از ایران به خصوص در شبه قاره پاکستان و هند و آسیای کوچک و ماوراءالنهر و ممالک عثمانی و مناطق دیگر دور دست گسترش یافته و زبان و ادب فارسی در تمام این سرزمین ها رواج پیدا کرده و اهالی آنها در پیشرفت و تکامل آن خدمات شایانی به عمل آورده اند[1]».

باید متذکر گردیم صدها نفر شخصیت و رجال ایرانی طی قرون دراین خیر شریک و سهیم بوده اند اما دراین گفتار ما برخی از برجسته ترین آنان را باکمال اجمال اشارت می کنیم .

۱ – صائب اصفهانی : اسم کامل او میرزا محمد علی فرزند میرزا عبدالرحیم معروف به صائبا از استادان برجستهٔ شعر فارسی است که کلیاتش در ایران و شبه قاره[2] مکرر از حلیهٔ طبع آراسته گردیده. ازاین که پدرش از تبریز به اصفهان نقل مکانی کرده بود، ده ها تذکره نویس و پژوهشگران اورا «تبریزی» می نوشته اند در حالیکه او زادهٔ اصفهان بوده . پدرش میرزا عبدالرحیم که از بازرگانان تبریز بود در عهد شاه عباس بزرگ به اصفهان مهاجرت کرد و در محله عباس آباد سکونت گزید و میرزا محمد علی آن جا

---

۱ – همان، همو مقدمهٔ مولف ص ۳.

۲ – الف : کلیات صائب چاپ لاهور ۱۹۷۱ م.

ب – کلیات صائب بامقدمه امیری فیروز کوهی تهران ۱۳۳۳.

ج – کلیات صائب چاپ انجمن آثار ملی تهران، ۱۳٤٥

د – دیوان صائب به کوشش محمد قهرمان چاپ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

چنانکه در«قصص الخاقانی» آمده، صائب به سال ۱۰۷٦ هـ به شصت سالگی رسیده بود پس می بایست پیرامون سال ۱۰۱۰ هـ زاده شده باشد.[1]

صائب در شاعری شاگرد حکیم شفایی بود. در ایام شباب توفیق حج و زیارت حرمین شریفین یافت.«در اواخر عهد جهانگیر، از راه کابل رو به شبه قاره نمود. در کابل باحاکم آن جا ظفرخان (احسن) تقرب جست. بعد از عزل ظفرخان از امارت کابل همراه او به هند آمد و هنگامی که شاهجهان در سال ۱۰۳۹ هـ به دکن رسید صائب نیز همراه ظفر خان قصد آن جا کرد و از طرف پادشاه منصب هزاری وصلهٔ بیست هزار روپیه یافت»[2]

بنا به پژوهش آقای دکتر صفا، «صائب پس از برگشت در دربار شاه عباس دوم سمت ملک الشعرایی داشت[3] و دیگر هیچگاه به هند سفری نکرد. اما محبوبیت شعر صائب طی سه قرن اخیر در شبه قاره به پایه ایست که از ابیات و مصراع های فارسی برجستگان شعر و ادب نظیر فردوسی، نظامی، سعدی، مولوی و حافظ که صدها بیت و مصرع به طور ضرب المثل به فارسی شبه قاره و زبانهای اردو و سایر السنهٔ شبه قاره بکار می رود، تعداد زیادی ازآن ازسروده های صائب است. بطور مثال :

چون گذارد خشت اول برزمین معمارکج — گررساند بر فلک باشد همان دیوار کج[4]

***

اگرچه گوهرم از شرم آب می گردم — دهند جوهریان خاک اگر به قیمت من[5]

***

به مطلب می رسد جویای کام آهسته آهسته — ز دریا می کشد صیاد دام آهسته آهسته[6]

***

ظالم به مرگ دست نمی دارد از ستم — آخر پر عقاب پر تیر می شود[1]

---

۱ - دکتر صفا ، تاریخ ادبیات در ایران، ج پنجم، ۲ ص ۱۲۷۲.

۲ - دکتر تفهیمی، شعرای اصفهانی، ص ٦۷.

۳ - دکتر صفا، تاریخ ادبیات ج پنجم / ۲ ص ۱۲۷۵.

٤ - فصلنامهٔ دانش شمارهٔ ۵۹ — ۵۸ پاییز و زمستان ۱۳۷۸ مقاله دکتر یونس جعفری ص ۱۲۷ .

۵ - همان ، همو ص ۱۲۸ .

٦ - همان ، همو ص ۱٤۲ .

یکی از دلایل توجه فوق العاده به شعر صائب اصفهانی غیر از دهها نسخ خطی، نشر دیوان و گزیده ها و جنگها، تذکر از احوال و آثار وی در دهها تذکره، پژوهشهایی است که در سطح دانشگاهی اهالی شبه قاره داشته اند. کلیات صائب در حدود ۲۳۲ سال پیش در لکهنو چاپ گردید. اولین پایان نامه پیرامون صائب در دانشگاه تهران نیز توسط یکی از دانشجویان هندی دکتر محمد یونس جعفری در حوالی ۱۳٤۷ ش تهیه و تسلیم شد.

سال درگذشت صائب را در تواریخ و تذاکر ۱۰۸۰ هـ یا ۱۰۸۱ هـ نوشته اند. بیت زیر از یک غزلش برسنگ قبر نقش شده است .

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو عالم پُراست از تو و خالیست جای تو[۲]

۲ - شکیبی اصفهانی : محمد رضا پسر خواجه ظهیر الدین عبدالله اصفهانی متخلص به شکیبی در ۹٦٤ هـ در اصفهان به دنیا آمد. شکیبی خواهر زادهٔ امیر روزبهان صبری بود و خویشاوندی نزدیک با او در تربیت شاعرانه اش تأثیر داشت. تحصیلات متداول را در هرات، مشهد و شیراز بتکمیل رسانید و در سی و چهار سالگی از راه دریا عزیمت هند کرد. از طریق گجرات که قبلاً عبدالرحیم خانخانان در آن جا بسر می برد، به پایه تخت رفت و باو پیوست، در مسافرتهای سند و دکن همرکابش بود. مدتی در مالوه بسر برد آن گاه مسافرت حرمین شریفین و عتبات را در پیش گرفت پس از مراجعت مجدداً ملازمت خان خانان داشت تا این که به توصیهٔ زمانه بیگ مهابت خان در ۱۰۱۹ هـ به دربار جهانگیر معرفی و به صدارت دهلی منصوب گشت، در ۱۰۲۳ بدرودحیات گفت. نمونه های شعر او درین جا درج می شود :

شکسته دل نشویم ارترا سر جنگست که آبگینهٔ ما هم طبیعت سنگست
غمت از من غم جان بیش دارد توانگر شرم مهمان بیش دارد
ما گل بـه خار و لـعل به خارا گذاشتیم گوهر به تلخ رویی دریا گذاشتیم[۳]

۱ - همان ، همو ص ۱۵۷ .

۲ - دکتر صفا تاریخ ادبیات ج ۲/۵ ص ۱۲۷۵ .

۳ - نک همو ، همان ص ۹۳۷ - ۹٤۳ .

۳ – صفی اصفهانی : آقا صفی مشهور به صفیای اصفهانی از شاعران نیمهٔ دوم قرن دهم و نیمهٔ اول قرن یازدهم اصفهان است که در آغاز جوانی راه دیار هند به پیش گرفت. او فرزند خواجه قاسم مستوفی دارالسلطنهٔ اصفهان بود و مانند پدر علم سیاق و حساب و دفتر را به نیکی آموخت. در هند نخست ملازمت قوام الدین جعفر آصف خان قزوینی اختیار کرد، آن گاه به خان خانان پیوست . مدتی در جامهٔ قلندران در سند و هند به سیاحت پرداخت تا به آگره رسید. در آن جا مهابت خان اورا از لباس فقر بیرون آورد و در خدمت خود گرفت و مستمری سالانه اش به ۳۵۰۰۰ روپیه رسید. بگفتهٔ عبدالباقی نهاوندی در حین سفری به کابل بسال ۱۰۲۸ هـ درگذشت. شمارهٔ اشعار صفی را تذکره نویسان میان چهار هزار و شش هزار ضبط کرده اند. به ساقی نامه سرایی هم توجه داشت. چند بیت بطور نمونه :

الا ای خردپرور کامجوی — همی باده مگذار و روی نکوی
ازان غم برون کن از انبارها — وزین شادی آور به خروارها
مکن تکیه برهستی بی ثبات — غنیمت شمر چند روزه حیات

چند بیت از تغزل وی

نصیب کس نشود این دلی که من دارم — ز دل مپرس که بادیده هم سخن دارم
هزار بت بشکستم برغم نفس و هنوز — درون کعبه یکی کهنه برهمن دارم
گناهگار توام گرکشی و گر بخشی — بدست تیغی و دست دگر کفن دارم[1]

۴ – روح الامین اصفهانی : میر محمد امین میر جمله شهرستانی اصفهانی ، روح الامین تخلص داشت، از رجال نامور سدهٔ یازدهم بود. بسال ۹۸۱ هـ متولد گردید. در اصفهان بتحصیل دانش و ادب پرداخت در ۲۹ سالگی عزم هند کرد و بخدمت سلطان محمد قلی قطب شاه (۹۸۹ – ۱۰۲۰هـ) فرمانروای گلکنده دکن مشغول گردید و پس از شش سال به سمت میر جملگی (وزارت) منصوب گشت. پس از مرگ سلطان محمد قلی نتوانست با جانشینش بسازد و به بیجاپور منتقل گردید و بالاخره براه دریا به میهن برگشت تا چهار سال اقامت وی بطول کشید ولی منزلتی دلبخواه در دستگاه نتوانست بدست بیاورد و از طریق زمینی عازم مناطق شمالی هند گشت تا به ملازمت جهانگیر در بیاید. او گوهر مقصود را به دست آورد و

۱ – دکتر صفا : تاریخ ادبیات ، ج پنجم / ۲ ص ۱۰۰۶.

یه نصب «دوهزار و پانصدی» منصوب شد و در دورهٔ جانشین وی شاهجهان به سمت «پنج هزاری دوهزار سوار» ارتقاء مقام یافت. در ۱۰۴۷ هـ در دهلی درگذشت. روح الامین باوصف اشتغالات گونه گون دولتی شاعری پرکبار محسوب است که در انواع سخن چیره دست بود. وی به خمسه سرایی نیز پرداخت. نصرآبادی تعداد ابیاتش را در حدود بیست هزار تخمین زده است. نسخه های خطی دیوان غزلیات او با پنج هزار بیت بنام گلستان ناز بامقدمه اش و آثار دیگر وی در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا موجود است. بعقیدهٔ آقای دکتر صفا عدد بیتهای کلیاتش بحدود سی هزار بیت بالغ می شود. سخنش ساده و روان و توانابیش در مثنوی بیشتر از غزل است.[1] چند بیت از غزل او :

چو عقد گوهری از طبع نکته دان گیرم — هزار نکته رنگین ببحروکان گیرم

ز تاب آه شرر ناک من چو شعلهٔ برق — کشد زبانه اگر آب در دهان گیرم

بپیش گفته روح الامین شوم چون گوش — هزار نکتهٔ نایابش از بیان گیرم

۵ – **نویدی اصفهانی** : محمد قاسم نویدی اصفهانی از سخنسرایان نیمهٔ اول قرن یازدهم هجری است. تاریخ تولد و وفات وی روشن نیست اما نسخهٔ خطی دیوان وی بخط خودش نوشتهٔ ۱۰۴٤ هـ در کتابخانهٔ ملی پاریس نشانگر دورهٔ حیات وی می باشد. مجموعهٔ مزبور حاوی ٦٥۰۰ بیت قصیده و غزل و ترکیب بند و رباعی است. در جوانی عازم هند گشت و در مناطق جنوبی آن که دکن (بمفهوم جنوب) نامیده می شود مقیم گشت. در دوبیتی سالها بعد در یاد میهن چنین سرود :

عمریست که گشته ام گرفتار محن — نا تاب سفر دارم و نه روی وطن

چون هند و مغولم سروسامانی نیست — سرکش تر وبی کس ترم از هند و دکن

زبان شعر نویدی ساده و بیانش خالی از تعقیدها، مضمون هایش دور از باریک اندیشیهای مبالغه آمیز است. قصیده هایش در ستایش امامان دوازده گانه است. غزلهایش هم کوتاه است و گاهی هم بی تخلص چند بیت بطور نمونه :

چون خون دل و دیده کسی همسر ما نیست — جز آه جگر سوز کسی در برمانیست

آسوده دلانیم بکنج الم خود — دوزخ بفروز ته خاکستر ما نیست

از ما مطلب منصب پروانه نویدی — کاین مرتبه در طالع بال و پر ما نیست

۱ – دکتر صفا : تاریخ ادبیات ، ج پنجم / ۲ ص ۱۱۲٤ .

نتیجه گیری : در دورهٔ دویست و چهل سالهٔ صفویه صدها نفر سخنور، نویسنده ، بازرگان، هنرمند ایرانی متدرجاً به شبه قاره منتقل شدند که دهها نفر از آنان اصفهانی بوده اند .

و در این گفتار ما فقط پنج سخنور منتخب را معرفی نموده ایم وگرنه آقا تقی، ملک احمد دخلی، رضی اصفهانی، بابا طالب اصفهانیٔ و باقیا نائینی و امثال آنان هم از همان سرزمیٔن مردم خیز به شبه قاره منتقل گشتند. و اغلباً مادام العمر در همان جا اقامت داشتند. بیست و پنج سال پس از آغاز سلطنت شاه اسمعیل صفوی در ایران، ظهیرالدین بابر سلطنت تیموریان شبه قاره را بنیان گذاشت که تا سه قرن و سی سال با دوره های قدرت وضعف به طول انجامید. تیموریان شبه قاره ترک نژاد و ترکی زبان بودند اما حضور سخنوران فارسی زبان ایرانی در دربارهای سلاطین و امرا و حاکمان بلند پایهٔ دورهٔ مزبور به تقویت بنیهٔ فرهنگی و ادبی جامعهٔ شبه قاره مبتنی بر زبان و ادب و اندیشه اسلامی که بهترین نمونه های آن را تنها به فارسی سراغ داریم، منتج گردید. بهمین دلیل است که طی یک قرن و نیم تسلط بیگانه که زبان انگلیسی بطور زبان رسمی جایگزین فارسی گردیده بود، زبان فارسی در دوایر علمی و دانشگاهی استهلاک ناپذیر باقی ماند و در سطح عامهٔ مردم «زبان اردو» که در حدود ٦۰ در صد لغات آن از طریق فارسی برگرفته شده بطور زبان عمومی شبه قاره بظهور رسید.

منابع و مآخذ :

۱ – تاریخ ادبیات در ایران، دکترذبیح الله صفا ج پنجم ۱و ۲ ، تهران، ۱۳۷۳ ش.

۲ – شعرای اصفهانی شبه قاره، دکتر ساجدالله تفهیمی، اسلام آباد، ۱۳۷۲ ش.

۳ – دیوان صائب به کوشش محمد قهرمان شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٦٤ ش.

٤ – فصلنامهٔ دانش اسلام آباد، مقاله امثال و حکم فارسی متداول در شبه قاره از دکتر سید محمد یونس جعفری، شماره پیاپی ۵۹ – ۵۸ پاییز و زمستان ۱۳۷۸.

٥ – یادداشتهای گونه گون نگارنده .

*****

دکتر علی کمیل قزلباش[1]

اشعار زیب مگسی در وصف امام علی (ع)

چکیده:

نواب گل محمد خان زیب مگسی در ۱۸۸۳م در جهل مگسی (بلوچستان پاکستان) چشم به جهان گشود. وی به اصناف گوناگون سخن شعر گفته بخصوص به غزل ، قصیده و رباعی بیشتر التفات می نمود. در شخصیتهای نامور تاریخی به حضرت امیر (ع) را در شعر بسیار ستوده است :(رباعی)

یاحضرت بو تراب فتحی فتحی	دارم ز غم اضطراب فتحی فتحی
جانم بلب آمده است و جگرم خون است	فتحی فتحی شتاب فتحی فتحی

***

غم مخور از پرسش روز حساب	زیب چون هستی غلام بوتراب

***

نواب گل محمد خان زیب مگسی که در سال ۱۸۸۳م در جهل مگسی به این خاکدان ناپایدار قدم گذاشت و در سال ۱۹۵۳م فوت شد (۱) شاعری است که مهارت هنر شعری و تنوع فکریش را در شعر وی بخوبی می بینیم . وی در قالبهای غزل ، قصیده ، رباعی وغیره شعر گفته است و بسیار خوب و عالی گفته است. از صنعتهای که سلطه او را بر اقلیم شعراء استنباط می کنند. بکثرت و بسیار با زیبایی استفاده نموده.

بسیاری از اشعار وی که به نحو بر زبان سروده شد، هنوز هم بدست اهل هنر بعلت نرسیدن به چاپ نرسیده است. حتی نسخه هایی از گنجینه های شعر وی دوچار خطر نابودی است که بیشتر شان به زبان فارسی است و عمده ترین بخش شعر زیب به همین زبان است .

زیب مثل شعرای زبان فارسی و زبانهای دیگر جهان در شعرش جایی که از موضوعات دیگری استفاده نموده . شخصیتهای برجسته ونام بردار

---

[1] ۱- مربّی دانشکدهٔ دولتی کویته

را نیز تعریف و توصیف نموده و یکی از آنها مولای متقیان حضرت امام علی علیه السلام هستند که موضوع بحث ما خواهد بود .

زیب شاعری است ، توانا و قادر الکلام . شعر وی در هر قالب شعری که جا گرفته آن قالب از او جان گرفته است ، غزل ، قصیده ، رباعی و ... ناگفته نماند که مثل شعرای دیگر زیب نیز از مقام و جایگاه شعر خود بی خبر نبود. بر اساس همین آگاهی که او درباره شعر خود داشت چندین بار با افتخار و اعتماد زیاد دست به تعلی زده است. مثلیکه می گوید:

ز شعر شهره شوی عنقریب و شعرت زیب — رسد ز سند به هند و ز قندهار به کابل(۲)

این ادعا زیب بی جا نبوده . بگفته ی دکتر معصوم کاسی دیوان زیب در مدرسه های تاجیکستان همراه با دیوان حافظ و دواوین شعرای دیگر فارسی تدریس می شود. و « بنام تکیه گاه زیب » یک زیارت نیز آنجا مورد توجه مردم است (۳)

اگر شعر زیب از این گوشه بی قدری که بیانگر کم نظر بودن اهل بلوچستان است به دست سخن فهم و افراد شعر فهم برسد مقامی را که اومدعیست حتماً می یابد چرا که خودش شرطی گذاشته است که :

مستی می را توان دریافت از نوشیدن او — زیب ذوق شعر هم معلوم گردد شاعران را (۴)

ما شعرایی را داریم که بعد از مرگشان شعرشان هم به همان مرگ شاعر می میرد. ولی زیب مطمئن است که شعر وی شهره یی او خواهد داشت:

زیب زیر چرخ برین بعد مدت — من نه مانم ماند ز من داستانی (۵)

حتی وی به متاخرین دعوت از پیروی خودش هم داده است یعنی :

گر بخواهی بر سر منزل رسی — در طریقت زیب را استاد کن(۶)

وی در بیشتر اشعار فارسی و زبانهای دیگر که شعر سروده است امام علی (ع) را بکثرت توصیف کرده است. زیب مگسی امام علی را دوست دارد و وی را پیشرو و امام خود می داند و همه جا از وی کمک و رهنمایی خواسته است . او اگر از یک جانب شجاعت و سخاوت و عدالت و ... امام را بزبان شیرین شعر و تفکر گسترده اش بیان می کند. از جانب دیگر او را

بعنوان یک محبوب و معشوق هم می بیند و خدوخال وی را در قصیده ی غزلگونه می سراید و هم از همان معشوق که از مشکل کشای عالمیان هم است حل مشکلاتش را می طلبد.

نه فقط در قصیده ها بلکه در فردیات ، غزلیات و رباعیات نیز شعر زیب را خالی از ذکر سرچشمۀ امامت ، ولایت و طریقت نمی بینیم . حتی وقتی ممدوحان خود را مدح می کند برای آنها نیز از ابوتراب کمک می خواهد مثل که می گوید :

شاه دکن باد خرم زیر ظل بوتراب(۷)

و در مقطع یک غزلش می گوید :

ضماندار تو چون هست مرتضی در حشر بنوش زیب می ناب را مشو مرتاض (۸)

قبلاً گفته شد که او امام علی را بعنوان یک محبوب و معشوق زیبا روی نیز شناخته است . او می گوید :

تویی محبوب هم مرغوب هم مطلوب دلپرور تویی جانان و جان جان و یوسف شان در محضر
لبت یاقوت یا شهتوت تن ماحوت بل اطلس رخت لاله خطت هاله منم واله تویی دلبر
بدین رخسار و هم گفتار هم رفتار بستانی زیرق آرام از جم جام و زکی نام هم افسر(۹)

و در قصیده ای که خالی از واژه های عربی به فارسی ناب سروده است می گوید :

تو جانانی و جان را پادشاهی دلآرامی و دلکش، دلربایی
گل خورشید گردد زرد پیشت پگاهان کز چمن بیرون بر آیی (۱۰)

ولی این گفتگوی عاشقانه وقتی عروج می یابد به نکته ی می رسد که آنجا ز اوصاف واقعی ممدوح سخن بگفتار می آید. یعنی سخن از حسن و زیبایی و مایی و رویی آغاز می گردد ولی ختامش به عظمت و بلندی معنوی مزین می گردد، یک تسلسل دیده می شود که خواننده را کشان کشان با خود از گلستان فرش به نگارستان عرش می برد، می گوید :

قد تو همچو سرو آزاد هم شمشاد شاد از روی
ترا گیسو برنگ و بو به از مینو هم از عنبر
ز آواز و تن و ناز و نگاه و جلوه ات دلخواه
بگل بلبل بگلشن گل به محفل مل بکان گوهر
بیا بشنو ز من مدحی امیر کشور معنی
علی المرتضی مشکل کشا پیر هدا رهبر (۱۱)

در این بیت های مترنم واج آرایی هم به نظر می آید که باعث می شود یک فضای نرم موسیقی را در ذهن ایجاد کند. در آخر هر قصیده ای که در اشن امام علی است فضای التجا و التماس و دعا و حاجت روایی بروز می دهد و یک حالت مناجاتی دیده می شود. که دلیل بر عقیده علوی زیب می باشد. . او معتقد است که از همه ی عظمت و بزرگی که در انسان و انسانیت گنجانیده شده است امام علی برخوردار است و امام علی کسی است که مشکل کشائی یکی از بزرگترین اوصاف وی است.

نکته ای که همه ی خوبی های کائنات خداوند متعال در شخص امام جمع می گردد در اشعار شعرای معروف و غیر معروف فارسی هم دیده می شود. بلکه در دیگر زبانهای شرق زمین بالخصوص شبه قاره ما همین حالتی را درک می کنیم یعنی اینجا هم مشکل کشایی امام شبهای کوچه های کوفه ی هم جوار و جوانب را دست به دامان وی دوخته است. بعنوان مثال از مولانا جلال الدین رومی چند بیت را ذکر می کنیم :

تا صورت پیوند جهان بود علی بود
تا نقش زمین بود وزمان بود علی بود
شاهی که ولی بود و وصی بود علی بود
سلطان سخا و کرم و جود علی بود
خاتم که در انگشت سلیمان نبی کرد
آن نور خدایی که بر او بود علی بود
آن شاه سرافراز که اندر شب معراج
با احمد مختار یکی بود علی بود
شیر دو جهان پرتو انوار الهی
از عرش بفرش آمد و بنمود علی بود
آن گرد سرافراز که اندر ره اسلام
تا کار نشد راست نیاسود علی بود

و همچنین پیرو و مرید مولانا ، اقبال هم در این رابطه گفته است :

از رخ او فال پیغمبر گرفت
ملت حق از شکوهش فر گرفت
قوت دین مبین فرموده اش
کائنات آیین پذیر از دوده اش
مرسل حق کرده نامش بو تراب
حق ید الله خواند در امالکتاب
هر که دانای رموز زندگیست
سرّ اسمای علی داند که چیست؟(۱۳)

زیب در شان و عظمت مولا علی در یک قصیده ی سی حرفی ،که باوجود پابندی تکرار حروف با معنی و پر مغز است خامه فرسانی می کند. و با «الف » این گونه سخن آغاز می کند:

الف استاد و امیر و اعظم و اکبر علی است
اشجع و اغلب و امام و اقدس و انور علی است
ب بهار و بوستان و بخت بخش و بادشاه
برق بیرق دارو بدر و باسل و برتر علی است
ت تنومند و توانا و تونگر و تاجدار
تاج بخش و تخت گیر و تیغزن و تندر علی است(١٤)

در این قصیده هنرمندی و توانایی شعر گفتن زیب بسیار بر عروج رسیده است. او از همه حروف الفبای فارسی بسیار با مهارت و هنرمندی استفاده کرده است و همه ی قصیده پر از معنویت و شکوه هنری است. در بیت آخر این قصیده می گوید:

ی یل و یوز افگن و یاقوت و یعسوب و یسوع   یار یاران و یقیناً زیب رایاور علی است (۱۵)

کثرت اوصاف امام علی نیز باعث شده است که شعرا با فراخی و فراخدلی دامان اشعار شان را گسترش می دهند هر چه بسیار می گویند کم می بینند لذا می گویند و می سرایند.

دلیری ، دلاوری و شجاعت این امام علم و عرفان و مرد زهد و تقوی به جایی رسیده است که گوی اگر ایشان بدون این ها دیگر به هیچ کاری نمیٔ رسیدند و برای بزرگیشان کافی و شافی خواهد بود. زیب هم عظمت و دلاوری امام را همراه با بسیار زیبایی و شکوه شعری ابراز می کند و می گوید :

چه سلطانی چه خاقانی که بر درگاه والایش   سگ اسکندر فدا قیصر رهی بابر غلام اکبر
نهد نردش دهد نذرش کشد زانگشت در نیشش   کمان رستم ولایت حجمنگین حاتم ، زهی حیدر(۱۶)

و این که مداح کسی باید گشت که اهل مداحی است یعنی ممدوح اوصاف و عظمتی را داشته باشد که مداح را سرخرو کند. خزانه های بیش بهای خوبی ها و ویژگی های را در دست داشته باشد که مداح را بنوازد نه

این که از تهی دامنی مداحش دست به دروغ و مبالغه بزند. بلکه در برابرش کم بیاورد ، زیب چه خوش مدح می کند که :

سروری را مدح گو کامد سر اهل علم گاه حمله صد اسد را آهو آسا داده ام
امر هر ملک و صحرا حاکم هر معرو کوه عالم و هم عامل و هم عادل و والاهمم (۱۷)

او می دانست که امام علی شخصیتی هستند مستجاب الدعوه.از وی هر حاجتی را که بخواهی مستجاب خواهد شد.

او دوا هر درد را هم روح و دل هر مرد را هر ملال و گرد را آورده در ملک عدم (۱۸)

و اطمینان دارد که هر که علی یار اوست خدا نگهدار اوست. به همین دلیل وقتی از خویش و بیگانه نا امید می شود و می نالد و رو بسوی مولای که شه هر دو سرا است می گرداند وداروی درد هر دو سرا را ازش می طلبد و می گوید :

ز من هر خویش را بیگانگی است ز من هر آشنا داردجدایی
ترا کردم ستایش با دل و جان نوازش کن که توسردار مایی
بکن در دو سرا این زیب را شاد که می دانم شه هر دو سرایی(۱۹)

زیب بیتی را دارد که در او اعلام می کند که غلامی علی مژده ی بهشت است:

غم مخور از پرسش روز حساب زیب چون هستی غلام بو تراب(۲۰)

و بعد می رود به طرف کراماتی که هم به شکل عیسی نفسی است و هم ویژگی عصای موسی را دارد و هم روح ابراهیمی را برخوردار است و هم دانایی و دارایی مصطفوی را که به توسط دوش او به دوستداری خدا می رسد.

شوقم که به لا اله الا الله است از عشق محمد رسول الله است
چون دوست علی یم ایزد دم دلخواه است حجت من قول اول من والاه است (۲۱)

در آغاز ذکر نمودیم که زیب همیشه دست به دامن علی زده و کیسه خالی حاجاتش را پر کرده اینجا چند رباعی از وی بطوز تبرک تقدیم می کنیم تا غذای روحانی خوانندگان گرامی بگردد:

یا حضرت بوتراب فتحی فتحی   دارم ز غم اضطراب فتحی فتحی
جانم بلب آمده است وجگرم خون است   فتحی فتحی شتاب فتحی فتحی(۲۲)

***

میمیرم تشنه ابر رحمت مددی   میگریم ای ظهور قدرت مددی
چون من نه کسی حزین ست در همه امت   ای مرشد اولیای امت مددی(۲۳)
یا شاه نجف تو از کرم دریایی   دارم غم بیکناره در تنهایی
یا شیر خدا گردن خصم بشکن   وقت است کنون که همش فرمایی (۲۴)

زیب قصیده ی بزبان عربی نیز در مدح امام علی دارد که لحن و زبان به مناجات امام علی در مسجد کوفه ، نزدیکتر است در آن مناجات امام جایگاه خداوندو بنده را مشخص می کند و طلب آمرزش می کند که :

مولای یا مولای انت المولی وانا العبد و هل یرحم العبد الا المولی مولای یا مولای انت المالک وانا المملوک و هل یرحم المملوک الا مالک ....(۲۵)

زیب می گوید :

یاامیرالمومنین انت الولی انت الامیر   انت سلطان السلاطین انت خاقان الکبیر
انت مرشد انت مولا انت معطی المراد   انت مفتاح المطالب انت مصباح المنیر(۲۶)

و در آخر به شیوه ی مناجات امام از خود امام علی کمک می خواهد و می گوید :

یا علی اقبل دعاء زیب واغفر زنبه   اعطه الاعزاز فی الدنیا و فی جنت سریر(۲۷)

منابع و پانوشته ها

۱ – شعر فارسی در بلوچستان ، دکتر انعام الحق کوثر ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ۱۳۵۱ش.
۲ – زیب نامه : میر گل محمد خان زیب مگسی . با مقدمه پرفسور شرافت عباس . انجمن فارسی بلوچستان ،کویته چاپ اول ۱۹۹۵م.

۳ – پنج گلدستهٔ زیب باپیش گفتار دکتر معصوم کاسی (چاپ مجدد در کویته) انتشارات منشی نولکشور. لکهنو ، هند ۱۹۳۱م.
٤ – زیب نامه ، ص ۱۵.
۵ – همان ، ص ۱۱۱.
٦ – همان، ص ٦۹.
۷ – پنج گلدستهٔ زیب ، ص ١٦٤.
۸ – همان ، ص ۹.
۹ – زیب نامه ، ص ۱۹۳.
۱۰ – همان ، ص ۱۸۰.
۱۱ – همان ، ص ۱۹٤.
۱۲ – کلیات دیوان شمس تبریزی (صص ۲٦۱ – ۲٦۳) با مقدمهٔ استاد جلال همایی ، انتشارات صفی علی شاه ، تهران ، چاپ دوازدهم ۱۳۷۷ش.
۱۳ – کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری (صص ۳۳ – ۳٤) با مقدمهٔ احمد سروش، انتشارات سنایی تهران ، چاپ هفتم ۱۳۷٦.
۱٤ – زیب نامه ، ص ۲۰۷.
۱۵ – همان ، ص ۲۱۰.
۱٦ – همان ، ص ۱۹۵.
۱۷ – پنج گلدستهٔ زیب ، ص ۱٤۹.
۱۸ – زیب نامه ، ص ۱۷۸.
۱۹ – همان ، ص ۱۸۱.
۲۰ – همان ، ص ۷۰.
۲۱ – همان ، ص ۲۲٤.
۲۲ – همان ، ص ۲۲۵.
۲۳ – همان ، همان.
۲٤ – همان ، همان.
۲۵ – کلیات مفاتیح الجنان ، ص ٦۵٤ ، حاج شیخ عباسی قمی ، انتشارات فرجام ، تهران ۱۳۷۷ش.
۲٦ – زیب نامه ، ص ۲۱۲.
۲۷ – همان ، ص ۲۱٤.

*****

دکتر رشیده حسن[1]

نثر مسجع و خواجه عبدالله انصاری

چکیده :

سجع در اصطلاح علم بدیع سخن با قافیه گفتن است . سجع سه نوع باشد ۱ – سجع متوازی ، ۲ – سجع متوازن ، ۳ – سجع مطرف . نثر مسجع نثری است که در آن لغات موزون و هم آهنگ بکار رود . نمونهٔ نثر مسجع ، مقامات حمیدی و گلستان سعدی است. اما نثر خواجه نمونه ی نثر مسجع و شیوای فارسی قرن پنجم است. نثر خواجه در نثر سعدی تأثیر زیاد دارد. خواجه عبدالله در ۳۹۶ هـ ق در هرات متولد شد. در ۲۸ سالگی به حلقهٔ ارادت شیخ ابوالحسن خرقانی پیوست. عناوین بعدی، تصوف و عبدالله ، افکار خواجه و آثار خواجه عبدالله می باشند که در آن هفت اثر مختلف او به طور جداگانه معرفی شده است .

***

سجع ، از لحاظ معنی ، بانگ کردن قمری و آنچه بدان ماند، بانگ کردن کبوتر ، نالیدن شتر ماده ... می باشد . آواز طیور خوش آواز مثل بلبل و قمری و غیرها (۱)

انیس خاطر سعدی سماع روحانیست   چه جای زمزمهٔ عندلیب وسجع حمام (۲)

در اصطلاح علم بدیع ، سخن با قافیه گفتن ، سخن گفتن به کلامی که آنرا فواصل بود. جمع آن اسجاع است. بگفتهٔ علی اکبر دهخدا، اصطلاح علم بدیع آنست که کلمات آخر در قرینه های نثر مطابق باشند و در وزن و

---

۱ – گروه فارسی ، دانشگاه ملی زبانهای نوین – اسلام آباد

حرف روی یا در یکی از آنها. پس سجع به سه نوع باشد.۱ – سجع متوازی ، ۲ – سجع متوازن ، ۳ – سجع مطرف (بدایع شمس العلما، ص ۲۹۱) (۳) و نیز لفظی که در آخر فقرهٔ نثر واقع شود ، و مناسب آن در آخر فقرهء دیگر نیز یک لفظ واقع شود . بیان این مدعا بعبارت دیگر سجع در آخر آواز قمری و باصطلاح ، عبارت از برابر بودن دو لفظ اواخر فقرتین همچنانکه آواز قمری موافق یک دیگر می باشند. ایراد کلمات اواخر فقرتین را بر حسب موافقت همدیگر سجع گفتندی و سجع منقسم بود به سه قسم . متوازی ، مطرف و متوازن (٤)

سجع متوازی : موافق بودن دو لفظ بحرف روی و وزن و عدد و حروف ، چون گل و مُل ، و بهار و مزار و سوری و مهجوری ، و مخموری و نظر و شکر.

سجع مُطرف : موافق بودن دولفظ بحرف روی فقط و در وزن و عدد وحرف مختلف چون وقار و اطوار و مال و منال و بور و جور.

سجع متوازن : موافق بودن دو لفظ در وزن وعدد و حروف و در روی مختلف چون اعمار و ارزاق و مراتب و مراسم ، و تحریر و تسوید . پس سجع متوازن به نسبت سجع متوازی و مُطرف مستحسن و مرغوب نیست. بدانکه اطلاق قافیه در نظم می کند و آنچه به صورت قافیه در اواخر فقرات نثر باشد،آنرا سجع گویند. و آخر آیات قرآن مجید را که بصورت قافیه باشد ، فواصل خوانند و حد را فاصله نامند (۵) سجع گو کسی است که سخن مقفی گوید . پس مسجع سخنی است که در آن سجع به کار برده شده باشد.

مسجع در شعر عبارتست از آنکه شاعر بیتی را به چهار قسم متساوی کند ، و بعد از رعایت سجع بر قافیهٔ واحد، چهارم بر قافیه ای آورد که بنای شعر بر آن نهاده است تمام کند. چنانچه این بیت سعدی :

باز آو در چشمم نشین ای دلستان نازنین   کاشوب و فریاد از زمین تا آسمانم می رود

نثر مسجع،نثری است که در آن لغات موزون و هم آهنگ بکار رود ، و نظر نویسنده تنها زیبایی لفظ است و به سلاست نوشته و به قوهٔ فهم خواننده ، توجه ندارد. ازین رو در استعمال لغات عربی مبالغه می کند. نمونه نثر مسجع مقامات حمیدی و گلستان سعدی است.نهایت این است که سعدی، معایب مقامه نویسی را مرتفع کرده و در عین توجه به زیبایی لفظ مقصود خود را به بهترین وجه بیان نموده است (٦)

شیخ الرحمه در گلستان رعایت اقتصاد را بکار داشته است . و در هر رشته حد اعتدال را از کف نگذاشته است . از حیث سجع هم میانه روی می کنند. اسجاع را در مزوجات می آورد و آن از دو سجع تجاوز نمی کند. چون «نانی بجانی » و « بوسیلت این فضیلت » و « یارشاطرنه بار خاطر » و « آب از جریان و مرغ از طیران باز دارد » « تلطف کرد و تأسف خورد» و « به عادت مألوف و طریق معروف » و « نزهت ناظران وفسحت حاضران » و گاهی هم بقرینه سازی می پردازد . مسجع از دو تا سه بیش معمول او نیست و گاهی چهار سجع می آورد. و غالباً بموازنه های لطیف و اسجاع متوازی اکتفا می کند و احیاناً بموازنه و سجع نیز توجه ندارد، و عباراتی سهل و ممتنع خالی از هر صنعتی می آورد و این خود بزرگترین صنایع سعدی است (۷)

نمونه ای از نثر گلستان :

جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی

« یکی در صورت درویشان ، نه بر صنعت ایشان ، در محفلی دیدم نشسته و شنعتی در پیوسته ، و دفتر شکایتی باز کرده ، و ذمّ توانگران آغاز کرده ، سخن بدانجا رسانیده که درویش را دست قدرت بسته و توانگر را پای ارادت شکسته.

کریمانرا بدست اندر درم نیست	خداوندان نعمت را کرم نیست (۸)

قدیمترین نمونه سجع را در نثر خواجه عبدالله انصاری می توان یافت.

«درویشی ازین فقیر پرسید که اگر روزی درّ طلب آیم ، و ازین بحر بلب آیم ، حق را بعاقلی جویم یا بعاشقی پویم؟ از عاقل و عاشق کدام بهتر و از عقل و عشق کدام مهتر ؟ گفتم : روزی درین اندیشه می بودم و تفکر می نمودم که ناگاه مرا عُجبی دریافت و بغارت نقد دل شتافت و گفت : ای بطاعت غنی ، عیشی داری هنی ، زهی بسیار عبادتی و بزرگ سعادتی، چون این بگفت نفس بر آشفت ، او را دیدم شادمان تا عیوق کشیده بادبان ، گفتم دور از نظرها که پیش داری خطرها » (۹) و ...

« الهی نگهدار از ذلّ حجاب و تازیانهٔ عناب ، روز در تدبیری و شب در تقصیری ، جوانی بگذشت ، آمد روز پیری ، به عـذر پـیش آ و استغفار. ترک تقصیر کن و استغفار از سر زاری و نیاز نه از تکبر و نـاز کـه عمـر را بگذاشتی به غفلت و بد عهدی ، امسال بتر از پار و امروز بتراز دی (۱۰) و...

«الهی نظری خود بر ما مدام کن او این شادی خود بر ما تمام کن و ما را برداشته خود نام کن ، بوقت رفتن بر حال ما سلام کن (۱۱) و...

« الهی گل بهشت در نظر دوستان تو خارست و جویندهٔ ترا با بهشت چه کار است ؟»

نثر خواجه نمونه ای از نثر مسجع و شیوای فارسی قرن پنجم اسـت (۱۲) خواجه در نثر طرز مخصوصی دارد ، و ظاهراً اولین کسـی اسـت کـه سجع را در نثر اختراع کرده است . در غالب نوشته های خواجه آثار تکلّـف و تصنّع که زادهٔ تحولّ ادبی عصر است دیده می شود. ولـی بـا وجـود آن سوز زندگی مخصوص در نثر ونظم خواجه موجود است که خواننده را زیـر تأثیر آورده ، منقلب می سازد. قسمتی از آنها بنابر لطـف و زیبـایی معنـی و شور حقیقي در زبان دری بجای مثل استعمال می شود. « مناجات نامه » کـه سراپا با صنعت سجع توأم است ، حـاکی از عواطـف عرفـانی و تـأثرات و الهامات قلبی و راز و نیازهای صوفیانه و التجا به خداوند است . خواجـه از طرف بشر به بارگاه کبریا عرض و مناجات پـیش مـی کنـد و بـا او تعـالی خطاب می نماید. حوادث و ارادت روحی را به سمع آن مبداء اعلی می رساند. و مشکلات و آرزوهای انسانی را به آن عرضه می کنـد . و در ادای مطلـب خود بسحر بیان و کرامت انسانی متوسل می شود. سـجع آن شـیوا اسـت و معانی آن از دل برخاسته و بر دل می نشیند . خواجه عبدالله با وجود قـدرت در نظم و نثر زبان پارسی خیلی ها زیر تأثیر زبان عرب بود . و اکثر عبارات مناجات نامه ، که رعایت سجع در آن ها منظور بـود ، روابـط جملـه هـای تکرار شده وبمانند عربی فعلها بر فاعل مقدم ، استعمال گردیده است.

نثر خواجه در نثر سعدی تاثیر زیاد دارد . چنانکه گاهی جمله هـایی از حکایت گلستان به نوشته های خواجه شباهت بهم می رساند. همچنان در مخلوط کردن شعر با نثر ، و مربوط کردن این بایکدیگر ، سعدی و متـأخرین از خواجه هروی تقلید کرده اند . بهار هم همین موضوع را به اثبات می رساند کـه

سجع خواجه در عصر خودش تقلید نشد . اما در قرن بعد ، قاضی حمید الدین بلخی در مقامات و ازان بعد تر ، شیخ سعدی و شیخ عطار آن شیوه را گزیدند.

در عصر اسلامی چون قرآن بزبان تازی چنین آهنگ فصیح و دلنشین داشت، در قرن چهارم رعایت سجع وصنعت ، پیرایه رنگین ادب تازی بود ، بنا بر آن چون ادب دری در عصر سامانیان و صفاریان در خراسان روی به پیشرفت نهاد، از همان عصر در دیباچه های کتب و یا در برخی از جملات کوتاه کلمات قصار آثار سجع و موازنه دیده می شود. اما کتاب خاصی مبنی بر اصول سجع و قواعد فنی نگاشته نشد. تا آنکه این ابتکار در هرات نصیب شیخ الاسلام گردید و هم ازین روست که محققان او را نخستین سجع ساز زبان فارسی دانسته اند . خود محمد تقی بهار ، چنین رقمطراز است ، «ظاهراً باید نخستین سجع ساز فارسی را شیخ الاسلام عبدالله انصاری شمرد. وی از پیشوایان و بزرگان عرفاء است . تصنیفاتی دارد که معروفتر از همه مناجات های اوست. و این وسایل سر تا سر مسجع است. اسجاعی که خواجه عبدالله آورده است نوعی است از شعر ، زیرا عبارات او بیشتر قرینه هایی است مزدوَج و مرصع و مسجع که گاهی به تقلید ترانه های هشت هجّایی و قافیه دار عهد ساسانی سه لختی است که عرب در ارجوزه های قدیم خود از آنها تقلید می کرده و نمونه ای از آن « آبست و نبیذ است » از یزید بن مفرع و نمونه ای از آن در ترانه کودکان بلخ ، در ذم اسد بن مسلم ، سردار عرب است که طبری نقل کرده است (۱۳)

مختصری از احوال خواجه عبدالله انصاری و آثار او

شیخ الاسلام ، ابو اسمعیل عبدالله ابن ابی منصور محمد، معروف به پیر هرات و پیر انصار ، و خواجه عبدالله انصاری ، دانشمند و عارف بود . ابو منصور محمد الانصاری الهروی قدس سره ، از فرزندان ابو منصور مست الانصاری ، پسر ابو ایوب انصاری است (١٤) وی در سال ۳۹٦ هـ . ق ، در هرات متولد شد. دکتر ظهیر احمد صدیقی و رضا قلی خان هدایت سال تولدش را ۳۹۷ ، ذکر کرده اند (١٥) او معاصر الپ ارسلان سلجوقی ، و خواجه نظام الملک و شیخ ابو سعید ابی الخیر بود. نسبت خواجه اگرچه به

ابو ایوب انصاری می رسد ، چون عمرش در ایران گذشت . لاجرم به سبک سخن سرایان ایرانی در آمد . و به زبان فارسی لحنی و شیوه ای بهم رسانید و نثر فصیح و نظم ملیح درین زبان ساخت (١٦) شیخ محدث و عارف برجسته ای بوده است . تحصیلات او در علوم ادبی و دینی بوده و او از «آوان جوانی درین دو رشته از علوم ، و در حفظ اشعار عرب شهرت داشت و خود به دو زبان پارسی و تازی شعر می سرود . و در حدیث و فقه توانا بود. او نزد دانشمندان و مشایخ شاگردی کرد. حافظه ای شگفت انگیز داشت. اقوال و اشعار زیادی از مشائخ حفظ داشت. بخصوص ارادت او به شیخ ابوالحسن خرقانی فوق العاده زیاد بوده است . حتی بعدها جانشین او گشت . او خرقانی را بعنوان معلم معنوی خود در می یابد. می گوید ، «عبدالله مردی بود بیابانی ، می رفت بطلب آب زندگانی ناگاه رسید بحسن خرقانی ، آنجا یافت چشمهٔ آب حیوانی ، چنان آب بخورد نه عبدالله ماند نه خرقانی پیر انصار گنج بود پنهانی کلید او بدست خرقانی » (١٧)

این دیدار خرقانی بر زندگی خواجه عبدالله انصاری تأثیر بزرگ وارد آورد. این دیدار در سال ٤٢٤ هـ.ق واقع شد . خواجه آن وقت بیست و هشت ساله بود . و به مسافرت حج می رفت . مگر چون قافله را بار نمود از «ری» برگشت و در راه بدیدار خرقانی رسید. می گوید « اگر من خرقانی را ندیدمی حقیقت ندانستمی (١٨)

تصوف و عبدالله

عبدالله انصاری هنوز کودک بود که پدرش او را به تصوف رهنمون شد. پدرش روزی ناگهان زن و فرزند را در هرات گذاشت و خود به بلخ شتافت . تا به محضر پیران و مرشدان خود رسد. این واقعه زندگی کودکی عبدالله را تکانی داد . به سن چهارده سالگی ابو عبدالله طاقی را دید. طاقی را جاسوس القلوب می نامد. زیرا ضمیر و وجدان عبدالله نوجوان را خواند. و به او اعتقاد حنبلیان را آموخت ، و در تصوف رهنمایش شد. خواجه به هرات وبلخ و نیشاپور مسافرت ها نموده ، دو مرتبه به سفر حج پرداخته و درین سفر از اماکن مقدسه دیدن کرد و تاثیراتی ازان گرفته است. او هشتاد و سه سال عمر داشت. وطی این حیات خود واقعات و حوادث تاریخی را

مشاهده کرده در حقیقت فصل جدیدی را در تاریخ افغانستان و شرق میانه گشوده است. چنانکه قبلاً ذکر شد . علاوه از خرقانی از مشاهیر دیگر متصوفه مانند شیخ ابو سعید بن ابی الخیر میهنی ، نیز فایده ها برگرفت.

افکار خواجه :

درک افکار خواجه عبدالله انصاری کار دشواریست . چندین شرح بر کتاب خواجه « منازل السایرین » توسط اهل تصوف نوشته شده ، که تمایلات مختلفی داشتند. منازل السایرین یگانه اثر جامعی است که خواجه در ارشاد طریقت نوشته است. طرفداران وحدة الشهود و وحدت الوجود هر کدام خویشتن را مفسر واثق طریقت خواجه عبدالله بشمار می آرند. شیخ ایمان قطعی داشت که طریقت باطن را فقط کسانی می توانند درک کنند که از عهدهٔ اجرای امور ظاهری شریعت بر آیند. می گوید، « حقیقت دریاست و شریعت کشتی ، از دریا بی کشتی به چه گذشتی...» خودش می گوید :

بظاهر راست رو ، اینک شریعت به باطن صاف شو ، اینک طریقت
چو ظاهر را بباطن راست کردی خدا بین شو ز دل ، اینک حقیقت

از مطالعهٔ دقیق آثار خواجه پی می بریم که خواجه عبدالله گاهی عالم دین است گاهی مرشد طریقت و گاهی شاعری متصوف . گویا چندین شخصیت داشته است خواجه به قرآن متمسک بوده و آنرا کلام الله می شمارد. به عقیده او قرآن یگانه دلیل و مرشد مؤمن می باشد . و او را به توحید حقیقی که از جانب خداوند است ، رهنمون می شود . خواجه عبدالله همیشه در روشنی قرآن حالات روحانی خود را وارسی می کرد. وی افکار قدماء را محترم می شمرد . از مطالعه کتاب « طبقات الصوفیه » معلوم می شود که خواجه بعنوان مؤرخ نه بلکه بحیث مرشد سخن می گوید ، و میراث روحانی خود را با محک تجربهٔ روحانی خود آزموده به مریدان رسانده است . خواجه در زمان اوج دورهٔ ارشاد خود توحید را مقام اعلی می دانست .

آثار خواجه عبدالله :

آثار او عبارتند از عده ای از رسایل مانند مناجات نامه کشف الاسرار ، نصائح، زاد العارفین ، کنز السالکین ، قلندر نامه ، محبت نامه ، هفت حصار ، رساله دل و جان ، رساله و اردات ، الهی نامه و جزء آنها که غالباً نثر موزون و زیبائی آمیخته با اشعار دارند. غیر از آنها کتاب « طبقات الصوفیه » را باید نام برد که از آثار معتبر فارسی محسوب می شود. اصل عربی این کتاب از ابوعبدالرحمن بن محمد بن سلمی نیشاپوری (م ٤١٢) است که در بیان زندگانی و گفتار پنج طبقه از مشائخ فراهم آمده است. پیر هرات آن کتاب را در مجالس خود به طریق املا بزبان هروی ترجمه ، و بیان می کرد و سخنان مشائخی را که در اصل کتاب نیامده بود ، بر آن می افزود و یکی از محبان و مریدان آنرا جمع می کرد بعدها نسخ این کتاب اندک اندک مورد تصرف قرار گرفت و از زبان هروی به فارسی کتابتی وادبی نزدیک شد. چنانکه امروز آثار لهجه محلی را بندرت در آن می توان یافت. نفحات الانس جامی ، همان طبقات الصوفیه محمد بن حسین سلمی نیشابوری است که خواجه عبدالله آنرا از زبان عربی به هروی نقل نموده ، بعداً جامی آنرا بزبان فارسی نوشته و کامل کرده است (۱۹)

الهی نامه :

نثر مقفی و شعر نماست . لطف کلام را با فکر دقیق عرفانی آمیخته ویک ابتکار دیگری در آن کرده است که شاهکار او محسوب می شود . تعداد اشعار در الهي نامه به یکصد و اند بیت می رسد.

صد میدان :

رساله کوچکی است که طی آن مریدان خواجه عبدالله انصاری ، محمل ارشاد او را دربارۀ منازل در میدان های طریقت به زبان پارسی نوشته اند. این بر تفصیل صد میدان تصوف مشتمل است که هر میدان دارای ده مرتبه است که جمله هزار میدان می شود . درین رساله میدان محبت عالی تر از همه میدان هاست و آن در اول راستی ، سپس مستی ، و در آخر نیستی است . صد میدان تنها یک بیت دارد و آن اینست :

"مرغ ایمان را دو پر خوف و رجاست مرغ را بی پر پرانیدن خطاست

منازل السایرین :

این رساله را شش سال قبل از وفات بزبان عربی بـه مریـدان خـود املا گفته است. درین رساله باب محبت را شصت و یکم می شمارد.

ذمّ الکلام :

در مذمت علم الکلام ، و کسانیکه با این علم مشغول بودند ، نوشـته شده است . در اثر خود از چند عالم دین که بهمین مشکل دچار گشته اند ، مثال هایی ذکر می کند. این کتاب به هفت جزء تقسیم شده است.

کشف الاسرار:

در سال ۵۳۰ ، یعنی نیم قرن پس از زندگانی پیر هرات ، امام احمـد میبدی تفسیر قرآن کریم را بنام « کشف الاسرار» تالیف کرد کـه متکـی بـر تعلیمات پیر هرات است. بر علاوه ترجمهٔ لفظـی و شـرح عرفـانی از شـیخ الاسلام مناجات ها و اندرزها و لطایف نیز در آن آمده است (۲۰)

علل المقامات :

ابوالفتح عبدالملک بن ابی القاسم کروخی، سخنان پیر هرات را جمع آوری نموده است. پس علل المقامات ، ثمرهٔ ارشاد سالیان واپسین زندگانی شیخ الاسلام می باشد، که چندین پس از زمان تألیف کتاب « منازل السایرین » توسط کروخی در قید تحریر آمده است (۲۱)

گنج نامه :

با اسلوب فنی و منشیانه بصورت قطعُات شعری نگاشـته شـده کـه بعدها بنام مقامه نویسی در ادبیات فارسی معروف و شایع می شود . حسـن کلام و زیبایی لفظ در بیان و تجسم معانی در مقام و وصف و حکایـه بکـار رفته است . و تقریباً در تمام موارد سجع رعایت شـده ، شـاید بتـوان آنـرا نخستین اثر اسلوب مقامات در نثر فارسی دانست ، کـه بعـداً مـورد تقلیـد

نویسندگان مانند ابوالمعانی ، نصر الله محمد بن عبدالحمید مؤلف کلیله و دمنه ، قاضی حمید الدین بلخی ، صاحب مقامات حمیدی ، و شیخ سعدی ، نویسنده گلستان قرار گرفت.

از معروفترین گفته های او « مناجات» است که تا آنزمان در زبان فارسی بدین سبک ساده و شیرین سابقه نداشته و آن در ضمن رسالات مذکور در بالا و در موارد دیگر نقل شده . و نمونه ای از نثر مسجع و شیوای فارسی قرن پنجم است. می دانیم که اکثر مناجات های خواجه عبدالله هروی ، صورت بیان وجد انگیزی و از روی گفتار راز و نیاز به عبارت ساده دری می باشد، مطالب دشوار عرفانی را به کلمات ساده در می یابیم.

اینک نمونه هایی از نثر مسجع خواجه که تأثیر و سوز و شور مخصوصی داشته و پندهای لطیف معنوی را در بردارد.

- « بیزارم ازان طاعتی که مرا بعُجب آرد بندهٔ آن معصیتم که مرا بعُذر آرد»

- « ازو خواه که دارد و می خواهد که از وخواهی » ازو مخواه که ندارد و می کاهد اگر بخواهی »

- « بندهٔآنی که در بند آنی . آن ارزی که می ورزی – هر چند بزبان آمد ، بزیان آمد . دوست را از در بیرون کنند اما از دل بیرون نکنند»

- « خدایتعالی می بیند و می پوشد ، همسایه نمی بیند و می فروشد»

- « چنان زی که به ثنا ارزی و چنان میر که بدعا ارزی»

- « الهی کار نه برنگ و پوست است ، بلکه بعنایت دوست است»

- « دی رفت و باز نیاید ، فردا را اعتماد نشاید ، وقت را غنیمت دان که دیر نپاید»

- « الهی گل بهشت در نظر دوستان تو خارست و جویندهٔ ترا به بهشت چه کارست »

- « اگر بر هواپری مگسی باشی ، اگر بر آب روی خسی باشی ، دل بدست آر تا کسی باشی »

مراجع :

۱ – لغت نامهٔ دهخدا ، ص ۳۲۸

۲– لغت نامه دهخدا (غزلیات سعدی) ، ص ۳۲۸

۳ – لغت نامه دهخدا، بحواله بدایع شمس العلماء ، ص ۲۹۱
٤ – همان مأخذ، ص ۳۲۸
٥ – همان مأخذ ، ص ۳۲۸ بحواله غیاث اللغات و فرهنگ آنندراج
٦ – تاریخ ادبیات ایران ، از حسین فریور ، ص ۲۹۹.
۷ – سبک شناسی ۳ ، محمد تقی بهار ، ص ١٤٤
۸ – همان ، ص ۱۲٦
۹ – گنج و گنجینه ، ص ۹۳
۱۰ – مجموعه رسایل خواجه عبدالله انصاری ، ص ١٦٢
۱۱ – همان ، ص ٦۳.
۱۲ – تاریخ ادبیات ایران ، رضا زاده شفق ، ص ١١٤
۱۳ – سبک شناسی ۲ ، ص ۲٤٠.
١٤ – فلسفه و عرفان ایران ، ص ۱۱.
۱٥ – گنجینه معانی ، دکتر ظهیر احمد صدیقی ، ص ۹ ، و مجمع الفصحاء از رضا قلیخان هدایت ، ص ۱۳٥ ، تذکره ریاض العارفین ، هدایت ص ۳۷.
١٦ – تاریخ ادبیات ایران ، رضا زاده شفق ، ص ۱۱۳.
۱۷ – نهصدمین سال وفات خواجه انصاری ، ص ١٦٣ ، و تذکره ریاض العارفین ، ص ۳۷.
۱۸ – همان ، ص ١٦.
۱۹ – مقامات معنوی ، ص ٤
۲۰ – منازل السایرین ، ص ٤.
۲۱ – همان ، ص ٤.

منابع و مأخذ:

۱ – تاریخ ادبیات ایران ، دکتر رضا زاده شفق ، چ آرمان ۱۳٦۹ ، ایران
۲ – تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا، حسین فریور ، چ اطلاعات ١٣٤٢ –ایران
۳ – تذکره ، ریاض العارفین ، رضا قلیخان هدایت بکوشش مهدی علی گرگانی ، انتشارات کتابفروشی محمودی ١٣٤٤.
٤ – سبک شناسی ۳ ، میرزا محمد تقی بهار ، انتشارات امیر کبیر ، چ پرستو ۱۳۳۷ ایران.
٥ – فلسفه و عرفان، مجموعه رسایل خواجه عبدالله انصاری، انتشارات بنیاد فرهنگ، چ افق ، ۱۳٥۲ – ایران.

٦ – گنج و گنجینه ، دکتر ذبیح الله صفا ، بانتخاب دکتر سید محمد ترابی ، چ پنجم ، ققنوس ، ۱۳۷۲ – تهران.
۷ – لغت نامهٔ دهخدا ، علی اکبر دهخدا ، چ سیروس دانشکده ادبیات ، موسسه لغت نامه ، تیر ماه ۱۳۳۹ – تهران
۸ – مجمع الفصحا ، رضا قلیخان هدایت ، بکوشش مظاهر مصفا ، چ پیروز۱۳۳٦ – تهران .
۹ – مجموعه رسایل خواجه عبدالله انصاری ، باهتمام شیروانی ، بنیاد فرهنگ مهر ۱۳۵۲ .
۱۰ – مقامات معنوی ، ترجمه و تفسیر منازل السایرین خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بینا ، چ ارژنگ ، شهریور ماه ۱۳۵۲
۱۱ – منازل السایرین ، شرح کتاب از روی آثار پیرهرات ، از روان فرهادی، موسسهٔ بیهقی ، ثور ماه ۱۳۵۵ – کابل، افغانستان
۱۲ – نهصدمین سال وفات خواجه عبدالله انصاری ، بیانیه ها ومقالات مستشرقین ، وزارت مطبوعات، رملی دفاع مطبعه ، میزان ۱۳٤۱ – کابل

*****

سید روح الله نقوی[1]

نگاهی به مرثیه سرایی فارسی میرزا غالب دهلوی

چکیده :

در تعریف مرثیه گفته اند که، «رثاء در لغت به معنی گریستن بر مرده و ذکر نیکویی های اوست و رثائیه، قصیده یا چکامه و بطور کلی شعری است که در سوگ مرده سروده شود، مرده ای که ممکن است از بزرگان قوم و شهر و یا دیاری یا از عزیزان و کسان و خویشاوندان شاعر و یا از پیشوایان و ائمهٔ اطهار باشد».

باوجود این وقتی سخن از مرثیه به میان می آید پیش از همه ذکر مصائب حضرت حسین ابن علی (ع) و اولاد و یاران آن حضرت به اذهان خطور می کند. ازاین رو اکثر شاعران فارسی از هر مسلک و مذهبی اشعاری دربارهٔ واقعهٔ غم انگیز کربلا سروده اند. برخی از شاعران به نظمی دراین باره اکتفا کرده اند و بعضی دیگر هدف و رسالت شعری خود را به این امر اختصاص داده اند. میرزا اسدالله خان غالب دهلوی شاعر و نثر نگار دو زبانهٔ معروف قرن ۱۳ هجری شبه قاره هند و پاکستان، یکی از چهره های شاخص مرثیه سرایی فارسی است که ارادت ومحبت او به خاندان عصمت و طهارت (ع) در سرتاسر کلیاتش متجلّی می باشد.

ایـن مـقاله نگاهی است به نوحه ها و مرثیه های این سخن سرای بی بدیل شبه قاره در رثای حضرت حسین ابن علی (ع) و یاران آن حضرت .

***

شاید به جرأت بتوان گفت که یکی از چهره های شاخص مرثیه سرایی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان، میرزا اسدالله خان غالب دهلوی است. در ارادت و محبت او نسبت به خاندان عصمت و طهارت، همین بس که دلیل تخلص او به غالب به خاطر اسدالله الغالب، حضرت علی بن ابی طالب (ع) است. وی خود دراین باره می گوید :

---

۱ – دانشجوی پاکستانی دورهٔ دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد.

غالب نام آورم نام و نشانم مپرس	هم اسداللهم و هم اسداللهیم

شاید کامل ترین کلیات او همان باشد که به کوشش سید مرتضی حسین فاضل لکهنوی ترتیب یافته و مجلس ترقی ادب لاهور در سال ۱۹٦۷م به چاپ آن همت گمارده است. این کلیات در سه جلد به چاپ رسیده است.

نگارنده در مقالهٔ دیگر خود، یعنی «نگاهی به مرثیه سرایی فارسی در شبه قاره هندو پاکستان» این کلیات وکتابهای مربوط دیگر را به دقّت مورد بررسی قرارداد و به نتایج زیر دست یافت؛

در جلد اول و دوم از کلیات میرزا غالب دهلوی به نمونه های زیادی از منقبت ها و مرثیه هایش برمی‌خوریم که بطور اجمالی به آنها اشاره می کنیم :

در آغاز کتاب سه فاتحه نوشته شده که در فاتحهٔ اول پس از ۹ بیت حمد و ثناء ارادت خود را به حضرت علی (ع) و اولادش چنین ابراز می دارد[1]:

بهر ترویج امام رهنمای انس و جان	عابد الله و معبود خلائق، بوتراب
دُلدل برق آفرینش را رمی کاندر جهان	می جهد همچون نگاه از حلقهٔ چشم رکاب
ذوالفقارش شاهدی کاندر تماشاگاه قتل	می کشد در شوق او از موج الف برسینه آب
در خیال صدمهٔ جاندادگان ضربتش	می جهد از دیدهٔ عیسی چراغ آفتاب

در ادامه دربارهٔ حضرت حسین بن علی (ع) اینگونه قلم پردازی می کند؛

بهر ترویج شفیع یک جهان عاصی، حسین	آنکه مینوراست از گرد قدمگاهش سحاب
درگهش را مخمل خواب زلیخا فرش راه	خیمه هایش را نگاه ماه کنعانی طناب
عاشق الله و معشوق وفادار رسول(ص)	قبلهٔ عشق و پناه حُسن و جُان بوتراب

در ادامهٔ فاتحه، تا امام دوازدهم حضرت مهدی هادی (ع) می شمارد و در پایان باز به ذکر شهیدان کربلا می پردازد و می گوید:

بعد ازین بهر شهیدانی که خوش جان داده اند	در شهادتگاه، شاه کربلا را در رکاب
سیّما از بهر ترویح علمدار حسین	پیشوای لشکر شبیر و ابن بوتراب
حضرت عباس عالی رتبه کز ذوق حضور	زخم بر اجزای تن پیمود و بر دل فتح باب

فاتحهٔ دوم را با نعت سیدالمرسلین حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم اینگونه آغاز می کند:

۱ – کلیات غالب فارسی ج ۱ ، صص ٤۳۳ – ٤۳٥

بهر ترویح نبی(ص)، حاکم ادیان و ملل — کارفرمای نبوت ابداً هم ز ازل[1]

دراین فاتحه بعد از نبی، نام مبارک جگر گوشهٔ رسول الله حضرت زهرا(س) را می آورد[2]:

بهر ترویح گل روضهٔ عصمت زهرا — آن به تقدیس چو ذات صمدی عزوجل

و سپس با ترویح حضرت علی (ع) و اولادش ادامه می دهد[3]:

بهر ترویح علی، آنکه به نزد جمهور — قبلهٔ آل رسول است و امام اول
بهر ترویح حسن، چشم و چراغ آفاق — که خیالش دهد آئینه جان را صیقل
بهر ترویح حسین آنکه دو چشم جبریل — از پی سرمهٔ خاک درش آمد مکحل

در ادامهٔ فاتحهٔ دوم نیز تا امام دوازدهم می شمارد.

فاتحهٔ سوم در واقع یازده بیت مرثیه گونه در غم ستمهایی است که بر خاندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفته است[4].

ای فلک شرم از ستم بر خاندان مصطفی — داشتی زین پیش سر بر آستان مصطفی
ای به مهر و ماه نازان هیچ میدانی چه رفت؟ — از تو بر چشم و چراغ دودمان مصطفی
سایه از سرو روان مصطفی نفتد بخاک — هان چه بر خاک افکنی سرو روان مصطفی
گرمی بازار امکان خود طفیل مصطفی است — هین چه آتش می زنی اندردکان مصطفی
کینه خواهی بین که با اولاد امجادش کنی — آنچه با مه کرده، اعجاز بنان مصطفی
نیک نبود کز تو بر فرزند دلبندش رود — آنچه رفت از مرتضی بر دشمنان مصطفی
یا تو دانی مصطفی را فارغ از رنج حسین — یا تو خواهی زین مصیبت امتحان مصطفی
یا مگر گاهی ندیدی مصطفی را با حسین — یا مگر هرگز نبودی در زمان مصطفی
آن حسین است این که سودی مصطفی چشمش به رخ — بوسه چون باقی نماندی در دهان مصطفی
آن حسین است این که گفتی مصطفی روحی فداک — چون گذشتی نام پاکش برزبان مصطفی
قدسیان را نطق من آورده غالب در سماع — گشته ام در نوحه خوانی مدح خوان مصطفی

---

۱ – همان ص ٤٤٠
۲ – همان، همان جا
۳ – ، همان ص
٤ – همان، صص ٤٤١ – ٤٤٢.

گرایش میرزا غالب به سوی مرثیه در رثای حضرت حسین بن علی علیه السلام در جای جای اشعارش به وضوح مشاهده می شود، از همین رو پس از سه فاتحه یاد شده، به نوحه سرایی رو می‌آورد و چهار نوحهٔ سوزناک در اندوه شهادت سیدالشهداء و یارانش می سراید[1]:

(نوحه ۱)

ای کج اندیشه فلک حرمت دین بایستی — علم شاه نگون شد، نه چنین بایستی
تا چه افتاد که بر نیزه سرش گردانند — عزت شاه شهیدان به ازین بایستی
حیف باشد که فتد خسته ز توسن بر خاک — آنکه جولاَنگه او عرش برین بایستی
حیف باشد که ز اعداء دم آبی طلبد — آنکه سائل به درش روح امین بایستی
تازیان را به جگر گوشهٔ احمد چه نزاع — وطن اصلی این قوم ز چین بایستی
ایهاالقوم! تنزل بود ار خود گویم — میهمان بی خطر از خنجر کین بایستی
سخن این است که در راه حسین بن علی — پویه از روی عقیدت به جبین بایستی
چشم بد دور به هنگام تماشای رخش — رونما سلطنت روی زمین بایستی
داشت تا خواسته در شکر قدومش دادن — اگرش ملک و گر تاج و نگین بایستی
چون به فرمان خود آرایی و خودبینی و بغض — آن نگردید که از صدق و یقین بایستی
به اسیران ستمدیده پس از قتل حسین — دل نرم و منش مهر گزین بایستی
چه ستیزم به قضا، ورنه بگویم غالب — علم شاه نگون شد، نه چنین بایستی

(نوحه ۲)

وقتست که در پیچ و خم نوحه سرایی[2] — سوزد نفس نوحه گر از تلخ نوایی
وقتست که در سینه زنی آل عبا را — سر پنجه حنایی شود و رنگ هوایی
وقتست که جبریل ز بیمایگیِ درد — غم را ز دل فاطمه خواهد به گدایی
وقتست که آن پردگیان کز ره تعظیم — بر درگهشان کرده فلک ناصیه سایی
از خیمهٔ آتش زده عریان بدر آیند — چون شعله دخان بر سرشان کرده ردایی
جانها همه فرسودهٔ تشویش اسیری — دلها همه خون گشتهٔ اندوه رهایی

---

۱ - همان، صص ۴٤۲ - ٤٤۳.

۲ - همان، صص ٤٤۳ - ٤٤٤.

ای چرخ، چون آن شد، دگر از بهر چه گردی — ای خاک چواین شد دگر آسوده چرایی
خون گرد و فرو ریز اگر صاحب مهری — برخیز و بخون غلت گر از اهل وفایی
تنهاست حسین بن علی در صف اعداء — اکبر تو کجا رفتی و عباس کجایی
توقیع شفاعت که پیمبر ز خدا داشت — از خون حسین ابن علی یافت روایی
فریاد ازآن حامل منشور امامت — فریاد ازآن نسخهٔ اسرار خدایی
فریاد ازآن زاری و خونابه فشانی — فریاد ازآن خواری و بی برگ و نوایی
فریاد ز بیچارگی و خسته درونی — فریاد ز آوارگی و بی سر و پایی
غالب جگری خون کن و از دیده فروبار — گر روی شناس غم شاه شهدایی

(نوحه ۳)

سرو چمن سروری افتاد ز پا های![1] — شد غرقه بخون پیکر شاه شهدا های!
بر خاک ره افتاده تنی هست، سرش کو؟ — آن روی فروزنده و آن زلف دوتا، های!
عباس دلاور که دران راهروی داشت — شمشیر به یک دست و به یک دست لوا های
آن قاسم گلگون کفن عرصهٔ محشر — وان اکبر خونین تن میدان، وغا های
آن اصغر دلخستهٔ پیکان جگر دوز — وان عابد غمدیدهٔ بی برگ و نوا های
ای قوت بازوی جگر گوشهٔ زهرا — دست تو به شمشیر شد از شانه جدا های
ای شهره به دامادی و شادی که نداری — کافور و کفن، بگذرم از عطر و قبا، های
ای مظهر انوار که بود اهل نظر را — دیدار تو دیدار شه هر دو سرا های
ای گلبن نو رستهٔ گلزار سیادت — نا یافته در باغ جهان نشوونما های
ای منبع آن هشت که آرایش خلد اند — داغم که رسن شد به گلوی تو ردا های!
بالغ نظران روش دین نبی حیف — قدسی گهران حرم شیر خدا، های!
ماتمکده آن خیمهٔ غارت زدگان حیف — غارت زده آن قافلهٔ آل عبا، های!
آن تابش خورشید دران گرم روی حیف — وان طعنهٔ کفار دران شور عزا های
غالب به ملائک نتوان گشت هم آواز — اندازهٔ آن کو که شوم نوحه سرا های!

(نوحه ۴)

شد صبح بدان شور که آفاق بهم زد[2] — مانا که ز خون ریز بنی فاطمه دم زد

---

۱ – همان، صص ٤٤٥ – ٤٤٦.

۲ – همان، صص ٤٤٦ – ٤٤٧.

تا تلخ شود خواب سحر ریزش شبنم | شورابهٔ اشکی به رخ اهل حرم زد
چون است که دستش نزند آبله کز قهر | گل زاتش سوزان به سر طرف خیم زد
حاشا که چنین خیمه توان سوخت مگر دهر | برکند ازین وادی و در دشت عدم زد
گویی پی این خنجر بیداد فسان بود | آن سنگ که کافر به شهنشاه امم زد
عباس علمدار کجا رفت که شبیر | دستی به پلارک زد و دستی به علم زد
زین خون که دود بر رخ شبیر توان یافت | کاندر ره دین شاه چه مردانه قدم زد
نشکفت که بالا بخود از ناز شهادت | کش خامهٔ تقدیر بنام که رقم زد؟
هی، کاتب تقدیر که در زمرهٔ احیا | چون نام حسین بن علی رفت قلم زد
زین حیف که بر آل نبی عربی رفت | آمد اجل و دست بدامان ستم زد
این روز جهان سوز کدامست که غالب | شد صبح بدان شور که آفاق بهم زد

بعد ازاین نوحه ها، یک مخمس در ذکر مناقب علی علیه السلام، مشتمل بر ده بند می نویسد که در نوع خودش بسیار زیباست با مطلع[1]:

در مهد دستبرد به اژدر کند علی | رفع نزاع باز و کبوتر کند علی
از جور چرخ پرسش من گر کند علی | زور آزمائیی که به خیبر کند علی
دانم همان به گنبد بی در کند علی

و پایان این مخمس را اینطور می آفریند[2]:

بر آستان سرور عالم نشسته ام | اندوهناک رفته و بی غم نشسته ام
جنگم چرا به خلق چو من هم نشسته ام | از خواجه تاش خویش مقدم نشسته ام
رحمی به حال غالب و قنبر کند علی

جلد دوم کلیات میرزا غالب، سرشار است از اشعار وزین و پُر محتوا در ذکر مناقب حضرت علی (ع) و اولاد آن حضرت و مرثیه هایی در رثای حضرت حسین ابن علی (ع) و یارانش که بعد از حمدباری و دو نعت

۱ - همان، ص ٤٤٧.
۲ - همان، ص ٤٤٩.

در مقام سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله وسلم آمده است. نعت سوم که شامل ذکر مناقب حضرت علی (ع) نیز هست، اینگونه آغاز می شود[1]:

چون تازه کنم در سخن آئین بیان را	آوازدهم شیوه ربا همنفسان را
رقصد قلمم بیخود و من خود زره مهر	بر زهره فشانم اثر جنبش آن را

دراین اشعار غالب از توانایی های خود در سخنوری نیز ستایش بعمل می آورد و می گوید:

لفظ کهن و معنی نو در ورق من	گویی که جهانست و بهارست جهان را
آن دیده به لفظم نگرد نازش معنی	کاندر تن یوسف نگرد شادی جان را

و منقبت را اینگونه به پایان می برد[2]:

از غالب دلخسته مجو منقبت و نعت	دریاب بخون جگر آغشته فغان را

در ادامه، چهار منقبت، در مجموع ۳۹۸ بیت، در ذکر مناقب حضرت علی (ع) سروده که برای پرهیز از اطالهٔ سخن ازآن می گذریم و به ذکر مناقب و مرثیه ها درباره حضرت حسین (ع) می پردازیم.

در ادامهٔ آن و بعلاوهٔ آنچه در جلد اول و دوم کلیات ذکر شد، در منقبت دیگر در رثای حضرت حسین (ع). (روی هم ۱۷۵بیت)، یک منقبت در مقام حضرت عباس بن علی در ۵۰ بیت و یک منقبت در ساحت امام دوازدهم ؛ خاتمه ائمه اثنی عشر در ۷۷ بیت سروده شده و از آنجا که میرزا غالب در خلال نعت و منقبت به ذکر بعضی مسائل دربارهٔ امامان دیگر می پردازد، دربارهٔ این مناقب سخن خواهیم گفت.

غالب در مرثیه هایش که در رثای سیدالشهدا، حسین ابن علی (ع) سروده، پرسوزو منحصر بفرد عمل می کند. به گونه ای که حتی حاضر می شود، بی محابا به شکوه و شکایت از فلک بپردازد و غم و اندوه خود را ابراز دارد[3]:

---

۱ - کلیات غالب فارسی ، ج ۲ ، ص ۲۱.

۲ - همان ، ص ۲۵.

۳ - همان ، ص ٥٤.

مگر مرا دل کافر بود شب میلاد — که ظلمتش دهد از گور اهل عصیان یاد
به طالعی ز عدم آمدم به باغ وجود — که رفته بود به دروازهٔ ارم شداد
خروش مرگ که طوفان ناامیدی هاست — غریو یأس که مرگی به نو مبارکباد
طلوع نشئهٔ بیم هلاک طالع وقت — هجوم عرض بلاهای تازه عرض بلاد
جحیم ناظر و خشم خدای مستولی — سهیم دشمن و هیلاج دیدهٔ حساد
قضا نگارش اسرار شکل زائچه را — کند ز دود دل دردمند اخذ مداد
مگوی زانچه کاین نسخه ایست از اسقام — مگوی زائچه کاین جامعیست از اضداد

در ادامهٔ منقبت می گوید [1]:

بیا که زود سراید زمانهٔ اندوه — شود روان گرامی ز بند تن آزاد
بیا که داده نوید نکوئی فرجام — حسین ابن علی آبروی دانش و داد
بدان اشاره که چون در خدای گم گردید — نمود نزد خدا امت نیا را یاد
دوئی نبود و سرش همچنان به سجدهٔ فرود — زهی امام و زهی استواری پاساد
عنایت ازلی گاهواره جنبانش — بزرگوار جهان تا بآدم از اجداد
هدایت ابدی پیشکار دیوانش — خدایگان امم تا بخاتم از اولاد
گزین امام همامی که در خدا طلبی — فزوده پیش خداوند آبروی عباد
بهین شهید سعیدی که باج تشنه لبی — گرفته حبل وریدش ز خنجر جلاد
زهی به رتبه ملقب به سید الشهدا — زهی به نطفه موشح به سیدالسجاد
ز نقش پای تو محراب سازی اقطاب — ز گرد راه تو، سجاده بافی اوتاد
چراغ بزم عزای تو دیدهٔ خونبار — نشان محو ولای تو خاطر ناشاد
زند ز موجهٔ خون دیده در هوای تو بال — بود ز لخت جگر ناله را براه تو زاد
ز عتبه بوسی مهر تو رو سپید احرام — ز دلنوازی نطق تو کامیاب ارشاد
ز تاب داغ غمت سرخرویی ارواح — ز فیض خاک درت سبز بختی اجساد
لوای قدرتو بالای این فرازین کاخ — جهان جاه تو آنسوی این فرودین لاد
اجل نهیب به میدان رزم از تو عمود — قوی اساس در ایوان شرع از تو عماد
بیان ز حزم تو صورت کشای صلح و صلاح — نشان ز عزم تو معنی نمای جهدوجهاد
ز دانش تو ببال عطیهٔ ایثار — ز بینش تو به فیض افاضهٔ امداد
کند مشاهده شاهد ز تربت عاشق — نمود گریه ز دل همچو دجله در بغداد

۱ – همان ، صص ۵۸ – ٦٤.

بسان باده ز مینا به دیدهٔ بینا	دهد نشان گل از خاک کور مادر زاد
تویی که یاد تو وقت نیایش یزدان	مبارک آمده همچون درود در اوراد
ولی ولای تو چون فیض مبدأ فیاض	رسیده است بهرکس بقدر استعداد
چون عین ثابته را اقتضای ذاتی هست	نتافت نیر مهرت به فرق ابن زیاد
قضا که دیدهٔ درستی کجا روا دارد	که سرمه هدیه فرستد بکور مادر زاد
ستم رسیده اماما، بخون طپیده سرا	که کربلا ز تو گردیده قبله گاه بلاد
چو خود بحوصلهٔ لطف تست استظهار	چو خود به جایزهٔ جود تست استمداد
چرا ز شوخی ابرام بایدم روساخت	چرا به عربده خاموش بایدم استاد
ز دل به لاف ولای تو جوش میزندم	روان فروز قسمهای راستی بنیاد
بسر بزرگی و کوچک ولی زمن بپذیر	اگر دمد همه نقش الوف از آحاد
بدان خدای که از فرط مهربانی او	برند پیش وی از دست خویشتن فریاد
به رهبری که گدایان کوی غفلت را	ز نور شرع چراغی به رهگذار نهاد
بدان سمی خداوند کز کمال شرف	خدای راست ولی و رسول را داماد
بدان کریم که در جنب ریزهٔ الماس	جواهر جگر پاره پاره بیرون داد
به رسم و راه تو کاورده رنگ و بوی وفاق	بخاک پای تو کافزوده آبروی وداد
به نُه گهر که تو آن را سحاب نیسانی	نفوس قدسیه یعنی ائمهٔ امجاد
به رهروی که گراید به سایهٔ شمشیر	به تشنه ای که ستیزد به دشنهٔ فولاد
به شدتی که رود در طریق استعجال	به حیرتی که بود در مقام استبعاد
به تازه رویی بستانیان مهر و وفاق	به زشت خویی زندانیان بغض و عناد
به دشتبانی ترکان ایبک و قبچاق	به میرزایی خوبان خلّخ و نوشاد
به دور گرد غزالان دامن صحرا	به خوشخرام تذروان سایهٔ شمشاد
به خواری اثر نغمه در نهاد اصم	به هیچی رقم نامه پیش کور سواد
به آشتی که بود ویژه بهرساز نبرد	به مصلحت که بود خاصه از برای فساد
به نسبت هوس صیدگور با بهرام	به شهرت رم برق درفش با کشواد
به نوجوانی سهراب و غفلت رستم	به لغزش قدم رخش و چاهسار شغاد
به انتشار شمیم و به انتعاش مشام	به اهتزاز نبات و به انقباض جماد
به استواری دانش به سست عهدی وهم	به سرفرازی شاهین به خاکساری خاد
به بیدماغی بیمار و اختلاط طبیب	به بیگناهی اطفال و شدت استاد
به موکشایی یلدا و مرگ آذرماه	به هرزه تازی باحور و رخصت خرداد
به صبر من که بود همچو آب در غربال	به عیش من که بود همچو عید در اشناد

به یاس شب بسر آوردگان بزم وصال
به داغ روز فرو رفتگان باغ مراد

به شادمانی بزمی که باشد اندر وی
شراب خم خم و رندان حریص و ساقی راد

بخاطری که ز سودای رشک نکهت زلف
بسان زلف بخود پیچد از وزیدن باد

به سازگاری وادی که خامه در تحریر
دهد به لیلی و مجنون ز خسرو و فرهاد

به شکوه ای سرایند محرمان عروس
به مصلحت ز زبان عروس با داماد

به ساده ای که به بی پردگی دهد الزام
اگر به پرده گه نازش از گل آری یاد

به کلبه ای که نشیند به خاک پیش از خویش
به سایه ای که فتد در مغاک بعد از لاد

به حسرتی که بجوشد ز کاشکی یارب
به جرأتی که تراود زهر چه باذاباد

به نخوتی که عدو را بود به مال و منال
به نازشی که مرا میرسد بخوی و نژاد

به آتشی که ز تری چکیده از لب من
به پیچشی که ز کژی فتاده در حساد

که ذره ذرهٔ خاکم ز تست نقش پذیر
نه نقشبند ازل نی ز مانی و بهزاد

غمت اگر همه مرگست من بدان زنده
ولایت ارهمه در دست من بدان دلشاد

ز تو که زیبدم البته رنگ رنگ سؤال
ز تو که بخشیم البته گونه گونه مراد

امید را به دعایی همی دهم تسکین
خرابه را به هوایی همی کنم آباد

که چون به حشر غلامان خویش بشماری
کجاست غالب آواره؟ بر زبانت باد

بعد ازاین منقبت طولانی باز به یک نظم خوش قافیهٔ دیگر «در منقبت سیدالشهداء علیه التحیة والثناء» می رسیم که الحق باید هنر میرزا غالب را در به تصویر کشیدن احساسات درونی خودش و در بهم آمیختن موضوعات متفاوت ستایش کرد. غالب سبک خاص خودش را دارد. شیوا و روان و در عین حال سرشار از احساسات لطیف که نیاز به تشریح ندارد و اگر خواننده با این سبک آشنا شود دیگر با هیچگونهٔ دشواری روبرو نخواهد شد در نمونه هایی که ذکر شد و همچنین در منقبت ها و مرثیه هایی که در پایین ذکر خواهیم کرد این مطالب را به وضوح می توان مشاهده کرد:

در منقبت سیدالشهدا علیه التحیة والثناء[1]

ابر اشکبار و ما خجل از ناگریستن
دارد تفاوت آب شدن تا گریستن

فواره وار اشک ز فرقم جهد به هجر
گم کرده راه چشم به شبها گریستن

۱ - کلیات غالب فارسی جلد دوم، صص ٦٥ — ٧٠.

از ضبط گریه خالی من شد که مجملاً — رنجیست سخت حوصله فرسا گریستن
مردم گرم ز دور شناسند دور نیست — دارد چو سیل در دلم آوا گریستن
از رشک شمع سوختم اندازه دان کیست — خوش جمع کرده سوختنی با گریستن
پنهان دهند وایه به یاران تنگدست — دارم نهفته برلب دریا گریستن
نگذشت آب تا ز سرم اینم هراس بود — کارد چه فتنه برسرم آیا گریستن
خوش در گرفته صحبت من باگداختن — خوش صاف گشته الفت من باگریستن
گویی در اهتمام دل و دیدهٔ من ست — پنهان بخون تپیدن و پیدا گریستن
گوئیم و گفته را به تو خاطر نشان کنیم — باقیست بعد مرگ به سیما گریستن
ما را به مسلک اثر خامهٔ قضا — در سرنوشت بود مهیا گریستن
ناگه ازآن شتاب که اندر بذات اوست — کرد آن اساس را ته و بالا گریستن
سرزد ز جوش گریه چنین ورنه خود دراصل — امشب نبود مردن و فردا گریستن
نشگفت گر به قاعده مستوفیان کار — از ما-طلب کنند پس از ما گریستن
خواهم بخواندن غزل عاشقانه ای — بر رهگذار دوست به غوغا گریستن
گفتی کشم به علت بیجا گریستن — مردن هزار بار به از ناگریستن
اندوه و خوشدلی نشناسیم، کارماست — یا خنده بر سحاب زدن، یا گریستن
دارم بذوق جلوهٔ حسن برشته ای — نقشی کشیدن و به تمنا گریستن
خون در دلم فگند غمت گرنه وام بود — خواهد چرا ز من به تقاضا گریستن
در مغز دانشم شرر اندا گداختن — در تار دامنم گهر آما گریستن
بود آتشی به دل ز فغان تیز کردمش — تا در ضمیر نگذرد الا گریستن
در گریه در گرفتن زان روی تابناک — پروین فشاندست و ثریا گریستن
تا با دلم چه کزد همی گریم و خوشم — کز من نمی کند بدلت جا گریستن
اینست گر سرایت زهر عتاب تو — خواهد فلک به مرگ مسیحا گریستن
هر قطره اشکم آئینه رونمای توست — بتخانهٔ من است همانا گریستن
ناچار صبح میرد اگر شب بسر برد — با شمع فخر چیست بدعوا گریستن
از دل غبار شکوه به شستن نمی رود — گفتن مکدرست و مصفا گریستن
حاشا که بر زبان منش گریه رو دهد — نادان ز من ربوده به یغما گریستن
گوینده در طلوع سهیل است قطع سیل — مارا فزود زان رخ زیبا گریستن
بی گریه هیچگاه نه ای غالب این چه خوست — خود بی تو هیچگاه مبادا گریستن

***

هان مطلعی دگر که بر آهنگ این غزل
کردم به چشم خویش تماشا گریستن

گردد مگر به حیله دوبالا گریستن
خواهد دلم بطالع جوزا گریستن

جنس شفاعتی بسلم می توان خرید
امروز بأید از پی فردا گریستن

معذوری ار ز حادثهٔ رنجی از آنکه نیست
از نازکی به طبع گوارا گریستن

مسکین ندیده ای ز مغان شیوه بانوان
در خوابگاه بهمن و دارا گریستن

دیوانگیست عربده کوته کنم سخن
فرخ بود گریستن اما گریستن

کفرست کفر در پی روزی شتافتن
ننگ است ننگ در غم دنیا گریستن

گاهی به داغ شاهد و ساقی گداختن
گاهی به مرگ مامک و بابا گریستن

باید بدرد هرزه گرستن دگر گریست
بیجا گریستیم و دریغا گریستن

چون موجهٔ سرشک هما شهپری نکرد
گو باش هم نشیمن عنقا گریستن

رشک آیدم به ابر که در حد وسع اوست
برخاک کربلای معلی گریستن

رفت آنچه رفت بایدم اکنون نگاهداشت
از بهر نور دیدهٔ زهرا گریستن

آن خضر تشنه لب که چو از وی سخن رود
در راه برخورد ز تپش با گریستن

گویند چشم روشنی دیده ماه و مهر
نازد به ماتم شه والا گریستن

باران رحمتی که به انداز شست و شو
دارد برو سیاهی اعدا گریستن

پاس ادب نخواست کز اعجاز دم زند
بر مرگ شاه داشت مسیحا گریستن

وقت شهادتش به صف قدسیان فتاد
از اضطراب آدم و حوا گریستن

خود را ندید زان لب نوشین بکام خویش
زیبد به شور بختی دریا گریستن

مزد شفاعت و صلهٔ صبر و خون بها
چیزی ز کس نخواسته الا گریستن

ای آنکه در حرم حجر الاسود از غمت
دارد به خون نهان چو سویدا گریستن

سیمای ماتم تو ستایم که زین شرف
شد روشناس دیدهٔ حورا گریستن

رضوان به آبیاری گلشن نمی رود
وا مانده در گریستن و وا گریستن

با خاکیان بجنگم و ز افلاکیان برشک
خواهم بر آستان تو تنها گریستن

طرفی نبست با همه شور از عزای تو
گرید به پیش ایزد دانا گریستن

چون رزق غیب درد تو را عام کرده اند
سرمیزند ز مومن و ترسا گریستن

چون شحنهٔ غم تو به رسم خراج خواست
از ساکنان خطهٔ غبرا گریستن

هر کس به چشم بس که پذیرفت این برات
قسمت نیافت بر همه اعضا گریستن

غالب منم که چون به طراز ثنای شاه
سنجم ز غصه در دم انشا گریستن

گویند قدسیان که ورق را نگاهدار
از تو گهر فشاندن و از ما گریستن

من خود خجل که حق ستایش ادا نشد
اینست چون ثنا چه بود تا گریستن

شه فارغ از ثنا و عزا وانگهی بدهر
صد جا سخن سرودن و صد جا گریستن

در مدح دلپذیر بود تا نفس زدن — در نوحه ناگزیر بود تا گریستن
جز در ثنای شاه مبادا نفس زدن — جز در عزای شاه مبادا گریستن

بدنبال این منقبت به منقبت دیگری در شأن حضرت عباس ابن علی (ع) می رسیم که به نوبهٔ خود شاعرانه است و اگرچه به سبک خاص خودش ابتدا به ستایش و تعریف از سخنوری خود پرداخته اما بطور مناسب آنرا به کمالات و فضائل حضرت عباس و واقعهٔ جانگداز کربلا ربط داده است. در ذکر مناقب حضرت عباس می گوید :

در منقبت حضرت عباس ابن علی (ع)[1]

آوارهٔ غربت نتوان دید صنم را — خواهم که دگر بتکده سازند حرم را
نازم به صنمخانه که شاهان جهان جوی — هم بر در آن خانه گذارند حشم را
چون فاش شد آخر که هم از خلق گرفتند — بیفایده از خلق نهفتند ارم را
سهلست که عشاق ز بیداد ننالند — زین قوم محبت طلبد ذوق ستم را
لرزد دلم از گریه بخال فلک، آری — دربادیه از سیل خطرهاست خیم را
در راه وفا بسکه بود پویه بسر شرط — چشم از دل و از دیده فگندیم قدم را
گر بر خود ازین فخر ببالم که غم از کیست — پر همنفسان تنگ کنم خلوت غم را
تا خسته دل از قحط می و فرقت یارم — رنگ ست ز خوناب جگر برمژه نم را
کو بادهٔ سیال که فیضش ز روانی — از لون بصر را رسد از رائحه شم را
کو یار هنرور که به خلوتکدهٔ انس — از هوش بدزدی ببرد شیوهٔ رم را
حاشا که ز غم نالم اگر غم غم عشق است — پیوند نشاط است بدین زمزمه دم را
غم کاسهٔ سم بود فگندند دران خاک — وان خاک تبه کرد گوارایی سم را
این چرخ ستمگر که چو من غرقهٔ خون باد — بایکدیگر آمیخت دو صد گونه الم را
گویند که با دست تهی عشق وبالست — افتاده برین قاعده اجماع امم را
خون می خورم از ذوق و تو دانی که بدین خورد — برمائده سیری نتوان داد شکم را
در چشم شب و روز ندانم ز چه زشت است — خوش کردم اگر طره و رخسار صنم را
برشحنهٔ مریخ ندانم زچه تلخ است — دل دادم اگر مطربهٔ زهره نغم را
بالجمله دگر با خودم از خویش حدیثی ست — کز صدق و صفا مایه دهد صبح دوم را

۱ -کلیات غالب فارسی ج ۲ ، صص ۷۱ – ۷۵.

نازم به کمال خود و بر خود نفزایم — آثار در و بام صنادید عجم را
گوهر نه به کان، کان به گهر روی شناس است — برفرخی ذات دلیلم اب و غم را
آبای مرا تیغ و مرا کلک بسازست — دستیست جداگانه بهر کار همم را
دریاب کز الماس بود جوهر تیغم — هر چند بهم برزده بینی دم و خم را
آنکس که شناسایی آهن بودش خوی — جوهر نگرد تیغ فرو ریخته دم را
کو بلبل شیراز و کجا طوطی آمل — تا پایه بسنجیم نواسنجی هم را
لا بلکه اگر خواهم ازین هر دو سخنور — تحسین روش کلک دل آشوب رقم را
خاص از پی کسب شرف مدح طرازی — ازهم بربایند بهرخاش قلم را
فرمان ده اقلیم کمالم نکنم جمع — لعل و در و فیل و فرس و کوس و علم را
آزاده روی در نظرم خوار و زبون کرد — توقیع جهان بخشی شاهان عجم را
سیم و زر و لعل و گهر آن به که ازین چار — اوتاد بود طالع توفیق کرم را
بی وعده به درویش بده وایه وگرنه — سیمای سرابست درین راه نعم را
همت نکشد ننگ نکو نامی احسان — برخیز و ببازیچه فرو ریز درم را
رو همت ازآن تشنه جگر جوی که از مهر — بر تشنگی شاه فدا ساخته دم را
عباس علمدار که فرجام شکوهش — بازیچهٔ طفلان شمرد شوکت جم را
آن شیر قوی پنجه که گردیده ز بیمش — دائر تب دیگر تب شیران اجم را
آن راد که رد ساخته برخاک نشینان — آوردهٔ کان را و برون دادهٔ یم را
حاجت بقسم نیز نماندست وگرنه — هر دم به عطایش خود انصاف قسم را
از بس که به نام آوری شیوهٔ انصاف — پرداخته از نام ستم حرف و رقم را
هر شب فلک از دور به انجم بنماید — کاین خوابگه آن خانه برانداز ستم را
خوابش به شبستان حسین ابن علی بین — دریاب به پهلوی هم آرامش هم را
این هر دو گهر را ز دو سو یک گهر آمد — چون نیست جدایی ز صدف گوهر و یم را
نساب نیارد که کنم منع ز عباس — فرزندی شاهنشه بطحی و حرم را
ای هم گهر ختم رسل گرد تو گردم — چندانکه کنم چلقد تن ظل علم را
حاشا که لب از مدح تو خاموش پسندم — نسیان زده ره روی سیه باد هرم را
شد تازه دم بندگیم جلوه گری هاست — عنوان نمایش ز حدوث ست قدم را
از کودکیم درس ولای تو روانست — دانی خود ازاین بیش که گفتم بتوکم را
در صومعهٔ مدح تو بهر طلب فیض — محراب دعا ساخته ام وجه اتم را
فرزانه حکیمم من و مدحت گر شاهم — در شعر زمن جوی براهین حکم را
اندر نظرم صورت یک معنی خاص است — مضمون دعای تو و مفهوم اهم را
تا رسم نباشد به هوا بیضه نهادن — کبکان خرامنده و زاغان دژم را

یادا علمت کبک خرامنده و گردون چون بیضه ز پرچم ته هر باد علم را

بعد ازاین یک منقبت در شأن خاتم ائمه اثنی عشر امام مهدی هادی (ع) سروده که به ذکر برخی ابیات آن اکتفا می شود. مطلع آن این است:

هست از تمیز گر به هما استخوان دهد آئین دهر نیست که کس را زیان دهد[1]

در ادامهٔ این منقبت، میرزا غالب هفتاد و هفت بیت می آفریند و از دقایق و نکات زیادی سخن به میان می آورد، سپس در آرزوی نویدی خوش و بشارتی روح بخش در عالم پیری، می گوید :

دارم ز روزگار نویدی که آن نوید در پیریم بشارت بخت جوان دهد[2]
از داور زمانه به اندیشه ای درست شادم که مزد بندگیم ناگهان دهد
هر گه به سر نوشت سراید شمار غم راهم به بارگاه شه انس و جان دهد
کام دلم که پُرسشی از شه نبود بیش گر مرزبان نداد امام زمان دهد
سلطان دین محمد مهدی که رای او منشور روشنی به شه خاوران دهد
گردد اگر سپهر خلاف رضای او عذر آورد قضا و قدر ترجمان دهد
اوباش را به بزم شهنشاه بار نیست گردون چه هرزه درد سر پاسبان دهد

و پس ازاین اظهار تواضع و فروتنی اشتیاق و تمنای خود را به ظهور هر چه زودتر آن امام با این ابیات ابراز می دارد :

چشمم پرد زشوق و خسی کش نهم بران هم در نهاد من اثر زعفران دهد[3]
زود آ که فیض مقدم همنام مصطفی آفاق را طراوت باغ جنان دهد
زود آ که شهسوار نظر گاه لافتی پردازش رکاب و طراز عنان دهد

میرزا غالب در ادامهٔ این منقبت ، مطلع ثالثی نیز می آفریند.

۱ – همان ، ص ۷٦.

۲ – همان ، ص ۷۸ – ۷۹.

۳ – همان ، ص ۷۹.

مهدی که در روش ز محمد نشان دهد　　سروش رواست سایه اگر توامان دهد

و در نهایت بااین ابیات آنرا به پایان می برد؛

بادا نسیم باغ ولای تو عطر بیز　　تا نوبهار، تازگی بوستان دهد[1]

بادا گلیم بخت عدوی تو شعله خیز　　تا در زمانه دود ز آتش نشان دهد

اگرچه میرزا غالب مرثیه های کم نظیری سروده و جایگاه رفیعی را دراین میدان به خود اختصاص داده است. اما چند اصل مرثیه سرایی در مرثیه های او کمتر به چشم می خورد. غالب در مرثیه های خودش به مضامینی چون آمادگی سفر، سختی ها و دشواری های حرم اهل بیت، شهادت حضرت حسین ابن علی (ع)، شام غریبان، اسیری و مانند آن که از مضامین مشترک مرثیه است، کمتر می پردازد ولی مدح و طلبش بسیار شدت دارد. بیشتر تشبیهات و استعارات خاص مرثیه نیستند و عنصر واقعه نگاری بسیار کم رنگ است. البته نباید فراموش کرد که نقاط قوت در مرثیه های غالب کم نیستند.

منابع و مآخذ

- – رستگارفسایی، منصور، انواع شعر فارسی، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۷۳
- – صفا ، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳/۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲
- – جابانی، محمد، تحول مرثیه در ادبیات کهن پارسی، انتشارات سخن گستر، ج اول، مشهد، ۱۳۸۰
- – رادفر، ابوالقاسم، چند مرثیه از شاعران پارسی گوی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۹
- – افسری کرمانی، عبدالرضا، نگرشی به مرثیه سرایی در ایران، ج ۲، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۶
- – فاضل لکهنوی، سید مرتضی حسین، کلیات غالب فارسی، ج ۱، ۲، ۳، چ لاهور، ۱۹۶۷ میلادی .

*****

۱ – همان ، ص ۸۲

ادب امروز ایران

داستان کوتاه
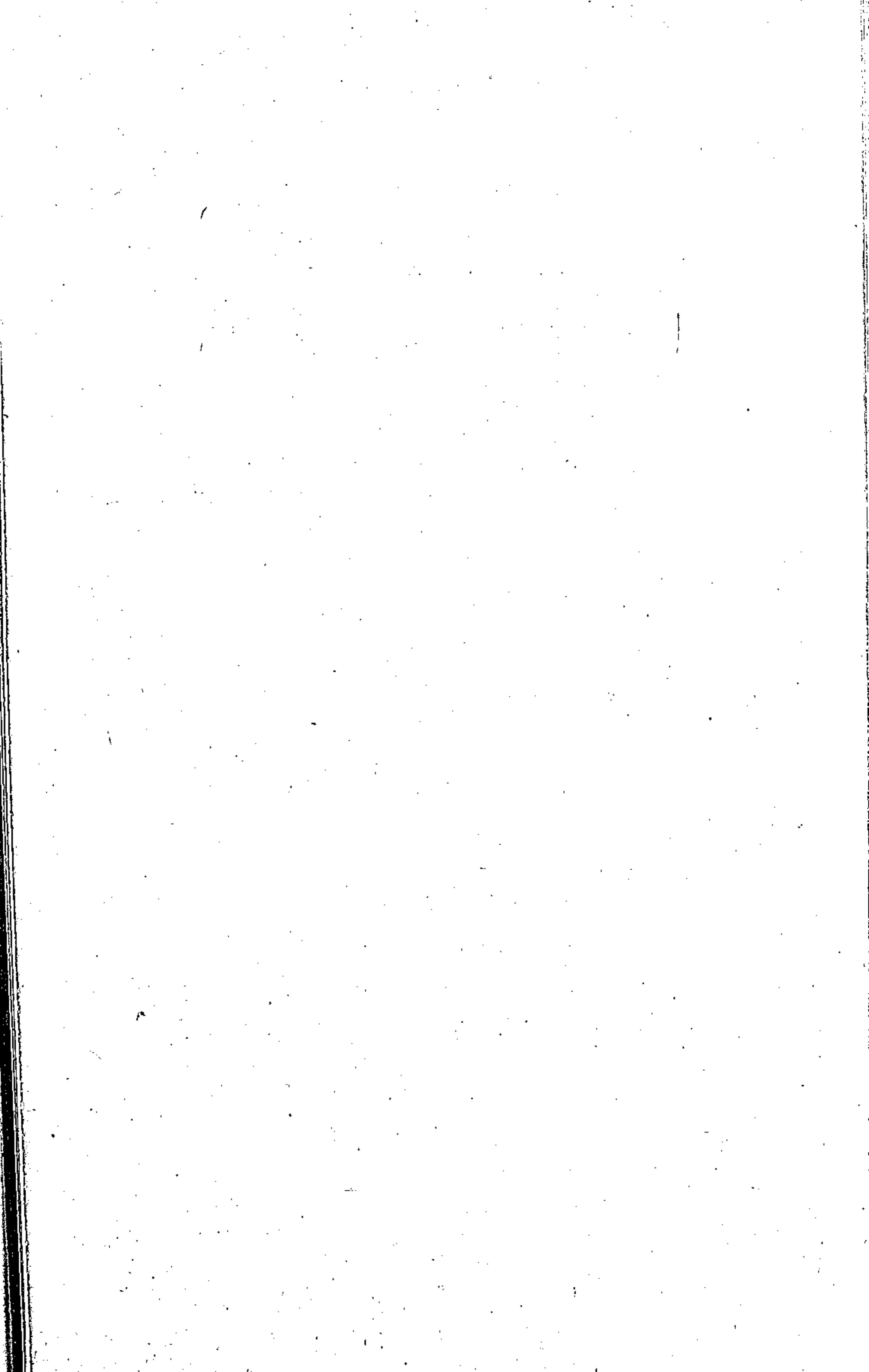
خانهٔ آرزوها

صدای به هم خوردن در خانه را که می شنود، می فهمد که سیف الله خان ، سرکارش رفته است. امَشب که نوبت برف بانوست، مرد، شبکاری دارد. زن در رختخوابش غلتی می‌خورد و جورَی می خوابد که اتاق رو به رو را ببیند. امشب مخصوصاً پشتدری سفید لاجورد خورده اشَ را نزده است که در تاریکی ، اتاق رو به رو را زیر نظر داشته باشد. نگاهی به ساعت شمّاطه دار سر طاقچه می کند؛ درست هشت شب است، امّا صدای عوعوی سگهٔا، آدمَ را به شک می اندازد. دختر کوچکش سرفه ای می کند و لحاف را از رویش پس می زند. زن، نیم خیز که می شود تا روی او را بیندازد، نگاهش روی دستش خیره می ماند؛ همان دستهایی که با آن صورت دختر را سرخ کرده و بازوی استخوانیش را چنگول گرفته است . از خودش بدش می آید و در دل ، به خود فحش می دهد که این چنین به روز این بچه ها می آورد. هر ساعت و هر دقیقه تا فرق سر، بلندشان می کند و به قول خودش بر زمین گرمشان می کوبد. دقّ دلش را که خالی نمی تواند بکند ، اما...

در این هشت — نُه ماهی که پای برف بانو به آن خانه رسیده است ، آب خوش از گلوی بچّه ها پایین نرفته است. همه اش دعوا ، بگو مگو، قهر. خود زن هم که خانه را زندان هارون الرشید می داند؛ خانه ای که چه آرزوهایی در آن خفته است ، خانه ای که پولش با یکشاهی ، صنار پس انداز و مشت به شکم خود و بچه ها زدن، جمع شده است، خانه ای که از پول خفت زنی روی قالی اوستاکاری جمع شده است و آخر سر هم سیف الله خان قدری وام گرفته و خانه را به نام خودش خریده است. امّا دل زن خوش است که بعد از هشت سال مستأجری و در این خانه و آن خانه سرگردان بودن ، آمده اند و صاحب خانه شده اند. امّا چه خانه ای شده حالا!

چراغ اتاق رو به رو خاموش می شود ، و در با صدای غژی باز می شود . برف بانو به حیاط می آید. لب حوض می نشیند که ظرفهای شام

را بشوید. امّا چقدر معطّل می کند. هی این پا و آن پا می شود. دو تا بشقاب خودش وسیف الله خان ، که این همهَ معطّلی ندارد.

لحاف را پس می زند و می نشیند تا حیاط را بهتر ببیند. چراغ توالت خاموش می شود. برف بانو دوباره کنار پا شوره می نشیند.

زن از دیدن قیافهٔ برف بانو دندانهایش را به هم فشار می دهد ، و دوباره در رختخواب ولو می شود . باز روشنی چراغ توالت ، نیمی از فضای اتاق زن را روشن می کند، و او بی اعتنا پشتش را به حیاط می کند و چشمهایش را به هم می فشارد.

آن اوّلی که به این خانه آمده بودند ، توالت ، چراغ نداشت. غروب که می شد، زن چراغ گردسوز پایه بلند جهازیش را روشن می کرد و لب رَف توالت می گذاشت تا فاطمه و ربابه از تاریکی نترسند. مدّتها طول کشید تا سَیف الله خان از کلانتری شان وام گرفت و آن طرف حیاط را سیم کشی کردند . اتاق رو به رو که بزرگ تر بود ،مهمانخانه شان بود . دو تا گلیم جهرمی دو درسه پُرش کرده بود. دو طرف اتاق را هم پتو پهن کرده و پشتیهایَ سفید .گلدوزی شده گذاشته بودند.

اتاق تاشبی که برف بانو به آن خانه آمد ، دست نخورده و به همان شکل بود.

نه بچّه ها جرئت نزدیک شدن به اتاق را داشتند ، نه کسی بود که مهمانشان بشود. سالی به دوازده ماه کسی نبود سراغ زن را بگیرد. پدر و مادرش زنده نبودند؛ اگر هم بودند، از غصّهٔ او دق می کردند. خواهر و برادرهایش هم که در ده بودند و سرشان گرم بدبختیشان بود. او بود و این شهر غریب و خانه ای که امیدش بود ؛ خانه ای که از سر تا ته آن هفتاد و پنج متر بود ، خانه ای با دو اتاق و یک توالت و یک زیر زمین ، همین...

دوباره نور چراغ توالت ، اتاق را روشن می کند. زن در جایش می نشیند. برف بانو چادر به سر کرده است. یعنی کجا می خواهد برود این وقت شب؟

دور حوض راه می رود و هی به اتاق می خزد. باز بیرون می آید. انگار چیزی دنبالش کرده! دوباره بهَ اتاق می رود. اتاقش روشن می شود. نیمی از اتاق زن هم روشنی بیرنگی می گیرد. در پناه نور ، زن روی بچّه ها را صاف می کند. دختر کوچکش چند وقتی می شود که سینه پهلو کرده . پدر که بالای سر بچّه نباشد، کجا زن لچک به سر می تواند کاری کند. بچّهٔ

مریض، حکیم دوا می خواهد، آش وشوربا می خواهد. مادرِ بچّه، دلِ خوش می خواهد ، نه اینکه کسی عینهو آئینهٔ دق جلو رویش...

چراغ حیاط، روشن می شود . نور ، چشم زن را می زند . با غیظ در رختخوابش می نشیند. صدای نالهٔ برف بانو همراه سوز سردی از لای در به اتاق می ریزد. زن ، سردش می شود. فتیلهٔ چراغ علاء الدین را بالا می آورد. از پشت شیشه های بخار گرفتهٔ اتاق ، برف بانو را چپ چپ نگاه می کند که دست به کمر گرفته و راه می رود. نقشه می کشد که فردا چغلی برف بانو را به سیف الله خان بکند. امّا پشیمان می شود. می داند فایده ای ندارد. از همان روزی که برف بانو آمد، سیف الله خان پشتی او را می کرد؛ چه رسد حالا بعد از نه ماه که قرار است برف بانو برایش پسر بیاورد ! پسر بودن بچّه را نه تنها بی بی همدم ، بلکه گلنار و آن دلاّک پیر حمام هم تأیید کرده اند. اصلاً از شکمِ عینهو خربزه اش هم پیداست که پسر بارش است.

پارسال بود که آمد و عید خانه را عزا کرد. و حال ، اوّل فصل برف و سرما بود. پس ، وقتش رسیده که پسر کاکل زری سیف الله خان به دنیا بیاید.

زن به سه دخترش که بی خبر از همه چیز خوابیده اند ، نگاه می کند. آنها را با چه نذر و نیازی زائیده است ! با چه دلهره ای ، که آیا پسرند، یا دختر ، همین بی بی همدم چقدر از او پول گرفته بود و وعده داده بود که این یکی حتماً پسر می شود :« تو پوستتِ تیره است، پس حتماً جو و گندم می زایی ، یک دختر و یک پسر.» یا چقدر مجبورش کرده بود سر هم کدام وسط ماه که می شد نصفه های شب یک ساعت شکمش را مقابل قرص کامل ماه بگیرد و یاسین بخواند. امّا نشد که نشد. اوّل ربابه و بعد فاطمه و سوّمی هم معصومه شد و سیف الله خان از این رو به آن رو !

زن صدایی می شنود. نیم خیز می شود. چیزی کف حیاط ولو می شود، پخش می شود . برف بانو آجرهای کف حیاط را چنگ می زند ، و چهار دست و پا راه می رود. انگار کسی بر بدنش شلّاق می زند. جمع می شود. بلند می شود و دور حوض می دود. حالا باید کسی به حلقش جوشاندهٔ گل گردو بریزد تا دردش تند شود. یا تخم شوید را در نبات آب داغ حل کند و به او بخوراند، و یا اینکه ... اما چه کسی است در آن خانه! فقط زن و سه دخترش . چیزی به در می خورد، خیلی ملایم که می شود و سکوت حیاط را می شکند. بر می خیزد . برف بانو میان درگاه توالت از حال رفته، زن می خواهد به کمکش

برود ، امّا نمی تواند. برف بانو به سرعت ، انگار که تا چند لحظه پیش چیزیش نبود، بر می خیزد. به اتاق می رود . کتری آب جوش را کنار لگن مسی جهازیش می گذارد بقچهٔ سفیدی را باز می کند. ناگهان بر می خیزد، دور اتاق می دود. دم در اتاق ، دولا، خشک می شود. به پرده چنگ می زند. آویزان می شود و جیغ می کشد.

زن ، رویش را بر می‌گرداند. به خود دلداری می دهد که بگذارد برف بانو تقاص پس بدهد، درد بکشد ، به زمین چنگ بزند، سر به دیوار بکوبد. مگر همو نبود که آمد و این خانه را ویرانه کرد؟ مگر همو نبود که سه بچهٔ او را از چشم سیف الله خان انداخت؟ مگر برف بانو نبود که فردای عروسیش ، با آن زبان چرب و نرمش نگفت شما خانم خانه و من کنیز شما ، شما بزرگ تر من ، جای مادر من ؟

مگر همین برف بانو به دستور بی بی همدم ، قلیاب سرکه و شاش پسر بچهٔ نابالغ در چهار گوشهٔ حیاط نریخت و نعل اسبی را که او به در خانه آویزان کرده بود ، نشان سیف الله خان نداد و باعث کتککاری نشد ؟ مگر همین برف بانو نیست که می خواهد پسر بیاورد؟ پسر ، پسر !...

برف بانو خانه را سرش گذاشته . جیغ می کشد . اوغ می زند. زن می فهمد که لحظات آخر است. پسر سیف الله خان خبر کرده که می خواهد بیاید.

از سر و صدای برف بانو ، ربابه از خواب می پرد . دور و برش را نگاه می کند. خود را در آغوش مادر می اندازد. زن با دو دست ، گوشهای ربابه را می‌گیرد. به یاد روزی که ربابه هم باید درد بکشد ، گریه اش می گیرد.

فریاد« یا امام رضای غریب ، به دادم برس!» برف بانو مثل پتکی بر سر اتاق کوفته می شود. ربابه هراسان خود را از آغوش مادر می رهاند. به طرف اتاق زن پدرش فرار می کند. زن ، خیسی صورتش را پاک می کند. بر می خیزد که ربابه اش را برگرداند که چیزی نبیند. اما پاهایش راه نمی رود. چیزی او را محکم به زمین گرفته ! صدای جیغ ربابه اش او را از اتاق می کند. پشت در اتاق برف بانو می ایستد. ربابه فریاد می کشد. برف بانو ساکت است. ربابه از اتاق بیرون می دود. کودکی میان دستهایش پرپر می زند. زن ، چشمهایش را به هم می فشارد. کودک را از ربابه می گیرد، وارونه اش می کند. به پشتش می کوبد. خونابه از دهان کودک بیرون می ریزد و گریه را سر می دهد. چشمهای خیس ربابه می خندد : « مادر ! این داداش منه؟»

*****

شعر

نصر الله مردانی[1]

قانون عشق

این سیل لحظه ها که ز جا می برد مرا — از هرچه هست و نیست جدا می برد مرا
رودی که از ازل به ابد می کشد زمان — دانی که از کجا به کجا می برد مرا
بارقص صوفیانه در امواج جذبه ها — تا بحر بی کرانهٔ لا می برد مرا
هر جا نواخت چنگ محبت نوای دل — آهنگ نینوا ز نوا می برد مرا
تنها ترین پرنده عاشق دل من است — آنجا که هست مهر و وفا می برد مرا
در کوچه باغ یاد تو ای مهربان ترین — بوی گلم که باد صبا می برد مرا
قانون عشق و شور تماشایی جنون — تا چشمهٔ زلال شفا می برد مرا
بر دوش آفتابم و دست بلند عشق — دستی که در هوای خدا می برد مرا
در خلوتی که بال ملائک نمی رسد — با پای اشک دست دعا می برد مرا
گلبانگ آسمانی آن روح سرمدی — تا قلّه های قاف بقا می برد مرا
ای دوزخ زمین که زما گُر گرفته ای — می آید آنکه از من و ما می برد مرا

***

حسین اسرافیلی[2]

آخرین توفان

به دنبال تو می گردم نمی یابم نشانت را — بگو باید کجا جویم مدار کهکشانت را؟

---

۱ – نصر الله مردانی ، گزیدهٔ ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸،صص ۶۱ – ۶۲.

۲ – حسین اسرافیلی ؛ گزیدهٔ ادبیات معاصر ؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸ ، ص ۷.

تمام جاده را رفتم غباری از سواری نیست
بیابان تا بیابان جُسته ام ردّ نشانت را

نگاهم مثل طفلان، زیر باران خیره شد بر ابر
ببیند تا مگر در آسمان، رنگین کمانت را

کهن شد انتظار اما به شوقی تازه، بال افشان
تمام جسم و جان لب شد که بوسد آستانت را

کرامت گر کنی این قطرهٔ ناچیز را، شاید
که چون ابری بگردم کوچه های آسمانت را

الا ای آخرین توفان! بپیچ از شرق آدینه
که دریا بوسه بنشاند لب آتش نشانت را

***

سلمان هراتی [1]

محض رضای عشق

تاریک کوچه های مرا آفتاب کن
با داغهای تازه دلم را مجاب کن

ابری غریب در دل من رخنه کرده است
بر من بتاب چشم مرا غرق آب کن

ای عشق ای تبلور آن آرزوی سبز
برخیز و چون سکوت دلم را خطاب کن

ای تیغ سرخ زخم کجا می روی چنین
محض رضای عشق مرا انتخاب کن

ای عشق زیر تیغ تو ما سر نهاده ایم
لطفی اگر نمی کنی اینک عتاب کن

***

عبدالجبار کاکایی [2]

تنهایی

من از سایهٔ خویش تنها ترم
پریشانتر از باد و خاکسترم

تمنای پروازی از خویشتن
گره خورده در انتهای پرم

به اندازه حجم دلتنگی ست
خیالی که در ذهن می‌پرورم

۱ – سلمان هراتی ؛ گزیدهٔ ادبیات معاصر؛ مجموعهٔ شعر ، ناشر: کتاب نیستان؛ چاپ اول ۱۳۷۸ هـ . ش ، ص ۱٦.

۲ - عبدالجبار کاکایی ؛ گزیدهٔ ادبیات معاصر ؛ مجموعهٔ شعر ، ناشر: کتاب نیستان؛ چاپ اول ۱۳۷۸ هـ . ش ، ص ۵۱.

چراغ فرو مرده‌ای بیش نیست
نگاهی که تا چشم می‌آورم

ولی باز هم تاول شعله ای
نفس می کشد زیر خاکسترم

***

عزیز الله زیادی [1]

چشم به راهیم همه

بگشای در نشسته به راهیم ما همه
در انتظار موکبُ ماهیم ما همه

پشت صدای ما همه از غم خمیده است
مستوجب کدام گناهیم ما همه

تو آفتاب و آبی و سرمایهٔ حیات
بی تو بدون پشت و پناهیم ما همه

رفتی و سرنوشت زمین را گره زدی
با این شبی که هیچ نخواهیم ما همه

بعد از تو یخ تمام جهان را فرا گرفت
اینگونه گر دهانهٔ آهیم ما همه

روز و شب است و شوق تماشای روی تو
پا تا به سر تمام نگاهیم ما همه

مثل ستاره ها و نگاه درخت ها
باز آببین که چشم به راهیم ما همه

***

شاهرخ تندرو صالح [2]

کویر

چون کویر تشنه در خود می سرایم آب را
تا که دریابم نفیرِ تشنه ای بی تاب را

در غرورم خاطراتی روشن از دریا بجاست
لحظه ای با خود نمی بینم اگر مرداب را

کوهِ حسرت گر شود چون آسمانم بارِ دوش
شرم دارم از غمِ بی حاصلی ها خواب را

---

۱ – عزیز الله زیادی ؛ گزیدهٔ ادبیات معاصر ؛ مجموعهٔ شعر ، ناشر: کتاب نیستان؛ چاپ اول ۱۳۷۸ هـ . ش ، ص۱۵.

۲ – شاهرخ تندرو صالح ؛ گزیدهٔ ادبیات معاصر ؛ مجموعهٔ شعر، ناشر: کتاب نیستان؛ چاپ اول ۱۳۷۸ هـ. ش ، صص۱۰ – ۱۱.

غربتم را با عبورِ سایه ها تان نشکنید
تا نیازارید از تصویرهایم قاب را
آسمانِ روشنِ امید را خواهد سرود
هر که با دلتنگی ام معنا کند مهتاب را
تا سرآید قصهٔ شب زنده داری های من
همنشین سایهٔ خود ساختم محراب را
شورِ تفسیرِ معمای جنون دارد دلم
چون کویر تشنه در خود می سرایم آب را...

***

حسن علی محمدی [1]

حاسدان*

آشنایان بنوازید مرا گامی چند
که شدم خسته من از تفرقهٔ عامی چند
زخم شمشیر به از نیش زبانست یقین
خورده ام نیش و بگویم دو سه پیغامی چند
آنکه ما را به خرابی و جنون می خواند
حَیَوانست و نخوردست ز خم جامی چند
حاسدان از غم ما شعله ور و فتنه گرند
شده مجموع بر این کار دد و دامی چند
شعلهٔ روز هراسان نشود ز آه بحور
گرچه اندک زمنی دور شد از بامی چند
هرکه را شوخ و ضخامت شده افزون بر پوست
گو رود گاه بگاهی پی حمّامی چند
در ره عشق شدم پخته و عارف گشتم
کی توانند برانند مرا خامی چند
داده معشوق به ما آنچه که لایق بودیم
همه انعام بماند بر آنعامی چند
نام و ناموس مرا روشنی دل کافیست
دیگران گو که بمیرند پیِ نامی چند
شاعرا شعر تو جوهر ز کجا می گیرد
که چنین خوار کند دشمن بدنامی چند

*****

[1] - حسنعلی محمدی ؛ مجموعهٔ شعر باغ خیال ، ناشر: انتشارات ارغنون ؛ چاپ اول ۱۳۷٤ هـ . ش ، صص ۲٦ — ۲۷

* - باالهام و اقتباس از غزل خواجهٔ شیراز به مطلع:

حسب حالی ننوشتیم و شد ایّامی چند
محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند

فارسیِ شبہ قارہ

دکتر گل حسن لغاری[1]
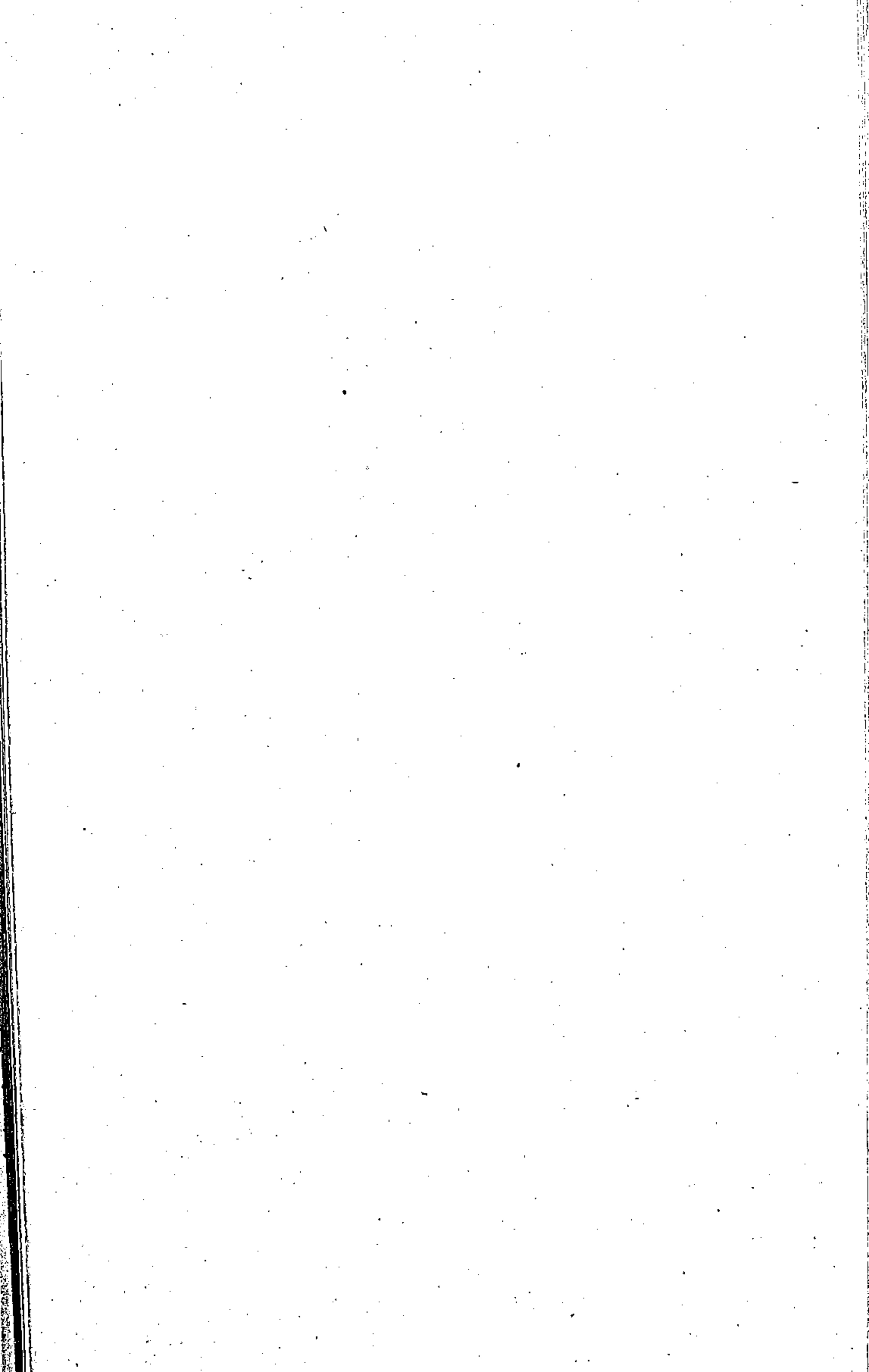
پیر سید حسام الدین راشدی
دانشمند و پژوهشگر ممتاز زبان و ادب فارسی

چکیده :

مقالۀ حاضر را همکار محترم برای ویژه نامۀ « پیر حسام الدین راشدی» تهیّه و ارسال داشته بود . امّا به علّت تأخیر در وصول ، موفق در نشر در شمارۀ ۹۰ فصلنامه نشده بودیم ، و اینک جهت استحضار خوانندگان ارجمند تقدیم می داریم. درین گفتار آثار گرد آورده و منتشر شدۀ پیر راشدی فقید بدین ترتیب معرفی شده که از لحاظ تان می گذرد:
۱ – مثنوی چنیسر نامه ، ۲ – مقالات الشعرا، ۳ – مثنوی مظهر الآثار ، ۴ – تذکرۀ تکملۀ مقالات الشعرا، ۵ – مثنویات و قصائد قانع تتوی، ۶ – هشت بهشت ، ۷ – تاریخ مظهر شاهجهانی، ۸ – منشور الوصیت و دستور الحکومت ، ۹ – ترخان نامه ، ۱۰ – مکلی نامه ، ۱۱ – حدیقة الاولیا، ۱۲ – تذکرۀ روضة السلاطین و جواهر العجائب (با دیوان فخری هروی) ، ۱۳ – ۱۶ تذکرۀ شعرای کشمیر (در چهار بخش / مجلد)، ۱۷ – تحفة الکرام (تاریخ سند). همچنین دو کتاب تألیف شده به اردو و یک اثر بزبان سندی نیز در این گفتار مجملاً یا به طور مفصل معرفی شده است که بیانگر سهم پژوهشی و علمی پیر راشدی در احیای متون فارسی در شبه قاره بخصوص در سرزمین تاریخی سند می باشد.

***

پیر سید حسام الدین راشدی از خانواده سادات تعلق دارد که در اصل آنها مقام روحانی داشته اند و در دهکده بهمن ، بخش لارکانه ، استان سند سپتامبر ۱۹۱۱م درین جهان چشم کشود. دربارۀ مصاحبه با سید حسام الدین راشدی ، دکتر محمد حسین تسبیحی نوشته (۱) « بعد از درس

۱ – استاد گروه فارسی و رئیس اسبق دانشکدۀ دولتی تندو جام سند – پاکستان

فارسی گلستان شیخ سعدی علیه الرحمه ، بوستان یا نصیحت نامه شیخ ، پس یوسف و زلیخای جامی ، و اسکندرنامۀ نظامی و بهار دانش به فارسی خواندم و اندک اندک در زبان فارسی متبحر گشتم. علاوه بر این کتابهای فارسی ، یک کتاب نصاب را که جد من برای یاد گرفتن زبان فارسی تألیف کرده بودند، خواندم جد من در دهکدۀ بهمن ، مدرسه یا مکتب خانه ای بنا کرده و مردمان را در آن درس می داد و من هم از آن مردم بودم و چه بسا که بزرگان علم و ادب از آن مدرسه بیرون آمدند. از زبان فارسی به عربی پرداختم و آن را خوب یاد گرفتم... پس از یاد گرفتن این زبانها، به سوی تاریخ و فرهنگ و ادب و هنر این زبانها مخصوصاً زبان فارسی و سندی روی آوردم به طوری که اکنون تقریباً همه تألیفات من ، بغیر از چند تای آنها، به زبانهای فارسی و سندی می باشد . .. اکنون ٤١ سال است که همواره خامه به دست دارم و مقاله و کتاب و دفتر سیاه می کنم و این عشق من است که اگر ننویسم افسرده و غمناک می گردم . او می گفت : من به فارسی به حد اعلی عشق می ورزم زیرا این عشق یادگار جد و پدر من است »

پس ، ما می بینیم که پیر راشدی به زبان و ادب فارسی عشق بسیار می داشت و خدمات پیر راشدی به این ذوق و شوق فارسی بوجود آمدند و مطالعات عمیق این عالم وادب شناس وادب پرور ممتاز فارسی در این مرز و بوم افتخار دارد و این حقیقت روشن است که پیر راشدی در صحنۀ ادب فارسی و ایران دوستی معروف ترین شخصیت شمرده می شود . او بسیار دوستان ایرانی می داشت. و به ایران بارها رفته و بخصوص مقامات فرهنگی ودانشگاههای ایران را دید و با استادان و محققان دربارهء موضوعات علمی و ادبی و فرهنگی بحث و مباحثه نموده و به تحقیق و پژوهش ادامه می داد. خدمات پیر راشدی از آثار علمی ، تاریخی و فرهنگی که در زبان و ادب فارسی نوشتنند و گرد آوردند چند اثر ازین قرار است :

۱ - **مثنوی چنیسر نامه** (۲) ١٩٥٦م - ادراکی بیگلار (متوفی ۱۰۱۹هـ) این مثنوی ، در سال ۱۰۱۰ هـ تألیف شده است و این محتوی به داستان عشقیه محلی سند است . پیر راشدی پیش لفظ به زبان سندی نوشته است که ٦٧

صفحه دارد و دربارهٔ اهمیت تاریخی و ادبی این مثنوی بحث محققانه کـرده است (۳)

۲ – **مقالات الشعراء** ۱۹۵۷م (تذکرهٔ شعرای (٤) فارسی گوی سرزمین سند)
این تألیف میر علی شیر « قانع » است که حاوی شرح احوال و آثار ۷۱۹ نفر شعرای فارسی گوی سند است. پیر راشـدی ، ایـن تـذکره را بـا مقدمـه و تصحیح و حواشی آراسته است و درین تذکره بسیار عـرق ریـزی کـرده و تصحیح و حواشی نوشتن ، پژوهش دقیق کرده است. احوال و آثار مؤلف را با تحقیق نوشتن فهرست مصادر که در تصحیح و تحشیهٔ این کتاب اسـتفاده شده حاوی به کتابهای ، نسخه های خطی ، کتب مطبوع تاریخ ، تاریخ ادب و سوانح ، و دواوین وکتب اشعار ، فهارس و معاجم ، لغت ، مجلات وغیره ۱۳٦ است (۵) . سال تألیف این تذکره سال ۱۱۷٤ هـ است.

پیر راشدی خود می گوید : «و اینک این کتاب گرانبها کـه زوایـای تاریک تاریخ ادب فارسی را درین سرزمین روشن می کند، به اربـاب علـم وادب تقدیم می دارد (٦)

پیر راشدی،درین تذکره فهرست و شرح دربارهٔ عکسهای ملحق شده ، می گوید : « که برخی ازان بعد از کنجکاوي و جستجوی زیاد بدست آمـده است چند تصویر نخستین بار در این کتاب طبع و نشر می شود » (ص ۳۲)

درین تذکره می بینیم که پیرراشدی به نوشتن حاشیه آیه ها و رکوع هـا و سورتهای کلام مجید را نمایان می کنـد و هرجـا کـه نامهـای علمـاء و نویسندگان معروف آمده، آنجا تاریخ ولادت و وفات و ذکر آثار و کتب آنها نوشته است . از قبیل امام غزالی (ص۵۵۱) مولانا قوام الـدین کرمـانی (ص ۵۵۲)،علامه جلال الـدین دوانـی (ص۵۵۳)، عاشـق صـفاهانی (ص ۳۹۰) ، مولانا عبدالخالق گیلانی (ص۹٤۵) شیخ عبدالله انصاری (ص ۷٤) وغیره .

پیر راشدی در تذکرهٔ مذکوره حاشیه و تعلیقـات سـوانح حیـات و کارنامه های فاتحین ، امراء ، بادشاهان و شـهزادگان گـردآورده اسـت کـه پژوهش گران ازان مستفیض شوند، مثل اینکه به بهلول لـودی سـلطان (ص ۸٦) ، ظهیر الدین محمد بابر (ص ۸۲)، چنگیز خـان (ص ۲۷۱)، هولاگـو خان (ص ۲۷۱) ، همایون بادشاه (ص ۸۵۰) ، شاهجهان بادشاه (ص ۳۲۳) ،

فرخ سیر (ص ۱۷۷) و نیز عکسهای خطی، بابر میرزا کامران ، داراشکوه ، و خوش نویس معروف امیر عطاء الله حسین بن میر فضل الله ، هم الحاق شده است که عمده ترین ذوق علمی و ادبی پیر راشدی را اظهار می کنـد و خوبصورت ترین معیار تألیف و تدوین را نشان می دهد.

۳ – **مثنوی مظهر الآثار** ۱۹۵۷م سید شاه جهانگیر هاشمی (متوفی ۹٤٦ هـ)

سید جهانگیر هاشمی این مثنوی در جواب مخزن الاسرار (۹۷۰هـ)و مطلع الانوار (٦۹۸ هـ) و تحفة الاحرار (۸۸٦ هـ) سروده و بنابر آن در ترتیب ابواب نیز زیاده تر پیرو تحفة الاحرار است (مقدمه ص ٤۱)

این مثنوی اولین کتاب خمسهٔ هاشمی است وی اراده داشـت کـه در جواب مثنویات نظامی و جامی ، مثنوی های دیگر جداگانه نویسد. پیر راشدی در مقدمه نوشته است که : « بعد از ختم این مثنوی، تا مدت شش سال دیگـر نیز هاشمی در سند ماند، ولی گویا مثنوی دیگر را ننوشت ، واگر هـم نوشـته باشد غیر مشهور مانده ، و نسخه ای از آن بما نرسیده است » (ص ٤۱)

پیر راشدی مقدمهٔ این مثنوی را با کنجکاویهای بسیار نوشته اسـت و آغاز از «نگاهی به عصر زندگانی هاشمی » می کند و می گوید : « قرن دهم هجری برای ایران وسند مصدر انقلاب های مهمی گردید. در ربـع اول ایـن قرن از آسیای میانه ، سه قوهٔ جدید ظهور کرد که موجب انقلاب و پیکارهای سیاسی شد. از یک طرف شاه اسماعیل صفوی ؛ از سجاده مذهبی برخاسته و بر تخت شاهی نشست. از سوی دیگر محمد خان شیبانی با دشنهٔ خون آشام ، از شمال شرق برآمد ، و شهرهایی را غـارت کـرد ، گردنهـای را بریـد ، و بساطهای کهنه را بکلی درنوردید.

سلطنت بزرگ تیموریان آسیای میانه بعـد از مـرگ سـلطان حسـین بایقرا بادشاه هرات ۹۱۲ هـ) رو بزوال نهـاد و شـهزادگان تیمـوری چنـان پراگندند، که مستقری برای خود نتوانستند یافت و تنهـا از بـین ایشـان بـابر مردی بود ، که بعد از کشمکش های فراوان در احوال خیلی سازگار مقاومت کرد، و بطور قوهٔ ثالث در تاریخ مقامی را اشغال نمود» (مقدمه ص ۹)

سید جهانگیر هاشمی در پایان مثنوی « در مقام تسـلیم ورضـا مـراد خود را در ارادهٔ حق جل و علا فانی ساخته » می سراید (۸)

بنده که راضی بقضای خداست — در همه حال از همه عالم رضاست
صاف دلانی که چون من بیغش اند — با بد و نیک و خوش و ناخوش خوشند
از صورِ مختلف کاینات — آئینه تغییر نباید بذات
«هاشمی» از هرچه رسد شادباش — فارغ ازین دیر غم آزاد باش
هرکه رضا داده بتقدیر دوست — جمله جهان تابع تدبیر اوست
هرکه شد از قوت قناعت قوی — یافت ز حق پرورش معنوی

پیر راشدی به تدوین و به تصحیح این مثنوی سعی و کوشش ایـن قدر نمود که حین طبع این کتاب یک نسخهٔ خطی در دستش بـود ، کـه از روی آن متن کتاب چاپ گردیده. بعد از ختم طبع دو نسخهٔ خطی دیگر، از دانشگاه پنجاب بدستش آمده و بعنوان « اختلافات نسخ و زواید» ، در پایـان از ص ۱۵۱ تا ص ۱۸۳ تشریح داده شده است.

٤ – **تذکرهٔ « تکملهٔ مقالات الشعراء»:** تألیف مخدوم محمد ابراهیم «خلیل» تتوی متوفی ۱۳۱۷ هـ) س.ا.ب کراچی ۱۹۵۸م.

پیر راشدی ، بعد از تذکرهٔ مقالات الشعراء « قانع » ایـن « تکملـهٔ مقالات الشعرا» را به تصحیح و حواشی از گوشهٔ تاریکی و گمنامی برآورد و به نظر ارباب ذوق و دانش رسانید. «تقریظ» این تـذکره علامـه فقیـد آقـای سعید نفیسی ، دانشمند بزرگ ایرانی نوشته شده و او درین ضمن می گوید : «خوشبختانه از روزی که « سندی ادبی بورد» باهتمام خاص گروهی از زبدهٔ دانشمندان و سخنوران پاکستان در کراچـی تأسـیس یافتـه اسـت درمیـان کتابهای بسیار مهم و بسیار سودمند که تاکنون انتشار داده اند، توجهی خاص به شعر فارسی درین سرزمین کرده اند. دوست دانشمند کـریم فیـاض مـن آقای پیر حسام الدین راشدی درین کار بسیار مهمی سـعی فـراوان دارد. ... طبع و نشر این کتاب که تکملهٔ آنست واحوال واشـعار هشـتاد و یـک تـن سخن سرای دیگر سرزمین سند را در بردارد گماشته است... بدین جهت من صمیمانه و صادقانه از اعضای دانشمند و دانش نواز « سندی ادبی بـورد » و بیش از همه از دوست بزگوارم پیر حسام الدین راشدی بنام همه ایرانیـان و دوستداران زبان فارسی ازین بذل همت و جهد در راه علـم و ادب سـپاس

گزارم و حسن سلیقه و کثرت اطلاع و وسعت نظر و مجاهدت وی را تهیهٔ مقدمهٔ عالمانه و حواشی و تعلیقات و فهرست هایی که بر رونق این کتاب بسیار افزوده است ، می ستایم و بقا و کامیابی این سرچشمهٔ فیاض را از ایزد تبارک و تعالی مسئلت دارم(ص ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰)

پیر راشدی مقدمهٔ این کتاب احوال و آثار مخدوم «خلیل» تتوی با تفصیل نوشته است و می بینیم که مخدوم « خلیل» پروردهٔ محیط مردم صاحب سلوک و طریقت و اهل عرفان و ایقان بودند (۹) در دودمان خود «خلیل» نیز پدرش (ص ۵۱۵) برادرش (ص ۵۰۹) وغیره شعرا بودند.

حاشیه های و تعلیقات این کتاب، پیر راشدی با تفصیل و تشریح نوشته است و نسب نامهٔ ۱ – حضرت ابوالقاسم نقشبندی، ۲ – مخدوم ابراهیم « خلیل» ، ۳ – حضرت میر صاحب میر نظر علی ، ٤ – مخدوم محمد هاشم تتوی (ص ٤٣) و دیگر نامور شعرای و بزرگان نیز ملحقه است که پیر راشدی با سعی و کنجکاویهای بسیار آورده است . نیز عکسهای مقبره و کتیبه های مزار میران سند قبر میر نصیر خان ، کتیبه میر نصیر خان (ص ۱۰٤) تصویر و مزار شهدادخان حیدری (ص ۱۵۹) و نیز کتیبه مزار ابوالقاسم نقبشندی (ص ۱۸٦) و نمونهٔ خط های دیگر شعراء وغیره شامل درین کتاب هستند.

۵ – **مثنویات و قصائد « قانع » تتوی** ۱۹٦۱م س.ا.ب کراچی / حیدرآباد

میر علی شیر « قانع » تتوی (متوفی ۱۲۰۳ هـ) درین مجموعه سه تا مثنوی سروده (۱۰) است. (۱) مثنوی گل از بهار قضا (قضا و قدر) (۲) قصاب نامه ؛ ۳ – محبت نامه .

پیر راشدی تعارف این مجموعه ، در زبان سندی نوشته و این مثنوی ها و قصائد در سال ۱۱٦۷ هـ سروده شده است و دیگر مثنویهای به این موضوع قضا و قدر از دوره زمان شاه عباس (۹٦۰ – ۹۳۰ هـ) از نورالله ضیا اصفهانی و طالب آملی (م ۱۰۳۵ هـ) و حکیم رکنا کاشی (م ۱۰٦٦ هـ) و باین طور هجده (۱۱) شعراء مثنوی ها بعنوان « قضا و قدر» سروده اند.

تفصیل قصاید درین مجموعه باین قرار است :

– قصیده در نعت حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) (۲) (ص ٤٧ تا ٤٩)

- قصیده در منقبت حضرت علی المرتضی (۱۸) (ص ٦١ تا ۱۷٤)
- قصیده مصنوعه بطور لغز در مدح حضرات خمس (ترجیع بند) (۲)
(ص ۱۷۸ تا ۱۸۷)
- قصیده بسوق لغز در تعریف ماه صیام (ص ۱۹۰)
- ترجیع بند در نعت حضرت محمد مصطفی (صلعم) (۲) (ص ۲۲۲ تا ۲۲٦)
- مخمس در منقبت حضرات علیهم السلام (ص ۲۳۱ تا ۲۳٤)

درین مخمس حمد ، نعت و منقبت علی المرتضی ، امام حسن علیه السلام ، امام حسین علیه السلام ، فاطمهٔ الزهرا سلام الله علیها ، امام زین العابدین علیه السلام ، امام محمد باقر علیه السلام ، امام جعفر صادق علیه السلام ، امام موسی کاظم علیه السلام ، امام علی رضا علیه السلام ، امام محمّد تقی علیه السلام ، امام علی نقی علیه السلام ، امام حسن عسکری علیه السلام ، امام مهدی آخرالزمان ،

٦ – **هشت بهشت** : از ملا عبدالحکیم «عطا» تتوی (۱۰۸۵ – ۱۱۱۸ هـ) س.
ا.ب حیدرآباد ۱۹٦۳م)

این مجموعه مثنویها درمیان سال ۱۰۸۵ هـ – ۱۱۱۸ هـ نوشته شده .

پیر راشدی ، مثنویهای « عطا» تتوی و به تصحیح متن ، حاشیه و با مقدمه (سندی ۱۵۹ صفحه) شرح حال شاعر ، اجداد ، تعین عهد، و وضع سیاسی آن زمان ، آثار « عطا» وغیره با تفصیل بحث کرده است.

مثنویات هشت بهشت (۱۲) (متن)

۱ – مثنوی روح رضوان بهشت اول ۱۰۸۵ هـ در تتّبع « حدیقهٔ سنائی غزنوی»
۲ – مثنوی حظ الجنان ۱۱۲۷ هـ در تتّبع بحر « بوستان سعدی »
۳ – مثنوی کنز الاحسان ۱۱۱۰ هـ در تتّبع بحر مثنوی « یوسف زلیخا»
٤ – مثنوی نورالاعیان ۱۱۱۷ هـ ، در بحر مثنوی تحفة العراقین خاقانی شروانی
٥ – مثنوی حصن الامان ۱۱۱۸ هـ ، در بحر معروف مثنوی « مخزن الاسرار»
٦ – مثنوی بحر العرفان ۱۰۹۰ هـ در بحر « سبحة الابرار » جامی
۷ – مثنوی حرز الایمان ۱۰۹۰ هـ در « بحر مثنوی مولانا رومی »
۸ – مثنوی عجز و نیاز ۱۱۱۷ هـ – در تتّبع مثنوی « محمود و ایاز»
زلالی خوانساری (م ۱۰۲٤هـ) که ملک الشعراء شاه اسمعیل کبیر بود .

آخرین مثنوی « عطا» است و درین مثنوی « عطا» حالات شخصی را اظهار می کند و تأسف می برد که عمرش به هفتاد و هشتاد سال رسیده، بی سود و رایگان گشته و می گوید (۱۳) (ع.عدد ۷۰ ف . عدد ۸۰)

میان عین و فا مرکب رساندم ولی، از مرکبی برجا نراندم
درین مدت که در غفلت بسر شد بسا مشق خیالات هنر شد
ولی، کاریکه می شاید ، نکردم بخود نفع آنچه می باید ، نکردم

مناجات فی ذکر حال خود ، به رسیدن مطلوب خود می گوید :

خدایا هستیمَ ، حادث نبوده است کسی بر خلقتم ، باعث نبوده است
ترا پروای خلق من ، نبوده مرا پروای جان و تن، نبوده
ز هستی بی خبر افتاده بودم ز مردن زیستن ، آزاده بودم
نه بر سر داشتم بار امانت که فارغ بودم از اخذ و اهانت
توام از غیب کردی آفرینش ز دانش بهره ام دادی و بینش
بسر گردش بعالم پا نهادم نه اما پای خود بر جا نهادم
کریما، اکرما ، مشکل کشایا رحیما ارحما، حقا، خدایا

۷ – **تاریخ مظهر شاهجهانی** : تألیف یوسف حسن میرک ابن میر ابوالقاسم « نمکین » بهکری (س.ا.ب۱۹٦۲م)

در این کتاب ۱۰٤٤ هـ تألیف شده و به احوال وضع سیاسی و اجتماعی سند دورهٔ ابتدائی مغولها احاطه می کند و دربیان احوال ولایت سند از بهکر تا به تهته موجود است. پیر راشدی مقدمه این تاریخ به اردو نوشته و ۷٦ صفحه دارد و بتدوین و تحشیه این تاریخ و احوال و آثار مؤلف از ۲۳ کتابهای خطی و چاپی استفاده کرده (۱۵) است . در تعلیقات (۱٦) شخصیتهای مهم را روشن کرده و با تحقیق نشان داده شده که سی (۳۰) است .

۸ – **منشور الوصیت و دستور الحکومت** : میان نور محمد والی سند در حدود سال ۱۱٦۳ هـ نوشته شد. ۱۹٦٤م

این کتاب میان نور محمد کلهوره ، فرمانروای سند، برای پند و نصیحت فرزندان خود نوشته است و خود می گوید (۱۷) : « پس ، باید که برخورداران کامگاران نشیب وفراز زمانه را گفته شود که آگاه بوده ، دل از دنیای دون اندکی سرد کنند ، و متوجه بارگاه الهی شوند»اصل کتاب ۲۷ صفحه دارد. پیر راشدی تعارف به ٤۲ صفحات نوشته است وکنجکاویهای ٤٥ معروف ترین کتابهای خطی و چاپی کرده است. هشت ضمائم هم نوشته که مهم ترین از آنها سه مکتوب راجع به جنگ جهوک (۱۸) است.

میان نور محمد کلهوره دیندار اهل تسنن بوده . او اول به عبادت تلقین می کند که « نیم شب عادت کنند که : دعای نیم شب رفع صد بلا بکند (ص ۲ متن) دوم – دربارهٔ اهل بیت اطهار می فرماید : « محبت اهل بیت همیشه و همه وقت یکسان باشد و محبت ذوالقربی فرض عین وعین فرض».

بجز حب ایشان نباشد نجات — که حبل المتین اند در مهلکات،
(متن ص ۳)

۹ – **ترخان نامه** : تالیف سید میر محمد بن سید جلال تتوی
(در حدود ۱۰٦٥ هـ نوشته شد) س.ا.ب ۱۹٦٥م

این کتاب ، تاریخ سند در زمان ارغون و ترخان است. پیر راشدی «پیش گفتار» به ٤۷ صفحه نوشته است و درین خانواده ارغون سند، خانواده ترخان (ص ۱ – ۲) را روشن کرده است .

مأخذ تاریخی و ادبی و فرامین که در سند دربارهٔ سند تألیف شده است از ص ٤ تا ۱٦ آورده است . پیر راشدی ، ذرین کتاب اشتباهات تاریخی را هم نشان داده است (ص ۲٤) می بینیم که پیر راشدی تاریخ سند ، در زمانه ارغون و ترخان را بتحقیق و تدوین بسیار مشقت نموده و واقعاً قابل تحسین است .

۱۰ – **مکلی نامه** : تألیف میر علی شیر قانع تتوی ، س.ا.ب. حیدرآباد ۱۹٦۷م(در سال ۱۱۷٤ هـ نوشته شده)

متن این کتاب ۹٤ صفحات دارد . پیر راشدی به تدوین و ترتیب این کتاب بسیار عرق ریزی کرده است . مقدمه ، تعارف ، حواشی ، و ضمائم و

اضافه ، و درستیها هم به زبان سندی نوشته است. مقدمه ٤٠ص ، حواشی ١ – ٦٧٨ص. ضمائم ص ٦٨٩ تا ص ٧٣٣ و اضافه و درستیها از ص ٧٣٤ تا ٧٤٣ می باشد. عکسها از شماره ١٣٧ دیده می شود..

پیر راشدی سائر گورستان مکلی از مسجد جامع تا آخرین آرامگاه های را آشکار کرده است و مهم ترین شخصیتهای مانند پیر(١٩) مراد شاه شیرازی ، سید محمود جلال، شیخ حماد جمالی (٢) و فرمانروایان جام نظام الدین (٢١) سمو عرف جام تندو ، میرزا عیسی(٢٢) خان ترخان ثانی وغیره باتفصیل و با تحقیق احوال شان گرد آورده است. و تاریخ سند ، خصوصاً مکلی و تهته را روشن کرده است.

١١ – **حدیقة الاولیاء** : تألیف سید عبدالقادر بن سید هاشم بن سید محمد تتوی ؟ نصر پوری س.ا.ب. ١٩٦٧م.

این کتاب از محقق بزرگ سندی ، در زمینهٔ تاریخ وسیر و عرفان و ادب و شعر در سال ١٠١٦هـ نوشته شده . سید عبدالقادر مولف این کتاب از تحقیق معلوم شده که اصل نصرپوری بوده .

پیر راشدی « مقدمهٔ » این کتاب را به سندی به ٩٤ صفحات نوشته است و تذکره های بزرگان (٢٣) حضرت مخدوم نوح هاله کندی و مشائخ کهره ، سادات متعلوی و تذکره سادات بکهری وغیره هم با تفصیل بحث کرده است و از کتابهای خطی زیاده تر استفاده کرده است.

این کتاب ، از ذکر بهاء الدین زکریا ملتانی شروع می شود و دیگر بزرگان و عارفان باین طور است ، ذکر شیخ صدرالدین ملتانی ، شیخ رکن الدین قدس سره ملتانی ، ذکر عثمان شهباز قلندر مرندی سیوستانی، ذکر شیخ حماد جمالی تتوی مدفن مکلی، ذکر شیخ نوح بکری قدس سره ، مدفن قلعه بکر ، ذکر مخدوم بلال ، مدفن باغبان (تلتی) ، ذکر مخدوم نوح هالائی وغیره و آخرین (٤١) ذکر درویش آلو (٢٤) مدفن کناره سانکره.

در پایان تذکره های علماء وعرفاء و درویشان یک « رساله » در شرح حال سید عبد الهادی معروف به جمیل شاه گرناری ، تألیف سید عبدالقادر بن هاشم الحسینی تتوی / نصر پوری شامل کرده شده است.

۱۲۰ – **تذکرۀ** روضة **السلاطین و جواهر العجایب** (مع دیوان فخری تألیف سلطان محمد فخری بن امیری هروی) س.ا.ب ۱۹٦۸م.

این تذکره در دورۀ شاه حسن ارغون و میرزا عیسی ترخان ، در دارالسلطنت تته در حدود ۹۵۸ و ۹٦۲ هـ نوشته شده.

پیر راشدی ، دربارۀ تاریخ تذکره نویسی این حقیقت را واضح می کند که بنیاد تذکره نویسی در زبان فارسی از سند شروع می شود و از آمار ذیل اندازه باید کرد (۱۵)

۱ – تذکرۀ شعرا: در ملتان نوشته شد، قبل ٦۰۰ هـ

۲ – لباب الالباب : عوفی در سند تألیف شد ٦۲۵ هـ

۳ – تذکرۀ الشعرا: دولت شاه ٦۹۲ هـ

٤ – مجالس النفائس : میر علی شیرنوائی ۸۹٦ هـ .

۵ – روضۀ السلاطین فخری هروی بعد از ۹۵۳ هـ

٦ – جواهر العجایب : فخری هروی در حدود ۹٦۲ هـ

۷ – مذکر الاحباب : حسن نثاری بخاری ۹۸٤هـ

پس ما می بینیم که از لحاظ موضوع تخصیص آغاز تذکره نویسی سند است.

پیر راشدی احوال و آثار فخری هروی نوشته و مصادر(۲٦) کتابهای بیست وسه نشان داده است و تألیفات فخری هروی و نسخه های خطی که استفاده نموده است و دور عیسی خان ترخان وغیره از ص ۱٦ تا ۷۷ نوشته است.

۱ – تذکرۀ روضة السلاطین ۱۰۸ صفحات دارد و باب اول (ص ۵ – ۲۰) از بهرام گور ، دیگر شعرای قدیم سلطان محمود غزنوی وغیره

باب دوم (ص ۲۱ – ۳۰) محمد خان شیبانی اوزبک تا سلطان سعید کوهکن » ولد ابوسعید خان – همین طور باب سوم تا باب هفتم (ص ۹۹ – ۱۰۸) به شاه حسن ارغون ولد شاه بیگ ارغون پایان میرسد.

۲ – تذکرۀ جواهر العجایب (ص ۱۰۹ – ۱٤۲)

درین تذکره سی شاعره بانو ذکر شده است (ص ۱۱۷ تا ۱٤۰)

۳ – دیوان فخری هروی (ص ۱٤۳ – ۱۸۱)

پیر راشدی در پایان این مجموعۀ « جواهر العجایب » دیوان فخری را از « تحفة الحبیب » و « محک مرتضائی » یک جا گرد آورده یکصد و یک غزل ضمیمه (۲۷) کرده است.

٤ – تعلیقات (ص ۱۸۵ – ۳۰۵)

۵ – سلاسل (صفحات مختلف)

٦ – فهارس

۱۳ – **تذکرۀ شعرای کشمیر** (تکملۀ تذکرۀ شعرای کشمیر محمد اصلح میرزا) بخش اول (آزاد تا شیدا) اقبال اکادمی کراچی ۲۸ اکتبر ۱۹٦۷م

۱٤ – همان ، بخش دوم (صبا تا غیوری) همان ، ۳۱ ژانویه ۱۹٦۷م

۱۵ – همان ، بخش سوم (فانی تا میمنت) همان ۳۱ مارس ۱۹٦۸م

۱٦ – همان ، بخش چهارم (نادر تا یوسف) همان ۱۹٦۹

پیر راشدی ، اشعار سرودۀ شاعران کشمیر ، بجمع این اشعار در میان سالهای ۱۹٦٦ – ۱۹٦۹ م توانست این مشکلات را حل کرده ، موفقیت یافت

و در نتیجۀ تحقیقات دامنه دار خود دو نسخه، تذکرة الشعرای کشمیر تألیف محمد اصلح را در دو کتابخانه پاکستان یکی در کتابخانۀ شخصی ودیگر کتابخانۀ لیاقت پیدا نمود.

این دو نسخه تذکره را که بمرور زمانه خیلی از صحایف آن آسیب کلی دیده بود، با در نظر گرفتن عیار علمی متن شناسی، با دقت تصحیح و در عین حال از خیلی منابع ضروری ادبی استفاده کرده است.

پیر راشدی به تحشیه می نویسد«: ازمجمع النفایس، تذکره شعرای قدیم، صحف ابراهیم، همیشه بهار، آفتاب عالمتاب، و تعدادی از کتب و جُنگهای دیگر استفاده کردم و کمتر تذکره ای است که مورد استفاده اینجانب قرار نگرفته باشد... در هر حال این اولین دفعه است که ذکر احوال نمونۀ اشعار ۳۰۵ تن شاعر پارسی گوی کشمیر را در یک کتاب واحد یکجا جمع می بینیم (۲۸)

پیر راشدی، در پایان آخرین جلد چهارم، تذکرۀ شعرای کشمیر، دربارۀ چگونگی جمع آوری این بخش اشعار توضیحات قابل توجهی داد و می نویسد :« از مطالبی که در این کتاب آمده است می توان به آسانی پی برد، که هرچه شعرای پارسی دربارۀ کشمیر سروده اند وصف هیچ جای دیگر و حتی هیچ مملکتی هم نسروده باشد. اگر تمام اشعاری که بوصف کشمیر به پارسی سروده شده است یکجا گرد آوری شود، اقلاً دو برابر حجم کلیۀ آثار سعدی خواهد بود. و این افتخار شاید نصیب هیچ جای دیگر نشده باشد » (۲۹).

این تألیف راشدی دارای جنبه های خاصی است که ما آنرا در هیچ یک از منابع موجوده و تذکره های معمولی برخورد نمی کنیم و اشعار شاعران درین تذکره داخل شده، ۲۹۳٦٤ بیت می باشد، که قسمت عمده آن همان اشعارست که در وصف کشمیر سروده اند. مؤلف در تهیه و نگارش تراجم احوال شعرا و انتخاب اشعار آنها بیشتر از پانصد منبع ادبی و تاریخی را مورد مطالعه قرار (۳۰) داده است.

پیر راشدی دربارۀ این موضوع تشنه کامی خود را باین طور اظهار می کند: « هر چند سعی کرده ام ذکر تمام شعرای کشمیر را یکجا جمع آوری کنم،

اما این کار از عهدهٔ اینجانب خارج بود و فکر می کنم هنوز تخمیناً صد شاعردیگر مانده که از آنها ذکری در تذکره نیامده است (۳۱)»

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر عافیت، باید چشید

۱۷ – تحفة **الکرام** – مؤلف : میر علی شیر قانع تتوی

بخش اول (۱۱۸۱ هـ) مجلد سوم س.ا.ب. اکتبر ۱۹۷۱م (تاریخ سند)

پیر راشدی ، در « حرف آغاز » (ص ۱۹) دربارهٔ مولف این کتاب می نویسد: «میر علی شیر قانع از خانوادهٔ معزز و محترم سادات دشتکی شیراز بود و جد او سید شکر الله شیرازی در زمان شاه بیگ ارغون وارد قسمت مفتوحهٔ سند شده و در تهته به پست جلیل شیخ الاسلامی فایز گشت . همچنین امیر جمال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی مولف ، «تحفته الاحبا» و میر اصیل الدین عبدالله مولف، « درج الدرر» و« مزارات هرات» از اجداد وی بوده اند»

کتاب « تحفته الکرام » مشتمل بر سه جلد بقرار ذیل است .

جلد اول : مشتمل بر ذکر احوال انبیاء و اوصیا ، وحکما وملوک و خلفا وسلاطین اسلام است.

جلد دوم : بروش « هفت اقلیم » مشتمل بر ذکر احوال ملوک و امرا و اعیان واولیاء و سادات و فضلا و اهل هنر بلده بترتیب اقالیم سبعه است . (نسخه های خطی این هر دو جلد برای چاپ سندی ادبی بورد موجود اند،

جلد سوم : این جلد مشتمل بر تاریخ واحوال مشاهیر سند است که سه قسمت (۳۲) ذیل دارد و باهتمام و حواشی سید حسام الدین راشدی به سال ۱۹۷۱م چاپ شده :

الف : در تاریخ سیاسی پیش از اسلام تا زمان کلهوره (۱۱۸۱ هـ)

ب : در ذکر شهرها و قصبات سند و شرح حال مشاهیر رجال علمی و ادبی آنجا.

ج : در ذکر احوال دارالحکومت تهته و مشاهیر و ادبا و شعرا و علما و اولیای آنجا در ذکر کسانیکه در گورستان مکلی دفن شده اند .

این کتاب «تحفة الکرام » جلد سوم تصحیح و تحشیه و تعلیقات پانصد صفحه دارد.

فهرست مصادر از صفحه ۵۰۱ تا ۵۰٦ است.
- عکسها ، صفحه اول تحفته الکرام بخط مصنف ص ۵۰۹ تا ص ۵۱۱و مقبره های کوه مکلی ص ۵۱۲ تا ۵۳۲ ، کتیبهٔ قبر میرزا عبدالعلی ، حکمنامه میرزا عیسی خان ترخان و میرزا محمد باقی و مهر و دیگر عکسها از صفحه ۵۳۳ تا صفحه ٦۱۵ دیده می شود.
- سلسلهٔ حکام ولاۃ عرب ، در سرزمین سند ومکران از ص ٦۱۹ تا صفحه ٦۲۳ با تفصیل داده شده است ، همین طور ولاۃ عرب در سند . زمانه عباسی دوره آخر دولت هباریه به ص ٦۲٤ نوشته شده است پیر راشدی ، درین تاریخ سند وقایع را سپرد قلم نموده کار بسیار لایق تحسین کرده است.

علاوه ازین پیر راشدی در موقع مراسم صد سالهٔ غالب دهلوی ، کتاب «دود چراغ محفل » (اردو) نوشت و از ادارهٔ یادگار غالب کراچی ۱۹٦۹م چاپ شد و نیز دیگر کتاب بزبان اردو « میرزا غازی بیگ ترخان اور اس کی بزم ادب » نوشت و احوال و آثار این آخرین فرمانروای سند و ذکر ۳۵ شعرا درین کتاب آورده است .

امین الملک « نواب میر محمد معصوم بکهری » (۹٤٤ هـ - ۱۰۱٤هـ) (سندی)

این کتاب تألیف پیر راشدی اسیت و س. ا. ب در ۱۹۷۹م چاپ کرده .درین کتاب احوال بزرگان میر معصوم و حسب و نسب با تفصیل بیان شده و این کتاب سی باب دارد. باب ۲۹ مشتمل بر عنوان « شعر» است و باب ۳ کتیبهای دارد و ماخذ از ص ۳۷۵ تا ص ۳۷۹ داده شده است. عکسها و نقشه ها از ص ۳۸۱ تا ص ٤۹۲ ملحق هستند نمونه ابیات میر معصوم بکهری (۳۳)

چون گریهٔ من دید،نهان کرد تبسم — پیداست که این گریهٔ من ، بی اثری نیست

***

در عشق نشه ایست ، که عشاق خسته را — ذوقی ست در فراق که ، اندر وصال نیست

نمونهٔ رباعیات :

در مذهب ما جمله یکسان می باش — در دایرهٔ کفر بایمان می باش

این است طریق عشق جانانهٔ ما — زنّار بگردن و مسلمان می باش

***

گه نالم و گه ز ناله خاموش کنم — باشد که ز جای سخنت گوش کنم
فارغ ز خیال تو نیم یک نفسی — ترسم که دگر نفس فراموش کنم

غزلیات (۳۵): (ص ۲۷۹ تا ۳۱۳ است.)

مصلحت نیست که بی پرده جمالش نگری — دیده بر دوز که چشم تو حجاب نظر است
نامیا! قطع منازل کن و از پا منشین — ره بسر منزل مقصود این بیشتر است

***

بی روی تو در دیدهٔ من نورنماندست — یک ذره توان ، در منِ مهجور نمانده ست
پیوسته بتان را سوی عشاق نظر بود — این قاعده در عهد تو ، منظور نماندست
دور از تو مرا حال بمردن شده نزدیک — تا مرگ زمن یک نفسی دورنماندست
هجران تو «نامی» صفتم تافته پنجه — بازوی مرا طاقت این زور نماندست

دیگر «رَباعیات» (از ص ۳۱۳ تا ۳۲۶)

ای در تو نهان، ز خاک تا اوج سما — چون آئینه ساز جوهر جان زصفا
رو قطرهٔ دل چو ساحت دریا کن — تا محرم شود قطره درون دریا
(ص ۳۱۳)

از وصل تو صدگونه دل من ریشست — و زهجر توام قیامتی در پیش ست
دم در کشم و نفس به بیرون نکشم — کز دل تا لب هزار فرسخ بیش ست

عشقت نه متاع هر خریدار بود — او را در جهان بهای یک تار بود
گل نیست که در کوچه و بازار بود — یا مشک که در دکان عطار بود
(ص ۳۱۷)

«نامی» نیم آنکه عهد مشرب شکنم — گر توبه کنم بروز در شب شکنم
گر توبه ، زدل برآیدم، باکی نیست — صد توبه نارسیده بر لب شکنم
(ص ۳۲۵)

ماخذ و منابع

۱ – محمد حسین تسبیحی :« فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی» جلد دوم ، ص ۳۹٦، اسلام آباد ۱۹۷۷م

۲ – مثنوی چنیسر نامه : امیر شاه قاسم خان ادراکی بیگلار ، متوفی ۱۰۱۹هـ) ، سندی ادبی بورد ، کراچی ۱۹۵٦

۳ – همان ، ص ۷ تا ص ۱۵

٤ – مقالات الشعراء : قانع تتوی، سندی ادبی بورد ، کراچی ۱۹۵۷م

۵ – همان ، ص ۸۹۵ تا ص ۹۰۲

٦ – همان ، آغاز ص ٤۳

۷ – مثنوی مظهر الاثار : سید شاه جهانگیر هاشمی ، س.ا.ب کراچی ۱۹۵۷م

۸ – همان ، صص ۱٤۵ – ۱٤٦.

۹ – تکملهٔ مقالات الشعرا – مقدمه ص ۲۳، س.ا.ب. ۱۹۵۸م

۱۰ – مثنویات و قصاید قانع ، میر علی شیر قانع تتوی ، س.ا.ب. ۱۹٦۱م ، رجوع کنید ص ۱ – تا ص ٤۲.

۱۱ – همان ، ص ٤ تا ۸

۱۲ – هشت بهشت : ملا عبدالحکیم « عطا» تتوی س.ا.ب، ۱۹٦۳م، مقدمه ص ۵ تا ص ۸۲

۱۳ – همان ، متن ، ص ۳۳۰

۱٤ – همان ، متن ص ۳۲۱.

۱۵ – تاریخ مظهر شاهجهانی ؛ یوسف میرک بن ابوالقاسم «نمکین» بکهری ، صص ۷۷ – ۷۸ ، س.ا.ب ۱۹٦۲م

۱٦ – همان، از ص ۲۵٦ تا ص ۳۳۰

۱۷ – منشور الوصیت و دستور الحکومت : میان نور محمد والی سندهـ ص ۱، س.ا.ب. ۱۹٦٤م.

۱۸ – همان ، ضمیمه اول از ص ۲۹ تا ص ٤۵.

۱۹ – مکلی نامه : میر علی شیر قانع تتوی س.ا.ب. ۱۹٦۷م ، ص ٤۰.

۲۰ – همان، ص ۸۱

۲۱ – همان ، ص ۹۱

۲۲ – همان ، ص ۲٤۱

۲۳ – حدیقة الاولیاء: سید عبدالقادر بن سید هاشم بن سید محمد تتوی، س.ا.ب ۱۹٦۷م نصر پوری رجوع کنید از ص ۲ تا ص ۹٦.
۲٤ – همان ، ص ۲۳۹
۲۵ – روضة السلاطین و جواهر العجایب (مع دیوان فخری هروی) : تألیف سلطان محمد فخری بن محمد امیری هروی « آغاز» ص ۱ تا ص ۳. س. ا.ب.۱۹٦۷م
۲٦ – همان ، صص ۱۱ – ۱۲.
۲۷ – همان ، ص ۷۷
۲۸ – تذکرهٔ شعرای کشمیر (تکملهٔ تذکره شعرای کشمیر) محمد اصلح میرزا بخش اول اقبال اکادمی کراچی ۲۸ اکتبر ۱۹۷٦ م ، ص ۲۰
۲۹ – همان ، جلد چهارم حرف آخر ص ۱۲۳.
۳۰ – پرفسور عبدالغنی میرزایف (تاجیکستان) « نقش برجستهٔ کشمیر در نظم پارسی وخدمات شایستهٔ دکتر حسام الدین راشدی – مجلهٔ وحید » شماره چهارم دورهٔ نهم ، صص ۵۷٤ – ۵۷۵ تهران.
۳۱ – همان تذکره .. جلد چهارم ص ۲۲.
۳۲ – تحفته الکرام : میر علی شیر قانع تتوی (بخش اول) مجلّد سوم « حرف آغاز» س.ا.ب ۱۹۷۱م
۳۳ – امین الملک نواب « میر محمد معصوم بکری» (سندی) تألیف سید حسام الدین راشدی ص ۲۷٤، س.ا.ب چاپ دوم ۲۰۰۵م
۳٤ – همان ، ص ۲۷۷
۳۵ – همان ، ص ۲۸۳

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

محمد عبدالقیوم طارق سلطانپوری[1]

نعت

هر گدای تو یا رسول الله (ص) — با عطای تو یا رسول الله (ص)
مظهر جلوه های ذات احد — جلوه های تو یا رسول الله (ص)
کرد خالق بیان در قرآن — هر ادای تو یا رسول الله (ص)
جُز خدا هیچ کس نمی داند — اعتلای تو یا رسول الله (ص)
سر محشر بُلند خواهد شد — بس لوای تو یا رسول الله (ص)
شجر و سنگ هم طیور و دواب — آشنای تو یا رسول الله (ص)
رهبر منزل صلاح و فلاح — نقش پای تو یا رسول الله (ص)
تر زبان ام ز صبح روز ازل — در ثنای تو یا رسول الله (ص)
کرم خسروان نمی طلبد — این گدای تو یا رسول الله (ص)
حاجت من فقیر در دو جهان — اعتنای تو یا رسول الله (ص)
بی کل و مُضطرب، تپان سوزان — دل برای تو یا رسول الله (ص)
زندگی رائیگان بسر بشود — بی لقای تو یا رسول الله (ص)
خُوش مُقدّر شوم، نثار کنم — جان به پای تو یا رسول الله (ص)
هست خوشنودی خدا ممکن — از ولای تو یا رسول الله (ص)
جانِ ایمان، غذای رُوح من است — این ثنای تو یا رسول الله (ص)
کلکِ «طارق» رقم مدام کند — وصف های تو یا رسول الله (ص)

جاوید اقبال قزلباش[2]

در محضر امام رضا (ع)

گرچه هستم مذنب و آید مرا از تو حیا — مشکلاتم دور کن ای سید و آقا رضا(ع)

---

۱ - سرایندهٔ ساکن اتک

۲ - سرایندهٔ ساکن اسلام آباد / راولپندی

مشکلات جامع و اخلاق و ارمان دارمی
بچه هایم در گرفتاری زنند زان دست و پا

دوست و دشمن ز هر سو یورشی کرده بپا
از قبیله قوم و خویشم دیده ام بنده جفا

رفت برکت از همه ارزاق و علم و هر صفا
از تو خواهم حفظ کن سرمایه ها بهرِ خدا

ای ولی و منعم و سرچشمهٔ جود و سخا
دامنم را پر بکن از گوهر و نور و وفا

آمدم، امیدوارم بر درت هستم گدا
هستی شاه اهل اتی ،ای علی موسی الرضا(ع)

ثاقب اکبر[1]

فجر بهار آمد

صدای بلبل رسد به گوشم که باز فجر بهار آمد
رسد ز پاریس امام امت، امام آمد، نگار آمد

نسیم ، همراهی بهاران، طیور، مسرور در گلستان
گل و شکوفه و شاخه رقصان، هوای صد مشکبار آمد

فرشتگانند محوِ شادی، سرود و نغمه به وادی وادی
صدای تبریک و تهنیتها ز آسمان بار بار آمد

ستمگرانند محو خیره که منقطع گشت دستِ تیره
دم فرار شب سیاه است، نور مهر آشکار آمد

فضایِ قلب و نگاه شادان، هوایِ کوچهٔ روح فرحان
دلَم به آواز کویِ جانان، صدایِ نغماتِ تار آمد

فدایِ او است جان و هستی، نثارِ او است هوش و مستی
ز دستِ او طوق غم گسستی ، بپاشو آن غمگسار آمد

از او گرفتیم درسِ هستی، وی داد تعلیم حق پرستی
عروج عطا کرد بُرد پستی، زجانب کرد گار آمد

***

دکتر محمد اکرم اکرام[2]

جادهٔ تبریز

«ساربانا بار بگشا ز اشتران
شهر تبریز است و کوی دلبران»

شهر تبریز است شهر شمس دین
شهر عشق و جذب مولانا ست این

مطلع انوار باشد شهر شمس
ما به تبریز آمدیم از بهرِ شمس

شهرِ تبریز اهل دل را منزل است
منزل هر سالکِ اهلِ دل است

جادهٔ تبریز را پوئیم ما
روزگارِ وصل را جوئیم ما

ساربانا این چه حال است و اثر
پای ما زین کوی نرود پیش تر

مولوی از بلخ و روم و شام نیست
اوست از جایی که آن را نام نیست

۱ - سرایندهٔ ساکن اسلام آباد

۲ - استاد اقبال شناسی در دانشگاه پنجاب - لاهور

نزد مولانا که ما را رهبر است
«همدلی از همزبانی بهتر است»
بادۂ عشق و صفا در جام اوست
احترام آدمی پیغام اوست
حرف او از شاعری بالاتر است
نی نوازیهای او آدم گر است
مثنوی آئینۂ قرآن بود
رمز و راز وحدت انسان بود
مولوی مانند شمس آفاقی است
از شراب نور ما را ساقی است
از سخن بخشد جهانی را ثبات
شعر او سرچشمۂ آب حیات
از نی او یک جهان سرمست شد
صد هزاران قالب از او هست شد
چون صبا هر سوی باشد عطر بار
از دم او باغ معنی را بهار
نی چو شد دور از لب دمساز خویش
با کسی دیگر نگوید راز خویش
«هرکسی از ظنّ خوذ شد یار او
وز درون او نجست اسرار او»
مولوی دریای عرفانی بود
موج او تا عرش ربّانی بود
عشق سرّ مولوی معنوی است
مولوی از عشق و عشق از مولوی است

دکتر محمود احمد غازی[1]

کجا شد ملّت بیضا

«نگاه خویش را از نوک سوزن تیز تر گردان»[2]
زبان خویش را در راه حق تیر و تبر گردان
دلم از سوز حق روشن تر از تابانی خاور
بیا از سوزمن قلب و جگر را صد سحر گردان
نگاهم روشن است از نور دل ، دل از یقین محکم
نگاه تیز تر خواهی؟ یقین را پخته تر گردان
چراغ روشنی داری اگر در سینۂ خویشت
ز کبریت یقین تاب و تبش را تیز تر گردان
به سوی منزل لیلی پپر، گر پا شکسته ای
نصیحت از من مسکین که این عیب را هنر گردان
بسی دور و دراز است این سفر تو پا شکسته ای
برواین عالم پارینه را زیر و زبر گردان
خزان گرنیست تمهید بهاران اندرین گلشن
برواین عالم پارینه را زیر و زبر گردان
خدلوندا! نمی دانم کجا شد ملت بیضا
مسلمانی بکن زنده وهم شیر و شکر گردان

***

۱ - استاد دانشکده شریعه و حقوق ، دانشگاه بین المللی اسلامی ، اسلام آباد

۲ - مصراع از علامه اقبال (زبور عجم)

دکتر اسلم انصاری[1]

حرف آرزو

جلوهٔ ناپید را در جستجو پیدا کنیم — نانوشته را بحرفِ آرزو انشا کنیم
هم چنین آزاده رو باشیم و عشرتها کنیم — هم چنین هر فرصت امروز را فردا کنیم
گفتگو داریم از تشبیه و تمثیل و خیال — صورتِ معنی کجا داریم تا پیدا کنیم
حرف ها سازیم همواره ز یک لب بستگی — تاخموشی محرمِ راز است درها وا کنیم
حاصلِ صد گفتگو اینجا نفس دزدیدن است — نغمه را بی صوت می داریم و خوش سودا کنیم
گل اگر زر آورد ما نیز گوهر آوریم — چون هنرمندیم ما این طور کاوشها کنیم

دکتر خیال امروهوی[2]

شکر یزدان

آنچه در گلِ ریختم اکنون ازو بر می خورم — شکر یزدان می نمایم دُرد ساغر می خورم
خیر کل را برگزیدم راستی اندوختم — بر همین تقصیر باشد لطمهٔ شر می خورم
هیچ چیزی بهر آسوده دلی پیدا نه شد — آنچه این جا می خورم رزق مقرر می خورم
کس نمی گوید چرا در دوزخ آشفتگی — گاه شعله می چشیدم گاه اخگر می خورم
هرچه از دست ستم کاران رسد دارم قبول — مسلکِ شبیر(ع) دارم زخم بهتر می خورم

دکتر علی کمیل قزلباش[3]

چشم و دل

ما سر به راه و در کف مشکل نهاده ایم — زینهار دل به پای گریبان نهاده ایم
مثل سر یزید نیم سرِگران وقت — مثل دلِ حسین(ع) عیان و گشاده ایم
پروازِ ما اسیر پر و بال نسیه نیست — تا آسمان می رویم و پاپیاده ایم
رهرو رجوع می کند از ما که مرجع ایم — چون خود ز خود کشیده سری، مثل جاده ایم
ما بُرده ایم دست به اوجِ بلندِ تاج — کیِ چشم و دل به راه و دمِ او نهاده ایم

---

۱ - فارسی سرای بنام مقیم ملتان(پنجاب)
۲ - فارسی سرای ساکن لیّه
۳ - فارسی گوی ساکن کویته

غلام رسول[1]

تضمین قطعه شعر سروده صوفی غلام مصطفی تبسم به بزرگداشت از حضرت علامه محمد اقبال (رح)

مجلّه و مرقّع کردهٔ انگیختی رفتی
بجام قلب مُرده خونِ نَو انداختی رفتی
بقلب طائرانِ سست برقی ریختی رفتی
به بزمِ بی دلان شمع حیات افروختی رفتی
وفا ناآشنایان را وفا آموختی رفتی

قیاس و منطقی هرگز نه آید تا کمند تو
نمی دارد رسائی سوز عالم تا سمندِ تو
خرد از خود بلرزد از پر و بالِ بلندِ تو
نبوده سوزِ غیران درخورِ طبع بلند تو
تو قلب خویش را باآتشِ خود سوختی رفتی

بیک ضربِ قلم کردی غلط هر حذر و حرمان را
تو میدانی فقط علمی که زیبد چشم مردان را
تو اسرارِ ید بیضا بیآموزی گریبان را
بیک حرفِ اثر آسوده کردی صد پریشان را
بیک تارِ نظر صد چاک دامان سوختی رفتی

ز چشم یوسفی کردی منور این جمعیت را
که رمزِ فردای دادی به این خفته حقیقت را
و اندازِ جنون آموختی مرده طبیعت را
بچشمِ کم نگاهان ریختی نور بصیرت را
بقلب سرد روحان سوز جان افروختی رفتی

***

۱ - سرایندهٔ ساکن فیصل آباد

دکتر محمد ولی الحق انصاری[1]

ترجمهٔ منظوم غزل میرزا غالب از اردو به فارسی

غزل میرزا غالب

بساط عجز مین تھا ایک دل؛ یک قطره خون وه بهی
سو رهتا هے به انداز چکیدن سرنگون وه بهی
رهے اس شوخ سے آزرده هم قدرے تکلف سے
تکلّف برطرف، تها ایک انداز جنون وه بهی
خیالِ مرگ کب تسکین دلِ آزرده کو بخشے
مرے دامِ تمنّا مین هے اک صید زبون وه بهی
نه کرتا کاش ناله، مجهے کو کیا معلوم تها همدم
که هوگا باعثِ افزایش سوز درون وه بهی
نه اتنا بُرّش تیغِ جفا پر ناز فرماؤ
مرے دریا ئے بیتابی مین هے اک موج خون وه بهی
می عشرت کی خواهش ساقیِ گردون سے کیا کیجے
لیے بیٹها هے اک دوچار جامِ واژگون وه بهی
مرے دل مین هے غالب شوق وصل و شکوهٔ هجران
خداوه دن کرے جو اُس سے مین یه بهی کهون وه بهی

ترجمهٔ فارسی

دلی بُد در بساط عجز و شد یک قطره خون آن هم
و می ماند به انداز چکیدن سرنگون آن هم
به تحت رسم با آن شوخ بودم قدری آزرده
تکلّف برطرف، بوده یک اندازِ جنون آن هم
خیال مرگ کی تسکین دهد آزرده خاطرِ را
که در دام تمنایم بُده صیدی زبون آن هم
غلط کردم که ناله برکشیدم من ، ندانستم
که باشد باعثِ افزونی سوز درون آن هم
چنین نازان مشو بر بُرّش تیغِ جفا ظالم
به رود اضطرابم هست ادنی موجِ خون آن هم
تمنای میی عشرت مکن از ساقیِ گردون
که با بیچاره چیزی جز قدح نی ، واژگون آن هم
به دل دارم ولی شوقِ وصال و شکوهٔ هجران
رسد آن ساعتی کزوی بگویم این کنون ، آن هم

دکتر رئیس احمد نعمانی[2]

در نگنجد

به سفینه در نیاید، به کتاب در نگنجد — که شمارِ دردهایم به حساب در نگنجد
به سوال بی سوالان ، چه دهی جواب ای جان — که جواب پرسشِ ما به جواب در نگنجد
به نقاب چند پوشی رخ همچو ماهِ خود را — که جمال ماهِ تابان به حجاب در نگنجد
به چه طور جا گرفته به دلِ حزینم آن کو — به نظاره در نپیچد و به خواب در نگنجد

---

۱ - استاد و رئیس متقاعد گروه فارسی، دانشگاه لکهنو -هند
۲ - سرایندهٔ مقیم علیگرهـ (هند)

ز کجاست در دو چشم ولب و عارض و جبینت
نشه ای که در لباس میِ ناب در نگنجد
چه بلاست این غمِ دل که زمانه هاست یارب
به سکوت می نسازد، به خطاب در نگنجد
چه کند «رئیس» نادان، که تجلیات جانان
به شهود برنتابد، به غیاب درنگنجد

عظمی زرین نازیه[1]

اسرار محبّت

آنکه عشقِ لَم یَزَل دارد تو بیگانه است
ای زمانه دوستت اینجا فقط دیوانه است
من نمی گویم که من فرزانه و جانانه ام
من که بیمار محبت زندگی پیمانه است
من مسافر موج رَخشم راه می کوبم فقط
برلبِ ساحل سرودم عاشقی دُردانه است
موج سیلی زد و گفتا عاشقی بیچارگی است
چونکه اسرارِ محبت در دلِ پروانه است
شعر حافظ، مولوی، سعدی و جامی خوانده ام
هر یکی گوید محبت ساقی و پیمانه است
عارفانِ عصر حاضر از محبّت بی خبر
چون نمی گویند جلوه جلوهٔ جانانه است
زینهار ای رهروِ راهِ محبت زینهار
زرد رویی می فزاید این درِ میخانه است
من ترا گفتم به جای دیگری «زرین» برو
تو مرا گفتی که اینجا خانمان وخانه است

صدیق تاثیر[2]

معنی و اندیشه

داغ شد هر ریشه بین
گرمی اندیشه بین
حسن را دیدی بسی!
عشق وحشت پیشه بین
فکر تازه داشتم !
معنی و اندیشه بین
کُن نظر بر مغز ما
نی سبُو نی شیشه بین
می تراشم پیکری!
تو بدستم تیشه بین
باز کُن صَید غزال
دشت بین هر بیشه بین
شعر گو! «تاثیر» تو!
معنی و اندیشه بین

---

۱ - مربی گروه فارسی ، دانشگاه بانوان لاهور کالج - لاهور
۲ - سرایندهٔ ساکن شیخوپوره پنجاب — پاکستان

دکتر فائزه زهرا میرزا[1]

قصهٔ عشق

ای دلبر عزیز تو از من خبری کن
من بهر تو دل باخته ام جلوه گری کن

محروم ز دیدار تو شد چشم تمنا
ای دیدهٔ غم دیده تو درمان تری کن

در دشت محبت چو زدی پای کوبان
همواره چو مستانه دلان سربسری کن

در شوق وصال مه پر نور دلاویز
همواره به هرگام سفر دل جگری کن

صد قصّه لیلی و زلیخا تو شنیدی
این قصّه عشقم بشنو سینه دری کن

یارب چه بگویم که نگفتن شد از آن به
پرسان دل ارکس نشده در بدری کن

گر«فائزه» آن یار بیاید به در تو
صد شکر بجا آر و دعای سحری کن

فتّانه مجبوب[2]

بهانه کنم

به طرف کوی تو آیم دعا بهانه کنم
ز حال دل چه بگویم شفا بهانه کنم

ز حرف حرف محبت کلام عشق برم
کتاب عشق نویسم ادا بهانه کنم

امید دیدن رویت کنم به فصل سکون
سکون نیست خدا را چه را بهانه کنم

امید وعدهٔ دیدار جان و قلبم سوخت
برای دیدن رویت چه ها بهانه کنم

نماز نفل گذارم درود گنج العرش
به کوی دوست روم چون گدا بهانه کنم

غم فرایض اسلام جان و قلبم سوخت
ز فرض خویش گریزم صدها بهانه کنم

سمن عزیز[3]

خوشی و غم

نسیم خوش چو وزد در خیال من آید
ز چهره اش و چو بهاری مثال من آید

ز جان او بر من هم خوشی و غم آورد
همو کسی است که او عرش در کمال من آید

۱ – مربی گروه فارسی دانشگاه کراچی - کراچی
۲ – مربی زبان دری ، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین – اسلام آباد
۳ – سرایندهٔ ساکن اسلام آباد

«آیا بود به وجودم گل محبت احساس
فسوس از این بود که دل او مجال من آید

ازو رسیده محبت ولی منم مجبور
غمش جدا شده از سایهٔ چون نمال من آید

چو دیدنش ز من آسان بود منم از او
ز دوریش غم او در وبال من آید

منم همیشه خوش و لیک دردها به پا خیزد
کسی بود همه دم در وصال من آید

«سمن» به یاد تو هر لحظه جسم و جان سوزد
تو رهبری و خوشی پر و بال من آید

احمد شهریار[1]

تار نظر

بی صرفه مگیرید دگر رنگ هنر را
کردیم مبدّل به حنا خونِ جگر را

عاشق نفروشد به کسان جلوهٔ معشوق
آیینه نمایان نکند آیینه گر را

از عالمِ دیدار مگویید و مپرسید
در کوچهٔ حیرت گزری نیست خبر را

آن دشمنِ جانی که پیِ کشتنِ ما بود
درپاش فکندیم همه تیغ و سپر را

عمریست که ما ترکِ سفر گفته درین دشت
از آبله داریم سُراغ آبِ گُهر را!

ما طالبِ صد سلسله خوابیم و شبِ وصل
از ما قدری دور نگه دار سحر را!

گفتیم : که یک جلوه گداییم و دگرهیچ
گفتا که به آتش بکشم تارِ نظر را!

ظفر عباس[2]

در شهر شما جانان

چه این شور و شرور است در شهر شما جانان
چه هنگامه وغوغا است در شهر شما جانان

چرا این دل فسرده است در شهر شماجانان
چرا بر جان صدمه است در شهر شما جانان

بظاهر یکجا و شیر و شکر باهم با یک دیگر
مگر هر فرد تنها است در شهر شما جانان

چراغان هست هر سو در شب این عرصه هستی
فضا تاریک و تیره است در شهر شما جانان

خموشم چون چراغِ محفلِ دلدار دلسوزم
زبان حال گویا است در شهرِ شما جانان

فساد و کینه و ظلم و ستم بیدار و هشیاراند
شعار مهر خفته است در شهر شما جانان

شب هجران پُر درد و الم را الوداع گویم
که روزِ حشر برپا است در شهر شما جانان

---

۱ - سرایندهٔ مقیم کویته

۲ - سراینده ساکن حسین آباد بهکر (پنجاب پاکستان)

دکتر محمد حسین تسبیحی [۱]

عرس بیدل نامه

به مناسبت « عرس بیدل » دومین کنگرهٔ بین المللی بزرگداشت ابوالمعانی میر عبدالقادر بیدل دهلوی عظیم آبادی (متوفی ۱۱۳۳ هـ . ق / ۱۷۲۰م) چهارشنبه و پنج شنبه ۸ و ۹ آذر ماه ۱۳۸۵ هـ. ش / ۲۹ و ۳۰ نوامبر ۲۰۰۶ میلادی ۷ و ۹ ذوالقعده ۱۴۲۷ هـ. ق تهران – ایران ، دبیر خانه دایمی کنگرهٔ بین المللی عرس بیدل

«حیرت آهنگم که می فهمد زبان راز من / گوش بر آیینه نه تابشنوی آواز من»
جان من آیینه باشد می نوازد ساز من / زان جهت آهنگ حیرت می زند شهباز من
این بود آیینه ام در گوش پنهان زمان / لحظه لحظه می درخشد از دو چشم باز من
نقش فرهنگی ، زدم این دم به هر آیینه یی / انتهای هر سخن پوشیده در آغاز من
یکه تاز دشت معنی در خیالم گوهرین / زان تخیل می دود گوهر شناس ناز من
فکر من گویای عشق پاک من در جان من / نعره های سوخت وسازم می رسد از ساز من
کاخ معنی آفریدم تا شدم الله گوی / این بود «الله اکبر» سوی حق پرواز من
یاد او با خون من دمساز روح پاک من / عرش الله آمده از آسمان دمساز من
سهل و آسان است اگر کیهان نور دم روی آب / ذهن من هر دم شود همکار من همراز من
سختیْ و دشوار است اگر منعم کنی از عشق حق / «اقتلونی» زنده گشته باستیزه باز من
باغ جان من شکوفان گشته و خوشبو شده / چون که از دریای حیرت می رسد گلباز من
راه شیری می نماید از شگفتی های دل / یعنی آورده محبت شهپر شهباز من
تشنهٔ اسلام و عرفان و شهادت آمدم / می گدازم در طریقت دل بود سرباز من
در محیط اعظم و آن طور معنی رهسپار / چهار عنصر می طپد در حالت جان باز من
ای که رقعه می نویسی در تخیل بهر من / فطرت نیکوی تو پرورده انداز من
بنده قادر هستم وبیدل معانی را پدر / از عظیم آبادم و ایران شده مهناز من
شام من گردد سحر هر دم غزل خوان توام / گوش تو حاضر بود تا بشنود آواز من
حافظ آورده مرا حیرانی آیینه ها / می دوم با پا و سر تا او بود شیراز من
خوش بود آیینه دار سعدی و فردوسیم / پای کوبان ، دست افشان ، روح نو پرداز من
ای «رها» پاکیزه کن آیینهٔ خود را یقین / «بیدل» دهلی منم، تو شاعر طناز من

*****

---

۱ – سرایندهٔ مقیم تهران

گزارش و پژوهش

مدیر فصلنامهٔ دانش
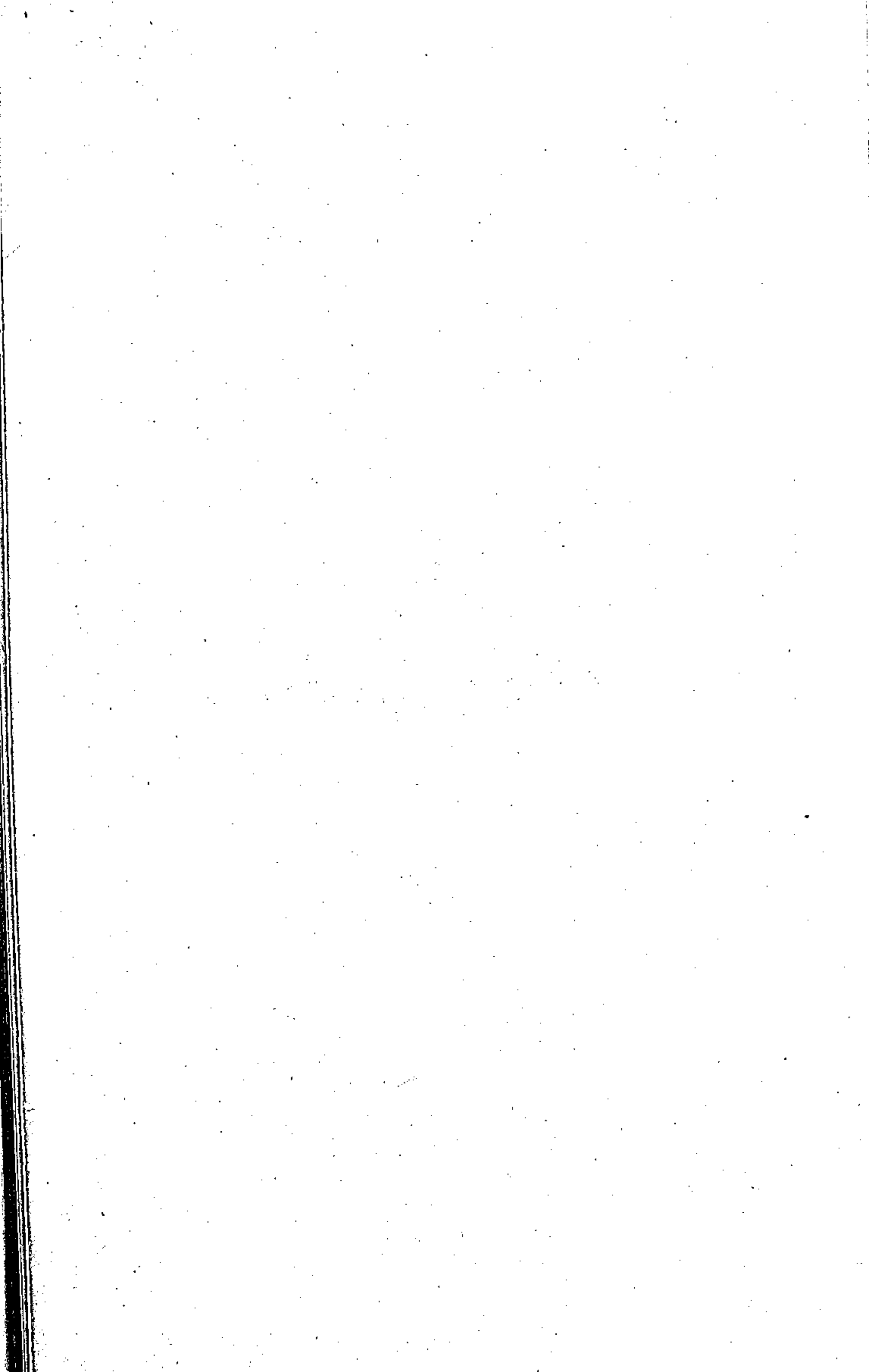
راهیان ابدیّت

۱ـ درگذشت پژوهشگر شهیر دکتر سید جعفر شهیدی

در حین تدوین شمارهٔ کنونی فصلنامه، خبر اسفناک درگذشت آقای دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس سازمان لغتنامهٔ دهخدا و اُستاد دانشگاه تهران دریافت نمودیم، اناالله و انا الیه راجعون. بدون تردید قاطبهٔ دانشگاهیان پاکستان که خدمات علمی، پژوهشی و ادبی دکتر شهیدی را ارج می نهند، با شنیدن این خبر، اندوهگین و متألم گردیده اند.

احوال وآثار علمی دکتر جعفر شهیدی در دورهٔ حاضر معرف همهٔ پژوهشگران و محققان در داخل و خارج ایران می باشد. این قلم تا آنجایی که بخاطر دارد آخرین مسافرت ایشان به پاکستان در سالهای دههٔ هشتاد میلادی جهت دریافت جایزهٔ ملی کتاب سیرت نبوی (ص) تألیف استاد غلام رضا سعیدی (که پدر زن ایشان بودند) و به علت کهولت و کسالت نمی توانستند به پاکستان سفر کنند، بنمایندگی ایشان بوده است. شایستهٔ تذکّر است که اُستاد غلامرضا سعیدی در نیمهٔ دوم قرن بیستم میلادی سرآمد اقبال شناسان معدود ایرانی بودند که در عین حال مترجم دهها کتاب اسلام شناسی و اسلام گرایی از زبانهایی انگلیسی ، عربی وسایر السنه بوده است . موجب یادآوری است که در لغتنامهٔ دهخدا سالهای متمادی دکتر شهیدی به عنوان معاون با استاد فقید دکتر محمد معین همکاری نزدیک داشت و پس از درگذشت ایشان در حدود چهار دهه نیز مسئولیت امور پژوهشی و انتشاراتی سازمان لغتنامه را بعهده داشته اند. بنده افتخار دارد که در جلسهٔ دفاعیه پایان نامهٔ دکتر جعفر شهیدی در دانشگاه تهران حضور داشته است. از این که اینجانب سالها جهت دیدار و مذاکره در اطراف آثار و افکار علامه اقبال به منزل استاد سعیدی که دکتر شهیدی هم در همان منزل اقامت داشته، بیشتر تنها و گاهی به اتفاق دکتر شهریار نقوی استاد وقت (فقید) زبان وادب اردو در دانشگاه تهران رفت و آمد داشته است ، این ضایعهٔ اندوهناک را به خانواده های سعیدی ، شهیدی و وابستگان دیگر ، همچنین دانشگاهیان ،

گردانندگان سازمان لغتنامه دهخدا و شاگردان آن فقید سعید تسلیت عرض می کنم.

«از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

۲- ارتحال دکتر صابر کلوروی در پیشاور

با تألّم و تحسّر خبر ارتحال دکتر صابر کلوروی استاد و رئیس گروه زبان و ادبیات اردو دانشگاه پیشاور را در تاریخ ۲۲ مارس ۲۰۰۸م دریافت داشته ایم. آقای دکتر کلوروی رشتهٔ کار علمی‌اش آموزش و پژوهش در رشتهٔ زبان وادب اردو بوده است .اما مایهٔ دلگرمی است که فقید سعید از حامیان و پشتیبانان پر و پا قرص زبان و ادب فارسی و ترویج آن در سطح دانشگاه های پاکستان بوده است . در اجرای همین خط مشی مشار الیه ورقهٔ امتحانی زبان و ادب فارسی را در دورهٔ کارشناسی ارشد زبان وادب اردوی دانشگاه پیشاور مضاف نمود. دکتر کلوروی در سمینار بین المللی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که در ۲۰۰۱م به مناسبت سی امین سالگرد تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برگزار شده بود ، اهمیت ولزوم آموزش و ترویج زبان وادب فارسی را در سطوح مختلف تدریس بازگو نموده بود. شایستهٔ یادآوری است که اُو اطمینان داد نه فقط در دانشگاه پیشاور ، در سایر دانشگاه های پاکستان ورقهٔ امتحانی زبان وادب فارسی جهت بهره برداری بیشتر دانشجویان رشتهٔ اردو از گنجینهٔ ادب فارسی مضاف خواهد گردید. درگذشت استاد فقید را به قاطبهٔ دانشگاهیان پاکستان بویژه همکاران و شاگردان ایشان تسلیت عرض می کنیم.

۳- قمر رُعینی به لقاء الله شتافت (اسلام آباد)

قمر رُعینی مرحوم که در هفتهٔ اول فروردین ۱۳۸۷ش به لقاء الله شتافت، شخصیت چند بُعدی داشت. در حدود چهار دهه تا سن تقاعد در رادیو پاکستان انجام خدمت می کرد و در انجمن خیریه حمایت از ایتام «فیض الاسلام » مدیریت افتخاری مجله ماهانهٔ آن انجمن را بعهده داشت .

در جلسات علمی وادبی و گاه گاهی در انجمن ادبی فارسی وابسته به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان حضور بهم می رسانید و حضّار را به نظم ونثر مستفیض می کرد. یکی از رشته های دلبخواهی وی رباعی سرایی بخصوص رباعیات عمر خیام بود.

در اوائل سال ۲۰۰۳م ترجمهء منظوم اردوی رباعیات عمر خیام با عنوان « **بادهٔ خیام**» را با متن فارسی در حدود یک صد رباعی منتشر ساخت که پیشگفتار آن را دکتر رضا مصطفوی رایزن فرهنگی وقت ج.ا.ایران و مقدمه ای در معرفی مترجم به قلم دکتر محمد حسین تسبیحی نگاشته شده است. آثار دیگر نیز از استاد قمر رُعینی باقی مانده که شامل نعت گویان (اردو) راولپندی / اسلام آباد می باشد. این ضایعهٔ علمی را به ادیبان ، سخنسرایان و پژوهشگران در سطح ملی بخصوص ساکن شهرهای راولپندی واسلام آباد تسلیت عرض میکنیم.متن فارسی یک رباعی عمر خیام و ترجمهٔ منظوم اردوی قمر رُعینی ، بطور نمونه درج می شود:

سازندهٔ کار مرده و زنده تویی　　　دارندهٔ این چرخ پراکنده تویی
من گرچه بَدَم صاحب این بنده تویی　　　کس را چه گنه چو آفریننده تویی

***

معدوم کو موجود بنایا تو نـــــ　　　اس دهر پراگنده مین بهیجا تو نـــــ
مین لاکهہ بُرا سهی ترا بنده هون　　　معبود کیا هـــ مجهـــ پیدا تو نـــــ

۴ - درگذشت دکتر عابد علی خان در کراچی

آقای دکتر عابد علی خان اُستاد بازنشستهٔ گروه زبان وادب فارسی دانشگاه کراچی مدتی پیش در کراچی بدرود حیات گفت ولی متأسفانه خبر ارتحال ایشان سر وقت از طرف آشنایان و شاگردان ایشان ابلاغ نگردید. در نتیجه در شماره های اخیر ما نتوانستیم که به یاد بود آن فقید سعید مطالبی درج نمائیم. دکتر عابد علی خان زادهٔ مراد آباد در اُستان شمالی ودانش آموختهٔ دانشگاه اسلامی علیگره پیش از استقلال کشور بوده است .دکتر عابد از شاگردان دکتر هادی حسن اُستاد و رئیس بخش فارسی و سایر استادان

طراز اول وقت دانشگاه اسلامی و شاگرد اول دورهٔ وقت فوق لیسانس بوده. اُو پس از استقلال پاکستان به کراچی منتقل گردیده و در دانشکده اسلامیهٔ کراچی به تدریس فارسی مشغول گردید. در ۱۹۵۵م دانشگاه کراچی تصمیم گرفت که گروه زبان وادب فارسی در سطح دانشگاه دایر گردد. دکتر عابد علی خان به گروه فارسی پیوست . در ۱۹۵۹ م مشارالیه بابورس دانشگاه تهران جهت ادامهٔ دوره دکتری به تهران رفت ، دو سال واندی در آن دانشگاه مشغول تحصیل بود. پایان نامهٔ وی به موضوع « احوال و آثار و سبک اشعار عرفی شیرازی» بوده است. تا سن بازنشستگی با جنب وجوش خاصی به تدریس کلاسهای دانشگاهی و راهنمایی های فردی به دانشجویان دوره های مختلف اشتغال داشت. بگفتهٔ اقبال به مصراعی به اردو (ترجمه) « حوران شاکی هستند که مومن کم آمیز هست » در مطالعه و تهیهٔ یادداشتها برای دانشجویان مشغول می بود. وی به « روابط عمومی » اهمیت نمی داد. شاید بهمین سبب معلمان فارسی و فارسی دانان « بزرگ شهر » کراچی سر وقت این خبر اسفناک را به دفتر دانش ابلاغ نکردند! اگر اخیراً به یکی دو همایش دعوت نشده بودیم و احوال سلامتی آن استاد دلسوز را پرسش نکرده بودیم، کلمات یادبود از ایشان الان هم به قلم جاری نمی گشت!!

بگفتهٔ غالب : حق مغفرت کناد عجب آزاد مرد بود !!!

ارتحال دکتر عابد را به خانوادهٔ آن مرحوم و همکاران و شاگردان ایشان صمیمانه تسلیت می گوئیم.از بارگاه خداوند بزرگ برای بخشایش همهٔ مومنان بخصوص راهیان ابدیتی که در این نوشتار از ایشان یاد بودی بعمل آمده ، خواستاریم آمین.

نیکی کن ای فلان و غنیمت شمار عمر   زان پیشتر که بانگ بر آید فلان نماند

*****

سید مرتضی موسوی

کتابهای تازه

۱ - ایران مین برصغیر کــ فارســی مطالعــات ، ۱۹۷۸ کـــ بعــد (مطالعات فارسی شبه قاره در ایران پس از ۱۹۷۸م) اردو،

گردآوردهٔ معین نظامی، نجم الرشید ناشر گــروه فارســی، دانشــکدهٔ خاورشناسی، دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۵٤ ص، بها ۱۳۰ روپیه.

در اواخــر ۲۰۰۵م ســمیناری بــه همــین موضــوع در دانشــکدهٔ خاورشناسی لاهور تشکیل شد که مقاله های قرائت شده آن دراین مجموعه آمده است. از نویسندگان مقاله نویس ایرانی و پاکستانی شامل دکتــر نعمــت الله ایران زاده، دکتر تحسین فراقی و دکتر عارف نوشاهی و برخــی معلمــان گروه فارسی از جمله مولفان محترم می باشند. در پیشگفتار از استادان ایرانی که در دانشکدهٔ خاورشناسی طی ٦١ سال اخیر در زمان های مختلف تدریس ادب فارسی را بعهده داشته اند، اسم برده شده که قدیمی ترین آن پرفســور عباس شوشتری مهرین و آخرین آنان دکتــر مهــدی ملــک ثابــت همچنــین دیپلماتهای ایرانی که در همین مدت در شبه قاره مأموریــت هــایی داشــتند واغلب شان با صحنهٔ آموزش و پژوهش ارتباط مستقیم داشته اند، نظیر استاد علی اصغر حکمت، دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی و سایرین، همین گونه محققان ایرانی که درباره ادب فارسی شبه قاره ، آثاری از خود باقی گذاشته انــد مثل احمد گلچین معانی و شهیندخت مقدم صفیاری، تذکرهایی بمیان آمــده است. همچنین از فهرست نگاران برجسته استاد احمد منزوی و دکتر محمــد حسین تسبیحی سخنی بمیان آمده است.

2 - Bibi Zainab (s.a) Grand Daughter of Prophet Mohammed (PBUH)

بی بی زینب(س) نوهٔ دختری پیغمبر اسلام (ص)، انگلیسی مؤلف سید علی اکبر رضوی، ناشر اداره ترویج علوم اسلامیه - کراچی، چاپخانه الرضا پرنترز، ۲۰۰۷م، شمارگان ۳۰۰۰ نسخه، ۱۷۰ص، بها ۲۰۰ روپیه.

زندگانی، احوال و نقش حضرت سیده زینب(س) در پانزده فصل مشروحاً تبیین گردید. نویسنده که اساساً صاحب صنایع است، در هفتمین دهۀ زندگانی مثمر امور صنعتی و بازرگانی را به فرزندان خود تحویل داده به امر نویسندگی روی آورد. تاکنون در حدود یک دو جین کتاب به اردو و انگلیسی از وی چاپ و منتشر گردیده است. برخی از آثار او در کلکته و علگیره هم از زیور طبع آراسته گردیده. اینک که از مرز ۸۰ سالگی عبور کرده بازهم آهنگ ادامهٔ خدمات علمی و نویسندگی دارد. ازاین که در ترویج علوم اسلامیه و سیر اهلبیت اطهار دلبستگی دارد، توفیقات روزافزون وی را آرزومندیم.

۳ - جامع التذکره (اردو) جلد اول (تذکره هایی تا سال ۱۲۱۵هـ/۱۸۰۰م) تألیف پرفسور محمد انصار الله استاد متقاعد دانشگاه علیگره (هند) ناشر : قومی کونسل برای فروغ اردو زبان، نئی دهلی، (شورای ملی ترویج زبان اردو، دهلی نو) چاپ اول ۲۰۰٦م، شمارگان ۱۱۰۰ نسخه / بها ۱٤۰ روپیه ۳۸٤ص.

پرفسور انصارالله مختصری دربارهٔ احوال اردو سرایان را که دراین مجلد تعدادشان ۲۷٦ + ۵۰۸ نفر است از دو سه سطر گرفته تا در نصف صفحه ازتذاکر مختلف درمیان آورده که دهها نفر از اینها فارسی سرایان و یا منتقدان ادبی فارسی نظیر سراج الدین علی خان، غلامعلی آزاد بلگرامی و حزین لاهیجی می باشند. چنانکه مستحضرید زبان اردو با اسامی گونه گون طی هزار سال اخیر پا به پای زبان و ادب فارسی در شبه قاره وجود داشته. ازاین که توجه بیشتر دربارهای سلطنتی حکمرانان بزبان فارسی نوشتاری و

.گفتاری معطوف بود، بنابراین زبان اردو در کوچه و بازار مورد استفاده عموم جهت ابلاغ و تبلیغ و مکالمه بوده است. نمونهٔ شعر اردو سرایان دراین تذکره کمتر اقتباس گردیده است. ازاین که دوسال از چاپ مجلد اول می گذرد، مؤلف محترم ممکن است در نشر مجلد دوم توفیق بدست آورده باشند.

۴ - جدید کلید مصادر (دستور ابتدایی فارسی) اردو،

گردآورندگان سیده فلیحه زهراکاظمی (مربی فارسی)، سیده ناهید زهرا کاظمی (مربی انگلیسی) چاپخانه یونایتد پریس لاهور چاپ دسامبر ۲۰۰٦م، ۸+۱٤٥ص بها ۱۲۰ روپیه

با پیشگفتار مدیر گروه فارسی دانشگاه جی سی، مطالب این مجموعهٔ دستوری شامل ۱۳ عنوان به اضافهٔ مصادر، مصادر مرکب و برخی از اطلاعات موردنیاز دانشجویان از قبیل اعداد ترتیبی ، کسری سابقه ولاحقه و واژه نامه می باشد.

۵ - حکمت عامیانه در شعر صائب

تألیف حاتم زندی، ناشر فرتاب - تهران، چاپ اول ۱۳۸٦، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۳۰۰۰ تومان، ۳۰٤ ص.

فهرست مطالب این اثر پژوهشی حاوی یک مقدمه (صص ۷ - ۲٤) درباره فرهنگ، فرهنگ عامه، حکمت و حکمت عامیانه و . . . و چهار فصل باعناوین آداب و رسوم (صص ۲۵ - ۸۰).

۲ - عقاید و باورها (صص ۸۱-۱۷٦)

۳ - علوم عامیانه (صص ۱۷۷ - ۲۲٦)

٤ - ادبیات عامیانه (صص ۲۲۷ - ۲۹٦)

و فهرست منابع و مآخذ است. هر فصل دارای بخشهای متعدد موضوعی می باشند.

صائب تبریزی در شصت سال اخیر مورد توجه بیشتر محققان و پژوهشگران ایرانی قرار گرفته و دراین رهگذر مصرع ها و ابیاتی که طی ۳ قرن اخیر در ایران و شبه قاره و سایر کشورهای جهان فارسی حتی جنبهٔ مثل

پیدا کرده ، مقاله ها و کتابهای جداگانه چاپ و نشر شده که دراین زمینه کمتر شعر سخنسرایی به این حد مورد تحلیل و تجزیه و نقد ادبی واقع گردیده. صائب در مورد این باور عامیانه که سگ گزیده ازآب می ترسد می گوید :

چو سگ گزیده ای که نیارد در آب دید　　آیینه می گزد من آدم گزیده را

تمثیل که «شیوهٔ خاص» صائب است در بیت ذیل ملاحظه شود :

عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود　　درمیان شیر خالص موی رسوا می شود

اشاره شاعر به هدهد و سلیمان ، دوبیتی از صائب چنین است:

جلوهٔ زندان کند در چشم من شهر صبا　　هدهد خوش مژده ام ، دوراز سلیمان مانده

۶- در کوچه ی ماه (شعر فارسی خوشحال خان ختک)

تألیف دکتر علی کمیل قزلباش، تقدیمی، مجلس اقبال کویته، ناشر شادپبلی کیشنز، ۲۰۰۶م، شمارگان ۵۰۰ نسخه، بها ۱۵۰ روپیه، ۱۳۸ ص .

در فهرست مطالب پیشگفتار ، عصر و آثار خوشحال خان ختک، شعر و سبک خوشحال خان ختک، شعر فارسی خوشحال خان ختک در حدود ۵۰ غزل، یک قصیده، ۱۱ رباعی در حدود یک دوجین ماده تاریخ به موضوع تولد و دو بیت فرد و سایر آن دراین مجموعه گرد آمده است. مطلع چند غزل خوشحال را مرور می کنیم:

نوبهار و می و معشوقه و جام است این جا　　زهد و پرهیز و ورع را چه مقام است این جا

نام لبت گرفتن شیرین کند دهان را　　خوش وقت آنکه بوسد پیوسته آن لبان را

زهی لطافت رویت چو لاله در بستان　　زهی طراوت حسنت چو گل تر و تابان

شایستهٔ تذکر است که خوشحال خان ختک بزرگترین سرایندهٔ زبان پشتو به شمار می رود.

۷ – **دیوان شانی** (اردو / فارسی) ترتیب و تدوین دکتر خواجه اکرام، ناشر گردآورنده، چاپ اول ۲۰۰۷ م، بها ۳۰۰ روپیه ، ۲۹۶ص.

ملا شانی تکلو فارسیگوی معاصر شاه عباس صفوی در دوایر ادبی کمتر شناخته می شود. توسط گردآورنده متن دیوان شانی تکلو که شامل غزلیات، قصاید، رباعیات و دو مسدس با اضافه مطالبی چند به اردو از جمله پیشگفتار، محیط وقت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران، چگونگی اوضاع ادبی ایران و همچنین وضعیت سیاسی و ادب فارسی شبه قاره در دوره تیموریان و سایر آن بطور اجمال تبیین شده است. بعقیدهٔ علی اکبر دهخدا شانی تکلو شاعر خوش طبع و در تقلید بابا فغانی موفق شده. بگفتهٔ گردآورنده این فارسی سرای نیمه دوم قرن دهم و اوائل قرن یازدهم در ۱۰۲۳ هـق در مشهد بدرود حیات گفته و در همان حوالی هم غنوده است.

۸ – رباعیات عمر خیام / رباعیون عمر خیام جون

Rubaiyat of Omar Khayyam

باترجمهٔ سندی و انگلیسی توسط بشیر سیتایی (متولد ۱۹۴۹م) ناشر سرجنهار پبلیکیشن دادو سند، ۲۰۰۷م، چاپ اول، بها ۲۰۰ روپیه، ۱۷۸ص.
نویسنده که اغلب بزبان سندی آثاری منظوم و منثور داشت قبلاً اولین کاوش برگردان شعر فارسی ابوسعید ابوالخیر به دو زبان سندی و انگلیسی پرداخته بود. اینک دراین رهگذر انتخاب رباعیات عمرخیام توسط دو دانشمند برجستهٔ ایرانی محمد علی فروغی و دکتر قاسم غنی را اساس کار قرار داده است. کوششهای ادبی مترجم محترم در تنویر افکار خوانندگانی که از آثار فارسی اساتید سخن فارسی راساً از متن فارسی نمی توانند استفادهٔ کامل بنمایند ، کمک شایسته ای خواهد کرد. به طور نمونه یک رباعی فارسی خیام با دو ترجمه اش ملاحظه گردد :

درکارگه کوزه گری رفتم دوش — دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش — کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش

٭٭٭

کله کنیر جی دکان تی ویس
هزارین گهگهیون خاموش یولیندردتم
وچتوهک گهگهی دردناک داهن کنی
ته کتی آهی کینر گهگهیون خدید کندژ گهگهون و کنندژ

Yesterday I got in to the shop of a potter, there I saw thousand flagons speaking and silent. Suddenly one of them cried and asked "Where are the potter, the flagon-byer and the flagon seller!"

۹ – سرود سحر آفرین،(مجموعۀ مقالات اردو در زمینۀ اقبال شناسی)

تألیف دکتر غلام رسول ملک، ناشر اقبال اکادمی پاکستان ، لاهور، چاپ نخست ۲۰۰۷م، شمارگان ۵۰۰ نسخه، بها ۱۵۰ روپیه، کتاب دارای ۳ پیش گفتار از قلم دکتر رفیع الدین هاشمی، آقای محمد امین اندرابی اقبال انستیوت، سری نگر و نویسنده می باشد. جمعاً سیزده مقاله دراین مجموعه گرد آمده که آنها را می توان در چهار دستۀ متمایز بررسی نمود :

۱ – موضوعات حایز اهمیت در افکار اقبال در مقاله های راز عظمت اقبال، احیای نوین ملت اسلامیه و اقبال، دیدگاه قرآنی اقبال، معنویست فکر دینی اقبال.

۲ – مطالعۀ تطبیقی برخی از شخصیات در مقاله های اقبال و شاه همدان ، اقبال و وردزورتهـ .

۳ – بررسی تحلیلی برخی قطعات شعری و غزلها در مقاله هایی باعنوان، محاوره، ما بین خداوانسان، بزم انجم، ذوق و شوق.

٤ – گونه گونی فن شعر اقبال، اصناف شعر مورد پسند اقبال، غزلهای مجموعه اردوی بانگ درا.

نویسندۀ مجموعۀ مقالات در موضوع اقبال شناسی پایان نامه ای تدوین و باعنوان سخنسرایان رمان گرای انگلیسی و آقبال قبلاً منتشر نموده

است. بگفتهٔ خودش مقالات این مجموعه تعدادی قبلاً منتشر شده و بقیه اولین دفعه دراین مجموعه گرد آورده شده است. با نشر این مجموعهٔ مقالات در دوایر اقبالشناسی، پژوهشگر تازه نفسی معرفی شده که تاکنون در پردهٔ اخفا باقی مانده بود.

۱۰ - فارسی گرامر (دستور فارسی) سندی

تألیف بشیر سیتایی، ناشر سرجنهار پبلیکیشن، دادو سندھ، چاپ اول ۲۰۰٦م، شمارگان ۱۰۰۰نسخه، باکاغذ وصحافی مرغوب ، ۱۲۸ ص، بها ۱۰۰ روپیه، پیشگفتار از مولف و به دوستداران فارسی تقدیم گردیده. در موضوع دستور زبان فارسی ۳٦ عنوان مورد معرفی واقع شده. چاپ کتاب دستور فارسی بزبان سندی در فراگیری زبان شیرین فارسی به دانشجویان و دوستداران فارسی کمک شایانی خواهد کرد. معرفی خدمات علمی نویسنده به قلم نورالدین سرکی در پشت جلد کتاب آمده است.

۱۱ - قاآنی هند آصفی رام پوری : شخصیت و شاعری (اردو) تألیف امتیاز علی خان عرشی، مقدمه و ترتیب دکتر اخلاق احمد آهن ناشر ایجوکیشنل پبلشنگ هاوس دهلی ٦، شمارگان ۵۰۰ ، چاپ ۲۰۰۷م ، بها ۱۵۰ روپیه، ۱۸۳ص.

آصفی رام پوری متولد ۱۲٦۱ هـ و متوفای ۱۳٤٤ هـ اگرچه زادهٔ رام پور استان شمالی بود اما در حدود ٤۵ سال در حیدرآباد دکن اقامت ممتد داشت در نتیجه در فارسیگویان شبه قاره در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم شبه قاره ناشناخته باقی مانده است. مولانا عرشی خود در مجله ادبی نگار لکهنؤ در آوریل ۱۹۳۰م و ستمبر ۱۹۳۰م مقاله هایی دربارهٔ شخصیت و شعر آصفی چاپ و منتشر کرده بود که گرد آورنده با مقدمه بهمین عنوان آنرا بصورت کتاب چاپ کرده است. غیر از احوال و آثار آصفی، عرشی شعر آصفی را با فارسیگویانی گونه گون مقایسه کرده از جمله باشعر قاآنی که وی را به او در شبه قاره نسبت داده است به طور نمونه :

قاآنی:

مژده که شد در چمن رایت گل آشکار　　　مژده که سرزد سمن از دمن و مرغزار

آصفی :

برد سوی کهسار کوکبه ابربهار　　　بهمن و دی گشت زار، از غم آن گیرو دار

آصفی در حین مسافرت علامه شبلی به دکن قصیده ای سرود :

مژده یاران ! به دکن تازه بهاران آمد　　　بخت گل ریز و طرب خیز و گل افشان آمد

آمده شبلی علامه سوی ملک دکن　　　یا که از علم و حکم خطهٔ یونان آمد

۱۲ – مباحثی پیرامون شعر فارسی معاصر (نیمهٔ اول قرن بیستم)

نویسنده دکتر جمعه بدیع محمد مترجمان : حاتم زندی، مهدی کاظمی ، امیر لنگرودی، ناشر فرتاب تهران، چاپ اول ۱۳۸٦ش، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۱۷۰۰ تومان، ۱۷٤ ص .

فهرست مطالب شامل مقدمه های مترجمان و مولف، پیشگفتار نویسنده، فصل اول پیرامون مسائل سیاسی در سه بخش، فصل دوم حوادث اجتماعی در سه بخش، فصل سوم پیرامون مسائل ادبی در سه بخش و منابع و مآخذ است. نویسنده اهل لبنان و معلم دانشگاهی است و اصل کتاب را به عربی برای دانشجویان زبان و ادب فارسی همشهری، تألیف کرده است. هم اکنون که از انقلاب مشروطیت ایران بیش از صد سال گذشته است، نفوذ نهضت مشروطیت در نظام اجتماعی و سیاسی و همچنین بازتاب آن در شعر و ادب معاصر در ضمن صدها مقاله و کتاب مورد اشاره قرار گرفته، بااین وصف ازاین که مولف کتاب حاضر یک نفر غیر ایرانی است امکان دارد که به عمق تحولات و تبدلات متوجه نبوده اما در عین حال دیدگاه وی ممکن است بیطرفانه و بیغرضانه بوده باشد. یکی از سروده های سید اشرف الدین گیلانی که در ۱۹۰۸ م در روزنامه نسیم شمال شماره ۹ به چاپ رسیده است را دراین جا نقل می کنیم . دراین سروده شاعر ایران را به جنازه ای تشبیه نموده است .

گردید وطن غرقهٔ اندوه و محن وای ای وای وطن وای
خیزید روید از پی تابوت و کفن وای ای وای وطن وای
از خون جوانان که شده کشته دراین راه رنگین طبق ماه
خونین شده صحرا و تل و دشت و دمن وای ای وای وطن وای

ملک الشعرا بهار در مسمطی چنین می گوید:

هان ای ایرانیان ، ایران اندر بلاست — مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست — غیرت اسلام کو جنبش ملی کجاست
برادران رشید این همه سستی چراست — ایران مال شماست ایران مال شماست

در بخش اول کتاب از شعر عارف قزوینی، عشقی و فرخی یزدی غیر از قطعات دیگر از بهار در همین زمینه ها اقتباس شده است. همین گونه در فصول بعدی هم ازشعر معاصر استفاده گردیده.

۱۳ – محسنهٔ اسلام حضرت خدیجة الکبری(س) اردو

تألیف سید علی اکبر رضوی، ناشر ادارهٔ ترویج علوم اسلامیه کراچی، ۲۰۰۷م، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۲۰٤ ص، بها ۱۲۵ روپیه
نویسنده با تعیین ٥٤ موضوع زندگانی، احوال و منزلت حضرت خدیجه بنت خویلد مادرگرامی سیدة النساء العالمین را تبیین نموده است. در دههٔ اخیر مؤلف این کتاب چندین اثر در سوانح و سفرنامه بسلک نگارش در آورده که درخور تمجید است.

۱۴ – مجموعهٔ شعر «دفتر دلدادگی»

سرایندهٔ حسن علی محمدی (متولد ۱۳۳۷ش) ناشر فرتاب – تهران، چاپ اول ۱۳۸٤ش ، شمارگان ۲۰۰۰نسخه ، بها ۱۲۰۰ تومان ۱۷٤ ص. مجموعه شعری حاضر حاوی در حدود۱۰۰ قطعهٔ شعر که مقداری به دوبیتی

و برخی هفت الی دوازده بیتی به استثنای قطعه «دانهٔ دل» که ۲۲ قطعه ایست. از آثار دیگر چاپ شدهٔ آقای دکتر محمدی شامل «شعر معاصر ایران» در دو مجلد، مجموعهٔ شعر «باغ خیال» مجموعهٔ شعر «ساقیا تماشاکن، طرح تحقیقی رابطه ی گرایشهای ادبی و هنری باپیشرفت تحصیلی دانش آموزان دبیرستان، «شعر نونیمائی» فرهنگ آسمانگر میباشند. برخی از آثار این شاعر و نویسنده که در سالهای قبل در دفتر دانش واصل شده بود، بنوبه معرفی شده بود. چند بیت از غزل دلدادگی بطور نمونه

همه سرگرم دعایند ولی	من پر از طایفهٔ مولایم
همچو مجنون دل آرزده ی مست	محو دلدادگی لیلایم
عشق دریای پُر از خوبی هاست	ماهی زنده ی این دریایم
زشت بینند مرا اهرمنان	لیک در چشم خدا زیبایم

محمدی پرواز تخلّص می کند اما در کلیهٔ قطعات شعری آن را به کار نمی برد!

۱۵ – مقالات مولانا عرشی (دربارهٔ زبان و ادب فارسی) اردو، گردآوردهٔ اخلاق احمد آهن، ناشر ایجوکیشنل پبلیشنگ هاؤس، دهلی-٦، شمارگان ۵۰۰ نسخه، ۲۰۰۷م، بها ۲۵۰ روپیه، ۳۱۲ ص.

مولانا امتیاز علی خان عرشی(م ۱۹۸۱م) در قرن بیستم میلادی، در صحنهٔ غالب شناسی و فهرست نگاری نسخه های خطی موجود در کتابخانه رضا، رامپور خدمات ارزنده ای انجام داده است. از سال ۲۰۰٤ ببعد جهت بزرگداشت از سهم وی به ادب همایشهایی برگزار گردید. گردآورندهٔ مقالات مولانا عرشی، دکترآهن استادیار مرکز مطالعات فارسی وآسیای مرکزی اذعان داشته است که از برپایی مراسم فوق تشویق گزدیده، از مجموع ۱٤۰ مقاله از نوشته های مولانا عرشی، بیست مقاله که ارتباط به زبان و ادب فارسی دارد انتخاب و دراین کتاب به نشر آن اقدام نموده است. عناوین برخی از موضوعات جهت آگاهی عموم علاقه مندان درج می شود.

ظهورالاسرا نامی و مطهر کره، نسخهٔ نادر دیوان مخلص، تاریخ محمدی و احوال و آثار مولف آن، عمر خیام و خاقانی، مثنوی فارسی غیر معروف میرزا غالب، نامه های فارسی غالب(پژوهش جدید) مآخذ تصور زمان و مکان اقبال : عراقی یا اشنوی، کتابخانه های فارسی و عربی هند، کتابخانه رضا رامپور «تاج محل» کتابها....

شایستهٔ یادآوری است که مولانا عرشی در حدود ٤٩ سال باسمت ریاست کتابخانه از ۱۹۳۲ م ببعد، و یا همکاری نزدیک در فهرست نگاری نسخه های عربی و اردو و نشر سایر انتشارات علمی با کتابخانهٔ رضا رامپور همگام بوده است.

۱۶ – میخانهٔ عجم (ترجمهٔ منثور اردو از ترجمهٔ انگلیسی رباعیات خیام توسط فیتر جیرالد) مترجم دکتر عبدالرشید اعظمی، ناشر ایجوکیشنل پبلشنگ هاوس دهلی نو، سال چاپ ۲۰۰۷م ، شمارگان ۵۰۰ ، بها ۱۲۵ روپیه، با دو پیشگفتار از پرفسور عتیق الله استاد مدعو جامعهٔ ملیه اسلامیه دهلی نو و دکتر اخلاق احمد آهن. طی قرن نوزدهم ترجمهٔ انگلیسی رباعیات عمر خیام که در سراسر باختر زمین موجب محبوبیت افکار خیام گردیده بود ، زمانی بود که آثار قطور و ضخیم فارسی کمتر بزبان انگلیسي ترجمه شده بود. طی دو قرن اخیر نه فقط رباعیات خیام به دهها زبانهای زندهٔ دنیا ترجمه گردیده بلکه دهها آثار فارسی نیز بزبانهای باختری برگردانیده شده است. شایستهٔ تذکّر است که ترجمهٔ فیتر جیرالد فاقد از نواقص و نارسائیها نیست. مترجم کنونی به خود اجازه داده که باآشنایی محدود از خیام و زبانی که درآن رباعیات کم نظیری سروده به ترجمهٔ اردو از ترجمهٔ انگلیسی بپردازد. در حالیکه چندین نفر ترجمهٔ منظوم اردوی رباعیات عمر خیام را طی قرن اخیر انجام داده و به حلیه طبع آراسته اند. این دلیل به هیچوجه قانع کننده نیست که در ترجمهٔ منظوم مفهوم کامل زبان اصلی را نمی شود گنجاند. از قرنها گفته اند که کار را باید به کاردان سپرد. بنابراین بهتر بود حتی ترجمهٔ منثور هم کسی می کرد که به فارسی مسلط و از رباعیات فارسی راساً اقدام

ترجمه به اردو می کرد. شایسته است در طبع دوم بامقایسه با متن فارسی ترجمهٔ اردو ترمیم و اصلاح و ترجمهٔ فیتر جیرالد برداشته و با متن فارسی چاپ شود!!

۱۷ – نواسهٔ نبی(ص) حسین ابن علی (ع) اردو،

سید علی اکبر رضوی، ناشر جاودان پبلی کیشنز کراچی، ۲۰۰۵م، شمارگان ۱۵۰۰، بها ۲۰۰ روپیه، ٥٥٦ص .

نویسندهٔ موضوعاتی وابسته به سیدالشهدا را در صدها عنوان توزیع نموده هر کدام را از یک تا چند صفحه جدا جدا تبیین نموده است. در آخرین بخش کتاب قطعات شعری در تمجید و ستایش امام عالیمقام از شعر محمد اسمعیل میرتهی، امیر مینائی، کمال عظیم آبادی ، عزیز لکهنوی و غالب دهلوی و سایر سخنسرایان درج نموده است که اغلب به صنف ویژه «سلام» متعلق است.

۱۸ – نور نظر خاتم النبیین(ص) حضرت فاطمه زهرا (س) اردو

تألیف سیدعلی اکبر رضوی، ناشر ادارهٔ ترویج علوم اسلامیه کراچی، ۲۰۰٦م ، شمارگان ۱۵۰۰، بها ۱۲۵ روپیه، ۲۲۵ص .

نویسنده در فهرست مطالب ٤۹ عنوان را مورد بحث قرار داده است. نویسنده در تدوین کتب سوانح روش جالبی دارد. آیات و احادیث مربوطه را در صدر می‌گنجاند. آنگاه قطعه یا قطعات شعری مرتبط به فارسی و یا اردو درج می کند در انتساب هر کتاب سلیقهٔ خاصی بخرج می دهد. در اظهار تشکر از کسانی که در انجام دادن نگارش و پژوهش همکاری نزدیک نموده اند تشکرات قلبی را ابراز می دارد.

*****

نامه ها
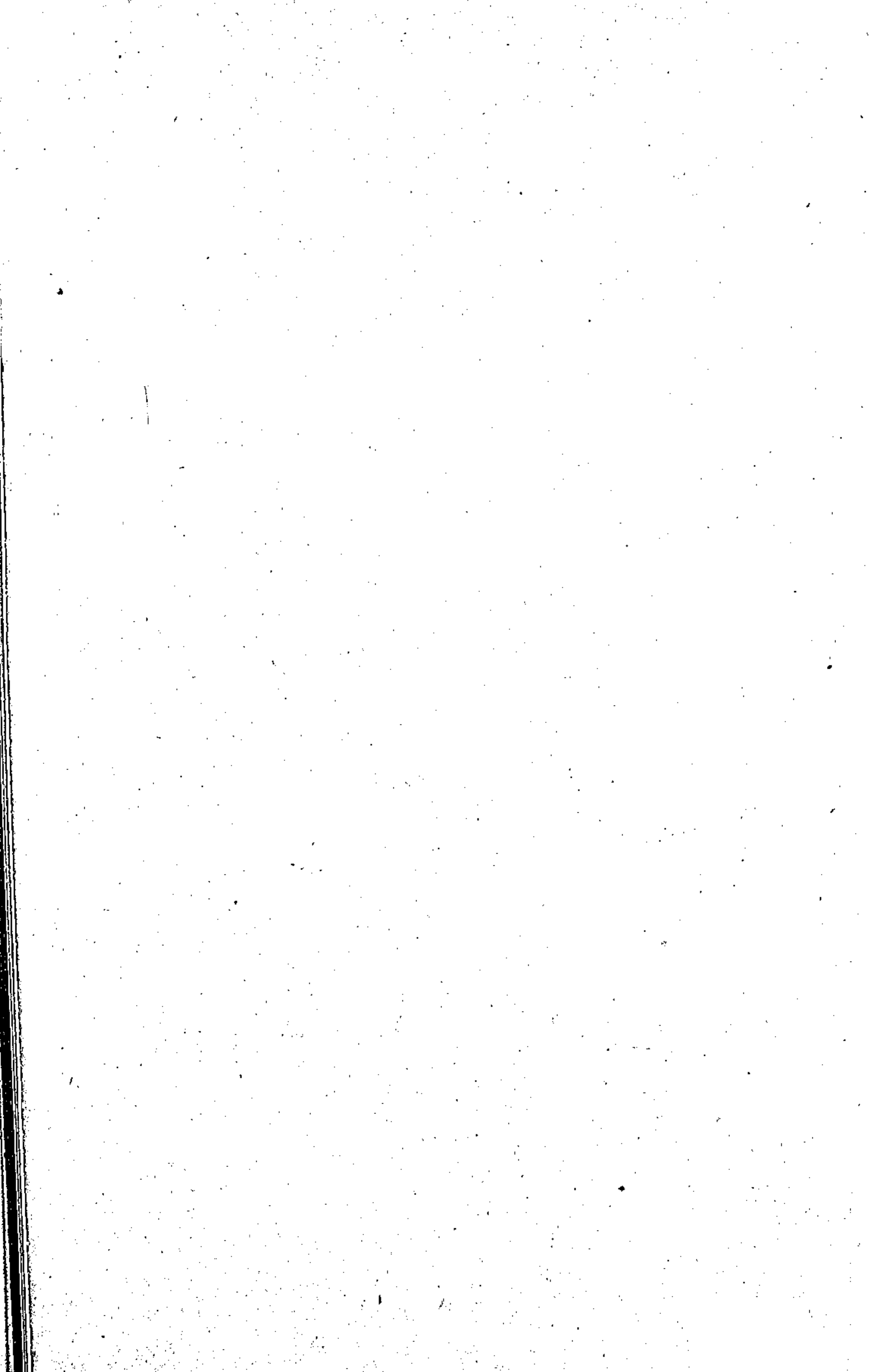
پاسخ به نامه ها

اشاره:

ده ها نامهٔ مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجّه می فرمایند، نشانگر درک اهمیّت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانهٔ دوستداران دُور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبّت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱ - آقای دکتر معین نظامی ریاست محترم گروه فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور بذل عنایت فرموده ، بنظر مبارک ایشان ، برخی مطالب که د رمتن منتشر نشده (معرفی نسخهٔ خطی) شمارهٔ ۹۰ و همچنین در بعضی از صفحات سه مقاله دیگر بنظر رسید را یاد آور گردیدند. از ۳۸ مورد در مطلب اول ۳۵ مورد بامقابله با متن دستنویس مصحح محترم عینا همانست که چاپ شده بنابراین در قوسین کذا درج کرده ایم. اول متن گرامی نامه از لحاظ خوانندگان ارجمند می گذرد.

«باسلام و احترام و ارادت وصولِ نسخه ای از نودمین شمارهٔ دانش عزیز و ارجمند را اعلام می دارد. مایهٔ بسیارخوشوقتی است که این مجلّه با تلاشهای خستگی ناپذیرِ جنابعالی همواره مرتب چاپ و نشر می شود و شیفتگان ادب فارسی را دلگرمتر می کند. دانش در این چند سال اخیر هم از نظرِ کیفی شیواتر و چشم افروز تر است و هم از نظرِ کمّی خیلی پیشرفت کرده است . همهٔ این زیبائی ها و خوبی ها مدیون زحمتهای دست اندرکاران مجلّه – و به خصوص حضرتعالی – است. کوشش شما مشکور و زحمتِ شما مأجور بادا!

در مورد برخی از مطالب نوشته های دانش شمارهٔ نود عرایضی دارم که با ضبط شمارهٔ صفحه و سطر در اینجا نوشته می شود .امیدوارم صاحب نظران در صحیح و یا سقیم بودنِ نظراتم از راهنمایی های لازم دریغ نخواهند فرمود:

– ص ۱۲ ، سطر ۱ : انشاءَ الله ، املای درست آن « ان شاء الله» است.(کذا)

– ص ۱۲ ، س ۱۹ : « از او صمت منقصت خَطّ آزادی دارد» ، روشن نیست و جمله نیاز به تجدید نظر دارد. باید روی « او صمت » دقت شود. (کذا)

– ص ۱۳ ، س ۲ : « ... به استدلال دلایل دفع اعتراضات مزبور...» چگونه است اگر این جمله به صورت زیر خوانده شود ؟(کذا)

« ... به استدلال دلایل [در] دفعِ اعتراضات مزبور...»

– ص ۱۳ ، س ۳۰ : به جای « قلمِ هدایت رقم، امامِ سخنوران...» ، « قلمِ هدایت رقمِ امامِ سخنوران» درست است (کذا)

– ص ۱۴ ، س ۲۱ : مصرعِ دوّمِ این بیت از لحاظ وزن خلل دارد.(کذا)

– ص ۱۵ ، س ۱۵ : در مصرع دوّم ، علامت اضافت روی کلمهٔ آئینه خطا است. (کذا)

– ص ۱۶ ، س ۱۵ : « حشمت » غلط و « چشمت » درست است. (کذا)

– ص ۱۷ ، س ۷ : چنین بهتر است : » ... و دورِثانی صفتِ راه ، غلطی که...»(کذا)

– ص ۱۷ ، س ۱۰ : « نویسم » اشتباهی و « نویسیم » درست است چون در بخشِ دومِ جمله « نویسیم » آمده است .

– ص ۱۹ ، س ۲۸ : صورت کتبیِ مصرعِ دومِ بیتِ حضرت میرزا مظهر جان جانان مختلّ است، حتماً کلمه ای پیش از « نشَد » وجود دارد که در اینجا ثبت نگردیده است.

– ص ۲۰ ، س ۱۲ : در مصرعِ اولِ بیتِ حاکم « بر» زایدی است و در وزن ایجاد خلل می کند.(کذا)

– ص ۲۲ ، س ۱۴ : در مصراع دوم بیت حافظ « شکاری» نوشته شده است . « شکار» درست است. کاتبان محلّی شبه قارّه معمولاً اضافت را به صورت یا می نویسند. این گونه یا ها در ضمنِ تصحیحِ نسخه هایِ خطّی حتماً باید حذف شود.(کذا)

- ص ۲۲ ، س ۱۸ : در مصرعِ اوّل بیتِ حاکم به جای « نغمه سرای» ، «نغمه سرایی» درست است.(کذا)
- ص ۲۲ ، س ۲۷ : در مصرع اول بیتِ ظهوری، نشانهٔ اضافه رویِ نافه درست نیست. (کذا)
- ص ۲۲ ، س ۳۱ : مصرعِ اول بیتِ حاکم در صورتِ حاضر بی وزن است . باید به جای «قرار» ، « قراری» ضبط شود. (کذا)
- ص ۲۴ ، س ۳ : همچنین در مصرع دومِ بیتِ حاکم به جایِ « آینه»، «آیینه» درست است .(کذا)
- ص ۲۴ ، س ۳۰ : « جدید البصر» صحیح نیست . باید « حدید البصر» باشد. و این ترکیب از قرآن مجید گرفته شده است :

فَکَشفنا عَنک غطاءک فبصر: الیوم حدید [۵۰ / ۲۲] (کذا)

- ص ۲۵ ،س ۷ : « گل» غلط و « گلی» صحیح است. (کذا)
- ص ۲۵ ، س ۲۰ : به جای «غریزی» باید «عزیزی» ضبط شود چون در مصرعِ دوم قرینهٔ آن به صورتِ « یوسف» موجود است .(کذا)
- ص ۲۵ ، س ۲۲ : مصرعِ اولِ بیتِ سلیم مفهوم نیست. کلمهٔ « سدا» قطعاً دارای اشکالی است .(کذا)
- ص ۲۶ ، س ۱ : به نظرم به جای « دوباره » ، « دوبار» صحیح است. (کذا)
- ص ۲۶ ، س ۵ : مصرع دوم سالک یزدی اشکالِ املایی دارد. باید به جای« پنبهٔ بود » ، « پنبه ای بود » نوشته شود. (کذا)
- ص ۲۶ ، س ۱۵ : کلمهٔ « چنک » روشن نیست.(کذا)
- ص ۲۶ ، س ۲۱ : به جای « افشردهٔ» ، « افشرده ای » نوشته شود.(کذا)
- ص ۲۶ ، س ۲۵ : مصرعِ دومِ بیتِ مخلص کاشی قطعاً غیر موزون است.(کذا)
- ص ۲۷ ، س ۵ : « جشن و زن » در واقع « جشنِ وزن» است!
- ص ۲۷ ، س ۱۲ : « ار» ناصواب است. باید « از» باشد. (کذا)
- ص ۲۷ ، س ۲۰ : به جای « بکو» ، « بگو» ضبط شود. (کذا)
- ص ۲۷ ، س ۳۲ : بیت محسن تأثیر سه اشکال دارد:

۱ — به جای « کرَم » ، « گرم» خوانده شود.

۲ — کلمهٔ « به » در مصرع اوّل قطعاً اضافی است و باید حذف شود.

۳ – در مصرع به جای « خبر» ، « جُز» درست است.(کذا)
– ص ۲۸ ، س ۱۱ : این جملهٔ نقصی دارد و به صورت زیر درست می شود:
«... که میز ناهید را نغمه نگفته ...» (کذا)
– ص۲۸ ، س ۱۲ : « و» زاید است. باید چنین خوانده شود:
«... صوت موسیقی بنابر نواخت به صورت ناهید...» (کذا)
– ص ۲۸ ، س ۲۱ : به جای «متحمل» ، « محتمل» مناسب تر است. (کذا)
– ص ۲۹ ، س ۲ : « ... به سرچشمهٔ می تو وضو کرد» ؟ شاید «توضو» باشد.(کذا)
– ص ۲۹ ، س ۸ و ۱۰ : به جای «کل» باید « گل» خوانده شود. (کذا)
– ص ۲۹ ، س ۱۶ : « به » اشتباهی است . « من وجه تأویل» درست است.(کذا)
– ص ۲۹ ، س ۲۹ : به جای « در رساله که » ، « در رساله ای که » ضبط شود. (کذا)
– ص ۳۰ ، س ۱۳ : در مصرعِ اوّلِ بیت آصفی به جای « من» ، « منی» خوانده شود. (کذا)
– ص ۳۱ ، س ۱ : « ... تغایی زاده [و ؟] زاهد علیخان...» (کذا)
ص ۱۵۴ ، س ۳ : «... نه آن که جهان را محلّ گذر بداند...» باید عرض شود که جهان را محلّ گذر دانستن یکی از نشانه های ایمان و عرفان است و حضرت رسالت مآب (ص) در این باب تأکیدهای فراوان فرموده است و در نتیجه این نکته وارد آموزه های اساسی صوفیه نیز شده است. این دیدگاه از نظرِ اسلامی نه تنها مردود نیست بلکه خیلی پسندیده است. شاید مقاله نویس می خواست بگوید « نه آن که جهان را فقط محلّ گذر بداند».
– ص ۱۵۶ ، س ۶ : به جای «هست » ، « مست » است.
– ص ۱۵۶ ، س ۲۵ : « الله » غلط است و « لله » درست است .
– ص ۱۵۷ ، س ۱۲ : مصرع اول مولوی به صورت اشتباهی نوشته شده است. در صورت حاضر در قافیه اختلال واقع می شود. به جای « آموختیم» ، « برداشتیم» صحیح است و در چاپ های متعدد مثنوی معنوی به همین صورت آمده است.

- ص ۱۶۳ ، س ۱۴ : به جای « خلیفهٔ روم » ، « خلیفه دوّم » خوانده شود.
- ص ۱۶۴ ، س ۲۲ : « سلسلهٔ مولیه » اشتباه املایی است و به صورت «سلسلهٔ مولویه » درست شود.
- ص ۱۶۵ ، موضوع تأثیر مثنوی در هند و پاکستان و ص ۱۶۶ ، موضوع ترجمه های مثنوی رومی در بنگلادش به صورت گذرا و عجولانه نوشته شده است و جامع و کافی نیست . کسانی که می خواهند از مطالب دقیق تری و جامع تری در این زمینه استفاده کنند، باید به مقاله های زیر رجوع کنند:
۱ – آنه ماری شیمل ، تأثیرات مولانا در غرب و شرق ، قند پارسی ، مرکز تحقیقات فارسی ، دهلی نو ، شمارهٔ ۳۸ ، پاییز ۱۳۸۶ ش ، صص ۲۴۱ – ۲۵۱.
۲ – کلثوم ابوالبشر ، رومی شناسی در ادبیات بنگالی (قرن بیستم میلادی) ، همان مأخذ، ص ۵۷ – ۶۷.
- ص ۱۷۸ ، س ۲ : در مصرع دوم بیت مولوی به جای « یاد» ، «یار» خوانده شود.
- ص ۱۸۶ ، س ۱۱ : « دیگر» اشتباهی و « دگر» درست است.
- ص ۱۸۷ ، س ۱۵ : به جای « ارزق» ، « ازرق» ضبط شود.
- ص ۱۸۷ ، س ۱۹ : این بیت عجیبی ! در صفحهٔ ۱۹۲ نیز آمده است و خالی از اشکال نیست.
- ص ۱۸۸ ، س ۱ : مصرع اول بیت سعدی چنین خوانده شود:
کسی را که همّت بلند اوفتد...
- ص ۱۹۱ ، س ۱۰ : مصرع اول بیت حافظ بدون «زا» درست است.
- ص ۱۹۱ ، س ۱۶ : مصرع اول این بیت ساقط الوزن است.
- ص ۱۹۶ ، س ۸ : به جای « حاصر» ، « حاضر» خوانده شود.

عذر خواهی می کنم از این که سر شما و خوانندگان عزیز را به درد آوردم . امیدوارم می بخشید.

در شمارهٔ حاضر « ویژهٔ پیر حسام الدّین راشدی » از اهمیت والایی برخوردار است. جایگاه زنده یاد ، روان شاد راشدی درمیان محققان کوشای زبان وادب و فرهنگ فارسی این منطقه خیلی بلند است و آثار

ارزشمند آن مرحوم همیشه مورد استفادهٔ پژوهشگران جدّی ما بوده است و خواهد بود. این بخش دانش را باید سرآغاز تحقیق در پیرامون احوال و آثار فقید راشدی حساب کرد.

در بخش ادب امروز ایران ، شعرهای مردانی ، قزوه و ترابی خیلی عالی است و نمایانگر ویژگی های دل انگیز غزل معاصر فارسی در ایران است. شاعران جدید ایران پیرو مکتب « سبک نوین هندی» اند و تأثیر عمیق اندیشه و هنر بیدل بزرگ در آثار اغلب آنان به خوبی مشهود است.

در شعر فارسی امروز شبه قاره ، غزل استاد اسلم انصاری بدون تردید شاهکار ناب شعر فارسی در پاکستان است. بنده این غزل را بیش از سه بار خواندم و شاید مکرّر هم قرائتش کنم. باید به دکتر اسلم انصاری صد احسنت و هزار آفرین و صد هزار تبریک بگوییم .

در پایان از لطف شما ممنونم که ابیات شکسته بستهٔ این حقیر را نیز در این شماره چاپ فرمودید و منّتی برگردن من نهادید. لطف شما زیاد . دستتان درد نکند!»

تمجیدهایی که جنابعالی از مطالب منتشر شده شماره های اخیر فصلنامه فرموده اید برای دست اندرکاران دلگرم کننده است ولی بدون تردید کلیهٔ نویسندگان و سخنسرایان همکار صدیق مان در این تقدیرها شریک و سهیم می باشند .تهیهٔ مقاله های علمی پژوهشی هفته ها و ماهها پژوهش و نویسندگی را مستلزم است . خدمتی که ما انجام می دهیم چراغ پُر فروغ «دانش» را فرا راه اهل قلم فارسی نویس گذاشته ایم.

اما به نکات متذکرهٔ علمي نخست توجه مصحح و معرف رساله «جواب شافی» که اصل نسخه های خطّی در اختیار دارند و آن گاه برخی تصحیحات دیگر در سه مقاله را نیز به نویسندگان محترم در ایران ، پاکستان و بنگلادش معطوف می داریم. اگر چنانچه توضیحاتی از ناحیهٔ ایشان بدستمان برسد باکمال امانت در شمارهٔ آینده منعکس خواهیم کرد. ان شاء الله. شایستهٔ یادآوری است که نویسندگان محترم بجای با پُست عادی اگر توضیحات مورد نیاز را با پُست الکترونیکی ارسال نمایند، این امر سریعاً انجام خواهد شد.

دقت نظر و نکته آفرینی های جنابعالی در خور ستایش است و ذوق لطیف شعری و ادبی آنجناب را مبرهن می سازد.

از این فرصت استفاده کرده از نویسندگان و سخنسرایان ارجمند که مطالب دستنویس را در اختیار ما می گذارند ، التماس داریم که بذل سعی نمایند که مطالب ارسالی خوانا باشند و با فرستادن تصویری از مقاله یا قطعه شعر خودداری کنند. در ضمن تقاضا داریم که همزمان به چند مجله مطلب تهیه شده را نفرستند تا « دانش» بتواند با نتایج پژوهشهای اختصاصی دانشمندان گرامی بهره هایی ببرد!

۲ - جناب آقای رشید فرزانه پور مسوول محترم اسبق خانه فرهنگ ج.ا.ایران در حیدرآباد (سند) التفات فرموده از تهران نوشته اند:

«باکمال خوشوقتی وصول یک نسخه از شمار ۸۹ (تابستان۱۳۸۶) فصلنامهٔ «دانش» را اعلام می دارد.

در صفحه ۹۰ (راهیان ابدیّت) فصلنامه خبر درگذشت مورخ ایرانشناس پاکستانی شادروان استاد دکتر ریاض الاسلام درج شده بود مرا بیش از حد متأثر کرد خدایش بیامرزاد و در بهشت برینش جای دهاد.

*

اجازه می خواهد نخستین دیدار و آشنایی با ایشان را بیان نمایم: در حدود دی ماه ۱۳۴۲ در نخستین مأموریت فرهنگی خود در کراچی، ایشان روزی بخانهٔ فرهنگ آمدند و اظهار داشتند: مشغول مطالعهٔ روابط فرهنگی شبه قاره با ایران هستم، بهترین منبع برای مطالعهٔ این موضوع کتابخانهٔ خانهٔ فرهنگ کراچی است با صرف دو ساعت وقت بخانهٔ فرهنگ میرسم ساعت ۱۲ کتابخانه تعطیل می شود و نمی توانم چنانکه شاید و باید با وقت کم بمطالعه خود ادامه دهم، تقاضا دارم این مشکل را بهر طریق که مصلحت می دانید حل نمائید.

محض شنیدن این موضوع باتفاق بکتابخانه رفتیم ، از مسئول کتابخانه قطعه کاغذی خواستم و در آن کاغذ خطاب بمسئول کتابخانه نوشتم : از این تاریخ آقای دکتر ریاض الاسلام استاد تاریخ دانشگاه کراچی می توانند ۱۰ مجلد از کتابهای کتابخانه را امانت ببرند پس از مطالعه

برگردانند مجدداً ۱۰ مجلد دیگر تحویل ایشان داده شود و این برنامه تا روزی که بنده در کراچی باشم ادامه خواهد داشت.

باین ترتیب مشکل ایشان حل شد تا پایان سال ۱۳۴۶ که مأموریت فرهنگی اینجانب در آن شهر ادامه داشت گاهگاهی با ایشان ملاقات داشتم بالاخره مأموریت بپایان رسید و به ایران برگشتم. مجدداً در سال ۱۳۴۹ بمن مأموریت داده شد به حیدرآباد سند بیایم و اساس خانهٔ فرهنگ ایران را در آن شهر پایه ریزی نمایم. یک سال و نیم در حیدرآباد مشغول فعالیت بودم سپس مسئولیت ادارهٔ خانهٔ فرهنگ ایران در لاهور بمن سپرده شد.

روز ۲۰ / ۱۱ / ۱۳۵۱ آقای دکتر ریاض الاسلام بدیدنم آمدند پس از چاق سلامتی ایشان فرمودند، مدتی است که دنبال شما می گردم تا کتابی را که موضوع آن : « روابط شبه قاره هند- ایران است و از طرف بنیادفرهنگ ایران در تهران بچاپ رسیده است بشما اهدا نمایم.

پس از پُرس و جو اطلاع پیدا کردم مسئولیت خانه های فرهنگ ایران در لاهور را عهده دار هستیدخدمت رسیدم تا دیدار تازه گردد.

ضمن اهداء کتاب اضافه کردند: آقای فرزانه پور شما در تنظیم و تالیف این کتاب سهم بزرگی دارید زیرا اگر محبت های بیدریغ شما نبود من توفیق به چاپ این کتاب نمی داشتم « اجرکم عند الله »

مشاهدهٔ این حال برای من شادی آور بود. زیرا می دیدم آنچه راکه هفت یا هشت سال قبل کاشته بودم آن آرزو به ثمر رسیده بود از لطف و مرحمت شان تشکر فراوان کردم .

ماموریت فرهنگی لاهور در اواخر اسفند ماه ۱۳۵۳ به پایان رسید وبه ایران برگشتم. در شهریور ماه ۱۳۷۵ دعوتنامه ای از سوی دولت پاکستان بدستم رسید که مرا برای شرکت در سمینار : « حکمرانان کلهورا در سند » دعوت کرده بودند به اتفاق ۳ نفر از اساتید مدعو در این سمینار شرکت کردیم .

این دعوتنامه از سوی دکتر ریاض الاسلام « مدیر انستیتوی مطالعات آسیای مرکزی و غربی» ارسال شده بود. روز ورود بکراچی پس

از دوری چند ساله همدیگر را بآغوش کشیدیم باز خاطرات فراموش نشدنی گذشته تکرار شد.»

بسیار سپاسگزاریم که خاطره های خوش استاد فقید دکتر ریاض الاسلام را با خوانندگان محترم دانش در سرتاسر جهان فارسی درمیان گذاشته اید. از این که قبل از دورهٔ استعمار در شبه قاره کلیهٔ تاریخ های تألیف شده در مدت هشت قرن دورهٔ سیطرهٔ مسلمانان به فارسی بوده ، دانستن زبان علمی فارسی برای استادان تاریخ الزام آور قلمداد می شود. استاد ریاض الاسلام یکی از مروجان فارسی از طریق نشر و اشاعه متون فارسی تاریخ و ادب توسط موسسهٔ مطالعات آسیای میانه وغربی دانشگاه کراچی بوده است ، روانش شاد.

۳ - آقای دکتر غلام محمد لاکهو دانشیار گروه تاریخ دانشگاه سند جامشورو حیدرآباد طی نامهٔ محبت آمیز مرقوم داشتند:

« متشکرم از این که در شمارهٔ ۹۰ فصلنامهٔ دانش مقاله ام را دربارهٔ پیر راشدی چاپ کردید. در صفحه ۱۱۶ راجع به کتاب « سندی ادب » اشاره شده در واقع کتاب نخست به زبان اردو توسط ادارهٔ مطبوعات پاکستان کراچی در ۱۹۵۲م منتشر گردید من آن را به سندهی برگرداندم و ترجمه اش در ۱۹۸۱م چاپ شد.

بانشر ویژه نامهٔ دانش جنابعالی خدمت ارزنده ای انجام داده اید. جهت این کار خیر تبریکات اهل سندهـ را پذیرا باشید.»

سهم دانشمند محترم پیر حسام الدین راشدی در احیای متون فارسی و همچنین در غنای متون اردو و سندهی طی چهار دههٔ اخیر زندگی مثمرش که در صحنهٔ تحقیق و پژوهش فعالیت وسیعی داشتند در تاریخ معاصر ما کم نظیر بشمار می رود. بزرگداشت از خدمات گرانبهای فقید سعید میبایستی خیلی زودتر از این صورت می گرفت اما متأسفانه موقعیکه ایشان برحمت حق پیوست ، « دانش » در دست انتشار نبود. باز هم بمناسبت بیست و پنچمین سال ارتحال آن مرحوم ما توانستیم با همکاری جنابعالی و سایر پژوهشگران ارجمند ویژه نامه پیر راشدی (شمارهٔ ۹۰) را تحویل جامعهٔ علمی جهان فارسی بنمائیم.

۴ – آقای غلام رسول آصف از سمن آباد فیصل آباد نگاشته اند.

« تشکّر فراوان را از من پذیرایی نمائید که مجلهٔ موقر دانشَ مثل گذشته به من می رسد. به چنین « باقاعدگی » خورشید طلوع نمی شود که شما ترسیل مجله را انجام می دهید»

نشریه های علمی پژوهشی اگر چنانچه سر موعد چاپ و توزیع گردند ارزش جمعی آن مضاف می شود. در سالهای اخیر کوشیده ایم که پس اُفتی دز نشر فصلنامه به وقوع نه پیوندد تا آن جا که به طلوع خورشید تعلق دارد در اوائل زندگانی حرف پُر معنا و حکمت آمیز شنیده بودیم «سحر خیز باش تا کام روا باشی» چنانکه می دانیم وقت سحر همیشه و در چهار فصل پیش از طلوع است !

۵ – آقای حق نواز خان از پیرزئی براه سامان ، بخش اتک لطف نموده نوشته اند:

« شماره ۹۰ از فصلنامهٔ دانش را دریافت داشتم . ممنون و متشکرم.

در ویژهٔ پیر حسام الدین راشدی مقالاتی بس مفید و ارزنده ای جمع آوری شده است که خدمات شایسته وی را روشن می سازد. پیر شادروان را دانش « ستارهٔ فروزان از پهنهٔ فرهنگ و ادب منطقه» می شمارد و در صف محققان ، کتاب شناسان ، نسخه شناسان ،مورخان و ادیبان توانا جا داده است و می گوید که « عرفا» ادیبان وشعرا ، رهبران و فرمانروایان ، دانشمندان ، مورخان و مصلحان افزون از شماری توسط راشدی از محاق فراموشی و سکوت تاریخ خارج و گرد غربت از چهرهٔ آنان زدوده شد » او به زبان فارسی دسترسی کامل داشت. . در جهت گسترش زبان وادب فارسی خدمات قابل تقدیر انجام داده بود و آثار گران بهای تحقیقی و ادبی و تاریخی به زبان های اردو ، سندی و فارسی به یادگار گذاشته است.

دکتر سید حسن عباس رسالهٔ جواب شافی از سیالکوتی مل وارسته را تصحیح کرده در شمارهٔ حاضر نذر قارئین کرده است. تذکره های این دیار سوای تذکرهٔ گل رعنا ، صبح گلشن و سفینهٔ هندی خالی از ذکر

،سیالکوتی مل وارسته اند. وی در ردیف فرهنگ نویسان مقام والایی دارد کتاب های او مصطلحات الشعرا، مطلع السعدین و صفات کائنات (عجایب و غرائب) در شبه قاره منتشر شده است ولی« جنگ رنگارنگ یا تذکرهٔ وارسته » و رسالهٔ دیگر « جواب شافی» در پردهٔ اخفا بود. حالا جواب شافی را دکتر سید حسن عباس تصحیح کرده به چاپ رسانده است. در تصحیح نسخهٔ رامپور را متن قرار داده و با نسخه دانشگاه لکهنوکتابخانهٔ تاگور مقابله کرده است. مصحح موصوف متاسف است که نسخه خوبی از این رساله در دستش نه بود.

وارسته درین رساله ۳۴ بیت حاکم و ۱۱ بیت منیر لاهوری را که مورد ایرادهای خان آرزو قرار گرفته بود، دفاع کرده است و در اثبات دعوی خود مثالهایی از خاقانی شروانی ، طالب آملی ، فیضی فیاضی ، فرهنگ جهانگیری ، مخلص کاشی و فردوسی .. آورده است. آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره جواب بعضی اعتراضات را ستوده است .»

برای اعلام وصول و ابراز نظر سر وقت جنابعالی سپاسگزاریم. ما از درج تمجید برخی مقاله هایی در این شماره از طرف آن جناب خودداری کرده ایم . آنچه که برای ما موجب اطمینان است دقت دوستان دانش دوست به مطالب منتشر شده در هر شماره فصلنامه می باشد. امیدواریم سایر گیرندگان دانش نیز این روش پسندیده را مدنظر خواهند داشت.

۶ - جناب آقای افتخار عارف رئیس اکادمی ادبیات پاکستان اسلام آباد عنایت نموده ،مرقوم داشتند.

« شمارهٔ ۹۰ فصلنامه دانش دریافت نمودم. جنابعالی نوارش و عنایت خاص دارید و مرتب فصلنامه را ارسال می نمائید . انشاء الله مورد استفاده خواهد بود. از طرف خود و همچنین از طرف اکادمی ادبیات پاکستان سپاسگزارم».

اعلام وصول مرتب از ناحیهٔ جنابعالی موجب دلگرمی است . موفقیت بیش از پیش جنابعالی را خواستاریم .

۷ – آقای افتخار شفیع ، گروه زبان اردو دانشکدهٔ دولتی از ساهیوال مرقوم داشتند:

« از شما خیلی ممنونم که فصلنامهٔ دانش شمارهٔ ۹۰ به عنایت جنابعالی به دستم رسید.

صبا به خوش خبری هدهد سلیمان ست

که مژده طرب از گلشن سبا آورد

(حافظ)

شمارهٔ جدید موجب خوشحالی و امتنان شد. این شماره برای من و دلدادگان دیگر ایران و فارسی سودمند است. از مقاله های تحقیقی آن خیلی استفاده می کنم.

عالم نشود ویران تا میکدهٔ دانش آباد است

تو نخل خوش ثمر کیستی که باغ و چمن

همه ز خویش بریدند و در تو پیوستند»

توجه جنابعالی همزمان به فراگیری و ترویج زبان فارسی موجب خوشوقتی است. امیدواریم در سالهای آتی باذوق سلیمی که دارید ، دانشجویان رانیز در یادگیری دانش فارسی تشویق خواهید کرد.

۸ – دکتر اشرف الحسینی از علامه اقبال تاون لاهور بذل لطف کرده نوشته اند:

« باعنایت جناب والا یک نسخه از شمارهٔ ۹۰ دانش بدستم آمد و موجب صد امتنان و تشکر گردید. بنده به صمیم قلب دعا می کند که مجله با آب و تاب روان دوان باشد. قابل صد ستایش هستند هفت اکابر ملت که در مقاله ها پیر حسام الدین راشدی نور الله مرقده و آثار وی را معرفی کردند. این شماره به شایستگی ویژه نامهٔ پیر راشدی است . داستان کوتاه مرگ بانو اثر خامهٔ مریم جمشیدی خوب وخواندنی است».

محقق گرانمایه آقای پیر راشدی حقی برگردن کلیهٔ پژوهشگران معاصر داشت که دربارهٔ خدمات علمی پژوهشی وی ابراز نظر فرمایند. دانشمندانی که در این رهگذر با ما همکاری فرمودند، ما از یکایک آنان سپاسگزاریم. اعلام وصول مرتب جنابعالی در خور ستایش است.

همچنین باابراز مراتب امتنان، نامه های محبّت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرّر از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

ایران :

ارومیه : دکتر حسین رضایی ، دکتر رامین نیک روز مدیر کل خدمات علمی و فناوری اطلاعات ، حوزهٔ معاونت پژوهشی، دانشگاه ارومیه
اصفهان : دکتر غفوری
تبریز: دکتر جعفر حقیقت رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز
تهران: دکتر مهدی محقق رئیس هیأت مدیره انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ، آقای دکتر نعمت الله ایران زاده استاد دانشگاه علامه طباطبایی، آقای عبدالله حسینیان مدیر کل فراهم آوری و حفاظت ، آقای دکتر قاسم صافی استاد دانشگاه تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی ، دکتر نرگس جابری نسب ، آقای رضا دباغی ، سید محسن ناجی نصرآبادی مدیر کتابخانهٔ بنیاد، حسن سید عرب کتابخانه و مرکز اطلاع رسانی، بنیاد دایرهٔ المعارف اسلامی، اکبر ایرانی رئیس مرکز پژوهشی میراث مکتوب ، رضا زارعی قدیم کارشناس فراهم آوری نشریات ادواری کتابخانه مجلس شورای اسلامی ، آهو درویش ، اعظم خداشناس نیکو.
زاهدان : دکتر حسن میش مست نهی ، رئیس کتابخانهٔ مرکزی ومرکز اسناد دانشگاه سیستان و بلوچستان.
قم : دکتر سید محمود مرعشی نجفی ، رئیس کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله مرعشی ، معاون پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
کرمان : دکتر سید حمید رضا علوی دانشیار دانشگاه شهید باهنر
مشهد : آقای م. امیری نیا ، آستان قدس رضوی ، آقای محمد تقی سردبیر مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی ، آقای علی اکبر دستجردی ، مسوول سفارشات مجلات فارسی دانشگاه فردوسی
یزد : دکتر کمال الدینی

پاکستان

اسلام آباد :آقای افتخار عارف رئیس اکادمی ادبیات پاکستان ، دکتر انجم حمید معاون علمی فرهنگستان زبان ملی ، میان تنویر قادری ، ظفر اقبال ، ملک محمد اعظم
بهاولپور : عصمت درانی
تندو جام : دکتر گل حسن لغاری رئیس اسبق دانشکدهٔ دولتی
حیدر آباد سند : عبدالسلام عادل
خوشاب : وجاهت عسکری خان
جام شورو : سید غلام محمد شاهد
راجن پور : محمد اقبال جسکانی استادیار فارسی دانشکدهٔ دولتی
صوابی : دکتر سعید الحق
لاهور : خادم علی جاوید
محمد آباد (تحصیل صادق آباد): سید انیس شاه جیلانی

ترکیه :

استانبول : عبدالله توپانگلو رئیس کتابخانهٔ مرکز تحقیقات تاریخ، هنر و فرهنگ اسلامی ، سازمان کنفرانس اسلامی

هند :

احمد آباد : پرفسور م.ج. بمبی والا
بنارس : دکتر سید حسن عباس
دهلی نو : دکتر اختر مهدی، دکتر اخلاق احمد آهن.
لکهنؤ : دکتر نیّر مسعود

*****

چکیده مطالب

به انگلیسی

Abstracts of contents
In English

16 - Pir Syed Husamuddin Rashedi : Prominent Scholar and Researcher of Persian Language and Literature.

Dr.Gul Hasan Leghari

The Writer had compiled and sent the article for "DANESH'S Special Issue on Pir Husamuddin Rashedi" (S.No90) Due to its late receipt, it could not be included in above issue. Books edited and compiled by late Pir Rashedi (D. 1982 AD) have been introduced and discussed in following order: 1. Mathnavi Chanesar Nameh 2. Maqalatush Shoara 3. Mathnavi Mazharul Athaar 4. Tazkera-e-Takmala-e-Maqalatus Shoara 5. Mathnaviat wa Qasaid-e-Qane Tatavi 6. Hasht Behisht 7. Tareekh –e-Mazher Shahjahani 8. Manshoorulwassiat wa Dastoorul Hokoomat 9. Tarkhan Nameh 10. Makli Nameh 11. Hadiqat ul Aulia 12. Tazkera –e- Rawzatus Salaateen wa Jawaher ul Ajaib (with Divan-e- Fakhri Herawi) 13 – 16 Tazkera-e- Shoara-e-Kashmir (in Four Parts / Volumes) 17 Tohfatul Keram (History of Sindh). Moreover, writer's two books compiled in Urdu and one book in Sindhi has also been introduced in this write up which stand testimony to the valuable research and scholarly contribution of Pir Rashedi in editing and publication of Persian works of the Sub-Continent particularly of Sindh.

Syed Murtaza Moosvi

But Prose of Khawaja is a specimen of 5th Century A.Hs' rime prose with sweet accent . Khawaja's prose has deeply influenced Saadi's prose. It is worth mentioning that Khawaja Abdullah Ansari was born in 396 A.H in Herat. He was 28 years old when he joined spiritual circle led by Sheikh Abul Hasan Kherqani. The other topics discussed include Mysticism and Khawaja Abdullah , Khawaja's thoughts, and works of Khawaja in which seven of his works have separately been introduced briefly.

15 - A Glance at Mirza Ghalib's Persian Elegies

Syed Rohullah Naqvi

In defining "Elegy" it is said that elegy means weeping over a dead and mentioning his or her virtues. So, overall, elegy is an ode or a poem which is written over the sorrow and mourning of a dead who might be a noble person of the city, tribe or land or one of the relatives of the poet or a saint or Imam or religious leader.

However, in Persian poetry, while speaking of elegy, before all, mourning over Hazrat Imam Hussain (A.S) and his offspring and friends come to mind. That is why most of Persian poets, irrespective to their sect or religion, have composed sad poems and elegies about this painful tragedy. Some of them have presented a single poem and some of them have devoted all their poetic mission to writing elegies in this regard Mirza Ghalib Dehlavi, the famous bilingual poet and writer of sub-continent, is an outstanding feature in Persian elegy whose affection towards the sacred family of the Holy Prophet is obvious and manifest in all his poetic works.

The article is a glance at the Persian elegies of this prominent poet and writer of sub-continent, composed about Hazrat Imam Hussain and his offsprings and friends.

stay there for ever. Presence of scholars, poets and writers in establishments of Mughals , Qutub Shahi, Adil Shahi and others, has a particular role in extension of Iranian Literature and culture and Persian in that land . A number of Persian poets of Isfahan during 11th and 12th Century A.H have, contributed to it but Saib Isfahani, Shakeebi Isfahani, Safi Isfahani, Roohul Amin Isfahani, and Navidi Isfahani's contribution has been appraised in this paper.

13 – Praise of Imam Ali (A.S) in Zeb Magsi's Persian Poetry.

Dr. Ali Komail Qizelbash

Nawab Gol Mohammed Khan Zeb Magsi was born in Jhal Magsi (Pakistani Baluchistan) in 1883A.D . He has composed in various forms of poetry but had more inclinations to ***ghazal***, ***Qasideh*** and quatrain. He has praised personalities of historical fame particularly Hazrat Ali in his poetry. (quatrain)

یا حضرت بوتراب فتحی فتحی — دارم زغم اضطراب فتحی فتحی

جانم بلب آمده است و جگرم خون است — فتحی فتحی شتاب فتحی فتحی

* * *

غم مخور از پرسش روز حساب — زیب چون هستی غلام بوتراب

14 - Rime & Ornate Prose and Khawaja Abdullah Ansari.

Dr. Rashida Hasan

Sajaa in grammer means to speak in words having rime or rhyme in each sentence and it has three models namely ***Motawazi*** , ***Motawazen*** and ***Motarraf.*** Rime prose is a kind of prose in which dictions having similarities both vocal and focus are used. Specimens of Rime prose are ***Maqamat-e- Hamidi*** and ***Gulestan*** of Saadi

11 – Comparison of love tales of Ferdausi's *Shahnameh* with Mathnavi of "*Mehr wa Mah*" of Jamali Dehlavi.

Syeda Faleeha Zehra Kazmi

For so many years, comparative literature in most of the countries has been the focus of attention of scholars and critics. Love and lyric poetry had emerged in Persian from 3rd Century A.H. Shahnameh's major objective is not the description of love tales but it deals with stories of bravemen and of historic nature of Iran. Mathnavi **Mehr wa Mah** composed by Jamali Dehlavi (D.905 AH) is being appraised in comparison with love tales of Shahnameh. Mathnavi Mehr-wa-Mah depicts love tale of "Mah" a, prince from Badakhshan, who has seen a princess named Mehr in dream. Some Sub- titles indicate the nature of comparison: Dream leads to falling in love, love of Mehr and Rudabeh, Personality of Gushtasp , comparison with Mah, role of maid servants, Sindukht and Samanbano, Tragic death of lover and beloved , wisdom, blaming the world etc.

In Shahnameh Sam tells to Zal:

بیاموز و بشنو ز هر دانشی　　　بیابی ز هر دانشی رامشی
زخورد و زبخشش میاسای هیچ　　　همه دانش و داد دادن بسیج

In Mathnavi Mehr-wa-Mah a wise man says:

چنین گفت آن خردمند کهن سال　　　که در اوراق دانایی زد این فال

12 – Contribution of Safavid period's Poets from Isfahan in propagation of Persian Culture and Knowledge in the Sub-Continent.

Syed Murtaza Moosvi

During Safavid period, people of Isfahan origin used to travel to the Sub-Continent and most of them may opt to

appraised. Two couplets of Bedil quoted in this parts are given:

باکه گویم ور بگویم کیست تا باور کند
آن پری روی که من دیوانه اویم منم
حیرتم بیدل سفارش نامۀ آیینه است
می روم جایی که خود را او تماشا می کنم

10 – Affection as reflected in Akhlaq-e- Naseri.

Dr.Narges Jaberi Nasab

Khawaja Naseeruddin Toosi has a high place in the history of Iranian Sciences and Islamic Thought . He was born in 597AH/1201 AD at Toos. At the age of 22 Neishabour was attacked and destructed by Mongols. As desired by Naseruddin Mohtesham of Qohestan by translating " Al Tahaara " of Abu Ali Maskveh Raazi and adding some chapters, he compiled **Akhlaq-e-Naseri** between 630 and 632 A.H. His other works include 1. **Asasul Iqtebas** 2. **Tajridul Aqaid** 3. **Aussaful Ashraf** 4. **Resala dar Wajood-e-Jauher Mojarrad** 5. **Resala dar Isbat –e-Aql** 6. **Resala-e-Elal wa Maalulat** 7. **Fosool** 8. **Tassawwarat** 9. **Hall-e-Moshkelat-e- Isharat.** All major problems and contents on Science of Morality written by great thinkers in their books have been compiled by Khawaja in this book. Khawaja deals with superiority of affection in 3rd articles' 2nd chapter. In his opinion affection is superior to justice. Affections are of two kinds, the first natural and the second intentional. In his view, Affection's excess form is love and the worth of affection is more than all the treasures.

8 – Role of Persian Language in appearance of local Islamic languages in China.

Ali Mohammed Sabeqi

After advent of Islam in China through Iranians , their language had assumed a role as religious, educational and colloquial language. As per Prof. Liw Ing Shing , forefathers of Havi (Moslem) used to speak Persian Language and although considered as a foreign language, Persian was known as the language of Havi Minority. Jeing Tang and Shiao Irjing were the peculiar to the Moslems of China . In this article vocabulary and dictions of Persian, Arabic and Chinese languages being used in these languages have been appraised. In addition, about written language and usage of Shiao Irjing have been discussed. The books written in these languages and stone inscriptions in " Masjids " Graveyards, and Islamic monuments contain remarks in Persian , Arabic and words in Shiao Irjing Scripts. Then it has given details of books published in 1935 and 1954 about Islamic beliefs and teachings . In the end a description about old and New Shiao Irjing has been given.

9 – Ghazal Composing of Bedil.

Dr. Akhlaq Ahmed Aahan

Bedil was one of the most strongest poets of Moghul and Safavid periods . He was born in 1644 A.D during Shahjahan's reign. After demise of Aurangzeb in 1707 A.D, Mughal's authority started eroding, In this article before appraisal of Bedil's style's characteristics, Indian Style of Persian Poetry has been analysed in two parts. Like as per routine, thought provoking Ideas, Personification , Music and from Spiritual angle .Mode of Study, Indian philosophy, Unity in Multiples in his poetry has been

quoted from **Divans** of Classical Poets like Nizami Ganjavi, Khaqani Shervani, Usman Ghaznavi, A'ttar Neishaburi, Saadi Shirazi to the contemporary poets like Bahar and Sohaili and desired attributes have been quoted. It is worth mentioning that instead of quoting various couplets only names of Holy Prophet have been enumerated, which have been used by various Poets, keeping brevity of the article in mind.

7 – Life and Thoughts of Imam Mohammed Ghazali: A brief Appraisal.

Prof.Dr. Sughra Bano Shagufta

Imam Mohammed Ghazali was born in 450 A.H in Taberan of Toos. He was pupil of most learned contemporary Scholars of Jorjan and Neishabour. In 456 A.H, his father had handed over both of his sons to Abu Hamid Ahmed bin Mohammed Radakani. After completing first phase of education he joined Nizam ul- Molk's organization and started teaching at Nizamia School at Baghdad and continued to work there for a decade. At the age of 39 a spiritual upheaval occurred in him . He left teaching job and shifted to Hejaz and he spent about a decade in Syria, Jerusalem and Hejaz. Then he left for Morocco at the invitation of Yousof bin Tashfain. In Iskandaria the news of Yousof's death was received, hence he returned to Khorasan and took up teaching job and joined Nizamia School at Neishabour. He also built social welfare institutions like school, traveller's lodges, and ***Khanqahs*** . In 505 A.H he died at the age of 55 only . Ghazali's thoughts have been surveyed under sub heads of Ghazali's age, his opponents and admirers .

shall be seen that inspite of times and places' distances there exist some major similarities . Iqbal being a poet within his destined thoughts only refers and quotes from other's works if they were according to teaching of Holy Quraan. In his view Hafiz is a thinker of such category. He at the same time has special attention to Goethe's thoughts . He had once said that Hafiz's influence upon him is to such an extent that Hafiz's spirit mixes with his own and he and Hafiz become one entity . Goethe's inclination towards Hafiz is well known and that he composed "Divan –e-Gharbi" under the influence of Hafiz . Iqbal had composed " Payam-e-Mashriq" in response to "Divan-e- Gharbi".

An interesting point should be noted that all of them lived in difficult times of the history and their complaints and pains are reflected in their poetry. Both Goethe and Iqbal are admirers of Hafiz. The trio of them are preachers of peace and tranquility and they have made efforts to bring about solidarity among the mankind.

6 - Contribution of Holy Prophet's Attributes and Characteristics in innovative enrichment of Persian Literature.

Dr. Reza Mostafavi Sabzvari

Literateurs of Persian Language have shown a particular interest in praising Holy Prophet at the outset of their **Divans** or in forewords of their prose works. While praising the personality of the Holy Prophet they have tried to avail his various names based on his attributes and characteristics in their poetry which make their readers knowledgeable to the high place of the Holy Prophet as referred by Allah Almighty in Holy Quran. In this write up a mumber of such attributes have been researched and

remarkable. Dr. Schimmel's views about Poet – Philosopher of the East - Iqbal have been surveyed .

4 - Iqbal and Building of a New World Order.

Dr. Rafiuddin Hashmi

Tr. Ali Bayat

Allama Iqbal (1877 – 1938 A.D) lived at a time, when not only South Asian Sub- Continent but most of Asian, African and Latin American Countries, were under colonial rule of European Powers. Their materialistic rivalries led to the Ist World War. To counter the situation "League of Nations" was established whose performance was not upto the mark in Iqbal's views. At the same time Socialism was the order of the day in Russia, which did not brought any good as per his evaluation. The Central theme of Iqbal's thought revolved in welfare and emancipation of human beings , and it can only be achieved when a New World Order is built up. However, he did not drafted and left any programme or blue prints . But in the changes occurred in 2nd half of 20th century.A.D in Iran, Afghanistan, Central Asia, and Eastern Europe, reflect some of his hopes. Iqbal's poetry has been quoted mostly in Urdu, with its Persian translation in this write up for explaining his thoughts. Futuristic prophecies of Iqbal - the philosopher – are widely been noted in between the lines.

5 – Social, Intellectual and Ethical Similarities in works of Hafiz, Goethe and Iqbal: An Appraisal.

Prof.Dr. Nasreen Akhter

Three persons from various cultures and times can have intellectual commonalities? Response to this question achieves more importance when three persons belong to three great countries and are great poets. In this write up, it

2 – Naat of Holy Prophet in Iqbal's Persian Poetry.

Uzma Zarrin Nazia

At the outset history of "Naat" composing in Arabic and Persian has been described briefly. In this context the role of Masters of Persian Poetry during last one thousand years and contribution of Persian language poets of the Sub-Continent has been mentioned. Then a brief biography of Iqbal and his Persian works have been enlisted and even titles of his Urdu and English works have been named. Then the praise of the Holy Prophet in various Iqbal's Persian collections have been quoted and discussed. The style of Iqbal's " Naat" poetry is innovative and singular indeed . He says:

هست معشوقی نهان اندر دلت　　　چشم اگر داری بیا بنمایمت
دل ز عشق او توانا می شود　　　خاک همدوش ثریا می شود
خاک نجد از فیض او چالاک شد　　　آمد اندر وجد و بر افلاک شد

***

هرکه عشق مصطفی سامان اوست　　　بحر و بر درگوشهٔ دامان اوست
زانکه ملّت را حیات از عشق اوست　　　برگ ساز کاینات از عشق اوست

3 – Iqbal from viewpoint of Schimnel.

Dr. Mohammed Baghai Makan

Annemerie Schimmel was born in Germany in 1922 A.D and has had a wide contribution to Islamic learnings and Iranology. His first academic assignment was as teacher of "History of Religions" at Ankara University between 1954 – 59. He had visited Iran , Pakistan and other Moslem countries many times. She was a disciple of Maulana and in love with Iqbal. The contribution of Prof. Schimmel in propagation of works and thoughts of Allama Iqbal in western countries through publication of books and articles, lectures and translations of his works is

A Glimpse of Contents of this Issue

1 – Moonis-ul-Ihraar by Kalati Isfahani.

Ed: Prof.Dr.Nazir Ahmed
Tr: Dr. Syed Hasan Abbas

Moonis-ul-Ihraar is a old Persian Collection compiled by Ahmed bin Mohammed Kalati Isfahani in 702 A.H. According to the editor, one of its manuscripts No.51/37, kept in Habib Ganj collection of Aligarh Muslim University was introduced by him in "Fekr wa Nazar " magazine first and then published in book form at Aligarh with other articles . It was copied by Maulana Habibur Rehman Sherwani from original manuscript kept at Salaar Jang Museum , Hyderabad. It has been referred in A. M. U's Catalogue of Manuscripts Vol. 3/223-229 No. 1032. Yet another collection by the same title compiled by Mohammed bin Jajarmi was introduced by Iranian Scholar Mirza Mohammed Qazvini first in Journal ; Bulletin of Oriental & African Studies in English, then included in "Beest Maqaleh-e- Qazvini". Another Scholar Mir Saleh Tabibi published Vol. 1 of Jajarmi's Moonis-ul-Ihraar in 1337A.H and gave him its copy. when he studied it he came to know that he had no knowledge about Kalati's Moonis-ul-Ihraar.It is interesting that first was written in 702 A.H in Isfahan and second in Jajarm (Khorasan). There is similarities in compilation and chapters and quatrains are given in the last part . It is quite strange that Prefaces of both are similar to each other .

The manuscript comprises 471 pages having 24 chapters in Nastaliq Script in various hands.

Note

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly.. Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

شاهنامهٔ شاه طهماسپی
دربار فریدون منسوب به مکتب تبریز(قدیمی) ۳۰-۱۵۲۰م

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)

DANESH

Quarterly Journal
of the
IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

WINTER 2008
(SERIAL No. 91)

**A Collecton of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent**